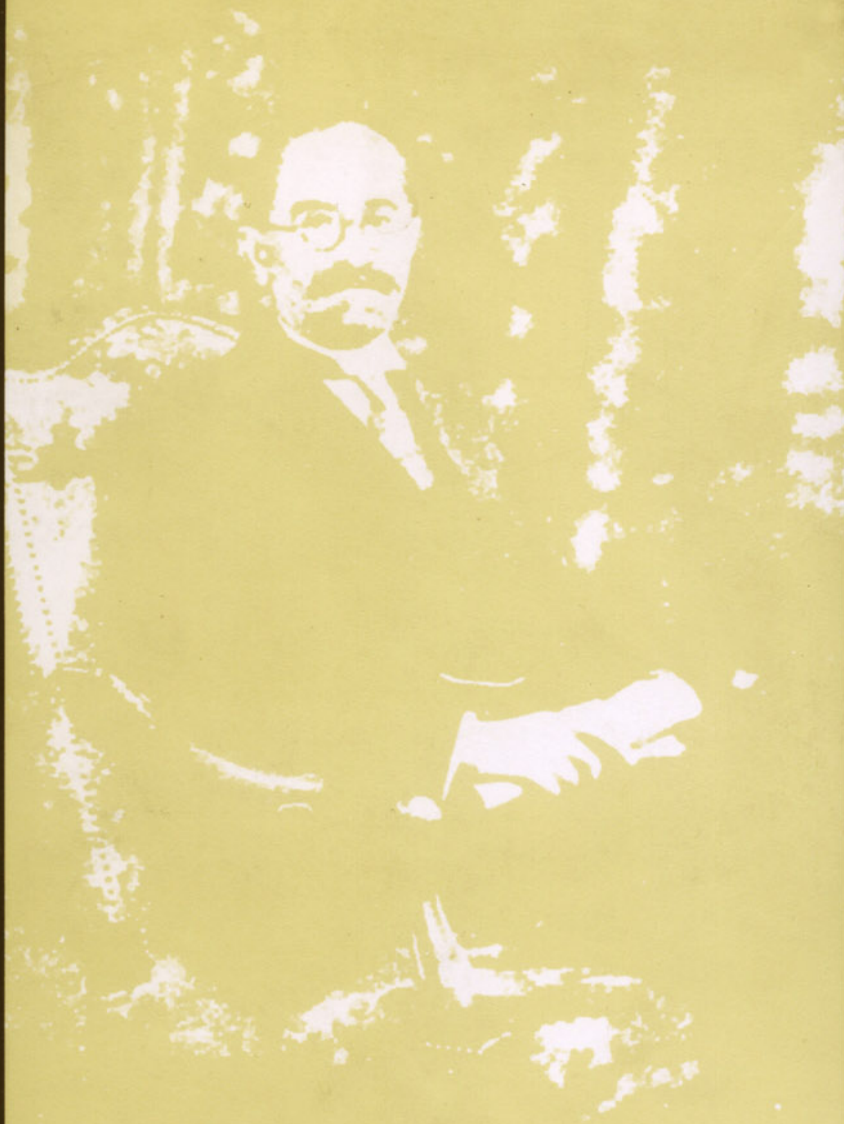




سیاست نامه ذکاءالملک

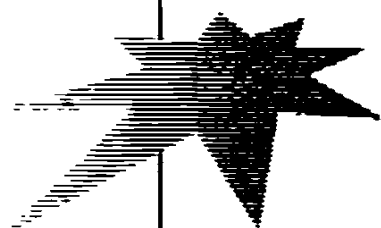
مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانیهای سیاسی
محمد علی فروغی

به اهتمام
ایرج افشار، هرمز همایون پور



سیاست نامه ذکاء الملک

سیاست نامه ذکاء الملک



کتابخانه : علوم اجتماعی و انسانی، ادبیات و هنرها



محمد علی فروغی (ذکاء الملک)
(۱۲۵۴ شمسی - ۲۱ آذر ۱۳۲۱ شمسی)

★ مجموعه ایران و ایرانیان ★

سیاست نامه ذکاءالملک

سیاست نامه ذکاءالملک

مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانیهای سیاسی

محمد علی فروغی

به اهتمام

ایرج افشار، هرمز همایون پور



تهران ۱۳۸۹

سیاست نامه ذکاءالملک

مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانیهای سیاسی

محمدعلی فروغی

به اهتمام ایرج افشار، هرمز همایون پور

تدوین و تنظیم: فریبا نیکزاد



چاپ اول: ۱۳۸۹؛ تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: گوهر

چاپ و صحافی: پردیس دانش، خ ظهیرالاسلام، تلفن: ۱۴۵۶-۹۲۴۴ (۰۹۱۲)

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.



مدیر تولید: هوش آذر آذرنوش



تهران، صندوق پستی ۵۵۹-۱۵۸۵۵

تلفن: ۲۲۹۷۷۹۸۳؛ فاکس: ۲۲۹۷۷۹۰۹

E-mail: ketaberoushan@hotmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۳۴-۰۷-۷ ISBN: 978-600-5234-07-7

سرشناسه	: فروغی، محمدعلی، ۱۲۵۲ - ۱۳۳۱.
عنوان و نام پدیدآور	: سیاست‌نامه ذکاءالملک: مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانیهای سیاسی محمدعلی فروغی/به اهتمام ایرج افشار، هرمز همایون پور.
مشخصات نشر	: تهران: کتاب روشن، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: پنجاه و پنج، ۲۹۶ص.
فهرست	: مجموعه ایران و ایرانیان ۳:
شابک	: 978-600-5234-07-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرجیس
موضوع	: فروغی، محمدعلی، ۱۲۵۲ - ۱۳۳۱.
موضوع	: سیاستمداران ایرانی - قرن ۱۴
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۲ - ۱۳۳۰
موضوع	: ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۰۲ - ۱۳۳۰
بنیادسه افزوده	: افشار، ایرج، ۱۴۰۳ - گردآورنده
بنیادسه افزوده	: همایون پور، هرمز، ۱۳۱۸ - گردآورنده
رده بندی کنگره	: DSR1۳۸۶/۴۲۶۱۲۵۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۰۹۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۲۵۶۲۱

فهرست مطالب

یادداشتی به عنوان پیشگفتار (هرمز همایون پور)	نه
پسورد	پنجاه و هفت
سالشمار زندگی	۱

بخش اول

نوشته‌هایی از روزگار تدریس و نظامت مدرسه علوم سیاسی

حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول، دیباچه (تجدید چاپ از روی چاپ سنگی ۱۳۲۵)	۵
اخطار	۸
مقدمه: در اصول و مبانی اساس دُول	۹
تعریف علم حقوق و تقسیم آن	۹
تعریف اساس دولت و موقع ظهور آن	۱۰
مؤسس اساس دولت و طریق تأسیس آن	۱۰
تفاوت قوانین اساسی با سایر قوانین	۱۱
شکل دولت	۱۱
سلطنت ملّی	۱۲
انفصال اختیارات دولت	۱۳
استثناء به قاعده فوق	۱۴
تفصیل دولت پارلمانی	۱۴
مسئولیت وزراء	۱۵
تکمله	۱۵
باب اول: اختیارات دولت	۱۷
فصل اول: اختیارات وضع قانون	۱۷
مطلب اول: تشکیل پارلمان	۱۸
مطلب دویم: وظایف پارلمان	۲۵
مطلب سیّم: ترتیبات اعمال پارلمان	۲۶

۳۳	مطلب چهارم: حقوق و امتیازات اعضاء پارلمان
۳۴	فصل دویم: اختیار اجرای قانون
۳۴	مطلب اول: رئیس دولت
۴۱	مطلب دویم: وزراء
۴۶	مطلب سیم: دارالشورای دولتی
۴۷	فصل سیم: اختیار محاکمه
۵۱	باب دوم: حقوق ملت
۵۱	فصل اول: آزادی
۵۹	فصل دویم: مساوات
۶۲	مؤلف گوید

بخش دوم

یادگارهایی از عضویت در کنفرانس صلح پاریس

۶۵	ایران در سال ۱۹۱۹، نامه به ابراهیم حکیم‌الملک (مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۵۱)
۷۷	نامه خصوصی به محمود وصال (وقار السلطنه) (مجله یغما، سال ۱۳۵۴)
۸۳	کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹
۹۰	پاسخ به مطبوعات انگلیس

بخش سوم

دوره وزارت امور خارجه (پس از کودتای ۱۲۹۹)

۹۵	چهار نامه ذکاء‌الملک فروغی به سید حسن تقی‌زاده (نماینده ایران در شوروی برای عقد قرارداد تجارتنی)
۹۵	پانزدهم شوال ۱۳۳۹
۹۷	۶ نوامبر ۱۹۲۱
۱۰۰	پنجشنبه هفدهم جوزا ۱۳۰۲
۱۰۴	۲۶ فوریه ۱۹۲۴ (هر چهار مأخذ از نامه‌های تهران)

بخش چهارم

ریاست وزراء (کفالت و ریاست)

بخش پنجم

دوره سفارت کبرای ایران در ترکیه

- ۱۱۹ قرارداد مودت ایران و ترکیه، نامه به تیمورتاش
۱۲۲ گزارشها و پیشنهادها
۱۳۱ خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی‌بیک
۱۴۹ مذاکرات با نمایندگان انگلیس
۱۵۶ توصیه‌های فروغی به ماکدونالد (همه از مجله یغما)

بخش ششم

دوره نمایندگی ایران در جامعه ملل و ریاست جامعه ملل

- ۱۶۱ سخنرانی درباره جامعه ملل
۱۷۴ گزارش از مجمع عمومی جامعه ملل (سال ۱۳۰۸) (همه از محله یغما)

بخش هفتم

دوره وزارت امور خارجه

- ۱۸۹ چهار نامه به مستشارالدوله صادق (سفیر کبیر ایران در ترکیه)
۱۸۹ طهران - ۱۸ فروردین ۱۳۱۱
۱۹۳ طهران - ۲۵ مرداد
۱۹۴ طهران - ۲۵ مرداد
۱۹۵ ۲۹ شهریور ۱۳۱۴
۱۹۷ یادداشت (همه از کتاب اسناد و خاطرات مستشارالدوله صادق)

بخش هشتم

دوره نخست‌وزیری (پس از شهریور ۱۳۲۰)

- ۲۰۴ معرفی هیئت دولت به مجلس شورای ملی
۲۰۶ تشریح سیاست خارجی دولت
۲۰۶ نطق نخست‌وزیر

[هشت] سیاست‌نامه

۲۱۶	برای آرامش مردم طهران
۲۱۸	تقاضای رأی اعتماد به دولت
۲۲۰	استعفای رضا شاه پهلوی
۲۲۵	سخنرانی از رادیو طهران
۲۳۰	پیمان اتحاد با شوروی و انگلیس
۲۳۰	جلسه ۱۷ مجلس شورای ملی
۲۳۰	شور دوم گزارش کمیسیون امور خارجه
۲۳۹	سخنان فروغی در مهمانی وزارت خارجه

بخش نهم

مباحث فرهنگی و سیاستهای مربوط به آن

۲۴۲	استقلال فرهنگی ملت‌ها
۲۴۵	تقلید و ابتکار
۲۵۱	ایران را چرا باید دوست داشت (از یادنامه مدی چاپ بمبئی)
۲۵۶	زیان و ادبیات فارسی
۲۶۳	آثار ملی

بخش دهم

حقوق و انتخابات

۲۷۰	حقوق در ایران
۲۸۵	انتخابات (مجله آینده سال اول ۱۳۰۵)

پیوست

دو سند تازه یاب

۲۸۸	پاسخ به دکتر محمد مصدق (از مجله گنجینه اسناد)
۲۹۵	وصیت به فرزندان خود (از مجله ایرانشناسی)

یادداشتی به عنوان پیشگفتار

با عقل و دانش داد سخن توان داد
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
حافظ

نوشتن این پیشگفتار، به دلایلی که خواهم گفت، هم برایم کاری سخت و دشوار بود و هم شوق‌انگیز و نوعی ادای دین اخلاقی. وقتی استاد ایرج افشار پیشنهاد فرمود که در تدوین سیاست‌نامه با ایشان همکاری کنم بی‌درنگ پذیرفتم. هر چند کار اصلی را ایشان انجام داده‌اند، فرصت تحقیق و کارآموزی در محضر صاحب‌نظری که از دیرباز می‌شناسم برایم موجب افتخار بود.

این «دیرباز» به دهه ۱۳۳۰ که محصل دبیرستان نمازی شیراز بودم بازمی‌گردد. در آن سالها، علاوه بر مطالب دیگری که پراکنده از ایشان می‌خواندم، نوعی خاطرات سفر یا سفرنامه که پس از بازگشت از مسافرتی علمی در مجله بامشاد می‌نوشتند، از لحاظ سبک و سیاق نوشتاری و آگاهی‌های فشرده‌ای که در اختیار خواننده می‌گذاشت، برایم بسیار جذاب بود. بامشاد مجله‌ای بود به قطع کوچک که مرحوم اسماعیل پور والی منتشر می‌کرد و در بین نشریات آن روزگار بسیار خواندنی بود. هم قطع مجله، هم صفحه‌آرایی آن، و هم انتخاب و تدوین مقالات آن کم‌وبیش صورتی نو داشت. متأسفانه، انتشار آن دوامی نیافت. چون در شماره آخر آن عکسی از نوجوانی «علیحضرت» چاپ شده بود با این شعر: نه هر که گله کج نهاد و راست نشست / کلاه‌داری و آیین سروری داند!

آن عکس و این شعر در سال‌های پس از ۲۸ مرداد؟! در شیراز که همه حیرت کرده بودند. بامشاد طبعاً تعطیل شد (از مزایای رژیم‌های خودکامه!) شنیدیم که آقای پوروالی هم توقیف شده و به او بسیار آزار رسانده‌اند، تا بالاخره بر اثر وساطت دکتر منوچهر اقبال، که حامی او بود، از بلا جست. این «معترضه» را از نظر زوایای تاریخ عرض کردم. اما آن خاطرات سفر آقای افشار، و بخصوص «ملاحظه» و سبک خاصی که داشت - قدرتی که هنوز هم در نوشته‌های خود دارند - سالها در یادم بود و حتی گاهی با ناکامی می‌کوشیدم از آن تقلید کنم!

باری، از آن سالها خواننده دائمی مقالات آقای افشار بوده‌ام و برخی از کتابهای پرشماری را که تصحیح و منتشر کرده‌اند خوانده‌ام. باید اعتراف کنم که از سرچشمه‌های اصلی علاقه‌مند

شدن من به تاریخ، همین مقالات و کتابهای استاد افشار بوده است. علت اصلی دشواری نوشتن این پیشگفتار که عرض کردم، همین تنابندگی ایرج افشار در خدمت سالیان دراز به تاریخ ایران معاصر و انتشار مجلات فرهنگی و کتابهای متعدد و باارزش بود. برآستی، خود را در آن قد و قواره نمی‌دیدم که در جوار ایشان چیزی بنویسم. اما، وقتی دستور دادند، احساس شادی و حتی افتخار بر تردیدم غلبه کرد! بخصوص که در این دو سه دهه اخیر که انتشار بعضی آثار ایشان به من محول شد (نخست، در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (علمی و فرهنگی کنونی) و سپس در نشر فرزاد و انتشارات کتاب روشن)، به رأی العین دیدم که کار با ایشان چقدر راحت است؛ در واقع، همه کارها را اعم از تدوین و نمونه‌خوانی و مراقبت بر آماده‌سازی متن خود ایشان انجام می‌دهند، و با چه دقت ستایش‌انگیزی. بنابراین، کار با ایشان نه تنها زحمتی ندارد بلکه رضایت‌بخش و آموزنده نیز هست.

اما ادای دین اخلاقی که گفتم، به نویسنده سیاست‌نامه یعنی محمد علی فروغی (ذکاءالملک) مربوط است، و از این بابت نیز ایرج افشار برگردن من حق دارد. توضیح آنکه، من هم در سالهای نوجوانی و جوانی، بر اثر تلقینات و تبلیغات سوء جماعتی «خاص»، نسبت به جمعی از رجال و دولتمردان سیاسی و فرهنگی ایران بدبین بودم، و آنها را عامل بیگانه و خائن به مملکت می‌پنداشتم. دو تن از برجسته‌ترین آن رجال، حسن تقی‌زاده و ذکاءالملک فروغی بودند؛ فعلاً از خدمتگزاران دیگری چون دکتر محمد مصدق و خلیل ملکی صحبت نمی‌کنم که هر آینه اگر در آن وادی به گمراهی باقی مانده بودم، آنها را نیز باید خائن به ایران می‌دانستم! البته ماجرای آذربایجان و نهضت ملی شدن نفت و رویدادهای بعد از آن، بی‌تردید، در روشن شدن چشم و گوش ما جوانان آن روزگار تأثیر، تأثیری قطعی، داشت، ولی گرچه ما را نسبت به امثال مصدق و ملکی آگاه و وامدار کرد، در آن بحبوبة تبلیغات روزمره، برای زدودن بدبینی‌ها نسبت به امثال تقی‌زاده و فروغی کافی نبود. آنچه در سال‌های بعد باعث پاک شدن ذهن ما جوانان قدیم شد، تلاش محققانی چون ایرج افشار در عرضه کردن آثار این گونه رجال و بیان خصوصیات و ویژگیها و خدمات علمی و فرهنگی آنها بود.

در اینجا به تفکر سیاسی و جهان‌بینی این رجال کاری ندارم. در این قسمت، جای اختلاف نظر باقی است. توجه من به وجوه فرهنگی - اجتماعی و خدمات آنها در این زمینه‌ها معطوف است. دو سه سال پیش، در مجله‌ای خواندنی که نام نقد نو را یدک می‌کشید، در نقد کتابی از دکتر همایون کاتوزیان که ظاهراً متذکر خدمات ذکاءالملک فروغی شده بود، دیدم که نویسنده ایراد

گرفته است که چرا دکتر کاتوزیان از شخصی که خیانت‌هایش و نوکر بیگانگان بودنش اظهر من الشمس است تعریف کرده است. نوشته بود که فروغی در شهریور ۲۰ با هموار کردن راه برای ادامه سلسله پهلوی خیانت کرده و در مسیر خدمت به دولت استعماری انگلستان گام برداشته است (نقل به مضمون).^۱

براستی حیرت کردم. اول از همه از این که گویا این سی چهل سال اخیر بر ما و بر جهان گذشته است. عبارتها و اصطلاحات و طرز استدلال چنان بود که گویا هنوز در سی چهل سال قبل هستیم، و این همه تجربه‌های سهمگین را ما و دنیا سپری نکرده‌ایم.

دوم، حیرت کردم که آن منتقد عزیز چگونه به خود اجازه می‌دهد که بی‌مهابا دیگران را لکه‌دار کند. می‌پذیرم، ایشان با مرحوم فروغی از لحاظ سیاسی اختلاف نظر دارد. درست است، فروغی به آن «اردوگاه» حسن نظر نداشت و اساساً طرفدار نظام‌های غربی بود. اما چرا باید، همچنان به شیوه قدیم و علی‌رغم تجربه‌های سهمگین دنیایی، مخالفان سیاسی خود را الزاماً نوکر بیگانه و جاسوس و خائن بپنداریم؟

اکنون روشن شده است که آن دولت استعماری مایل به تداوم سلسله پهلوی نبود، و حتی فروغی از جمله کسانی بود که به او پیشنهاد ریاست جمهوری شد. قبول، به گمان من هم اگر در آن ایام عملی می‌بود و در ایران نظام جمهوری برقرار شده بود، شاید تاریخ ما به مسیر دیگری می‌رفت و شاید شاهد پیشرفتی دمکراتیک و بری از خودکامگی می‌شد. اما اگر فروغی به دلایل و جهات روشن و به‌خاطر تأمین ثبات مملکت در حین اشغال نظامی به این‌راه نرفت، حداکثر می‌توان به‌داوری و تصمیم او ایراد گرفت، نه آنکه او را خائن و عامل بیگانه‌برشمرد؛ هزار نکته باریک‌تر از مو اینجاست. «دلایل و جهات روشن» فوق را می‌توان خلاصه کرد: خود که مریض احوال بود و می‌دانست که از عمرش چندان باقی نیست (همچنان که یک سال و چند ماهی بعد درگذشت)؛ آن «نامزد» از خاندان قاجار که به سبب اقامت طولانی در فرنگ از همه حیث فرنگی شده بود و حتی زبان فارسی نمی‌دانست؛ مملکت در اشغال قوای دولت‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری بود و هر یک از آنها به جدّ در صدد تدارک و تقویت پایگاه‌های داخلی خود برای اعمال نفوذ در آینده بود؛ صدای تجزیه‌طلبان دوباره از گوشه و کنار بلند شده بود (که چند سال بعد به فجایع آذربایجان و کردستان کشید)؛ «نامزد»های دیگر هیچ کدام در قد و قواره رهبری کشوری آشوب‌زده و از

۱. متأسفم که در نقل و انتقالات دفتر و منزل آن شماره نقد نو را نیافتم و چون انتشار آن متأسفانه متوقف شده است به مدیران آن دسترسی نداشتم.

هم‌پاشیده نبودند که قوای بیگانه صاحب اختیار اصلی آن محسوب می‌شدند، و برای دولت مرکزی اقتداری نمانده بود. در آن شرایط، هر چند ما موافق نباشیم، چه گناهی بر فروغی که از ریاست جمهوری گذشت و تشخیص داد که در آن بلوا باید سلطنت را حفظ کند که ظاهراً «نمادی» بود که می‌توانست تا حدودی شیرازه از هم‌گسیخته مملکت را از تجزیه و نابودی نجات دهد. اندیشه و ارزش‌های کنونی خود را ملاک نگیریم. وضعیت آن دوران را پس از یک دیکتاتوری شانزده هفده ساله که بناگهان فرو پاشیده بود در نظر آوریم. با تداوم آن «نماد» احتمالاً خسران‌ها کمتر می‌شد و، به علاوه، فروغی و امثال او احتمالاً فکر می‌کردند که با آن «نماد» به شدت تضعیف شده بسا که راه دمکراسی و استقرار دولت کم و بیش دمکراتیک - و نه شاه «غیرمسئول» اما همه‌کاره - در مملکت فراهم شود!^۱ در پایان تحلیل، به این موضوع باز خواهیم گشت.

بگذریم، می‌خواهم عرض کنم که غلط بودن راه و تشخیص سیاسی فروغی موجبی نیست که او را نوکر بیگانه بدانیم. نیت من در اینجا بحث سیاسی نیست. اما باید تاکید کنم که پیشرفت دمکراتیک جامعه موکول به بقای اختلاف نظر و اندیشه است. اگر مخالف خود را پاس نداریم، بی‌گمان بقای خود را به مخاطره خواهیم انداخت. اگر به تبادل آزادانه فکر اجازه ندهیم، بی‌گمان به مسیری متحجرانه خواهیم افتاد که نمونه‌های آن را در جوامع مختلف شاهد بوده‌ایم. در اینجا باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد. مطلق‌بینی آفت جوامع بوده است و هست، و همه چیز را سیاسی دیدن - به تعبیر امروز، سیاست‌زدگی - آفت مطلق است. هر پدیده‌ای

۱. برخلاف «جوانان قدیم»، گویا جوانان صاحب قلم جدید، خوشبختانه، واقع‌بین‌ترند و کمتر در قید و بند تفکرات ایدئولوژیکی گرفتارند. از جمله، به این چند سطر از نویسنده‌ای که احتمالاً به خاطر «ملاحظات» مختلف با نام مستعار نوشته است، توجه فرمایید.

«فروغی... به دست خویش متن استعفای رضاشاه را نوشت... و به رغم این که می‌توانست نخستین رئیس‌جمهور ایران شود، پیشنهاد متفقین در خصوص انقراض سلطنت و تأسیس جمهوری را رد کرد... وی به دلایل مختلف به ابقای نظام سلطنت کمک کرد... مهم‌ترین دلیل فروغی در مخالفت با برچیده شدن بساط سلطنت، حفظ تمامیت اراضی ایران بود. چه وی شکل‌گیری جمهوری را زمینه‌ساز هرج و مرج سیاسی [و] فروپاشی جامعه ایران می‌دانست. فارغ از صحت و سقم ملاحظات سیاسی فروغی، مخالفت وی با جمهوریت، نشانه غلبه میهن‌دوستی وی بر قدت‌طلبی‌اش بود... در تاریخ معاصر ایران... بدون تردید محمدعلی فروغی را باید سیاستمداری نادر و سربلند قلمداد کرد.»

نقل از مقاله «سیاستمداران خانه‌نشین»، به قلم هومان دوراندیش، ضمیمه روزنامه اعتماد، ۲۹ دی

طیف‌های گوناگون دارد، و بسا که «سیاست» در آن طیف‌ها جایگاه برتر را نداشته باشد. به موضوع خود، یعنی ذکاءالملک فروغی، بازگردیم. از زاویه تاریخی که بنگریم، تصادفاً، سیاست وجه غالب او نیست. خدمات او در زمینه‌های دیگر است که نمود و ارزشی استثنایی دارد. به پیشگامی او در شناساندن اندیشه‌های مدرن به جامعه ایران بنگرید: فلسفه، اقتصاد، تاریخ، علم سیاست، علم حقوق، تصحیح انتقادی متون کلاسیک فارسی، کمک اساسی به برپایی نهادهایی چون دانشگاه و فرهنگستان و موزه مردم‌شناسی و... و...

سیر حکمت در اروپا هنوز هم از مراجع فلسفی در ایران است. اما شاید ندانید که نخستین کتاب در حوزه علم اقتصاد را نیز او نوشت؛ پیش از یکصد سال قبل.

چند سال پیش که می‌خواستیم ثروت ملل^۱ را در نشر فرزانه تجدید چاپ کنیم، از دوست گرانمایه و اقتصاددان صاحب‌نظر، مرحوم دکتر حسین عظیمی، خواهش کردم که مقدمه‌ای بر آن کتاب بنویسد. دکتر عظیمی، چنانکه می‌دانیم، معمولاً نگاه انتقادی داشت و مبتذلات زمانه را تاب نمی‌آورد. در عین حال، در مقام یک دانشمند صاحب‌نظر، خوب می‌دید و با انصاف می‌دید. خدمتگزاران عرصه علم و فرهنگ را قدر می‌نهاد و برای زحمات (غالباً نامأجور) آنان ارج قائل بود. در کتابی، از این‌گونه خدمتگزاران چنین یاد می‌کند: «ذخایر بی پایان مهربانی و محبت این مردان... بود که... کتاب را برای ما دوست‌داشتنی، علم را برای ما وسیله حل مشکلات، و محبت و گذشت و دوست داشتن را برای ما سازنده محیط اجتماعی ساخت. یادشان به خیر.^۲ و در مقدمه ثروت ملل چنین نوشت:

این کتاب که به نظر می‌رسد اولین کتاب علم اقتصاد (به زبان فارسی) باشد... در ۹۴ سال پیش توسط محقق و دانشمند ارزنده جناب آقای محمد علی فروغی به رشته تحریر کشیده شده و انتشار یافته است. ما در طی این ۹۴ سال چه کرده‌ایم که هنوز نتوانسته‌ایم این علم را به جامعه بشناسانیم و آن را در جایگاه والای خویش قرار دهیم؟

غرضم این است که وقتی اندیشه‌مند صاحب‌نظر و با انصافی مثل دکتر عظیمی این چنین از امثال ذکاءالملک فروغی ستایش و قدردانی می‌کند، چگونه است که نویسنده صاحب‌نظر دیگری، آن چنان او را می‌کوبد و خائن و نوکر اجانب به تصویر می‌کشد؟ آیا این تفاوت

۱. محمد علی فروغی (ذکاءالملک). اصول علم ثروت ملل (اولین کتاب علم اقتصاد در ایران)، با مقدمه دکتر حسین عظیمی، مجموعه مطالعات اجتماعی، نشر فرزانه، ۱۳۷۷.

۲. حسین عظیمی، مدارهای توسعه نیافتگی در ایران، ص ۱۱.

به میزان انصاف و گشاده‌نظری - و درگیر بودن یا نبودن به قید و بندهای ایدئولوژیکی و سیاسی - مربوط نیست؟

تازه، خدمات فروغی فقط به فلسفه و اقتصاد محدود نیست. شاهنامه و کلیات سعدی و رباعیات خیام به تصحیح او، علاوه بر فضل تقدم، به تصدیق اکثر ادیبان صاحب‌نظر، هنوز هم در نوع خود از بهترین و آموزنده‌ترین متون هستند.^۱ اهتمامی که در جوار پدرش، مرحوم میرزا محمدحسین فروغی، برای تأسیس مدرسه علوم سیاسی آن روزهای دور (دانشکده حقوق و علوم سیاسی امروز دانشگاه تهران) کرد، کافی نیست که نامش را در شمار خدمتگزاران دانش و آموزش عالی در ایران ثبت کند؟ اساساً خود دانشگاه تهران، مگر بجز حاصل زحمات او و نیز مرحومان علی‌اصغر حکمت و دکتر علی‌اکبر سیاسی و هم‌تایان آنهاست؟ البته، در واژگان آن نحله خاص، دو نفر اخیر را نیز باید در زمره خائنان و سرسپردگان به خارجی‌ها برشمرد! ملاحظه می‌کنید که کم و بیش هیچ یک از رجال صد ساله گذشته، کسانی که در آن روزگاران دشوار به رغم سیاست‌های بیگانه برای حفظ تمامیت و استقلال ایران تلاش می‌کردند، از حلقه «خائنان» بیرون نمی‌ماند. نمی‌دانم آیا در کشورهای دیگر نیز نسبت به رجال سیاسی و فرهنگی به همین ترتیب داوری می‌شود؟ گمان نمی‌کنم، چون می‌بینیم که هنوز که هنوز است، عموم جامعه فرانسه و انگلستان و آلمان، اعم از چپ و راست و میانه، در مورد رجالی چون ناپلئون و دوگل و چرچیل و آدناوئر و دکتر شاخت و امثال آنها با احترام و تکریم سخن می‌گویند. نه این که اگر مته را به خشخاش بگذارند، این افراد کاملاً روسفید و بی‌عیب و نقص ظاهر خواهند شد؛ نه، بی‌تردید، در زیر «ذره‌بین»، هر یک از اینها کمبودهای بارز داشته‌اند، چه در زندگی خصوصی و چه در حیات اجتماعی؛ همچنانکه رجال ما هم از این قاعده مستثنا نیستند، شاید هم با شدتی بیشتر.

اما سخن بر سر تفکیک موضوعات است. می‌گویند یکی از پایه‌های آغازین مدرنیسم، دور شدن افراد و جوامع از مطلق‌گرایی و توجه به نسبی بودن امور بود؛ همچنانکه بزرگان ما نیز از گذشته گفته‌اند که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. در این معنا باید گفت که اختلاف نظری که فرضاً از لحاظ روش و منش سیاسی با رجال گذشته داریم، حتی اگر کاری از آنها قطعاً به صواب نزدیک نبوده است، این موضوع نباید بر خدماتی که فرضاً انجام داده‌اند سایه اندازد. بردباری و انصاف در داوری شرط پیشرفت فرهنگی و اجتماعی است. با چنین بردباری و انصافی است که به سنجش درست و عادلانه اعمال و افکار و گفتار گذشتگان و دیگران موفق

۱. به برخی مقالات در این باره اشاره خواهم کرد.

خواهیم شد. مطلق‌اندیشی بی‌گمان ما را به گمراهی می‌کشد و از راه صواب دور خواهد کرد. قصد من، همان‌طور که عرض کردم، واقعاً دفاع مطلق از فروغی و امثال او نیست. در روزگار آنان نبوده‌ام و شرایط و امکانات و محدودیت‌های آنها را نمی‌دانم و به همین دلیل اجازه داوری قطعی و جزمی به خود نمی‌دهم. اما آنچه از نوشته‌های تاریخی و متون مختلف برمی‌آید، لزوم توجه به شرایط و امکانات است؛ دور شدن از ایده‌آلیسم و آرمان‌طلبی‌های غیرعملی، و نزدیک شدن به واقعیات. براستی که هر چه روزگار بر من می‌گذرد، معنای این شعر حکیمانه را، که فروغی را خانه‌نشین کرد، بیشتر حس می‌کنم: در کف شیر نر خونخواره‌ای (یعنی شرایط حاکم و ناگزیر)، غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

نیت من در اینجا، هر چند نوعی ادای دین اخلاقی است، تکرار می‌کنم که به هیچ وجه دفاع مطلق از فروغی و امثال او نیست. اصلاً صلاحیت این کار را ندارم. فقط تأکید بر اهمیت واقع‌بینی و نسبی‌اندیشی در داوری است. آیا اگر ما به جای آنها بودیم بهتر عمل می‌کردیم؟ مطمئن نیستم. همچنانکه، در سایر زمینه‌های زندگی خود بهتر از آنها عمل نکرده‌ایم!

بگذریم. از خدمات فروغی در سیاست خارجی نیز می‌توان سخن گفت. دولتمردی معتبر که به ریاست جامعه ملل انتخاب می‌شود (سخنرانی بس حکیمانه و آموزنده او را در این مقام، در کتاب حاضر خواهید خواند). نقش کردن این شعر سعدی بزرگ بر تارک ساختمان جامعه ملل آن روز (و دفتر اروپایی سازمان ملل متحد امروز) یادگار اوست؛ بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار. چه شعری! اهم کلام و هدف طرفداران حقوق بشر و برابری انسانها را علی‌رغم رنگ پوست و اعتقادات و جنسیت و غیره در بر دارد. سخنی که چون جاودانه بوده جاودانه هم باقی مانده است و خواهد ماند!

باز هم بگذریم، بهتر است به کتاب حاضر بپردازیم و مختصری هم در باب نکات مندرج در سیاست نامه و ویژگی‌های نویسنده مقالات آن سخن بگوییم.

مرحوم محمد علی فروغی (ذکاءالملک) دولتمرد و دانشمندی بود چندین وجهی. انصاف نیست که او را مثلاً فقط به صفت نویسنده یا رجل سیاسی یا عنوان‌های مشابه دیگر توصیف کنیم. در اینجا سعی می‌کنم، بر اساس ترتیب مقالات کتاب حاضر، این چند وجهی بودن او را نشان دهم، و جالب نظر این است که در همه این وجوه از سر آمدان عصر خود بود، و همه بیانات و نوشته‌های او تا روزگار ما هم هنوز آموزنده و روشنی‌بخش است.

۱. حقوق‌دان

بخش اول کتاب حاضر با این کلام عمیق آغاز می‌شود: «علم حقوق که در معنی دانش سیاست مُدُن باشد الزم و اهم علوم و فنون است زیرا که بدون دانستن این فن احدی بدرستی از عهده رتق و فتق امور مملکت برنیاید.» و چند سطر بعد چنین ادامه می‌دهد: «پس علم حقوق و فن سیاست مُدُن کار دنیا و آخرت هر دو را اصلاح می‌کند و خلایق را به سر منزل سعادت ابدی و مأمّن سلامت و راحت سرمدی می‌رساند و از تنگنای شقاوت و رنج و تزلزل و ناامنی می‌رهاند.»

گذشته از فخامت و پختگی نثر، ببینید که نزدیک به یک قرن و نیم پیش، یعنی حوالی سالهای ۱۳۲۰ قمری، که هنوز زمزمه مشروطیت خیلی بلند نبود، چگونه اهمیت علم یا فن حقوق را در چند عبارت منتقل می‌کند: دانش سیاست و اداره جامعه و مملکت، هدایت مردم به سر منزل سعادت، و رهاندن آنان از تنگنای شقاوت و رنج و تزلزل و ناامنی.

اگر بر زمان نوشتن سطور فوق تاکید می‌کنم، غرضم اشاره به پیشگامی او در علم حقوق در ایران است (وجهی از ویژگیهای فروغی که شاید کمتر به آن توجه شده باشد). در واقع، درخشش سیر حکمت در اروپا و تصحیح انتقادی شاهنامه و کلیات سعدی چنان بود که وجوه دیگر شخصیت علمی و فرهنگی او را کمابیش تحت الشعاع قرار داد و از نظرها پوشیده داشت.

گمان نمی‌کنم بیش از یک قرن قبل اساساً معنا و مفهوم علم حقوق – حال بگذریم از اهمیت آن – برای چندان کسی در ایران شناخته بود. بی‌جهت نبوده که فروغی ناچار به وضع برخی برابر نهاده‌ها می‌شود (همان کاری که در فلسفه و سیر حکمت در اروپا و اقتصاد و ثروت ملل می‌کند)، برابر نهاده‌هایی که بعضی از آنها امروز برای ما ناآشنا و غریب می‌نماید اما آن روز بناچار افاده معنا می‌کرده است: مجلس تأسیس اساس (برای مجلس موسسان)، اساس دولت (قانون اساسی)، قانون عادی (حقوق عرفی و غیرمدون)، قانون مکتوب (حقوق مدون)، اتاق عالی (سنا)، اتاق سافل (مجلس شورای ملی)، عمومیت آراء (حق رأی عمومی)، حقوق اداره‌ای یا قانون اداره‌ای (حقوق اداری / مدیریت امور عمومی)، قوانین متعارفی (قوانین عادی)، ترتیب پارلمانی (نظام پارلمانی)، هیئت ژوری و مصدقین (هیئت منصفه و اعضای هیئت منصفه).

و جالب توجه آنکه خود به تازگی موضوع آگاهی دارد: «چون این اولین کتابی است که در این موضوع نوشته می‌شود البته در ترتیب نگارش و بیان مسائل و ترجمه اصطلاحات و غیره نواقصی خواهد ماند و مثل سایر کارها در بدو امر کمال و تکمیل آن متصور نمی‌باشد.» (ص ۸ در کتاب حاضر؛ در همه جا تاکیدها از ماست).

در عین حال، از آن اصطلاحاتی که وضع یا تثبیت کرده، بسیار بیشتر از «نواقصی که خواهد ماند»، تا به امروز باقی و مرسوم است^۱: شعب حقوق، حقوق اساسی، حقوق بین‌الملل خصوصی و عمومی، هیئت نظار انتخابات، ناظرین انتخابات، اکثریت نسبی، اختیار وضع قانون، اختیار اجرای قانون، هیئت (قوه) مقننه، هیئت مجریه، مسئولیت فردی و جمعی وزراء، روزنامه رسمی، شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب شوندگان.

و توجه کنید که در عهد سلطنت استبدادی و «ظل‌اللهی» چگونه افاده معنی می‌کند: «... حتی در بعضی ممالک سلاطین مدعی بودند که من جانب الله هستم... اما حالا متجاوز از صد سال است که حکما و دانشمندان بلکه اکثر عوام از این رأی برگشته و معتقد شده‌اند که هیچ وقت یک نفر یا یک جماعت حق ندارد صاحب اختیار یک قوم و یک ملت بشود و صاحب اختیار باید خود ملت باشد... بنابراین امروز کلیه اختیارات را ناشی از ملت می‌دانند هیچ کس را صاحب قدرت نمی‌شناسند مگر به این عنوان که قدرت از جانب ملت به او مفوض باشد (سلطنت ملی، صص ۱۲-۱۳).

و نیز: «پنهان بودن انتخاب... بهتر از آشکار بودن آراء است»، یا: «باید دانست که نماینده بعد از آن که منتخب شد نماینده تمام ملت است نه نماینده جماعتی که او را انتخاب کرده‌اند.» (ص ۲۰). همچنین: «از آنجا که پارلمان نظارت بر امور دولت دارد ذی حق بلکه مکلف است در امور تفتیش و تحقیق کند تا اگر... سوء رفتار و خلافی کشف شود اصلاح یابد... لکن باید ملتفت بود که تفتیشات پارلمان نباید منجر به مداخله و تعدی به امور اجراییه شود» (ص ۲۸)، یا «... شاه دخل و تصرف در امور ندارد... مسئولیت اعمال شاه آنچه راجع به امور مملکتی باشد برعهده وزراء است به این معنی که هیچ حکمی از شاه مجری نمی‌شود مگر این که تصدیق و امضاء یکی از وزراء را داشته باشد و در این صورت اگر حکم بی‌قاعده باشد وزیری که آن را امضاء کرده مورد مؤاخذه است (ص ۴۰). در دولت جمهوری هم اگر ترتیب پارلمانی در کار باشد... جمع احکام رئیس جمهور باید به امضاء یکی از وزراء برسد و ایشان مسئول باشند (همان جا).

همان‌طور که گفته شد، این مطالب را زمانی تحریر کرده و رسمیت داده که سلطان «ظل‌الله» بر جان و مال و ناموس کلیه شهروندان اعم از عالی و دانی حاکم بوده است. اما ظرافتی که در

۱. اطلاع دقیقی ندارم و احصا هم نکرده‌ام که چه تعداد از این برابر نهاده‌ها را مرحوم فروغی وضع کرده و چه تعدادی از آنها احیاناً موجود بوده و فروغی آنها را با آوردن در کتاب حقوقی و دقیق خود تثبیت کرده است. هر دو کار، به هر حال، ارزشمند بوده است.

بیان مطالب بکار می‌برد قابل توجه است: معمولاً یک مطلب تند و تیز را یکباره مطرح نمی‌کند، بلکه ابتدا طرح موضوع کرده، چند سطر یا چند صفحه بعد به ترتیبی به آن باز می‌گردد، و نهایتاً حرف آخر را چندین صفحه بعد می‌زند. به این ترتیب، درشتی آن را می‌گیرد یا کم می‌کند. دیگر آنکه، مطالب رادیکال را غالباً از زبان دیگران منتقل می‌کند؛ بهتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران! همچنین، این گونه مطالب را در قالبی «علمی» مطرح می‌کند که مستقیماً به تریج قبای کسی برنخورد.

این شیوه طرح مطالب تند را در آثار بسیاری از رجال دیگر هم دیده‌ایم. در آن روزگار، و در روزگاران متأخر نیز، مطلب را ملایم ملایم به صورتی محتاطانه و خاص بیان می‌کردند؛ گویی به در می‌گفتند که دیوار بشنود! برجسته‌ترین نمونه‌های اخیر را در مقالات و رسالات مرحوم مهندس بازرگان می‌توان دید.

مرحوم فروغی، چنانکه در کتاب حاضر خواهید دید، بنا به حکم زمانه و «شرط عقل»، در نگارش به این شیوه استاد بود. در دورانی که شاه و درباریان و برخی از روحانیون همه کاره و صاحب مکت و اقتدار بی‌نهایت بودند، فروغی پاره پاره ادای مقصود می‌کرد. وقتی خواندن مقاله یا رساله او تمام می‌شد، منظور او آشکارا درک می‌گردید اما چنان نبود که مستقیماً مورد غضب صاحبان مکت و اقتدار - و عواقب نامطلوب آن - واقع شود. این ترتیب را کم و بیش در ملت‌های دیگر گرفتار استبداد نیز شاهد بوده‌ایم. مثلاً، شنیده و خوانده‌ایم که صاحب‌نظران و ادیبان و اجتماعیون چین، در همین ایام اخیر که سلطه حزب کمونیست و زمامداران آن کشور نامحدود و فراگیر بود، غالباً با استناد به وقایع و قضایا و شخصیت‌های تاریخی چین، آنچه را می‌خواستند به نحو غیر مستقیم القا می‌کردند. بالاخره نظام‌های استبدادی - و مجازات‌های بی‌رحمانه آنها - واقعیت تاریخی داشته؛ پس لاجرم، احتیاط، شرط عقل می‌نموده است! مرحوم فروغی، خود، به این نکته آگاهی کامل داشت، وگرنه نقل نمی‌کرد که: در کف شیر نر خونخواره‌ای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟! بینی که گفتیم باعث عزل و خانه‌نشینی او شد. گمان می‌کنم حتی تذکر غیرمستقیم هم در متن کتابی درباره دولت و قانون اساسی، در روزگاری که خزانه‌ای برای دولت وجود نداشت و هر چه بود در اختیار سلطان قرار داشت، کاری خطیر و خطرناک محسوب می‌شد: «برای مخارج شخصی رئیس دولت [پادشاه یا رئیس جمهور] میزانی تعیین می‌کنند و از خزانه دولت می‌رسانند و رئیس زائد بر آن مبلغ حق تصرف در مالیه دولت ندارد» (ص ۴۱).

یادآوری مسئولیت‌های وزیران و موارد جرم و خطای آنان نیز جالب نظر است: «در بعضی ممالک موارد مسئولیت وزراء را در قانون اساسی معین کرده‌اند...: خیانت، رشوه، اجحاف،

شدت عمل، حیف و میل در مال دولت، عدم رعایت قوانین و اساس دولت، مسامحه در اجرای قوانین و حفظ امنیت، اقدامات بر ضد آزادی و جان و مال مردم...» (ص ۴۵).

مطالب قابل ذکر فراوان است: ضرورت استقلال قضات (ص ۴۷)، تشکیل دادگاه منحصرأ به موجب قانون، ممنوع بودن توقیف افراد مگر به حکم دادگاه، لزوم علنی بودن دادگاه‌ها مگر در موارد استثنایی و مجانی بودن آنها، و حق شکایت به دادگاه‌های بالاتر (۴۹).

بدیهی است که این مقولات، جملگی، در آن روزگار، تازه و احتمالاً برای زمامداران «شوکان» بوده است. اما «شوکان» تر، آنچه است که در باب دوم تحت عنوان حقوق ملت مطرح می‌کند و در آنجا، به صراحت، آزادی و مساوات در برابر قانون را از ارکان حقوق ملت برمی‌شمارد. می‌گوید: «آزادی عبارت از این است که شخص اختیار داشته باشد هر کاری را که میل دارد بکند به شرط آن که ضرری به دیگران وارد نیاورد. پس نباید آزادی را با خودسری اشتباه کرد» (ص ۵۱). و مصادیق آزادی را چنین فهرست می‌کند: اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل [مسکن]، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید [آزادی بیان]، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلم، و اختیار عرض [شکایت] (ص ص ۵۲ - ۵۹).

و سپس می‌پردازد به مساوات: «غرض از مساوات یکسان بودن حقوق عموم ناس است یا به عبارت آخری عبارت است از این که قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثناء و مزیت قرار داده نشود». و مصادیق برابری: مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مالیات (ص ص ۶۰ - ۶۱).

مطالب فوق را مرحوم فروغی در «ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ هجری»، یعنی بالغ بر یک قرن قبل نوشته است. آیا بی‌اختیار به یاد بیان مرحوم دکتر عظیمی در مقدمه بر ثروت ملل نمی‌افتید و نمی‌طلبید که کلام او را نسبت به علم حقوق نیز تسری دهیم؟ ما در طی این [صد و چند سال] چه کرده‌ایم که هنوز نتوانسته‌ایم مفهوم واقعی علم [حقوق] را به جامعه بشناسانیم و آن را در جایگاه والای خویش قرار دهیم؟

آنچه خواندید مختصری بود از تفصیلی که بحق باید در باب فروغی به عنوان یک حقوقدان و پیشگام شناساندن علم حقوق در ایران داد. حال می‌رسیم به وجهی دیگر از ویژگیهای او.

۲. دولتمردی جهانی و جهانی‌اندیش

از خصوصیات بارز فروغی که از نامه‌ها و گزارش‌های او هویدا است، تسلط او بر اوضاع جهانی

در آن روزگار است. او که سال‌هایی از عمر خود را در مأموریت‌های خارج از کشور گذرانده و به هنگام برگزاری کنفرانس صلح پاریس، که ایران را راه ندادند، سفیر در ترکیه و نماینده در جامعه ملل بود، و بخصوص بعد از جنگ جهانی اول در فعالیت‌های مربوط به تشکیل جامعه ملل درگیر بود و دوره‌ای هم ریاست آن جامعه را برعهده داشت، ذهنی جهانی یعنی فراتر از مرزهای ملی دارد. به امور سیاسی و اقتصادی اجتماعی مختلف، در آن واحد، از زوایای ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی می‌نگرد، و سفارش‌ها و توصیه‌های او نیز معمولاً از دیدگاهی «انترناسیونالیستی»^۱ آکنده است.

چنین دیدگاهی را در آثار رجال آن روزگار کمتر دیده‌ایم. اگرچه، آن‌طور که خود او می‌نویسد و خواهید خواند، توصیه‌های هشیارانه او معمولاً گوش شنوایی در پایتخت غافل و خواب‌آلوده آن ایام نمی‌یابد، این موضوع نافی ارزش‌های استثنایی نامه‌ها و گزارش‌های او نیست.

اجازه دهید با یکی از نامه‌های او شروع کنیم. این نامه را که در صفحات ۶۵ - ۷۶ کتاب حاضر خواهید خواند، بعد از پایان جنگ بزرگ، یعنی جنگ جهانی اول، توسط مرحوم ابراهیم حکیمی خطاب به دوستان خویش در تهران نوشته است^۱، و ملاحظه می‌کنید که شاید هنوز هم از بهترین اسنادی است که اوضاع بین‌المللی و قدرت‌های اروپایی و آمریکایی را بعد از آن نبرد عالمگیر و خانمانسوز توصیف می‌کند. وضعیت درهم و نابسامان دولت ایران را در مقدمات نامه می‌خوانید. در اینجا منظورم جلب توجه به آنچه است که دریاب شرایط و اوضاع جهانی نوشته است. انصاف دهید که در آن ایامی که از ارتباطات سریع و رسانه‌های بین‌المللی و رادیو و تلویزیون و ماهواره خبری نبود، آیا دیپلماتی بهتر از این می‌توانست مقامات ایران را که در خواب خرگوشی فرو رفته بودند، به این خوبی و اختصار در جریان اوضاع قرار دهد؟

«کنفرانس صلح از بدو انعقاد آن عناوین قشنگ حق و عدالت و مساوات و انصاف را کنار گذاشته، دۆل کوچک را عقب زده، دول معظمه انگلستان و فرانسه و امریکا کارها را به دست خود گرفته، هر طور خواستند موافق مصلحت و هوسناکی خود ترتیباتی دادند... فرانسوی‌ها تمام حواشان مصروف این است که کاری بکنند که چند سال دیگر آلمان نتواند از آنها انتقام بکشد... مستر ویلسون دست و پا می‌کند که اصول چهارده‌گانه خود را حفظ کند آن هم میسر نمی‌شود، به واسطه این که دۆل اروپا طماعند و بسیاری از امریکایی‌ها هم به واسطه ضدیت شخصی با رئیس‌جمهور یا اغراض دیگر یا جهل و غیره با او مخالفت می‌کنند»^۲.

۱. از این نوشته کسی خبر نداشت، تا وقتی که عبدالله انتظام آن را به دست آورد و در اختیار مجله راهنمای کتاب گذاشت و در آن مجله چاپ شد. - ا.ا.

۲. جریانی که چندی بعد عیناً اتفاق افتاد و با عدم حضور امریکا در جامعه ملل عملاً اصول چهارده‌گانه به کناری نهاده شد.

انگلیسی‌ها هم موقع را مغتنم شمرده چون در اروپا غرض ندارند در آسیا و آفریقا تمام مقاصد خود را بدون سر و صدا حاصل می‌کنند. تقریباً تمام کلنی‌های آلمان را در آفریقا ضبط کردند. در آسیا هم فقط دولت روس مدعی بود که فعلاً از میان رفته و میدان خالی شده... افغانستان را که سابقاً در زیر دست خودشان بود... در صدد هستند که به درستی آن را در چنگ بگیرند... در ترکستان یقیناً مشغول کار هستند... بین‌النهرین را که متصرف شده‌اند... معنی استقلال عربستان با امیرحسین و امیرفیصل که جیره‌خوار انگلیس هستند معلوم است چیست... فلسطین که متصل به مصر است و کسی منکر نمی‌تواند بشود که باید زیر دست انگلیس باشد... ارمنستان قدری کارش مشکل است به واسطه این که خودشان سرپرستی دولت معظمی را طالبند و برای حصول سرپرستی امریکا کار می‌کنند...

اما اوضاع داخله ممالک اروپا هم خوب نیست. ملت‌ها از دولتها راضی نیستند... الان چند روز است که بسیاری از عمل‌جات [کارگران] گرو [اعتصاب] کرده‌اند... اگر ترس آلمان... نبود شاید تا حال انقلاب یا لااقل تغییر کلی واقع شده بود. غرض این است که هر ترتیبی هم در کارها داده شود معلوم نیست ثابت و برقرار باشد. [چند سالی نگذشت که درستی این نظر به اثبات رسید.]

اروپایی‌ها از بسط و سرایت بلشویزم در ممالک خود فوق‌العاده واهمه دارند. ماده‌ها هم مستعد است و مادام که روسیه سامان نگیرد تکلیف اروپای شرقی بلکه آسیا هم معلوم نمی‌شود. [که سامان گرفت و تکلیف اروپای شرقی و قفقاز و آسیای میانه در اولین فرصت معلوم شد!] بخش‌های دیگر این نامه - یا در واقع، یک رساله تمام عیار سیاسی - را خود بخوانید و ببینید که درباره مطامع انگلیس نسبت به ایران چه نوشته و چگونه بر نبود «افکار عامه» در ایران افسوس می‌خورد: «ایران ملت ندارد. افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه می‌داشت به این روز نمی‌افتاد... اصلاح حال ایران و وجود آن مُعلق به افکار عامه است.» [یعنی استقرار دموکراسی].

موضوع افکار عامه را که وجود آن «بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند»، در نامه خصوصی به وقار السلطنه نیز پی می‌گیرد (۱۷ دسامبر ۱۹۱۹، صص ۷۷-۸۲).

«... از حال و آینده باید گفت و از گذشته باید عبرت گرفت... به عقیده بنده ما هیچ کار نباید بکنیم جز این که خودمان را درست کنیم. عجالتاً ما در کار نیستیم... یعنی عدم صرف هستیم که بدتر از وجود ناقص است... ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامه مؤثر بود آیا

دولت ایران جرأت می‌کرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرأت می‌کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟...

کار دنیا شوخی نیست، جدّیت می‌خواهد، عقل می‌خواهد، دلسوزی برای مملکت می‌خواهد... تا وقتی که جماعتی بالنسبه مهم با طرح عاقلانه و جدّیت تامه در مملکت متفقاً در صدد اصلاح کار نباشند هیچ کار نخواهد شد...»

الحق باید گفت که استاد افشار عنوان گویا و مناسبی برای کتاب حاضر انتخاب کرده‌اند. سیاست‌نامه ذکاءالملک براستی که هر کلمه و هر صفحه‌اش پُر از حکمت است و به سیاق اندرنامه‌های گذشته راه و چاه را به ما می‌نماید. این نامه‌ها که خواندید، درست است، حدود یک قرن قبل نوشته شده است. لکن باید انصاف داد که از خیلی جهات «هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» (ص ۷۹).

آنچه فروغی و امثال او می‌گفتند و می‌نوشتند تا حدودی افکار را متوجه ضرورت «اصلاح دولت و قشون» کرد؛ خلاء موجود را به مردم شناساند، تا جایی که اکثر مردم و رجال خیراندیش خواهان «مصلحی توانا» شدند. زمینه خالی بود و سردار سپه زر را زد و برد، که اصلاحات او و عاقبت او و آن اصلاحات داستانی دیگر است که هنوز صاحب‌نظران و دست به قلمان ما آن را به‌درستی و به کمال و با بی‌طرفی و بدون سبق ذهن، که لازمه کارهای سنجیده تاریخی و پژوهشی است، حلّاجی نکرده‌اند.

اما چه بیانی فصیح‌تر از آنچه فروغی در آن ایام دور می‌گفت و می‌نوشت: امروز «دول و ملل همه داخل در یک حوزه و اجتماع خواهند بود و اوضاع زندگی آنها بر یکدیگر تأثیر کلی خواهد داشت و مملکت ما هم خارج از حوزه نخواهد ماند نهایت این که اگر مردم مملکت خودشان در صدد اصلاح کار و متناسب ساختن اوضاع خویش با کیفیات خارجی نباشند قهراً در تحت هدایت دیگران خواهیم بود. انگلیس نباشد امریکا خواهد بود یا مملکت دیگر. تصور نکنید با این فساد که در ما هست اگر از امریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است. هر کس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید... اما این را هم باید دانست که اساس دولت انگلیس و مستملکات او هم به این شکل نخواهد ماند و تغییرات و انقلابات کلی در پیش است. افسوس در همین است که اگر دنیا را آب ببرد ما را خواب برده است.» فاعتبرو یا اولوالابصار!

از جالب‌توجه‌ترین بخش‌های کتاب حاضر، نامه‌های فروغی در زمان تصدی وزارت خارجه به سید حسن تقی‌زاده در لندن است (ص ۹۵ - ۱۰۹). بهترین تصویر زنده از ایران آن روزگار را در این نامه‌ها می‌توان دید، و نیز به میزان دلبستگی فروغی به سرنوشت کشور و «حرص و

یادداشتی به عنوان پیشگفتار [بیست و سه]

جوشی» که می‌خورد پی برد. انصافاً بعید است که یک سرسپرده خارجی که عرق میهن و ملت نداشته باشد (تصویری که از فروغی در ذهن ما کرده بودند و هنوز هم برخی از «رفقا» طوطی‌وار تکرار می‌کنند) چنین چیزهایی بنویسد، چنین اندرزهای هوشمندانه‌ای بدهد، و چنین از ندانم‌کاریها غصه بخورد.^۱

سخن طولانی شد، به قول صائب (که نمی‌دانم در اینجا تا چه اندازه مصداق دارد!) مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد. بهتر است برویم بر سر آنچه به عنوان مأمور سیاسی و دیپلمات می‌نوشت و به عظمت کار او در این مقام نیز توجه کنیم.

۳. دیپلمات

معمولاً فروغی را به عنوان یک رجل سیاسی می‌شناسیم که سالهای دراز متصدی مقامات عالی دولتی بود. با آنکه از مأموریت‌های دیپلماتیک او نیز طبعاً آگاهییم و می‌دانیم که چندین بار به سمت فرستاده، نماینده موقت، یا سفیر رسمی ایران انجام وظیفه کرده است، این نقش او غالباً تحت الشعاع نقش دولتمردی او قرار می‌گیرد. اما از مطالعه بخش‌های مربوط به مأموریت‌های دیپلماتیک او در این سیاست‌نامه کاملاً درخواهید یافت که چه مأمور سیاسی مبرز و آگاهی بوده است. هر چند فقط اندکی از گزارش‌های سایر دیپلمات‌های ایران را که گهگاه در کتابها و مجلات چاپ شده است دیده‌ایم و طبعاً نمی‌توانیم دآوری قطعی و نهایی صورت دهیم، با اطمینان کافی می‌توان گفت که گزارش‌های رسمی او به احتمال قوی از بهترین و آگاهی‌بخش‌ترین گزارش‌های مأموران سیاسی در آرشیو وزارت امور خارجه است. به کوتاهی به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم تا صلابت نظر، آگاهی، دوراندیشی، و احساس مسئولیت و مسئولیت‌پذیری او را دریابید و ببینید که چگونه تلاش می‌کرده است مقامات دولت را در بطن جریان‌ات و امور منطقه محل مأموریت خود قرار دهد.

اول می‌پردازیم به گزارشی که همراه با پیشنهادهایی برای رئیس الوزراء یا وزیر خارجه وقت درباره ترکیه جدید و مسئله کردها در آن کشور فرستاده است. از مطالعه این گزارش، به خوبی در جریان مشکل کردهای ترکیه - و به تبع آن، تا حدودی کردهای ایران - قرار می‌گیرید.

۱. مراسلات مرحوم تقی‌زاده از لندن نیز بسیار جالب توجه است؛ برای آگاهی تفصیلی، نک: نامه‌های لندن، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرزانه، ۱۳۷۵.

قضیه اکراد در این جا خیلی بیش از آن که ما تصور می‌کنیم اهمیت دارد. ترک‌ها عدم تجانس ملت، یعنی وجود عناصر یونانی و ارمنی و صرب و بلغار و عرب را علت بدبختی‌های خود در ازمنه گذشته [می‌دانند]... و می‌خواهند در خاک خود عنصر فساد نداشته باشند. صرب و بلغار و عرب که از دستشان رفته... ارمنی را در ترکیه [قتل عام] کرده‌اند یونانی‌ها را هم می‌کوچانند و بیرون می‌کنند. با این احوال چنین می‌دانستند که به مقصود نایل شده و دیگر در مملکت سرخر ندارند، که در سه سال قبل ناگاه مبتلا به عصیان اکراد... شدند و آن غائله بسیار مهم بود و وجود ترکیه را تقریباً به خطر انداخته بود...

بدتر از همه این که تخم لق کردستان مستقل را هم انگلیس‌ها در دهن اکراد شکسته و خاطر دولت ترکیه را از این جهت متزلزل ساخته‌اند، و البته ما هم باید مثل آنها متزلزل باشیم... کرد را نه مثل ارمنی می‌توانند تمام کنند، نه مثل یونانی می‌توانند بکوچانند، مسلمان است و آسیایی و با سایر اتباع ترک هم مذهب و جمعیت کثیر و علاج ندارد... حدس می‌زنم که چون علاقه کامل به مسئله تأمین حدود و رفع شرّ اکراد دارند اگر حالا در این باب با آنها داخل مذاکره شویم عمل سرحد را بتوانیم به خوشی ختم کنیم...

اما این که عرض کردم ترک‌ها طمع به خاک ایران ندارند تصور نفرمایید بنده آدم زودباوری هستم... عقیده‌ای که اظهار کردم بنابراین است که امروز به کارهای داخلی خودشان مشغولند و می‌دانند که هنوز یک ملت و دولت با اسطقس نشده‌اند، از طرف یونان و ایتالیا و شاید خود انگلیس نگرانی‌هایی دارند و اوضاع اقتصادی آنها بد است...

و چند سطر بعد، طبق رویه معمول خود، به سفارش و توصیه می‌پردازد. می‌گوید «اگر ترکیه آتاترک مشکلات خود را حل کند ممکن است به فکر توسعه ارضی بیفتد و در کمال سهولت صد هزار قشون برای ایران راه می‌اندازد و کرد و فارس و هر چه را در جلو باشد می‌مالد... به عقیده من بنده امیدی که ما در آتیه باید داشته باشیم، اولاً در داخله به حسن سیاست و اداره خودمان است که دوایر کشوری و لشکری ما چنانکه باید جریان صحیح داشته باشد و مردم مرفه و خرسند بوده و به دولت خود علاقه داشته باشند... [تا] اگر هم خطری پیش بیاید عموم ملت برای دفع خطر آماده فداکاری باشند. ثانیاً در خارجه به حسن روابط با دول و ذی علاقه ساختن آنها به بقا و سعادت ملت ایران است...»

آنچه هم در دنبال توصیه‌های فوق در صفحات بعد می‌آورد بسیار خواندنی و آگاهی‌بخش است و احتمالات مختلف را در ارتباط با سیاست‌های ترکیه و رابطه آن با افغانستان و دیگران

مطرح می‌کند. اما «خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی بیگ» (ص ص ۱۳۴ - ۱۳۷) خود یک درسنامه دیپلماسی برای دیپلماتهای جوان است تا فوت و فن مذاکره را دریابند. آنچه در همین گزارش در باب تغییر مرزهای برخی از کشورها پس از پایان جنگ جهانی اول می‌نویسد، علاوه بر وضوح و روشنی، خود نوعی تاریخ دیپلماسی مستند و دست اول است که هم اکنون نیز به کار دانشجویان علوم سیاسی می‌آید:

... در عهدنامه‌هایی که در نتیجه جنگ بین الملل بین دول متحارب منعقد گردید، نظر به تغییراتی که در سرحدات ممالک اروپا داده شد، بعضی ولایات از بعضی دول مجزی و جزء دولت دیگر قرار گرفت. مثلاً مقداری از خاک سابق آلمان به لهستان و قسمتی از مجارستان به رومانی متعلق گردید... در این اراضی که دست به دست گشته اهالی یکسان و یک جنس نیستند، چنان که در قسمتی از آلمان که به لهستان داده شده جماعتی از آلمانها اقامت دارند... همچنین قسمتی از مجارها در رومانی در اقلیت واقع شدند^۱... در معاهدات صلح راجع به اقلیت‌ها موادی مندرج کردند... مبنی بر حفظ حقوق اقلیت‌ها که در زیر دست اکثریت مظلوم واقع نشوند... ولی صورت قضیه در معنی این شده که دولی که دارای اقلیت‌ها در خاک خود هستند مایل اند حتی الامکان آنها را محو کنند... و اقلیت‌ها برعکس سعی دارند برای دولی که برخلاف میل جزء آنها شده‌اند زحمت بتراشند (ص ص ۱۴۵ - ۶)

اما غرض فروغی از «بیان این فقره، توجه دادن اولیاء امور است به دو مطلب: اول این که باید خرسند و خوشوقت باشیم از این که مبتلا به تعهداتی راجع به اقلیت‌های خاک خودمان نشده‌ایم... دوم این که در عین مسرت از این کیفیت نباید مغرور باشیم به این که از این بابت آسوده‌ایم. پیش‌آمدهای دنیا را کسی نمی‌داند... خاطر اولیای امور به خوبی مستحضر است که در مملکت ما هم عناصر مختلف هست که می‌تواند روزی برای ما اسباب زحمت شود.» و بعد، اساس مطلب که نمایشگر روشن‌بینی سیاسی و «ژئوپولیتیک» مرحوم فروغی است: «ارمنی و یهودی و نصرانی چون عدداً قلیل‌اند کمتر محل ملاحظه‌اند ولیکن از سه عنصر مهم ترک و کرد و عرب نباید غافل بود... اگرچه می‌توانیم خوشوقت باشیم که مخاطره نزدیک نیست از آینده هم

۱. خوانندگان عنایت دارند که «دول متحارب» در جنگ جهانی دوم، وقتی زورشان رسید، چگونه در صدد بازگرداندن این نواحی به کشور خود برآمدند. در واقع، ریشه برخی از خصومت‌هایی که به جنگ دوم کشید، همین جا به جایی قهرآمیز اراضی بعد از جنگ اول بود، که آثار آن حتی تاکنون نیز در قاره اروپا ادامه دارد.

نمی‌توان مطمئن بود و باید در فکر باشیم. عنصر ترک خود را در همه جا دارد آراسته می‌کند... عنصر کرد را هم متأسفانه انگلیس‌ها بدهوا کرده‌اند... عرب‌ها هم که دارند جانی می‌گیرند. پس اقلیت‌های ما همه پشت‌گرمی و تکیه‌گاه پیدا می‌کنند و بنابراین اگر امروز خطری نباشد از فردا اطمینان نمی‌توان داشت...»

«ادعای این جانب این نیست که مجهولی را معلوم کرده‌ام. غرض... جلب توجه به این نکته [است] که مرتفع ساختن این عیب کار آسانی نیست و حُزم و احتیاط لازم دارد و مخصوصاً به قوه قهریه و جبر و زور نمی‌شود... این است درس تجربه و عبرتی که از تاریخ و ابتلائات سایر دول باید بگیریم... و بالاخره باید متوجه بود که هیچ دولتی ولو این که عناصرش متحدالجنس باشند استحکام پیدا نمی‌کند مگر این که سکنه... از حکومت خود راضی باشند. زور و قوه جبریه نمی‌تواند دولت را نگاه بدارد و اگر هم باشد موقتی است.

و درس اصلی از سیاست نامه حاضر:

«و چاره کار جز این نیست که دولت و حکومت و مأمورین دولتی با مردم عموماً قسمی رفتار کنند که راضی باشند. مقصودم این نیست که نسبت به اقلیت‌ها متملق باید بود و ضعف باید نشان داد، بلکه اولاً باید آنها ببینند که دولت و مأمورین آن‌ها را با سایرین به یک چشم نگاه می‌کنند، و یک عنصر را بر عنصر دیگر مزیت نمی‌دهند، و عالم عالم یگانگی است... متعرض دین و مذهب و زبان و آداب و رسوم و ترتیب زندگانی مردم نباید شد... و رفع هر نقص و عیبی در زندگانی و عادات مردم... باید به مدارا و بدون آزار و اذیت و حکم و زور و مزاحمت فراهم بشود... اقدامات شدیده اگر هم پیشرفت کند بی‌اساس است و عاقبت ندارد و مفسده حاصل می‌کند...» (ص ۱۴۷ - ۸)

باور کنید می‌خواهم هر چه زودتر از گزارش فوق بگذرم و به بخش‌های دیگر قدرت قلم و نظر دیپلماتی به نام فروغی برسم که به همین اندازه جالب توجه و آموزنده است، اما دلم نمی‌آید. حیف نیست که در همین جا از تکرار کلام زرین دیگری از او خودداری کنم؟

برای متحدالجنس نمودن ایرانیان بهترین کارها نشر معارف فارسی و ایرانی است اما آن هم نه به طوری که محسوس شود که می‌خواهند آن‌ها را فارس کنند. مثلاً بنده هیچ معتقد نیستم کسی کردی یا ترکی یا عربی حرف زدن را منع کند. فارسی گفتن را اجباری نماید^۱... حاصل کلام این

۱. ایضاً خوانندگان عنایت دارند که این حرف‌ها حدود یک قرن قبل زده شده است، زمانی که اگر مدرسه هم به ←

است که عناصر مختلف مملکت باید مشمول عدل و انصاف باشند و در رفاه و آسایش و اطمینان خاطر و سرافرازی زندگی کنند و هیچ گونه داعی و محرک برای این که به سوی دیگری غیر از دولت متبوعه خود نگاه کنند... نداشته باشند... آنچه بنده استنباط می‌کنم این است که بعدها برای دولت و ملل مخاطره اساسی از راه جنگ و قهر و غلبه یک دولت بر دولت دیگر نخواهد بود^۱ بلکه خطری که متوجه اقوام و ملل هست خطر جهل و بی‌لیاقتی و سوء اداره و اختلافات داخلی است، (ص ۱۴۸)

بعد از مطالب فوق می‌رسیم به گزارش مذاکرات با نماینده انگلیس و وضع کردستان عراق و سیاست روسیه شوروی که «برحسب قاعده تدریجاً عاقل می‌شود» (ص ۱۴۹)، وضع نابسامان ادارات ایران، و تشریح دوباره اوضاع و سیاست‌های راهبردی دولت ترکیه جدید، که جملگی خواندنی و روشنگر است و خود خواهید خواند^۲. اما باز هم به توصیه‌ها و هشدارهای تکان دهنده او درباره ملت و مملکت ایران برمی‌خوریم:

... یک مطلب مسلم است که هیچ ملتی بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا معنوی خود را از دست می‌دهد... هر قومی که خود را لایق و مستعد سازد مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت خادم خواهد بود...

نتیجه‌ای که از این مقدمات می‌خوهم بگیرم این است که باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند و آلا زبردست شدنش حتمی است...

افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صف باشند، گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف انتریگ بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی خوانده می‌شود و اسم

→ شیوه جدید در ایران بوده تعداد آنها بسیار اندک بوده است. بنا به گزارش‌ها، تعداد دانش‌آموزان ایرانی در اوایل قرن حاضر شمسی به زحمت از دو هزار نفر متجاوز بوده است. جالب نظر آنکه دولت ترکیه تا دهه‌ای قبل در رفتار با کردهای آن کشور دقیقاً برخلاف نظر فروغی رفتار می‌کرد.

۱. این امیدی بود که تأسیس جامعه ملل در دل‌ها پدید آورده بود؛ به مأموریت فروغی در جامعه ملل خواهیم رسید. اما اگر چه سخن فوق در اساس کاملاً درست است، تحقق آن لااقل در زمان جامعه ملل و حتی خلف آن سازمان ملل متحد اتفاق نیفتاد و نیفتاده است.

۲. در این باره، دستورالعملی که به تقی‌زاده برای چگونگی مذاکره با مکدونالد می‌دهد، خود بسیار گویاست و از یک «نوکر بیگانه» بعید می‌نماید؛ نک: زندگی طوفانی، ص ص ۷۳۵ - ۳۸.

جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند...^۱

و بعد می‌رسد به این نصیحت طلایی: بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت آورده و به اتفاق و اتحاد، مطلوب خویش را حاصل نموده است، (ص ۱۵۳). فروغی راه چاره را هم نشان می‌دهد، و عجباً آنچه صد سال پیش نوشته است هنوز هم عمدتاً راه برون رفت ما از مشکلات است:

اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد. البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را از نظر نباید دور داشت^۲ چه همان‌طور که مادیات به تنهایی برای ارتقای یک ملت کفایت نمی‌کند معنویات هم به تنهایی کافی نیست، ولیکن باید دانست که تا ملت تربیت نشود هر چه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد... اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف [فرهنگ] است... و مهمتر از این‌ها آن است که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود» (همان جا).

در شمار همین گزارش‌های دیپلماتیک و روشنگر فروغی بد نیست به آنچه درباره افغانستان و دوران اصلاحی امان‌الله‌خان می‌نویسد، و در حقیقت نوعی تبارشناسی طالبان، گروه‌های مجاهد و تندرو امروز در افغانستان و پاکستان است، اشاره‌ای صورت دهیم (کوتاه شده از صص ۱۳۷ - ۱۴۰).

«امان‌الله‌خان^۳ خردترین پسران حبیب‌الله خان امیر افغانستان است که پس از رسیدن به

۱. جانا سخن از زبان ما می‌گویی: بعد از گذشت حدود یک قرن، این سخنان که پشت انسان را می‌لرزاند چقدر به گوش و هوش ما آشناست!

۲. به این مطلب باز خواهم گشت، بخصوص با استناد به دو کتابی که در این چند ساله تروج اتابکی گردآوری و تألیف کرده و خلاء سیاسی - اجتماعی موجود متعاقب انقلاب مشروطیت و پدید آمدن انتظار برای «یک دولت صالح و نیرومند» را نشان می‌دهد، و ما را متوجه می‌کند که چرا فروغی هم می‌گوید «وجود مبارک شاهنشاه پهلوی» (ص ۱۵۴) را باید غنیمت دانست.

۳. امان‌الله‌خان (۱۸۹۲ - ۱۹۶۰)، سومین پسر حبیب‌الله خان بود. پس از کشته شدن (فوریه ۱۹۱۹) حبیب‌الله خان، پسر ارشدش نصرالله خان حکومت را به دست گرفت، ولی چند روز بعد امان‌الله خان خود را امیر اعلام کرد، و بلافاصله (سومین) جنگ افغانستان را با بریتانیا اعلام نمود. یک ماه بعد طرفین صلح کردند و به موجب

پادشاهی برای تحصیل استقلال کشور خود با دولت انگلستان رزمی سخت درافکند و پیروزی یافت. او در سالهای اول پادشاهی خود در اصلاح تشکیلات اداری و قضایی و بسط و توسعه فرهنگ و فلاح و اعزام محصل به اروپا اقداماتی مؤثر کرد. [که متأثر از برنامه‌های نوسازی ترکیه و ایران در آن روزگار بود. ویراستار.] آنگاه در اول دسامبر ۱۹۲۷ برای مشاهده اوضاع اروپا افغانستان را ترک گفته با ملکه ثریا در مدت شش ماه با ممالک مصر، ایتالیا، فرانسه، سوئیس، آلمان، روسیه، و ترکیه را دیدن فرمود، و در پنجم ژوئن ۱۹۲۸ (۶ خرداد ۱۳۰۷) به خاک ایران وارد شد و پس از ده روز توقف به کشور خودش روی نهاد.^۱

«...باری، امان‌الله‌خان پس از ورود به کابل، پنج روز متوالی نطقی [درباره] گزارش مسافرت خود ایراد کرد، و مواد قراردادهایی را که با کشورهای مختلفه منطقه منعقد ساخته بود و ارمغانی ارجمند برای ملت خود می‌دانست توجیه و تفسیر نمود، و راهی را که تصور می‌کرد ملت افغان باید به سوی کمال بپوید نشان داد و برنامه پیشرفت را معین فرمود.»

اما برای اصلاحات مورد نظر او، «مخصوصاً برداشتن حجاب زنان، منع تعدد زوجات، تحصیل دختران به روش اروپاییان، تغییر لباس مردان و زنان، افزایش مدت خدمت نظام اجباری، و این گونه امور» زمینه به هیچ روی در افغانستان فراهم نبود «و با تحریکاتی که می‌شد، در ماه دسامبر ۱۹۲۸ (آذرماه ۱۳۰۷) در سرتاسر افغانستان شورش و هرج و مرج حکمروا گشت.»

«از ناحیه کوهستانی شمال کابل راهزنی حبیب‌الله نام معروف به بچه سقو... به تحریک و حمایت آخوندها که امان‌الله‌خان را تکفیر کرده بودند... به کابل حمله برد و قوای دولتی را پراکنده ساخت.»

«... سه روز [بعد] از فرار امان‌الله‌خان... بچه سقو با رفقای راهزن خود فاتحانه وارد پایتخت شد و به سلطنت نشست.»

→ پیمان اوت ۱۹۱۹ استقلال افغانستان به رسمیت شناخته شد. سپس پیمان‌هایی با روسیه، ترکیه، فرانسه، ایتالیا، آلمان، و ایران منعقد کرد، و سعی فراوان در نوسازی افغانستان و آزادی زنان و غیره به کار برد. رویدادهای سخت آن دوره را فروغی نوشته است که می‌خوانید.

امان‌الله‌خان اولین امیر از سلسلهٔ بارکزیایی بود که خود را شاه خواند (۱۹۲۶). محمدظاهرشاه، آخرین پادشاه افغانستان، از همین سلسله بود.

۱. مسافرت فرنگ او نیز ظاهراً به تأسی از پطرکبیر، مؤسس روسیه جدید، بود. پطرکبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵) پس از آن که در ۱۶۹۶ یگانه تزار روسیه شد (بعد از مرگ برادرش ایوان که این عنوان را مشترکاً با هم داشتند)، در سالهای ۱۶۹۷-۹۸ بیشتر به صورت ناشناس به اروپای غربی سفر کرد و با حرفه‌ها و صنایع آن خطه آشنا شد، و بر پایه آن الگو با شدت و قساوت به اجرای برنامه‌های اصلاحی و نوسازی خود دست زد.

تا اینجا، کم و بیش، شباهت دارد به دهه‌ای قبل و هجوم طالبان به کابل و برقراری حکومت شریعت در افغانستان. بعد از آن، شباهت بیشتر می‌شود. «بچه سقو در نخستین وهله اعلامیه‌ای... منتشر ساخت که به موجب آن همه اقدامات اصلاحی امان‌الله‌خان منسوخ گشت. و نیز مالیات را به نام این که برخلاف شرع است ملغی ساخت، و کلیه مجسمه‌ها و آثار تاریخی را که در موزه کابل جمع آوری شده بود به نام این که موجب رواج بت‌پرستی است درهم شکست و مدارس دختران را بست...».

«بچه سقو در دوران کوتاه تسلط خود [که فقط هشت ماه طول کشید و با عده‌ای از دستیارانش کشته شد. - و.]، بسیاری از رجال و بزرگان افغانستان را... با وضعی بسیار فجیع... مقتول ساخت. یکی از آنان علی احمدخان برادر ملکه ثریا بود که دستور داد او را در زندان به میخ میخکوب کردند و آنگاه میله‌ای آهن سرخ از شقیقه وی بدان سو گذراندند...».

از وقایع بازگفتنی، داستان دو دختر از بستگان امان‌الله‌خان است که بچه سقو هشت تن از عُمال خود را برای ربودن آن دو مأمور کرده بود. دختر بزرگتر چون از قضیه آگاه شد نخست آن هشت تن را یکی از پی دیگری با گلوله از پای درآورد، آنگاه خواهر کوچک خود را کشت و بعد هم خود را. دوران چند ساله تسلط طالبان بر افغانستان، گویی عیناً تکرار آنچه است که حدود ۸۰ سال پیش در دوره پادشاهی بچه سقا بر آن کشور گذشت. اشاره فروغی به این که «برای اصلاحات امان‌الله‌خان زمینه به هیچ روی فراهم نبود»، بسیار روشنگر است. بسا که اگر اشغالگران کنونی افغانستان به این معنا توجه وافی داشتند، در دام مُهلک خود گرفتار نمی‌شدند. این بی‌توجهی یا اشتباهی است که، به نظر بسیاری از ناظران آگاه، دولت پاکستان را هم گرفتار آن کرده‌اند.

قضیه این است که اکثریت مردم وزیرستان و دره سوات، که اکنون ارتش پاکستان را به جنگ و گریز در آنجا وا داشته‌اند، خواهان طالبان و حکومت مورد نظر آنها هستند؛ چه بسا بسیاری از سربازان ارتش پاکستان نیز با آنها همدلی داشته باشند. بنابراین، جنگ به احتمال قوی راه حل مسئله نیست. امریکا و اعضای ناتو به حال زنان آن مناطق دل می‌سوزانند و می‌خواهند آنها را «آزاد» سازند، غافل از این که زنان آن‌جا خود به طیب خاطر از دستورات طالبان اطاعت می‌کنند. در واقع، نیازی هم به این دستورات نیست. اکثریت مردم آنجا، چه زن و چه مرد، قرن‌ها مطابق این دستورات زندگی کرده‌اند؛ سالیانی دراز قبل از برآمدن بچه سقا، طالبان، و امثال آنها. اگر فرضاً همین امروز انتخاباتی آزاد در آن مناطق برگزار شود، تصور می‌کنید نتیجه آن چه خواهد بود و چه گروهی پیروز خواهد شد؟ فعلاً به موضوع هند نیز، که ارتش پاکستان همواره او را دشمن اصلی تلقی کرده است، اشاره نمی‌کنیم.

به نظر همین ناظران آگاه، غفلت دیگر اشغالگران، ایرادگیری از دولت کنونی افغانستان و حامد کرزای رئیس جمهور به خاطر رواج فساد مالی در آن کشور است. بدیهی است در نفی فساد مالی و اخلاقی تردید نباید کرد. اما سخن در این است که از کشوری با آن سابقه و بعد از درگیری سی ساله در جنگ داخلی چطور می‌توان انتظار داشت که مقامات اداری و حکومتی‌اش پاک و منزّه بوده و به فکر فردای نامعلوم خود نباشند. راه حل درست، احتمالاً فراهم کردن زمینه‌های آموزشی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است، که طبعاً کاری تدریجی و درازمدت خواهد بود.

علمای علوم سیاسی گفته‌اند که سرچشمه سیاست ملی سیاست محلی است، چنان که سیاست خارجی و بین‌المللی یک مملکت نیز از سیاست ملی آن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، اگر سیاست ملی، یا سیاست دولت مرکزی، با آنچه در مناطق و نواحی آن غلبه دارد (ارزش‌ها، اعتقادات، پیوندها و گسست‌های محلی...) مغایرت داشته باشد، دچار ضعف و تشتت می‌شود و این ضعف و تشتت بر سیاست خارجی و بین‌المللی آن مملکت نیز نفوذ می‌کند. بر این مبنا، حال حساب کنید که سیاست‌های ملی و محلی دولتی مثل پاکستان کنونی چه سرنوشتی در انتظار خود دارد، و بی‌خبری یا بی‌توجهی اشغالگران به آنچه در بطن جامعه افغانستان جاری است به کجا خواهد انجامید.

از موضوع سخن خود دور افتادیم. منظورم، اشاره به توجهات و توجیهات دقیق فروغی است. او در گزارش‌های دیپلماتیک خود، ضمن شرح رویدادها که برخی از آنها به واقع دلخراش است، دلایل وضع را برای مسئولان دولتی آن زمان ایران تشریح می‌کند و شرایط اقتدار یک کشور را برمی‌شمارد (آموزش معارف جدید، تربیت ملت، و برآمدن افکار عمومی). از یک دیپلمات قابل، جز این چه انتظاری می‌توان داشت؟

به دوران مأموریت فروغی در جامعه ملل در بدو تأسیس آن اشاره کردیم. او هم مثل بسیاری دیگر از مردم دنیا و بخصوص اروپاییانی که در «جنگ بزرگ» میلیون‌ها تن کشته و زخمی و علیل داده بودند، به آن جامعه و هدف‌های آن امید فراوان بسته بود که البته به جهات مختلف، که جای بیان آن‌ها در اینجا نیست، کاملاً تحقق نیافت. در عین حال، از جالب‌توجه‌ترین بخش‌های سیاست‌نامه، شاید سخنانی است که «آقای میرزا محمد علی خان فروغی نماینده دولت ایران در جامعه ملل در مهرماه ۱۳۰۸ (اکتبر ۱۹۲۹) در سفارت پاریس برای محصلین ایرانی ایراد نمودند» (ص ۱۵۹). او در مقدمه سخنان خود برای دانشجویان ایرانی مقیم پاریس از نکته‌ای بدیع سخن می‌گوید: «مال و ثروت خود به خود نعمت و دولت نیست، نعمت آن است که قوه و قدرت بر تحصیل مال و استفاده از آن داشته باشیم.» و «برای صدق این مدعا» به آنچه «به رأی‌العین» دیده

است اشاره می‌کند: «در ایام جنگ بین‌الملل به مناسبتی که نمی‌خواهم در اینجا بیان کنم به مملکت ما پول فراوان وارد شد به طوری که دو سال بعد از خاتمه جنگ که من از اروپا به ایران مراجعت می‌کردم... به چشم خود دیدم که در بازارها طلا فراوان‌تر از نقره و اسکناس بود، اما چون ملت ایران استعداد نداشت که آن وجوه را به کار بیندازد و از آنها استفاده کند چیزی نگذشت که همه آن طلاها از ایران بیرون رفت.»

از آن روزها تاکنون، بویژه در ایامی که بهای نفت قوس صعودی پیموده است، چندین بار شاهد «ورود پول فراوان به مملکت» بوده‌ایم، اما عمدتاً بی‌نتیجه. به نظر فروغی «برای مملکت، فقر واقعی فقر مال نیست، فقر رجال است که موجب بی‌قابلیتی ملت می‌شود و قابلیت ملت جز به وسیله دانایی و هنرمندی نتواند بود، و ملت دانا و هنرمند نمی‌شود مگر این که افراد دانشمند با لیاقت فراوان داشته باشد» (همان جا). هنوز هم زیاده بر آنچه فروغی می‌نوشت و می‌گفت نمی‌توان نوشت و گفت. فقر رجال = بی‌قابلیتی ملت؛ و قابلیت ملت موکول است به پاس داشتن مقام و ارزش دانشمندان و کارشناسان و تلاش و جهد برای تربیت و به کارگماردن هر چه بیشتر از آنان، نه نفی و طردشان!

زر از سنگ خارا برون آورند که با دوستان و عزیزان خورند
زر اندر کف مرد دنیاپرست هنوز ای برادر به سنگ اندرست

(ص ۱۶۰، به نقل از سعدی)

باری، ایران در سال ۱۹۲۸ به عضویت شورای جامعه ملل انتخاب می‌شود و «چون در هر دوره یکی از اعضاء رئیس شوری می‌شود» در دوره سپتامبر ۱۹۲۸ - ژانویه ۱۹۳۰ ریاست شورا بر عهده فروغی نماینده ایران قرار می‌گیرد و در همین سمت اجلاس سالانه مجمع عمومی را افتتاح می‌کند. به علاوه، سنگ اول بنای عمارت جامعه ملل را در شهر ژنو نیز برجا می‌گذارد (ص ۱۶۲)، و به نمایندگی ایران علیه ادعای دولت بریتانیا در مورد لغو امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس اقدام می‌کند.^۱

۱. در کتابی خواندم که ریاست شورای جامعه ملل به پیشنهاد کمال آتاتورک به مرحوم فروغی محول شده بود. با نصّ فوق که از قلم خود فروغی نقل گردید نادرستی سخن مزبور اثبات می‌شود.

اما چون دعوای دولت انگلستان علیه ایران، به مناسبت لغو امتیاز شرکت نفت، از جمله نخستین اختلافاتی بود که در جامعه ملل مطرح گردید، بد نیست توجه خوانندگان را به دو کتاب زیر جلب کنم:

- اف. پی. والترز، تاریخ جامعه ملل - ترجمه فریدون زند فرد، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (علمی و فرهنگی کنونی)، شماره ۱۹ در مجموعه جامعه و میاست، تهران ۱۳۷۲.

جالب نظر است که سالها بعد از دوران کسوف جامعه ملل، وقتی سازمان ملل متحد به جای آن پس از جنگ جهانی دوم تشکیل می شود، از اولین مسائلی که در آن مطرح می شود، رسیدگی به شکایت دولت ایران علیه دولت شوروی به مناسبت ماجرای آذربایجان است. در آن زمان، فروغی زنده نبود اما نقش او را با کفایت تمام سیدحسن تقی زاده و حسین علاء ایفا می کنند.^۱

در این خطابه، فروغی به تعریف «دو مسلک مختلف» ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم برای روشن شدن ذهن دانشجویان ایرانی مقیم پاریس دست می زند و چنین نتیجه گیری می کند:

اما به عقیده اکثر عقلا و صاحب نظران این دوره، این دو مسلک در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند و حد اعتدالی باید اختیار کرد. نه آن قدر ملت پرست باید بود که نسبت به سایر ملل بغض و عداوت حاصل شود، نه آن اندازه بین المللی باید بود که امتیاز قومیت و ملیت از بین برود، چه در این مرحله از تمدن که ما هستیم امتیاز قومیت و ملیت را نمی توان از بین برد، و مصلحت هم نیست از بین ببریم، زیرا که عامل قوی ترقی دنیا است. از طرف دیگر، بغض و عداوت با سایر ملل هم نه لازم و نه مطابق

→ فریدون زند فرد، ایران و جامعه ملل، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۷۷

در این دو کتاب فاحر و ارزنده که حاصل زحمت یکی از دیپلماتهای پرسابقه ایران، یعنی دکتر فریدون زند فرد است که سالها در سازمان ملل متحد خدمت کرده است، سرگذشت ظهور و سقوط جامعه ملل به تفصیل درج شده است. ترجمه ای پیراسته از میثاق جامعه ملل نیز به آخر این دو کتاب افزوده شده است. در ارتباط با دعوی مزبور، در کتاب والترز چنین آمده است، که با آنچه در کتاب دوم دکتر زند فرد آمده مطابقت دارد: «وقتی در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ مقامات ایران به شرکت نفت ایران و انگلیس اطلاع دادند [که] امتیاز شرکت لغو شده است، طولی نکشید که حکومت بریتانیا تصمیم گرفت به نفع یکی از اتباع خود، که به زعم آن دولت منافعتش بر اثر اعمال خلاف حقوق بین الملل دولت دیگری لطمه دیده [بود] در مقام دفاع برآید... و تصمیم خود را مبنی بر ارجاع مسئله به دادگاه لاهه اعلام کرد. میرزا فروغی [محمد علی فروغی] نماینده ایران در شورای جامعه ملل... جواب داد که دادگاه صلاحیت قضاوت درباره اختلاف بین یک حکومت و یک شخص خصوصی را ندارد... و وی قصد دارد در این باره در شورای جامعه ملل طرح شکایت کند... سرانجام در ژانویه ۱۹۳۳ مسئله در اجلاس عادی شورا مطرح شد. در آغاز بحث، سخنانی وزیر خارجه بریتانیا بود. [از] پاسح نماینده ایران... این احساس به شنونده دست می داد که امتیاز نامه اصلی به صورتی [بوده] است که عمدتاً جانب یک طرف را دارد، تجدید نظر ضروری است، و عمل حکومت ایران، با وجود خودسرانه بودن، شاید تنها طریق ممکن بوده که بر اساس منصفانه ای باب مذاکرات را مفتوح کند...» (ص ۳۴۲-۴۳)

۱. در مورد قضایای آذربایجان، از دقیق ترین کتاب هایی که خواننده ام این عنوان هاست:

- دکتر مصطفی دبیری، بحران آذربایجان، نشر نامک، تهران ۱۳۸۶. در این کتاب، بر پایه اسناد شورای امنیت، کل جریان رسیدگی به شکایت ایران و نقش مهم قوام السلطنه، تقی زاده، و حسین علاء تشریح شده است. - دکتر پرویز همایون پور، قضیه آذربایجان، رساله دکتری، به زبان فرانسه، دانشگاه لوزان، سویس، ۱۹۷۰.

صلاح و صرفه ملل است، زیرا امروز زندگانی دنیا صورتی پیدا کرده که همه ملل به هم محتاجند و نمی‌توانند منفرد و جدا زندگی کنند، و باید راهی پیدا کرد که ملل به طریق همکاری و موافقت با یکدیگر پیش آیند، و اسس روابط بین‌المللی بر تعاون گذاشته شود... (ص ۱۶۲).

مقوله «جهانی شدن»، چنانکه ملاحظه می‌کنید، حدیثی قدیمی است و به هیچ رو مربوط به دهه‌های اخیر نیست، اگرچه اخیراً مباحث مربوط به آن دامنه‌ای گسترده‌تر یافته و در زمینه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی تبدیل به موضوع روز شده است. غرض در اینجا، جلب توجه به ذهن باز و دوراندیش و در عین حال متعادل فروغی است که صد سال پیش چنان سخن گفته است که گویی راجع به مسائل امروز صحبت می‌کند. چنین ذهنیت و بینشی را بی‌تردید در کمتر دولتمرد ایرانی گذشته می‌توانیم سراغ بگیریم.

در همین خطابه، فروغی می‌گوید که این ابیات گهربار سعدی، که کمی بعد بر سرلوحه ساختمان جامعه ملل حک شد، در ضیافتی در ژنو از طرف نماینده دولت آلبانی که فارسی می‌دانسته عنوان شده است (ص ۱۶۳):

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

این موضوع را ذکر کردم تا آنچه در باب چگونگی نصب این لوحه بر ساختمان جامعه ملل در بعضی منابع آمده و احیاناً با روایت دست اول فروغی مغایر است باطل شناخته شود. بعد، فروغی به تفصیل درباره اساسنامه و تشکیلات و هدف‌های جامعه ملل سخن می‌گوید که جملگی به برقراری صلح و امنیت و عدالت و شرافت و همکاری و تعاون ملل و برابری حقوق افراد معطوف است. «حاصل کلام این است که روابط ملل داخل در مرحله تازه شده ورق تاریخ دنیا برگشته و تأسیس جامعه ملل نتیجه این تغییر و تبدیل است و با وجود همه نواقص باید وجودش را مغتنم شمرد و در رفع نواقص آن باید به مانوس و مستعد ساختن افکار و متفق شدن دُول کوچک سعی کرد و بر دُول بزرگ معلوم نمود که صرفه خود آنها هم در این است که با همه به عدالت و انصاف رفتار کنند...» (ص ۱۷۱).

این نکته اخیر، یعنی سعی بر معلوم نمودن این موضوع برای دُول بزرگ که رفتار عادلانه و منصفانه به نفع خود آنها هم هست، مرا به یاد گزارش کمیسیون برانت، صدر اعظم پیشین آلمان، انداخت که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی منتشر شد و مضمون اصلی آن همین موضوع است و به

دول بزرگ هشدار می‌دهد که به نفع آنهاست که از فلاکت و فقر و بدبختی مردمان جهان سؤم پیشگیری کنند.^۱

وقوف و روشن‌بینی فروغی از آنچه درباره «دول متحده اروپا» برای مقامات دولت ایران می‌نویسد نیز هویداست. البته این دولت متحده در آن ایام، یعنی بعد از جنگ جهانی اول، تشکیل نشد و ماجرا باقی ماند تا آنکه چند سالی بعد از جنگ دوم تدریجاً مقدمات آن فراهم گردید و ابتدا در حوزه امور اقتصادی به صورت بازار مشترک اروپا (Common Market) بر اساس قرارداد رم متظاهر شد (۱۹۵۳) و سپس با تشکیل اتحادیه اروپا (European Union) در حدود دو دهه بعد کمابیش واقعیت یافت و رو به گسترش نهاد، به گونه‌ای که از آن ۶ عضو اولیه، ابتدا به ۱۵ عنصر و دو سال قبل به ۲۷ عضو افزایش پیدا کرد و چند دولت دیگر نیز در حال مذاکره و طی کردن مقدمات لازم برای پیوستن به آن هستند؛ از جمله دولت ترکیه.

خوانندگان باسرنوشت و وضعیت اتحادیه اروپا و مشکلاتی که فراروی آن بوده و هنوز هم هست کمابیش آشنا هستند و نیازی به تفصیل نیست. از این مقدمات، منظور آن است که ببینید فروغی، در مقام یک دیپلمات مجرب، حدود هشتاد سال قبل چگونه ذهن مقامات ایرانی را نسبت به پدیده اتحاد کشورهای اروپایی و مشکلات آن آشنا می‌کند:

اما در خصوص فکری که اخیراً به اذهان آمده... که به طور خلاصه از آن تعبیر به دول متحده (اتازونی) اروپا می‌کنند شک نیست که بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول و البته در این باب ملاحظات عدیده به نظر می‌رسد، این اتحاد و اتفاق آیا سیاسی و اقتصادی هر دو خواهد بود یا فقط اقتصادی است. اگر قسم اول باشد مشکلاتش بی حد و حصر است و اگر قسم دوم باشد موانع عدیده دارد. اوضاع و مقتضیات اقتصادی دول اروپا همه یکسان نیست و وفق دادن آنها با هم بسیار مشکل است. از این گذشته حدود اروپا کجاست آیا انگلستان هم جزء آن است یا نه، اگر جزء نباشد این تأسیس بر ضد انگلیس خواهد بود، اگر جزء باشد حدود انگلستان کدام است، آیا آفریقای جنوبی و استرالیا و کانادا و هندوستان و غیره هم ضمیمه باید بشوند یا خیر.^۲ دیگر این که

۱. برای تفصیل بیشتر، نک: شمال - جنوب: برنامه‌ای برای بقا، گزارش کمیسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه جهان، به ریاست ویلی برانت، ترجمه هرمز همایون‌پور، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۶۴.

به گمان بسیاری از صاحب‌نظران، این گزارش هنوز هم از بهترین منابع موجود برای آگاهی از کم و کیف مسائل جهان و بخصوص روابط جوامع توسعه یافته و نیافته با یکدیگر است.

۲. خوانندگان عنایت دارند که این کشورها در آن زمان از جمله مستملکات یا کلنی‌های بریتانیا بودند.

روسیه و ترکیه چه می‌شود، کلنی‌های فرانسه و ایتالیا چه صورت خواهند داشت. این مسائل که حل شد آن وقت این نظر پیش می‌آید که این اساس با امریکا چه روابطی خواهد داشت، با ممالک آسیا چه خواهد کرد. باری اینها همه مشکلات است، مع هذا به عقیده اینجانب دُول غیر اروپایی نباید اعتماد به این مشکلات کنند و نسبت به این فکر لا قید باشند. بدبختی‌های اقتصادی و سیاسی اروپا به قدری است که ممکن است واقعاً مجبور شوند عاقبت چنین کاری بکنند و در آن صورت آسیایی‌ها باید فکر کار خودشان را داشته باشند که عرصه سیاست و اقتصاد دنیا بکلی دگرگون خواهد شد.. (ص ص ۱۸۲ - ۸۳، تاریخ گزارش: ۱۳۰۸)

۴. ناسیونالیسم و وطن‌دوستی فروغی

از جمله ویژگی‌های مرحوم فروغی که احتمالاً کمتر درباره‌اش صحبت شده، ناسیونالیسم بارز اوست - ناسیونالیسمی که البته همان‌طور که خود می‌نویسد در جاده اعتدال است و به معنای نفی دیگران نیست. در اینجا به کوتاهی به نمونه‌هایی برای اثبات این نظر اشاره می‌کنم - هر چند احتمالاً نیازی هم به این کار نیست و آنچه فروغی به عنوان پیشگام یا بنیانگذار انجام داده (تألیف حقوق اساسی، سیر حکمت در اروپا، رساله ثروت ملل، تاریخ ایران، تصحیح امروزی متون ادبی، و...) یا رساله‌ای که برای نشان دادن آداب جدید در قالب دیدار با یک خانواده نوشته (و جایش در سیاست‌نامه نبود)^۱، در نظر افراد با انصاف و با حسن نیت، خود بهترین گواه احساس مسئولیت او و دلبستگی شدیدش به پیشرفت علمی و فرهنگی ایران است، و جایگاه بلندش را در روند نوسازی و تجدد و مدرنیت ایران تثبیت می‌کند.

در مبحث وطن‌دوستی فروغی طبعاً باید ابتدا به سراغ مقاله او تحت عنوان «ایران را چرا باید دوست داشت؟» (ص ۲۴۹) رفت، که نکات بدیع و آموزنده فراوان دارد.

در آغاز این مقاله می‌نویسد که «از نظر من، علاقه ملیت با احساسات بین‌المللی و حُب نوع بشر منافات ندارد و به آسانی [با آن] جمع می‌شود...» اما اگر مهر به وطن را وسیله مغایرت خویش و بیگانه قرار داده و از اختلاف و نفاق بین مردم برای خود استفاده کنیم، این وطن‌پرستی نیست، خودپرستی است، و مانند تعصب دینی آن جماعت از ارباب ادیان که اختلاف دین و

۱. نک: اندیشه دور و دراز، رساله‌ای که فروغی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در استانبول، در چاپخانه آمدی مطبعه‌سی، چاپ کرد و شامل سه بخش بود: درآمد، آغاز، انجام، و در این بخش‌ها آنچه را فکر می‌کرد از الزامات پیشرفت و مدرن شدن افکار و اعمال افراد و خانواده‌هاست با زبان ساده و گفت‌وگو بیان کرد.

مذهب مردم را وسیله منافع و اعتبارات شخصی و فرقه‌ای قرار می‌دهند، مردود است. انسان باید همه را دوست بدارد، و خیر و سعادت همه را بخواهد که خیر و سعادت خود و قوم او هم در آن هست؛ به عبارت دیگر، وطن پرستی جزء تعاون و همبستگی کل نوع بشر است.»

بعد اضافه می‌کند که هر کس درست به احوال ایرانیان معرفت یابد تصدیق خواهد کرد که این قوم در ادای وظایف خود در عالم انسانیت کوتاهی نکرده است. قوم ایرانی هر وقت که شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار و امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیات قومیت آنها نشده، هرگز به تخریب و هدم آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته، و هنگام قدرت در صدد تلافی برنیامده است. کیش باستانی ما، ویرانی و درندگی را از آثار اهریمن خوانده و ایجاد آبادی و روشنایی و تندرستی را مایه تقرب یزدان دانسته است.

«در تمام دوره سه هزار ساله تاریخ ما، ایرانیان نام خود را به فجایعی نظیر آنچه آشوریان و بابلیان و چنگیزیان و تیموریان کردند ننگین و ملوث نکرده‌اند. ایرانیان مثل یونانیان و رومیان زیردستان خود را بنده و عبید نساخته و زحمات زندگی خویش را بر آنان بار نکرده‌اند. سلاطین ایرانی هرگز برای تفتن و تفرج خاطر اسیران را با یکدیگر یا با شیر و ببر و پلنگ به جنگ نینداخته‌اند. دولت‌های ایرانی هرگز مانند اسپانیولی‌ها چند صد هزار نفر مردم را به جرم اختلاف دین و مذهب طرد و تبعید نکرده‌اند بلکه خارجی‌ان را به مملکت خود دعوت نموده‌اند. رفتار سلاطین صفویه با ارامنه نمونه‌ای از این شیوه و طریقه است، و دست یافتن کوروش کبیر بر بابل بشارت آزادی قوم یهود از اسارت هفتاد ساله بوده است.»

بعد به «بزرگ منشی و استعداد و دانشمندی» ایرانیان می‌پردازد و می‌گوید این خصوصیات چنان بوده که حتی دشمنان نیز از آنها به خوبی یاد می‌کرده‌اند، و سپس به خدمات ایرانیان در علم و حکمت و سیاست و معماری و ادبیات اشاره می‌کند و این که هرگاه جماعتی از ایرانیان مجبور به مهاجرت شده‌اند، همواره نام ایران و ایرانی را به آبرومندی حفظ کرده و حامل علم و صنعت و عامل آبادی و ثروت بوده‌اند.

آری، به این دلایل است که ایران را باید دوست داشت، و می‌نویسد که از ذکر این جملات «مقصودش رجزخوانی نیست بلکه غرض این است که ایرانی از آن قوم است که استعداد ادای وظایف انسانیت را دارد.» چطور کسی که حب وطن و عرق ملیت نداشته باشد می‌تواند این طور با سوز و حال و به قصد دلالت بنویسد؟

شاید پاره‌ای از خوانندگان نسبت به منطق گنجاندن مقاله «زبان و ادبیات فارسی» (ص ص ۲۵۴-۶۰) در سیاست‌نامه قانع نباشند و این دو موضوع را همگن ندانند. ظاهراً هم حق با آنهاست. اما، گذشته از آن که زبان و ادبیات از ارکان و شاید رکن رکین ملیت است و از این بابت با سیاست‌نامه بی‌پیوند نیست، این مقاله حاوی نکات و دلالت‌هایی چنان ارزشمند است که حیف و صد حیف بود که از آن صرف‌نظر کنیم و شرط و شروط تجدد را در ادبیات فارسی، که با امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه پیوند تنگاتنگ دارد، ناگفته گذاریم بخصوص که با وجود گذشت حدود یک قرن از زمان ایراد این سخنرانی در جشن بیست و سومین دوره فارغ‌التحصیلی کالج آمریکایی در تهران (سال ۱۳۳۳ قمری)، به نوشته استاد ایرج افشار، «هنوز هم مورد کمال توجه و دقت نظر تواند بود.»

اولین نکته آموزنده در این سخنرانی - مقاله این است: «البته [تنقید و انتقاد] بسیار خوب است و بدون آن ترقی واقع نخواهد شد. اما بنای ما بر این است که در هر چیز راه افراط می‌رویم و از این گذشته غالباً فراموش می‌کنیم که تنقید غیر از مذمت است و منحصر به عیب‌جویی نیست... و همچنان که چشم مردم را به معایب باید باز کرد... محسنات را هم باید گفت؛ عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی....»

دومین نکته: به جرئت می‌گویم که ادبیات دوره اسلامی ما (زیرا آثار ادبی قبل از اسلام متأسفانه از میان رفته است) که بیش از هزار سال عمر دارد یکی از لطیف‌ترین و نفیس‌ترین ادبیات دنیاست. «این مدعا را من از روی بی‌خبری نمی‌کنم بلکه از ادبیات اقوام و ملل بی‌اطلاع نیستم و در بعضی از آنها تتبع دارم.»

سومین نکته: آثار ادبی ایران منحصر به آنچه در زبان فارسی دیده می‌شود نیست. «یک قسمت عمده از نظم و نثر عربی بلکه شاید بتوان گفت جزء مفیدتر و مرغوب‌تر آن نتیجه فکر ایرانی است... کدام حقیقت از حقایق عالم است از فلسفه، حکمت، عرفان، اخلاق، سیاسیات، تاریخ، غیرت وطنی، حسن فامیلی، عشق و محبت،... امور دنیوی، امور اخروی... که لیاقت ظهور در ادبیات را داشته باشد و در کتب نظم یا نقد ما بافت نشود.»

امیدوارم ارتباط این سخنرانی - مقاله با بحث ناسیونالیسم و وطن‌دوستی فروغی کم‌کم برای خوانندگان روشن‌تر شده باشد.

اما بعد. «فقط چند فقره کتاب برای شما اسم می‌برم از قبیل شاهنامه، خمسه نظامی، مثنوی مولوی، دیوان و منظومه‌های سنائی، دیوان ناصر خسرو، کلیات سعدی، دیوان حافظ، تاریخ بیهقی، چهار مقاله نظامی، مرزبان‌نامه. هرگاه این کتابها را بخوانید تصدیق خواهید کرد که همین چند جلد

ادبیات، برای این که ایران را در ردیف اول اقوام عالم قرار بدهد کافی است.»
و نکته دیگر که نشانگر تعالی و پختگی فکر فروغی است: «تصور نکنید مقصود من از این اظهارات تحقیر ادبیات سایر ملل است... خیر، همان طور که شخص نباید به دانستن تاریخ و جغرافیا و سیاحت مملکت خود قناعت کند... خوب بلکه لازم است که ادبیات سایر ملل را نیز ببیند.»
و نیز این نکته: ممکن است «گمان کنید که به عقیده من ایرانی باید از حیث ادبیات به آنچه دارد قناعت کرده و در این مقام از مسیر در طریق ترقی تقاعد نماید. این عقیده را بنده ندارم بلکه معترفم که در ادبیات گذشته ما نواقصی هست که... جا برای تنقید باز می گذارد.»

و بعد به موضوع مهمی اشاره می کند که هنوز هم گریبانگیر ماست: «جمعیتی به این خیال افتاده [که] الفاظ عربی را از زبان ما بیرون کرده فارسی صرف را رواج دهند، غافل از این که این کار ممکن نیست، مگر این که دایره تعبیر و بیان خودمان را تنگ و محدود کنیم... مقصود از استعمال الفاظ ادای معانی است به طوری که طرف مقابل بفهمد و به گوش هم خوش آیند باشد و کدام زبان است که کلمات خارجی در آن داخل نشده باشد... اختلاط السنه با هم نتیجه اختلاط اقوام و ملل است. هیچ علاج ندارد، مضر هم نیست بلکه نافع است و اسباب توسعه زبان می شود... چه حاجت که تازه زحمت بکشیم و زبان جدیدی برای خود اختراع کنیم... [این کار] یک نتیجه مسلم دارد... آثار ادبی ما... متروک و برای آیندگان در حکم آثار ادبی یونان و روم قدیم خواهد شد...».

هر یک از عبارت های فوق آکنده از حکمت و دلالت است و براستی که پس از سپری شدن یک سده هنوز هم برای ما راهنما و راهگشاست. وطن دوستی فروغی بسی گسترده است و کلیه حوزه های مربوط به ملیت و فرهنگ ملی را دربرمی گیرد. از آن جمله، مبحث «آثار ملی» است (ص ص ۲۶۱ - ۲۶۵). بخوانید و ببینید که او با چه غیرت و دلسوزی از بناهای باستانی ما سخن می گوید و نسبت به ویرانی آنها هشدار می دهد. «اما از تفکراتی که از مشاهده این آثار دست می دهد، گذشته از محبت و اعجابی که شخص نسبت به... آنها پیدا می کند، نسبت به حالت حالیه آنها نمی توانم به زبان بیاورم که چه حالی برای انسان دست می دهد... حفظ این آثار تنها محض تفنن و تفرج نیست. اسباب آبروی ماست. معرف عظمت و لیاقت ملت است... به علاوه می تواند [به سبب جلب جهانگردان خارجی] برای ما مایه انتفاع مادی شود...».

احساسات وطن دوستی و علاقه و افتخار به مجد و شکوه ایران باستان، از خطابه ای که به مناسبت تاجگذاری رضاشاه پهلوی ایراد می کند (۴ اردیبهشت ۱۳۰۴، صص ۱۱۰ - ۱۱۲) نیز

آشکار است. این خطابه، بجز مطالبی که به اجبار و حفظ سنت در وصف «وجود مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه» دارد، حاوی بازگویی عملکرد نیکوی ملوک‌انامدار گذشته است «که از دیرزمانی آوازه این سرزمین را در دنیا به نیکی بلند نموده و قوم ایرانی را به مدارج عالیّه مجد و شرف رسانیده‌اند».

فروغی در این خطابه، با یادکرد از جمشید و فریدون پیشدادی و کیکاوس و کیخسرو کیانی از شاهان افسانه‌ای و کوروش و داریوش هخامنشی و دیگر پادشاهان باستانی ایران و رفعت مقام آنان که در «۲۵ قرن پیش به تصدیق دشمنان معظم‌ترین دولت دنیا را تأسیس نموده و عرصه پهنآوری را که یک حد آن چین و هند و حد دیگرش روم و یونان بود جولانگاه رشادت و شهامت ایرانیان ساخته و آثار حیرت‌انگیزی مانند عمارت تخت جمشید و نقوش بیستون از خود باقی گذاشته و مزایای جهانگیری و جهانداری را در وجود خود جمع نموده‌اند»، در حقیقت سرمشقی به شاه تازه ارائه می‌دهد.

این که شاه تازه تا چه اندازه درس گرفت و این سرمشق را تا چه اندازه به انجام رساند مقوله‌ای دیگر است که به بحث کنونی ارتباطی ندارد و مورخان آینده دریاهاش داوری خواهند کرد. اما نیت فروغی از بیان این خطابه، بجز آنچه از بابت خوشامدگویی و اقتضای زمان و مکان می‌گوید، هویداست. با ردیف کردن نام سلاطین، از اردشیر و شاپور و خسرو انوشیروان و خسرو پرویز ساسانی گرفته تا امرای سامانی و دیلمی مانند نصر بن احمد و عضدالدوله که «عشق و شور ایرانی را به هنرپروری و آبادی و عمران» ثابت نمودند، و اردشیر بابکان و شاه اسماعیل صفوی و نادرشاه افشار که هر یک به دنبال دورانی از ضعف و هرج و مرج برآمدند و یکپارچگی و اقتدار مملکت را تجدید کردند، می‌خواهد مجد و عظمت گذشته ایران را یادآوری کرده و نام نیکوی پادشاهان گذشته را که به سبب کارهای نیک خود نامدار و جاودان شده‌اند، به شاه تازه بازگو کند، و سخنانش را با این بیت به پایان می‌برد:

خداوند پیروز یار تو باد دل زیردستان شکار تو باد

براستی دشوار است که این چنین شخصی را که این چنین شیفته عظمت ایران باستان و در آرزوی تجدید آن است، فاقد احساسات خالصانه ملی و سرسپرده اجنبیان دانست!

از دیگر نمونه‌های احساس مسئولیت ملی و وطن‌خواهی فروغی تلاشی است که برای تعیین سرحدات ایران با ترکیه (ص ۱۸۸) و شوروی به دنبال سرنگونی سلطنت تزارها (ص

(۱۹۲) و نیز بعد از شهریور ۱۳۲۰ صورت می‌دهد.^۱

این تلاش‌ها، علاوه بر این که تسلط کامل او را به جزئیات امر و سوابق آن نشان می‌دهد، خود نمونه‌ای است از استدلال‌های متین و منطقی در باب حقوق ارضی و مرزی ایران. حتی وقتی نمایندگان شوروی (آقایان لیتوینف و کاراخان) اظهار می‌دارند (شاید در حقیقت بهانه می‌آورند) که «هیئت دولت [تازه تأسیس] شوروی هنوز این مسائل را مطالعه نکرده و از قضایا کما هو حق استحضار حاصل ننموده‌اند»، آقای فروغی یادداشتی مفصل و دقیق درباره سوابق امر و ادعاهای طرفین تنظیم می‌کند و برای آقای پاکروان نماینده ایران در مسکو می‌فرستد تا مبنای مذاکرات قرار گیرد.

اما حیف است این مقال را بی‌اشاره به بعضی نکات ارزشمند دیگر در نوشته‌ها و سخنان فروغی به پایان بریم، زیرا بسیاری از این نکات هنوز هم به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دامنگیر ماست و انصافاً تاکنون کمتر در جاهای دیگر شاهد چنین راهگشایی‌هایی به صورت مختصر و مفید بوده‌ایم.

اجازه دهید به عقب بازگردیم و آنچه را در باب دوم از رساله پیش‌گفته حقوق اساسی درباره حقوق ملت نوشته است یادآور شویم (ص ۵۹ به بعد).

به گمان غالب صاحب‌نظران، از مهم‌ترین بخش‌های آن رساله مطالبی است که در فصل دوم آن تحت عنوان «مساوات» آورده است. این مقولات اکنون به گوش ما آشناست و بسا که آنها را بدیهی بدانیم، چون که در دو قانون اساسی و نیز قوانین موضوعه ما هم درج شده‌اند. لیکن باید توجه داشت که فروغی آنها را حدود یک قرن قبل، که کمتر کسی نگران «حقوق ملت» بود، مکتوب می‌کند.

گفتیم که: «غرض از مساوات یکسان بودن حقوق عموم ناس است یا به عبارت آخری عبارت است از این که قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثناء و مزیت قرار داده نشود». بعد، مساوات حقوق را به چهار شعبه تقسیم می‌کند: مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مشاغل و مناصب، و مساوات در مالیات.

اما هیچ یک از این برابری‌ها بی‌حد و حصر و مطلق نیست، و معرفت و روشن‌بینی فروغی در این است که حدود هر یک از اینها را بلافاصله توضیح می‌دهد. از جمله، در مورد مالیات

۱. درباره مورد اخیر، نک: باقر عاملی، ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۷.

می‌نویسد: «در اوقاتی که مساوات برقرار نبوده و در بعضی جاها بعضی طبقات از قبیل اعیان و روحانیون از مالیات معاف بودند... [یا] به عنوان تخفیف و امثال آن طفره می‌زدند، بار عوارض و مالیات بر دوش رعایا می‌افتاد.» اما، بلافاصله، ضمن آن که می‌نویسد: «امروز عدل چنین اقتضا می‌کند که هر کس... مالیات بدهد و مالیاتی که می‌دهد به تناسب استطاعت او باشد،» اضافه می‌کند: «معافیت از مالیات هر گاه از روی حقانیت درباره فقرا منظور شود منافای با مساوات نیست» (ص ۶۱).

ملاحظه می‌کنید که در آن روزگار چگونه متذکر مقولاتی می‌شود که امروزه در نظام‌های مالیاتی عادلانه و نظام‌های تأمین اجتماعی و دولت‌های رفاه کم و بیش همه کشورها ساری و جاری است.

در همین باب حقوق ملت، آنچه درباره آزادی می‌نویسد (ص ۵۱ به بعد)، نیز هنوز سرلوحه فکر و اندیشه و برنامه‌های مطلوب آزادیخواهان سراسر جهان است. تکرار می‌کنم، روا نیست که با دانسته‌ها و ارزش‌های امروزی خود به این عبارت‌ها نگاه کنیم، بلکه همواره باید به یاد داشته باشیم که این مطالب حدود یک قرن قبل، در یکی از مراحل تاریک و آکنده از جهالت تاریخ ایران نوشته شده است.

«آزادی عبارت است از این که شخص اختیار داشته باشد هر کاری را که میل دارد بکند به شرط آن که ضرر به دیگران وارد نیابد. پس نباید آزادی را با خودسری اشتباه کرد.» حدود و قیود آزادی توسط قانون معین می‌شود و «قانون نباید منع کند مگر آنچه را واقعاً برای هیئت اجتماعی مضر باشد.»

بعد می‌نویسد، «حصول آزادی برای ملت موقوف به داشتن بعضی اختیارات است... اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلم و تربیت، اختیار عرض [شکایت به قوای سه گانه]». گمان نمی‌کنم احتیاج به توضیح بیشتری باشد. خود فروغی در صفحات بعد به مصادیق این اختیارات و آزادی‌ها اشاره می‌کند. از جمله در تعریف «اختیار مال» می‌گوید «هر کس مختار مال خود می‌باشد و حق دارد هر نوع می‌خواهد آن را به مصرف برساند در صورتی که عملی مخالف قانون مرتکب نشود و هیچ کس حق ندارد کسی را از مالش محروم نماید.»

«از نتایج اختیار مال یکی این است که دولت حق ندارد اموال کسی را ضبط کند هر چند آن کس مقصر و جانی باشد.» توجه کنید که این سطرها را وقتی نوشته است که اختیار جان و مال مردم نه فقط به دست سلطان که به دست حاکمان دنیوی و اخروی ولایات بود (برای تفصیل

بیشتر و آگاهی از شرایط و محدودیت‌های «اختیار مال» نک: ص ص ۵۳ - ۵۴).

تعریف‌های او از اختیار منزل و این که هیچ‌کس حق ندارد داخل خانه کسی شود مگر به رضا و اجازه او، و نیز آنچه درباره «اختیار کار و پیشه»، و «اختیار عقاید»، «اختیار طبع و اظهار افکار»، «اختیار اجتماع و تشکیل انجمن» و «اختیار عرض» می‌گوید، جملگی دقیق و روشنگر و همراه با الزامات و شرایط هر «اختیار» است. به لسان امروزی، فروغی مدافع آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی طبع و نشر افکار، و آزادی اجتماع و تَحَرُّب است و عقاید خود را در این باب تحت عنوان «حقوق ملت» در روزگار و شرایطی مطرح می‌کند که «دوره استبداد» است و با سخنان او و امثال ملکم خان و آخوندزاده است که این مفاهیم مدرن به ایران نیز راه می‌یابد.^۱

همچنان که ملاحظه می‌کنید، این مفاهیم و تعاریف به نحله موسوم به لیبرال اختصاص دارد و مستقیماً علیه خواسته‌ها و جریان‌ات امور در دولت‌های استبدادی و خودکامه و توتالیتر است. بنابراین، دشمنی طرفداران نظام‌های تمامت‌خواه با فروغی - که چنانکه دیدیم هنوز هم به قوت بر جای خود باقی است - علاوه بر زوایای دیگر و وجوه خاص مربوط به ایران و «احساساتی‌نگری» نیروهای چپ، ریشه عمیقی هم در تفاوت جهان‌بینی‌ها دارد.

فروغی از جهت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی فردی لیبرال مسلک بود و به همین سبب به نظام‌های حکومتی اروپای غربی و امریکای شمالی حسن نظر داشت و نوعی از آن نظام‌ها را برای ایران می‌خواست و تبلیغ می‌کرد. «تمامت خواهان» ایرانی با لیبرالیسم و پیامدهای آن - یعنی اختیار اموال، اختیار منزل و محل سکونت، اختیار عقاید، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، و اختیار عرض - موافقت نداشته و خواهان دولتی قاهر و مسلط بر جان و مال مردم بوده‌اند و هستند - آنچه، بنا به تعریف، ویژگی حکومت‌های غیر دموکراتیک است.

اهل نظر، تا اینجای کار هیچ‌مشکلی ندارند. اختلاف عقیده مقوله‌ای طبیعی و عامل بحث و تبادل نظر و ارتقای فکر و پیشرفت است و بیان فکر و اندیشه نباید از هیچ‌کسی سلب شود. به گفته فروغی، «سلب اختیار اظهار افکار علاوه بر این که ظلم است مفسده بزرگی هم دارد و آن این است که انسان چون در اظهار افکار خود مختار نباشد ناچار دروغگو و مزور و فاسدالاخلاق می‌شود» (ص ۵۶).

اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که صاحبان یک فکر به دارندگان فکر دیگر بتوپند و به جای منطقی و استدلال و ارائه طریق عاقلانه به فحاشی و لجن‌مال کردن «دگراندیشان» بپردازند. این

۱. در این باره، نک: کتاب کوچک اما سودمند و روشنگر محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، تألیف پژوهشگر کوشا علی اصغر حقدار، انتشارات کویر، ۱۳۸۴.

روش است که استبداد به ارمغان آورده و مانع تعالی فکر و پیشرفت مدنی می‌شود. بدیهی است از اسباب اصلی مخالفت با «اختیار طبع و اظهار افکار» ایجاد محدودیت برای «تقریر و تحریر و اوراق مطبوعه»، یعنی شیوه مرضیه جملگی دولتهای استبدادی و خودکامه و توتالیتراست.

فروغی به شیوه محتاطانه (و سیاستمدارانه) خود که اشاره کردیم، بسیاری از مواضع انتقادی خود را در قالب نفی «گذشته» عرضه می‌دارد: «امروز در دۆل متمدنه، یعنی ملل آزاد، اختیار طبع و اظهار افکار برای همه کس حاصل است... اما سابق این طور نبوده و آزادی مطبوعات همیشه موانع بزرگ داشته [و] مستبدین به انواع مختلفه این حق را از مردم سلب می‌کردند.» (ص ۵۶)

وی، در همان جا، طرق ممانعت از آزادی مطبوعات را به این صور برمی‌شمارد: موقوف کردن چاپخانه و کتابفروشی به اجازه دولت، موقوف کردن طبع کتب و اوراق جراید به اجازه دولت، نظارت قبل از چاپ بر مطالب کتابها و روزنامه‌ها... و اضافه می‌کند که «امروز در دول مشروطه [یعنی دولت‌های قانونمدار و مأخوذ به قانون] ترتیبات مذکوره متروک است و هرکس در دایر کردن مطبعه و کتابفروشی و طبع کتاب و اوراق جراید به هر وسیله که بخواهد آزاد است» مشروط به آنکه هویت و نشانی صاحبان کار و مدیر مسئول روشن باشد و با توهین و هتک آبروی اشخاص همراه نباشد.^۱

فروغی به دنبال مطالب فوق اضافه می‌کند: «یکی از لوازم اختیار اظهار افکار، رعایت مکتوب بودن مراسلات است و بنابراین دولت به هیچ وجه حق ندارد مکاتیبی را که مردم به پست می‌دهند باز کند و مندرجات آن را ملاحظه نماید.» فکر بلند دیگری که متأسفانه امروزه در بسیاری از جوامع، چه پیشرفته و چه عقب‌مانده، رعایت نمی‌شود!

همچنین با توسل به شیوه «گذشته» می‌نویسد: «در دوره استبداد، اجتماع و انجمن موانع داشت... در دۆل مشروطه، اجتماع و انجمن آزاد است.» آنچه را درباره «اختیار تعلیم و تعلم» و «اختیار عرض» نوشته است خود خواهید خواند و ملاحظه خواهید کرد که چه فکر باز، روشن، و پیشرفته‌ای داشته است.

۱. یاد لایحه مطبوعات در سال ۱۳۲۸ افتادم که بنا به آنچه در روزنامه‌های آن زمان درج شده است دارای همین ویژگی‌ها بود، یعنی نیازی به کسب امتیاز نبود؛ صاحب کار فقط باید مشخصات نشریه و نام و نشان خود را به مقامات مسئول شهر محل انتشار اطلاع می‌داد. البته این لایحه تصویب نشد!

فروغی، در عین حال، همیشه توجه داشت که عملی شدن ایده‌های فوق، علاوه بر داشتن مجموعه قوانین مناسب و مأموران اجرای کاردان، موقوف است به وجود عدلیه‌ای نیرومند. وی در خطابه دلسوزانه و نسبتاً مفصلی که در سال ۱۳۱۵، یعنی بالغ بر هفتاد سال قبل، برای دانشجویان دانشکده حقوق، که بتازگی از ترکیب مدرسه علوم سیاسی و آموزشگاه حقوق وزارت عدلیه تأسیس شده بود و تفصیل آن را در همین خطابه خواهید خواند (ص ص ۲۶۶ - ۲۸۰) ایراد کرد، ضمن بیان شکل‌گیری حقوق عمومی جدید و عرفی در ایران، در مقابل یا در کنار حقوق شرعی که تا آن زمان معمول بود و سرشته آن را آقایان علما به دست داشتند، به مشکلات این کار و ضرورت داشتن عدلیه امروزی اشاره می‌کند. به قول او، «عدلیه‌ای که نه اعضاء خوب داشته باشد، نه اعضاء آن موجب و مقرر صحیح داشته باشند، نه قوانینی در دست داشته باشد که بر طبق آن محاکمه کنند چه خواهد بود».

وی اضافه می‌کند که منتقدان اساساً با عدلیه مخالف بودند و عدلیه را ظلمیه می‌خواندند. «اگر رجال کشور عاقل و افراد ملت هوشیار بودند می‌فهمیدند که عدلیه اگر هم بد باشد آن را ضعیف و بی‌آبرو نباید کرد، باید اسباب کار برای او فراهم کرد و تقویت نمود تا خوب شود». او در بیان علت نداشتن قوانین و مشکلات آن می‌گوید: «سببش همان چیزی بود که از تدریس فقه در دانشکده سیاسی ممانعت می‌کرد (ماجرای بامزه برقراری تدریس فقه در این دانشکده و ترفندی که بالاخره بکار می‌برند، در صفحات ۲۷۵ - ۲۷۶ آمده است و خود خواهید خواند).

فروغی در تشریح سبب فوق می‌نویسد: «حکومت واقعی را علمای دین حق واقعی خود می‌دانستند و نمی‌خواستند از دست بدهند، در صورتی که هر روز در حکومت خودشان احکام ناسخ و منسوخ صادر می‌کردند، و اگر عدلیه صحیح درست می‌شد، یا حکومت از دست آنها بیرون می‌رفت یا مجبور می‌شدند با قید به انتظامات و اصول حکومت کنند... [و] مخالفت آقایان با حکومت قانون چنان اساس و استحکام داشت که تا مدت مدیدی محاکم عدلیه احکامی را که صادر می‌کردند حکم نمی‌نامیدند و جرأت نمی‌کردند عنوان صدور حکم به خود بدهند، و رأی خود را در دعاوی را پرت به مقام وزارت عنوان می‌کردند».

«اما تصور نکنید کارها [تدوین قوانین] به آسانی انجام گرفت. کشمکش‌ها کردیم، لطایف‌الحیل بکار بردیم، با مشکلات و دسیسه‌ها تصادف کردیم... من جمله که مقدسین، یعنی مزورهای مقدس‌نما، چماق شریعت را نسبت به قوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرف‌ها زدند و رساله‌ها نوشتند... اگر می‌خواستیم نغمه قانون مجازات و قانون مدنی

را بلند کنیم، هنگامه برپا می‌شد که در مقابل قانون شرع قانون وضع می‌کنند...»
 به روشنی می‌بینیم که در آن روزگار تاریک، فروغی از جمله چهره‌های اندکی است که
 برای ورود دانش و تأسیسات جدید به مملکت در جبهه‌های مختلف اعم اداری و سیاسی
 و قضایی و تألیف و ترجمه و تدریس و مأموریت‌های سیاسی و غیره مبارزه کرده و
 همواره در صف مقدم قرار داشته است.

توجه اصلی فروغی، چنانکه گفته شد، همیشه به لزوم تربیت و پرورش ملت بود: «اگر
 بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد» (ص ۱۵۳).
 به نظر او، البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را نباید از نظر دور
 داشت... لکن... «تا ملت تربیت نشود، هر چه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد».
 «اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف است... و مهم‌تر از اینها این است که
 فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود».

«در این دوره وقتی که ما از اخلاق سخن می‌گوییم رندان در دل استهزا می‌کنند و حتی به
 زیان می‌آورند».

«افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول
 [هر کار می‌کنند]... و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتفاق و اتحاد نمی‌کنند»
 (ص ۱۵۲)

سخنان دلسوزانه و منطقی فروغی تمامی ندارد. در هر حوزه چنان می‌گوید و می‌نویسد
 انگار که همین امروز دارد با مادر دل می‌کند و مسائل کنونی ما را بازگو می‌گوید. «من وقتی به
 اوضاع فرنگستان نگاه می‌کنم، آکادمی‌ها و مدارس عالی و کارخانه‌های صنعتی و تئاترهای
 اخلاقی و موزه‌ها و لابراتوارها و حکما و علما و ادبا و هنرمندان را می‌بینم، [اما] مدعیان من
 قهوه‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و رقص‌خانه‌ها را تماشا می‌کنند که نسبت به آن مؤسسات عالی در
 اقلیت ضعیفی هستند...» (ص ۱۵۳)

پیش از مطالب فوق، بنا به شیوه‌اش که گفتیم با زیرکی پس و پیش می‌نویسد ولی در نهایت
 به خوبی ادای مقصد می‌کند، حکمی در خور توجه می‌دهد. می‌فرماید: «یک مطلب مسلم است
 که هیچ ملتی بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا
 معنوی خود را از دست می‌دهد... باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند و الا
 زیردست شدنش حتمی است».

ضمن این خصوصیات که در حوزه‌های حقوقی و سیاسی و فرهنگی و دیپلماتیک از فروغی

برشمردیم، توجه به موضوعی دیگر نیز لازم است، و آن درستی و پا کدามنی اوست، آن هم در شرایطی که فساد مالی و رشوه گیری در ایران نظیر کشورهای عقب مانده دیگر همواره غوغا می کرده است و شاید علت العلل درماندگی و عقب ماندگی و فساد اخلاقی این ملت ها همین موضوع بوده است.

در یک کشور پیشرفته، غالباً، درستی و پا کدامنی شرط تصدی مقامات عمومی است و فساد مالی رجال عمومیت ندارد و موارد استثنا بر این امر را هم در بیشتر موارد رسانه ها که آزادی دارند هویدا می کنند و کار طرف غالباً به محاکمه و زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی می کشد.

در سیاست نامه در دو جا فروغی به امور مالی خود اشاره می کند: «عرض آخر این که بنده از اوضاع خانوادگی خود بی خبرم و نمی دانم به آنها چه می گذرد. شخصاً از حضرت اشرف خواهم شنیدم توجهی فرموده... و اگر از بابت مخارج دست تنگ باشند آنچه مقتضی است درباره آنها توجه مبذول فرمایید...» (ص ۱۲۹).

دو دیگر وقتی است که در نامه به مستشارالدوله صادق سفیر وقت ایران در ترکیه درباره تعمیرات سفارت خانه می نویسد: «عرض آخرم این است که وجهی که در دو سال قبل برای بنایی عمارت به جهت بنده فرستادند بنده در بانک گذاشتم و... مبلغی فرع بر آن تعلق گرفت... حق این است که وجه این فرع به حساب دولت بیاید. از طرف دیگر با احتیاجی که عمارت و باغچه سفارت به تکمیل و اتمام دارد انصاف این است که وجه مزبور را به این مصارف بزنیم... پس با این حال تدبیری باید اندیشید و عقیده بنده این است که مقرر فرمایید فروع... را حساب کنند... و به بنده به طور خصوصی مرقوم فرمایید شاید بتوانم وزارت مالیه و دولت را حاضر کنم که این وجه را... به خودمان واگذار کنند.» (ص ۱۹۷).

عنایت دارید که تاکید روی این نکات بظاهر جزئی شاید در هر تحلیلی از دولتمردان جهان و بخصوص کشورهای فلاکت زده و عقب مانده بسیار لازم است و در واقع امر بسیار اهمیت دارد. بی جهت نیست که مردم و نیز صاحب نظران امور سیاسی و اجتماعی عنصر پا کدامنی و آلوده نبودن به فساد مالی را بسی قدر می نهند. در کشور ما از این لحاظ می توان به نمادهایی چون مصدق، تقی زاده، فروغی، مؤتمن الملک، مشیرالدوله، داور، مستوفی الممالک، و امثال آنها اشاره کرد. دولتمردانی که در آن روزگاران سیاه با حسن تدبیر و اعتدال و دوراندیشی خود باعث حفظ مملکت ایران شدند.

اینان هر کدام سالیان دراز متصدی مقامات عالیه مملکت بودند اما از بابت امور مالی هیچ

نقطه سیاهی در کارنامه آنها دیده نمی‌شود. مصدق ملک و املاکی داشت و از راه آنها زندگی می‌کرد، ولی خیلی‌ها ثروت به مراتب بیشتری از او داشتند و به فساد و مال‌اندوزی شهره بودند. از وضعیت همسر آلمانی تقی‌زاده آگاهیم که پس از مرگ او به عنایت و حمایت دوستان متکی بود. دلخراش است، نیست؟

فروغی هم وقتی بر سر ماجرای اسدی و کشف حجاب در خراسان از صدارت برکنار شد (۱۳۱۴)، به قول مشهور و مستند، عمدتاً از طریق حق تألیف اندکی که دوستانش در وزارت معارف به او می‌پرداختند زندگی می‌کرد، و این وضع تا شهریور ۱۳۲۰ و هجوم ارتش‌های بیگانه که رضاشاه به سراغش رفت و مقام نخست‌وزیری را برای بار سوم عهده‌دار شد ادامه داشت. «این مدت شش سال را می‌توان از پربارترین ایام زندگانی او دانست زیرا بسیاری از دیوان‌های شعرای بزرگ فارسی را... تصحیح کرد.^۱» به علاوه، در آن دوره، عضو شورای معارف شد و ریاست اولین فرهنگستان را نیز برعهده گرفت.

«استاد ملک‌الشعرا بهار، استاد مجتبی مینوی، علامه قزوینی، میرزا ابوالحسن جلوه، میرزا طاهر تنکابنی، استاد جلال همایی، حسین سمیعی، حبیب یغمایی، میرزا عبدالعظیم خان قریب، و صدها دانشمند دیگر خدمات فرهنگی فروغی را ستوده‌اند.»^۲

به موردی دیگر از ستایش از فروغی اشاره کنم. هومان دوراندیش (نام مستعار؟) در بررسی وضع چهار تن از رجال گذشته و معاصر ایران که از قدرت به کنار رانده شدند (سیدضیاءالدین طباطبائی، محمد علی فروغی، محمد صادق خلخالی، و عطاءالله مهاجرانی) چنین اظهارنظر می‌کند: «در تاریخ معاصر ایران... بدون تردید محمد علی فروغی را باید سیاستمداری نادر و سربلند قلمداد کرد.»^۳

این عبارتها را ذکر کردم چون به نظرم از این جهت اهمیت دارد که به دست روزنامه‌نگاران (احتمالاً) جدید و جوان تحریر شده است، و در برابر افرادی که هنوز با تعبیرات و اصطلاحات قدیمی و فاقد واقع‌بینی کافی به فروغی حمله می‌کنند^۴، نشانگر توجه نسل

۱. «سیری در عقاید سیاسی محمد علی فروغی»، به قلم سیروس غفاریان، روزنامه شرق، ۴ مرداد ۱۳۸۵، ص ۶. ۲. همان جا.

۳. «دوری از قدرت یا وداع با سیاست»، به قلم هومان دوراندیش، روزنامه اعتماد، ۲۹ دی ۱۳۸۷، ص ۴. [نسبت به مرحومان جلوه و تنکابنی و ستایش آنها از فروغی شک و تردید است، و منبعی هم ذکر نکرده‌اند. - ا.ا.]

۴. «فروغی از نگاهی دیگر»، به قلم جواد بهنامی کازرونی (احتمالاً نام مستعار)، روزنامه شرق، ۲۸ مرداد ۱۳۸۵، ص ۶. استدلال‌های بهنامی کازرونی عیناً شبیه آنچه است که در ابتدای مقاله از قول منتقدگرامی نامه نقد

کنونی به تاریخ معاصر ایران و خدمتگزاران آن است.

نویسنده دیگری به کارنامه فرهنگی فروغی در مدرسه علوم سیاسی می‌نگرد و می‌نویسد: «در سال ۱۳۱۷ به دنبال تأسیس مدرسه [علوم] سیاسی، فروغی کتاب‌های ثروت ملل و تاریخ ملل مشرق زمین را ترجمه کرد و تدریس تاریخ و ادبیات را نیز برعهده گرفت. خود چند سال [بعد] در جمع دانشجویان... [گفت]: درس‌هایی که در [این] مدرسه گفته می‌شد هیچ کدام کتاب نداشت... [تدریس] تاریخ آن زمان اصلاً در ایران معمول نبود... اتفاقاً تهیه کتاب [تاریخ ملل مشرق زمین] را به من رجوع کردند و آن اول کتابی بود که برای مدرسه تهیه شد.»^۱

همین نویسنده از قول استاد مجتبی مینوی به پیشگامی فروغی در تألیف اولین تاریخ مختصر ایران نیز اشاره می‌کند. «نخستین باری که [با] جزئیات احوال فروغی آشنا می‌شدم، هنگامی بود که فروغی در دارالفنون سخنرانی می‌کرد... تاریخ مختصر ایران که مادر کلاس پنج و شش ابتدایی خوانده بودیم تألیف همین میرزا محمد علی خان فروغی بود و این جمله اول آن برای ما بچه‌های مدرسه علوم سیاسی ضرب المثل شده بود: مملکت ما ایران است و ما ایرانی هستیم و پدران ما هم بوده‌اند.»^۲

۵. شهریور ۱۳۲۰ و نقش فروغی

منابع دیگری که متذکر نقش مثبت فروغی در ورود و استقرار تجدد در ایران شده‌اند کم نیستند، اما نیازی به بیان مطالب آنها نیست چون چارچوب و قالب اصلی استدلال‌ها همین‌هایی است که ذکر شد و به طور اخص نیز به وجوه سیاسی فروغی نپرداخته‌اند.^۳

→ نو نقل کردیم. اینان به نظر می‌رسد که به رضاشاه و محمدرضاشاه کینه شتری دارند و هر دولتمردی را که در زمان آن دو پادشاه مصدر خدمت بوده نوکر انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها قلمداد می‌کنند؛ البته از سرسپردگان روس نامی نمی‌برند. ظریفی می‌گفت که دلبستگی «رفقا» به ایدئولوژی مارکسیسم و سوسیالیسم نیست، بلکه گویا به مملکت روسیه علاقه قلبی دارند. بنابراین، اکنون هم که رژیم کمونیستی از آن دیار رخت بر بسته است، در هر تحلیلی جانب دولت فعلی فدراسیون روسیه را می‌گیرند، در حالی که نسبت به چین، که هنوز هم ظاهراً رژیم کمونیستی دارد، چنین سرسپردگی یا خلوصی ندارند!

۱. «نگاهی به کارنامه محمد علی فروغی»، به قلم مجید یوسفی، روزنامه اعتماد، ویژه‌نامه ۳۰ فروردین ۱۳۸۶، ص ۲۸. ۲. همان جا.

۳. برخی از منابع روشنگر در این باره عبارتند از:

- ریچارد استوارت، آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، نشر نو، ۱۳۷۰

حال، در پایان این تحلیل کوتاه که به بررسی «سیاست‌ها» فروغی اختصاص داشت و امیدوارم تا حدودی به روشن‌تر شدن برخی نکات کمک کرده باشد، مناسب است به موضوع اول تحلیل، یعنی نقش فروغی در شهرپور، که ظاهراً بیش از مسائل دیگر مورد حمله مخالفان اوست، بازگردیم و سخن را به پایان بریم.

مطلب را با آنچه در خاطرات محمود فروغی^۱ آمده است آغاز می‌کنیم. محمود فروغی (۱۲۹۴ - ۱۳۷۰)، سومین فرزند محمدعلی فروغی و خود از دیپلمات‌های برجسته ایرانی بود که از سال ۱۳۱۹ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد و پس از طی مراحل در آن وزارتخانه به مقامات بلند رسید؛ از جمله سفارت در برزیل و افغانستان و امریکا، کفالت وزارت خارجه، و ریاست مؤسسه روابط بین‌المللی.

خاطره‌ای که از محمود فروغی دارم به آنچه محدود می‌شود که دکتر پرویز اتابکی، دوست و استاد نازنین جمع یاران ما، که خود از دیپلمات‌های مبرز ایران بود، از آن مرحوم نقل می‌کرد. استاد اتابکی در زمان سفارت آقای جهانگیر تفضلی در افغانستان مأمور ارشد خدمت در آن سفارت بود، و تصادفاً بهنگام کودتای داودخان، به سبب مسافرت مرحوم تفضلی، در سمت کاردار سفارت انجام وظیفه می‌کرده است، و در همین سمت مأمور می‌شود که شناسایی دولت ایران را از جمهوری تازه افغانستان اعلام کند (بعد از شوروی و چکسلواکی و هند).

اتابکی تعریف می‌کرد که در دیدار با داودخان، که حالا پس از سالها خانه‌نشینی رئیس‌جمهور شده بود، وی به گرمی حال «صاحب سفیر» را می‌پرسد و وقتی اتابکی جواب می‌دهد که ایشان برای درمان دندان خویش به مرخصی استعلاجی رفته‌اند، به زبانی خودمانی می‌گوید «ایکّه را نمی‌پرسم، بلکه آن دیگری، سفیر سابق شما فروغی صاحب را می‌گویم، کجایند و چه حال دارند؟» منظور اتابکی، نشان دادن مراتب احترامی بود که رجال افغانستان برای محمود فروغی قائل بودند، و این احترام نبود مگر به خاطر حسن سلوک و انصاف و واقع‌بینی در روابط دو کشور و تلاش‌هایی که در طول یک دهه، حتی تا چند سال بعد از اتمام

→ - چنگیز پهلوان، ریشه‌های تجدد، نشر قطره، ۱۳۸۳.

- تورج اتابکی (گردآورنده)، تجدد آمرانه، نشر ققنوس، ۱۳۸۵.

- علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، نشر اختران، جلد اول، ۱۳۸۶.

۱. خاطرات محمود فروغی، به کوشش حبیب لاجوردی، طرح تاریخ شفاهی ایران، نشر کتاب نادر، ۱۳۸۳.

دوره سفارت خود، برای حل و فصل عادلانه مسئله هیرمند انجام داد.^۱

باری، از موضوع اصلی دور نشویم. منظوم بیان احترامی بود که علاوه بر داخل ایران، در کشورهای دیگر نیز برای فرزند محمدعلی فروغی قائل بودند و همگان او را به صداقت و درستی می‌شناختند. به همین دلیل، به خاطرات وی می‌توان اعتماد کرد.

نخستین مطلبی که از این خاطرات در ارتباط با موضوع سخن ما جلب توجه می‌کند، شرح شبی است که بعد از شهریور ۲۰ حدود ساعت ۱۰، رضاشاه مرحوم محمدعلی فروغی را به دربار می‌طلبید. اتومبیل می‌فرستند با مرحوم نصرالله انتظام که در آن ایام رئیس تشریفات دربار بوده است.^۲

بازگشت فروغی به خانه طول می‌کشید به صورتی که باعث نگرانی اهل منزل می‌شود. خلاصه، حدود یک بعد از نیمه شب ایشان برمی‌گردند. میرزا ابوالحسن خان، برادر مرحوم فروغی، از ایشان می‌پرسد «آقا، چه بود؟ چه خبر؟» فروغی پاسخ می‌دهد: «به من تکلیف دولت کردند» و وقتی ابوالحسن خان با اضطراب می‌گوید قبول که نکردید؟ فروغی می‌گوید:

«ابوالحسن خان، یک عمر مردم ایران به ما احترام گذاشتند، مقام دادند، زندگی ما را تأمین کردند، همه اینها را برای یک شب و آن امشب است که به من احتیاج دارند، بگویم نه؟» (نقل به مضمون)

۱. این ماجرا را به خواهش ما استاد پرویز اتابکی با قلم شیوای خود نوشت که در شماره ۹ نقد و بررسی کتاب تهران، ابان ماه ۱۳۸۳، چاپ شد. از اخلاق نیکوی اتابکی آنکه در مقاله مفصل خود نامی از سفیر وقت، یعنی مرحوم تفضلی، نبرد. ما هم اکنون بدین سبب نام آن مرحوم را آوردیم که با انتشار کتاب خاطرات محمود فروغی که در آن به کزات نام سفیر وقت آمده است، دیگر ضرورتی برای کتمان نام ایشان احساس نمی‌کردیم. بدیست این را هم به عنوان معترضه عرض کنم که خاطرات محمود فروغی از دوران سفارت در افغانستان و تلاش برای حل مسئله رودخانه هیرمند (خاطرات محمود فروغی، صص ۱۵۰-۱۸۳) از خواندنی‌ترین بخش‌های این کتاب است که به سبب اطلاعات جامعی که درباره افغانستان و مردم مغرور و وطن دوست آنجا و مسئله هیرمند به دست می‌دهد، با خواندنی‌ترین بخش کتاب، یعنی دوران خانه‌نشینی محمدعلی فروغی و بعد ماجرای شهریور ۱۳۲۰ (صص ۳۰-۶۶) پهلوی می‌زند. ضمناً، آنچه مرحوم محمود فروغی می‌گوید، مؤید آنچه است که مرحوم اتابکی در مقاله فوق نوشت. هر دو هم، به سبب وطن‌دوستی و مصالح عالی کشور، متذکر مرحله‌ای ظریف در امضای قرارداد هیرمند نمی‌شوند، که ما هم طبعاً از آن می‌گذریم (هر چند اتابکی برای جمع دوستان تعریف کرد).

۲. در این ارتباط، خاطرات نصرالله انتظام نیز خواندنی و مؤید مطالب فوق است، نک: خاطرات نصرالله انتظام، شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار، به کوشش محمد رضا عباسی / بهروز طیرانی، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۷.

برادر می‌گوید: «آخر شما مریض هستید، کسالت دارید» و فروغی جواب می‌دهد: «دیگر اینها مطرح نیست».

قسمت‌های بعدی خاطرات محمود فروغی نیز جالب توجه است. وقتی رادیو لندن شروع به فحاشی و بدگویی از رضاشاه می‌کند، شبی که این بدگویی‌ها به اوج می‌رسد، مرحوم فروغی که به سبب حمله قلبی در منزل بستری بوده و رتق و فتق امور می‌کرده، به دو تن از وزرایش که در اتاق بوده‌اند می‌گوید: «دیگر فردا باید کار را انجام داد و به بقیه بگویید همه صبح ساعت هشت یا نه بیایند اینجا».

ولی چون تا اوایل صبح نه هیچ کس پیدایش نمی‌شود (هم هنوز رعب رضاشاه و هم بلا تکلیفی و ترلزل)، فروغی با آن حال بیماری لباس می‌پوشد و به دربار می‌رود و بالاخره بعد از ظهر بازمی‌گردد و به وزیران و حاج محتشم السلطنه اسفندیاری، رئیس مجلس شورا، که در این فاصله در منزل فروغی جمع شده بودند خبر استعفای رضاشاه را می‌دهد و متن استعفانامه را، که به خط او و امضای رضاشاه بوده است، برای آنها می‌خواند. حاج محتشم السلطنه از اتاق بیرون می‌آید و عازم مجلس می‌شود تا خبر استعفا را به نمایندگان بدهد و مقدمات سوگند خوردن محمد رضا پهلوی (ولیعهد) را برای فردای آن روز فراهم کند، تا در آن شرایط اشغال مملکت بظاهر هیچ وقفه‌ای در امور مملکتی پیش نیاید. «وزرای دیگر هم به راه افتادند و هیچی، دیدیم، بله، همه الحمدالله دیگر رشید شدند و سینه سپر کردند... و راه افتادند به مجلس» (ص ۵۳).

تا قبل از استعفا، رعب رضاشاه هنوز باقی بود. شاید خیلی از خوانندگان هم مثل من اطلاع نداشته باشند که «بعد از سوم شهریور [هجوم متفقین] تا ده پانزده روز دیگر املاک مردم را نمی‌گرفتند. دوباره صحبت شد که بله، شروع کرده‌اند. باز املاک مردم را می‌خواهند بگیرند، که این هم یکی از ناراحتی‌های مرحوم فروغی بود. مردم می‌گفتند که دوباره شروع شد.» (ص ۴۹). استنباط از این عبارتها این است که رضاشاه احتمالاً به نیت استعفا نبوده و هر آینه اگر روس‌ها و انگلیسی‌ها برای برکناری او توافق نکرده بودند بسا که به سلطنت ادامه می‌داد.^۱ داوری

۱. علاوه بر آنچه در باب «شروع مجدد گرفتن املاک مردم» در خاطرات محمود فروغی آمده است، برخی مطالب دیگر نیز در همین خاطرات مؤید آن است که رضاشاه احتمالاً به فکر رفع و رجوع کردن بحران و ادامه سلطنت بوده است. بی‌آنکه درباره اصل موضوع یا خوبی و بدی آن داوری کنم، در تایید سخن فوق، از جمله توجه کنید به مطالب زیر.

در این باره برعهده محققان و مورخان است که کدام وضعیت بیشتر به صلاح ایران بود. اما در ارتباط با تحلیل حاضر شاید دقتی بیشتر در دلایلی که فروغی گزینه جمهوری را رد کرد و به سرعت ولیعهد را به سلطنت رساند بی‌مناسبت نباشد. در ابتدای این تحلیل به کوتاهی به برخی از دلایل عمده اشاره شد. اینک سطوری چند در تایید موضوع.

فروغی شرایط مملکت را چند سالی بعد از مشروطیت و چند سالی قبل از وزارت جنگ و برآمدن رضاخان طبعاً به یاد داشت. از منابع جدید درباره آن شرایط دو کتاب اخیر است با گردآوری تورج اتابکی.^۱ طبعاً یکه‌تازی و دیکتاتوری و حکومت استبدادی مورد تایید نیست. اما فروغی که نزدیکی اضمحلال مملکت را یک بار دیده بود، با آن خصوصیات و سوابق و

→ وقتی فروغی بعد از شهریور ۲۰ برای دیدار رضاشاه (و تصدی دولت) دعوت می‌شود که به سعد آباد برود، در بازگشت به اطرافیاناش که می‌پرسند «فرق حالا با شش سال قبل که استعفا دادید چه بود؟» می‌گوید: «سابق بر این، ما بحث می‌کردیم، اعلیحضرت گوش می‌کردند و آخر سر تصمیم گرفته می‌شد. حالا همه ساکت هستند، اعلیحضرت هم صحبت می‌کنند و هم تصمیم می‌گیرند» (خاطرات محمود فروغی، ص ۴۴). البته فروغی هیئت دولت را به باغ ییلاقی وزارت خارجه می‌برد تا در آنجا بدون حضور رضاشاه صحبت کنند و تصمیم بگیرند. بعد مسئله تعطیل کردن سربازخانه‌ها پیش می‌آید که گویا رضاشاه هم خبر نداشته، ولی وقتی می‌شنود، حدود نهم شهریور به شهر و وزارت جنگ می‌آید، و در آنجا به سرلشکر نخجوان سیلی می‌زند و پاگون‌های سرتیپ ریاضی را می‌کند، که همین جریان باعث ناراحتی فروغی و آئزین دوباترین او می‌شود (همان، ص ۴۶). (فروغی، سرلشکر نخجوان را که به زندان افتاده بود، پس از آزادی به سمت وزیر جنگ کابینه خود منصوب می‌کند) بعد مسئله اعلام حکومت نظامی است که رضاشاه، علی‌رغم نظر فروغی که سپهبد یزدان‌پناه را می‌خواست، دستور می‌دهد و سپهبد امیراحمدی به فرمانداری نظامی منصوب می‌شود (همان جا). تکرار می‌کنم، منظورم داوری درباره درستی یا نادرستی این اقدام رضاشاه نیست. می‌خواهم عرض کنم که این‌گونه کارهای حاد را احتمالاً کسی که قصد رفتن دارد انجام نمی‌دهد.

وقتی هم که انگلیسی‌ها تصمیم می‌گیرند رضاشاه و اعضای خانواده او را، بجز محمدرضا که شاه شده بود، به خارج و به تبعید ببرند، علی‌رضا پهلوی به مرحوم فروغی پیغام می‌دهد که او نمی‌تواند برادرش را تنها بگذارد و نمی‌رود. البته فروغی پیام تندی برای او می‌فرستد که در نتیجه می‌رود، اما تصمیم والا حضرت علی‌رضا احتمالاً نمی‌توانسته است بدون اشاره و رضایت رضاشاه باشد که هنوز هم همچنان از او می‌ترسیدند. یعنی رضاشاه حتی در آن اوضاع و احوال هم هنوز در فکر دخالت امور بوده است (و کسی نمی‌داند، شاید به فکر برگشت به قدرت).

۱. این دو کتاب، اولی تجدد آمرانه و دومی ایران در جنگ بین‌المللی اول، هر دو با ترجمه محمد رحیم حقیقت‌خواه، در سالهای ۸۵ و ۸۶ از سوی نشر ققنوس منتشر شد. برای آگاهی از اوضاع آن روز ایران، به نظر، اول باید کتاب دومی را خواند تا به دلایل موجبات تجدد آمرانه هم در ایران و هم در ترکیه تا حدودی آشنا شد. این مطالب در منابع ایرانی و خاطرات رجال آن دوره نیز به روشنی بیان شده است که چون حتماً خوانده‌اید تکرار نمی‌کنم؛ از جمله: تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی؛ حیات یحیی؛ یحیی دولت‌آبادی؛ شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی؛ زندگانی من و تاریخ مشروطیت احمد کسروی و ...

احساساتی که از او برشمردیم، طبیعی بود که نخواهد آن شرایط تکرار شود. به همین دلیل، با همه مخالفت‌خوانی‌ها و دشمنی‌هایی که از همان شروع صدارت مجددش با او می‌شد^۱، بلافاصله بعد از استقرار شاه جدید به فکر افتاد که با روس و انگلیس مذاکره کند و ترتیبی دهد که وضعیت اشغال مملکت تبدیل به نوعی اتحاد و، در نتیجه، تضمین استقلال کشور و خروج سربازان خارجی بعد از اتمام جنگ شود. «این پیشنهاد را ایران کرد و خیلی پافشاری کرد و بالاخره به روس و انگلیس قبولاند و به پیمان سه جانبه انجامید» (خاطرات محمود فروغی، ص ۶۱).^۲ به مذاکرات مجلس نیز در این باب توجه کنید (شرح مذاکرات جلسه مورخ ۵ بهمن ۱۳۲۰ در کتاب حاضر).^۳

اما دشمنی با فروغی موضوع تازه‌ای نیست. به برخی ایرادگیری‌ها از رفتار و احیاناً تکبر یا فضل‌فروشی او، که در خاطرات مرحوم حبیب یغمایی و نیز در خاطرات مرحوم دکتر سیاسی نقل آنها رفته است، اشاره ندارم. توجه شما را به ص ۲۰۳ کتاب حاضر جلب می‌کنم، که قطعاً انگیزه‌های ایدئولوژیکی نیز نداشته و به احتمال قوی بر پایه ملاحظات یا حساب‌های شخصی بوده است. تبلیغات ایدئولوژیکی را هم به آنها اضافه کنید تا دریابید که چرا جوانان آن روز به او بدبین، و حتی بدتر از آن، بودند. امیدوارم آنچه نوشتم کمک کند تا دلایل دین اخلاقی امثال مرا دریابید. خوب نیست، براستی خوب و اخلاقی نیست که خدمتگزاران مملکت را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و بخصوص فرهنگی، که به گمانم علت‌العلل عقب‌ماندگی ماست، لکه‌دار کنیم و چهره‌های آنها را به گونه‌ای غیرواقعی جلوه‌گر سازیم. موارد اختلاف نظر را طبعاً می‌توان به صورت منطقی و مستدل مطرح کرد، اما این نحوه برخورد چه ارتباطی با لجن‌مالی و انکار خدمات دارد؟

۱. دشمنی‌هایی که بالاخره او را کمتر از شش ماه بعد، یعنی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۰، وادار به کناره‌گیری کرد، ضمن آنکه در همان مدت کوتاه نیز دو سه بار کابینه‌اش را تغییر داد؛ یعنی در داخل مملکت نیز گویا چندان کسی به حساسیت و خطرناک بودن وضع توجه نداشت.

۲. شرح این مذاکرات دشوار و زحمتی که فروغی و سهیلی برای تعیین دقیق حدود و مرزی کشیدند، در کتاب *دکاه الملک فروغی و شهرپور* ۱۳۶۰، تألیف باقر عاملی، آمده است. ذکر آنها بحث کنونی را بسیار طولانی و شاید تکراری و خسته کننده کند.

۳. در تأیید وضع نابسامان مملکت و بی‌اقتداری دولت مرکزی بد نیست به مقاله مرحوم عبدالرحمن فرامرزی توجه کنیم که با قلم شیرین خود نوشته بود: «این دولت، «قُم مطاع» هم نیست، تا چه برسد به «جهان مطاع». یعنی قُم و شاه عبدالعظیم هم حرف دولت را گوش نمی‌کرد[ند] تا چه برسد به آن که جهان مطاع باشد». (خاطرات محمود فروغی، ص ۵۷)

یادداشتی به عنوان پیشگفتار [پنجاه و پنج]

از ایرج افشار سپاسگزارم، چون کمی احساس سبکی و راحتی وجدان می‌کنم. در پایان لازم است از شادروان حبیب یغمایی یاد کنم که زحمت او برای تدوین دو جلد مقالات فروغی دستمایه کتاب حاضر و بسیاری از مقالات و آثار پژوهشی سالهای اخیر بوده است؛ روانش شاد باد.

و نکته آخر این که، بنا به نظر استاد افشار، عنوان کتاب را سیاست‌نامه ذکاءالملک گذاشتیم، در قیاس با سیاست‌نامه نظام‌الملک، که آن هم در قرن‌ها پیش درس مملکت‌داری و مردم‌پروری می‌داد. ضمناً، در نقل مقالات مرحوم فروغی، هیچ دخالتی نکرده‌ایم مگر «امروزی کردن» رسم خط و افزودن علائم سجاوندی در جاهایی که به فهم آسان‌تر مطلب کمک می‌کرده است؛ از خدا جوییم توفیق عمل.

هرمز همایون‌پور

تهران، ۱۲ فروردین ماه ۱۳۸۸

پس‌اورد

همزبان گرامی دکتر همایون‌پور تحلیل مضبوطی را درباره تفکر سیاسی فروغی در نوشته پیش از من آورده‌اند و ذیل صفحات به عمده مراجع احوال فروغی اشارت کرده‌اند. من درین یادداشت لازم دیدم که خوانندگان را آگاه سازم از به دست آمدن دفتر یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی در سن بیست و شش سالگی (۱۳۲۲ق) هنگامی که کارش تدریس در چند مدرسه بود و ضمناً با پدرش در انتشار روزنامه مشهور تربیت همکاری داشت و هنوز به هیچ کاری که جنبه اداری یا سیاسی داشته باشد نپرداخته بود. توصیف این خاطرات را در پیام بهارستان شماره اول و دوم بهار ۱۳۸۷ نوشتم و به درخواست کتابخانه مجلس که دارنده آن نسخه است متن را نیز آماده ساختم که منتشر خواهند کرد.

درین روزنویسی‌ها آگاهی‌هایی درباره علایق فلسفی او و بعضی نظرهای انتقادی دربارۀ پیش‌آمدهای روزگارانی مانند جنگ روس و ژاپون و اثر آن بر ایران دیده می‌شود، همچنین نکته‌هایی درباره سیاست ممالک مغرب درباره سرزمینهای شرقی.

درباره فروغی نوشته‌های زیادی در جراید و مجلات نوشته شده و انتقادهای مفصل و مخصوصاً بدگویی و بددهنی‌های فراوان به طبع رسیده است. در مجلس پنجم هم که به عنوان وزیر جنگ در دولت مستوفی‌الممالک معرفی شد از سوی دکتر مصدق مورد ایراد قرار گرفت که متن آن سخنان در صورت مذاکرات مجلس مندرج است. فروغی در آن هنگام از ایران دور بود و در مجلس حضور نداشت که دفاعی بنماید ولی چند سال پیش نامه‌ای از او خطاب به دولت به دست آمد و توسط خانم حوریه سعیدی در مجله گنجینه اسناد (شماره ۵۸) به عنوان رویارویی فروغی با مصدق درج شد که آقای دکتر همایون‌پور بدان اشاره کرده‌اند و متن آن نامه را هم نقل کردیم با توضیحی کوتاه که منظور مطلع بودن خوانندگان است از

چنان نوشته‌ای. از نظر تألیفات ادبی و علمی و فلسفی او، نک: هوشنگ اتحاد در جلد اول پژوهشگران معاصر ایران (تهران، ۱۳۷۸، ص ۵۵ - ۱۲۰).

دیگر از نوشته‌های سرگذشتی درباره فروغی کتابی است مفصل از آقای جعفر مهدی‌نیا با نام زندگی سیاسی محمد علی فروغی (تهران، ۱۳۷۱) برگرفته از حوادث‌نامه‌ها و جراید و مذاکرات مجلس و مدارک دیگر.

پیدا شدن خاطرات نصرالله انتظام از وقایع شهریور ۱۳۲۰ که به کوشش آقای محمدرضا عباسی (تهران ۱۳۷۸) چاپ شد و طبعاً مطالب اساسی آن به فروغی مرتبط است از مدارک دست اولی است که همیشه بدان مراجعه خواهد شد.

آقای باقر عاقلی بخشی از مندرجات کتاب خود را به نام ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ (تهران، ۱۳۶۷) از خاطراتی پرداخته است که مهندس محسن فروغی در زندان برای او نقل کرده بوده است.

فرزند دیگر فروغی به نام محمود فروغی (که کوچکترین فرزند بود و خود به مقام سفارت رسید و از مبانی خاص امور بین‌المللی آگاهی داشت) در خاطرات خود اشاراتی به پدر دارد. این خاطرات از سلسله طرح «تاریخ شفاهی ایران» است که به اهتمام حبیب لاجوردی در دانشگاه هاروارد تنظیم شده است و در تهران به تجدید چاپ رسید (تهران، ۱۳۸۳). همچنانکه کتاب باغی بزرگ، از وصال تا فروغی (تهران، ۱۳۸۱) تألیف هوشنگ وصال (خواهرزاده فروغی، پسر وقارالسلطنه شیرازی) اطلاعات مفیدی از حالات فروغی دربردارد.

آقای حسین عظیمی در مقدمه‌ای که بر تجدید چاپ کتاب علم ثروت ترجمه فروغی نوشت (تهران، ۱۳۷۷)، شمه‌ای را به افکار فروغی اختصاص داد، و همان طور که دکتر همایون‌پور اشارت کرده آقای علی‌اصغر حقدار در کتاب محمدعلی فروغی و ساختارهای نوین مدنی (تهران، ۱۳۸۴) نظریات و آگاهیها و نکته‌های مرجع فروغی را عنوان کرده است. ایشان متن کتاب حقوق اساسی (آداب مشروطیت دول) تألیف دوره جوانی فروغی را هم به تجدید طبع رسانیده و اهمیت آن را که همزمان با آغاز مشروطیت و مجلس اول در دسترس عمومی قرار گرفت در مقدمه آورده است (تهران، ۱۳۸۲).

به متن دیگری هم باید اشاره کنم و آن بخشی از خاطرات وقارالسلطنه شیرازی است (شوهر خواهر فروغی) که خانم هما وصال (معدل) دختر وقارالسلطنه از روی اصل آن خاطرات برای خود استنساخ کرده است که به همت آقای علی‌اصغر حقدار صورت انتشار می‌یابد. درین خاطرات وقارالسلطنه سخنانی از گفته‌های فروغی و نامه‌های او نقل

کرده است که در شناخت افکار فروغی بی تأثیر نخواهد بود. وقار السلطنه ادیب و شاعر بود. فرزند میرزا ابوالقاسم فرهنگ شیرازی بود و خود در شعر اورنگ تخلص می‌کرد (۱۲۸۶ قمری - ۱۳۰۵ شمسی) و به ملاحظه جنبه ادبی که داشت با فروغی محشور بود. نمونه‌اش نامه‌ای مهم است که فروغی از پاریس در سال ۱۹۲۰ به او نوشت و جریان کنفرانس صلح و راه ندادن هیأت اعزامی ایران (علیقلی مشاور الممالک انصاری، حسن انتظام‌الملک، حسین علاء، و خودش) را برگفت، و آن نامه نخستین بار به اهتمام حبیب یغمایی در مجله یغما (۱۳۵۴) و سپس در جلد دوم مقالات فروغی گردآوری ایشان انتشار یافت (تهران، ۱۳۵۵).

از فروغی در باره آن قضیه دو نامه در دست است. یکی آن است که مفصل‌تر و مکشوف‌تر است و آن را به عنوان مشروح‌های به دوستان صدیق خود توسط حکیم‌الملک نوشته بود و عبدالله انتظام آن را به من داد و در سال ۱۳۵۱ در مجله راهنمای کتاب به چاپ رسید با عنوان «ایران در ۱۹۱۹» و بعد دو سه جا نقل شد و یکی از طباعان آن را در مجله نگاه نو تجدید کرد ولی نفرمود از کجا به دست آورده است. آقای حقدار بحق آن را حسن ختام خود قرار داده است و ما آن را در کتاب حاضر همان گونه که در راهنمای کتاب بدون تصرفی چاپ شده بود آوردیم. بد نیست بنویسم که علی‌اصغر امیرانی آن را در مجله خواندنیها به چاپ رسانید و عنوانی که بدان داده بود این بود: ایران نه ملت دارد و نه دولت (مأخوذ از نامه فروغی).

دیگری نامه‌ای است مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ از پاریس که به محمود وقار السلطنه نوشت و چون خصوصی و خودمانی‌تر بوده است در آن به مطالبی پرداخته است که باید برای مخالفان آراء فروغی تعجب‌آور باشد در حالی که ندیده گرفته شده است. این عبارات را از آن نقل می‌کنم:

ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامه مؤثر بود آیا دولت ایران جرأت می‌کرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد. آیا دولت انگلیس جرأت می‌کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند. اگر بدانید در فرنگستان و امریکا از بسته شدن این قرارداد چه محشوری بر پا شد. اگر می‌دیدید انگلیسها در عین اینکه خود را از تنگ و تا نمی‌اندازند چقدر متزلزل و نگران بودند و هستند. اما چه فایده ملت ایران که در بین نیست. ایرانیها که نمی‌خواهند داخل آدم باشند دیگران هم کاسه گرمتر از آتش نمی‌توانند بشوند. (به نامه مذکور مراجع شود که در همین کتاب به چاپ رسیده است).

ایرج افشار

دوم آبان ۱۳۸۸

سالشمار زندگی

۱. سالهای قمری

تولد	۱۲۹۴
تحصیل در مدرسه دارالفنون	۱۳۱۲
دستیاری پدر در نشر روزنامه تربیت	۱۳۱۴
همکاری در شرکت مطبوعات	۱۳۲۲
معلم مدرسه علوم سیاسی	۱۳۲۰
معاون مدرسه علوم سیاسی و مدرس در مدرسه‌های خرد، مظفریه، علمیه	
رئیس دارالانشاء مجلس اول	۱۳۲۴
درگذشت پدر و دریافت لقب ذکاءالملک	۱۳۲۵
رئیس مدرسه علوم سیاسی	
عضو جامع آدمیت و بعد از آن لژ بیداری	۱۳۲۵
نماینده در مجلس دوم از تهران	۱۳۲۷
معلمی احمدشاه	۱۳۲۸
رئیس مجلس شورای ملی	۱۸ جمادی‌الثانی تا محرم ۱۳۲۹
نایب‌رئیس مجلس در زمان مؤتمن‌الملک	۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۹

۲. سالهای شمسی

وزیر مالیه (دولت صمصام‌السلطنه)	۱۲۹۰ آذر
وزیر عدلیه (دولت صمصام‌السلطنه)	۱۲۹۰ آذر
وزیر عدلیه (دولت مستوفی‌الممالک)	۲۶ مرداد ۱۲۹۲
وزیر عدلیه (دولت مشیرالدوله)	۱۲۹۳

نماینده در دوره سوم مجلس از تهران	۲۳ اسفند ۱۲۹۳
نایب رئیس مجلس	
رئیس دیوان تمیز	
عضو هیئت اعزامی به کنفرانس صلح پاریس	۱۲۹۸
وزیر خارجه (دولت مستوفی‌الممالک)	۲۵ بهمن ۱۳۰۱
همکاری در تأسیس انجمن آثار ملی	۱۳۰۱
وزیر مالیه (دولت مشیرالدوله)	۲۴ خرداد ۱۳۰۲
وزیر خارجه (دولت سردار سپه)	۳ آبان ۱۳۰۲
وزیر خارجه (دولت سردار سپه)	۲۵ فروردین ۱۳۰۳
وزیر مالیه (دولت سردار سپه)	۷ شهریور ۱۳۰۴
وزیر مالیه (دولت سردار سپه)	۱۷ مرداد ۱۳۰۴
ریاست وزرانی با عنوان کفالت	۹ آبان ۱۳۰۴
رئیس‌الوزراء	۲۸ آذر ۱۳۰۴
وزیر جنگ (دولت مستوفی‌الممالک)	تیر ۱۳۰۵
وزیر جنگ (دولت مستوفی‌الممالک)	۲۴ شهریور ۱۳۰۵
وزیر جنگ (دولت مستوفی‌الممالک)	۱۹ بهمن ۱۳۰۵ تا
سفیر کبیر ایران و مأمور فوق‌العاده در ترکیه	خرداد ۱۳۰۶
رئیس هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل	
(چندی رئیس آن سازمان بود)	
وزیر خارجه و کفیل وزارت اقتصاد ملی (دولت مخبر السلطنه هدایت)	۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹
وزیر خارجه (دولت مخبر السلطنه هدایت)	۳۰ دی ۱۳۰۹
وزیر خارجه (دولت مخبر السلطنه هدایت)	۲۹ فروردین ۱۳۱۲
رئیس‌الوزراء (متوالیاً دو کابینه تشکیل داد)	۲۶ شهریور ۱۳۱۲
رئیس فرهنگستان ایران	
رئیس شورای عالی انتشارات و تبلیغات	
نخست وزیر	۵ شهریور ۱۳۲۰ تا اواسط اسفند ۱۳۲۱
وزیر دربار	۱۳۲۱
وفات	۲۱ آذر ۱۳۲۱

بخش اوّل

نوشته‌هایی از روزگار تدریس

و

نظامت مدرسه علوم سیاسی

حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول*

دیباچه

بعدالحمد و الصلوة - علم حقوق که در معنی دانش سیاست مُدُن باشد الزم و اهم علوم و فنون است زیرا که بدون دانستن این علم و فنّ اَحَدی بدرستی از عهده رتق و فتق امور مملکت برنیاید و پیشرفتی چنانکه باید و شاید ننماید.

و چون کار ملک و ملت مختل ماند کار دنیا بی سامان خواهد بود. اختلال کار این جهان البته اسباب اغتشاش کار جهان دیگر خواهد شد، یعنی دنیای هر قوم خراب باشد آخرت ایشان نیز خراب است.

و شما خود بهتر می توانید که عبادت و بندگی با پریشانی و سرگردانی میسر نشود و دست و دل شکسته پی هیچ کار نرود.

پس علم حقوق و فنّ سیاست مُدُن کار دنیا و آخرت هر دو را اصلاح می کند و خلایق را به سرمنزل سعادت ابدی و مأمّن سلامت و راحت سرمدی می رساند و از تنگنای شقاوت و رنج تزلزل و ناامنی می رهاند همه کس می داند که شاهنشاه کارآگاه و بزرگان خیرخواه ما مدرسه علوم سیاسی را برای درس حقوق دایر کردند و از روز اوّل و قدم نخستین تدریس علم مزبور در این مدرسه شروع نمود.

اما پوشیده نباشد که دانش حقوق شعب و شقوق دارد و بی تأمل و تردید باید سر تمام آن رشته ها را به دست آورد تا نقص و عیبهای یکباره رفع شود و مردم این سرزمین نیز مثل اهالی سایر ممالک متمدنه به کمال خوشبختی و سربلندی نایل گردند. به عبارت آخری دولت قدرت و نعمت بی احتیاجی نصیب آنها شود و محنت ضعف و ناتوانی زایل گردد.

بدون شرح و بسط و اقامه دلیل و برهان از روی ذوق و وجدان می‌توانیم بدانیم حقوق اساسی که سردفتر و بنیان و مبنای سیاست مُدُن باشد بهترین وسیله و واسطه و اوّل دانشی است که باید اجتماعات بشریه و طوایف و اقوام آبرومند درست‌کار در تحصیل آن جانفشانی کنند و با این راهنمای دانا و مقام‌شناس محتاط خود را از ضررهای کلی و غبنهای فاحش محفوظ دارند و هر آن زیر بار خسارتی تازه و شکستی دردناک نروند.

و حکمای بزرگ که در تدوین علم حقوق و فنّ سیاست مُدُن جهی بلیغ و مجاهدتی کامل نموده بصیرتی لایق و حق داشته و از افادات سودمند و افاضات شامله خویش منّتی عظیم بر سر جهانیان گذاشته.

و اتفاقاً امروز احتیاج با به دریافت این دانش و علم بدرستی معلوم و محسوس گشته و خاصّ و عامّ فواید و مزایای آن را خوب فهمیده.

پس دولتخواه حقیقی و آرزومند ترقّی و بهبودی حال ملک و ملت بنده شرمنده محمد حسین ذکاءالملک مدیر مدرسه سیاسی نه تنها برای تعلیم و تعلّم این مدرسه مبارکه بلکه برای اطلاع و آگاهی عموم برادران و ابنای این وطن عزیز بنده‌زاده میرزا محمدعلی‌خان ناظم و معلّم مدرسه سیاسی را که در قوانین و فنون این دانش احاطه و تجرّی به کمال دارد بر آن داشت که خلاصه از حقوق اساسی مصنّفات جلیله مؤلّفات مبسوطه محقّقین و مصنّفین این فنّ شریف استخراج و تألیف نماید و در اختیار و انتخاب مطالب به ملاحظه اهمّ و اقدم گراید مگر ارباب حلّ و عقد که امروز در امّور و مهّام مملکت سخن می‌گویند و خیراندیشی و مصلحت‌بینی می‌نمایند مأخذی صحیح و میزانی درست به دست داشته باشند و فقط به شعور فطری اعتماد و اکتفاء نکنند زیرا که کار بزرگتر از آن است که به نظر می‌آید و عقل بی‌علم نه در کلیات آن و نه در جزئیات نمی‌تواند مِنْ عندی رای و بدو حکم کند.

و شخص با حکمت لقمانی و هوش افلاطونی باز باید به سابقه عمل مسبوق باشد تا بتواند در لاحقّه دخالت و نظر نماید و اگر آن مقدّمه نباشد نتیجه حاصل نشود و ممکن نیست که مداخله‌کننده دوچار خبط و خطا نگردد.

چون به اقتضای وضع و حال از تدریس این کتاب در مدرسه سیاسی گزیری نیست رعایت بعضی دقایق و نکات واجب است.

از جمله باید درین شروع و اقدام دقتهای زیاد و موشکافیهای بسیاری از مصنّفین جامع و کتب مشروحه را ترک کنیم و به لبّ مطالب که ضبط آن آسان و ممکن می‌شود پردازیم. و برای آنکه شاگردان مدرسه درست به اصول و مأخذ و اصطلاحات این فنّ آشنا

شوند برخی از کلمات و لغات فرانسه را که راجع به اصطلاح علمی است و دانستن آن برای ارباب حلّ و عقد لازم به همان خطّ فرانسه بنویسیم و ضبط کنیم.

و جان کلام این که از واجبات چیزی تکرار ننماییم و چندان دنبال مستحبات نیفتیم. و یقین که حفظ اصول و فهم آن جاذب فروغ است و پس از آنکه شاگردان یا مطالعه کنندگان محترم را تشنه دانستن و فهمیدن کردیم آن ها خود زلال معرفت را از هر جا باشد به دست می آورند و عطش خویش را می نشانند.

عمده برداشتن گام نخستین است و نمودن راه بالا یا طریق علیین رجاء واثق آنکه این خدمت ناچیز از بنده و بنده زاده پسند صاحبان مدرک و تمیز شود و ممیزان قدردان بعد از غور درین مختصر خواهان مطوّل آن شوند و نویسندگان محترم نیز دعوت ایشان را در تفصیل این اجمال و تبیین این مقال قبول و اجابت کنند.

افزودنیها را بیفزایند و کشور را بر نیت های فضایل و معارف بیارایند.

و برای احتراز از سهو و نسیان و انحراف و لغزش در شرح و بیان به ملک منان و قادر سبحان خداوند بلند و پستی و مالک و مختار عرش و کرسی هستی پناه می بریم و از آن درگاه طلب توفیق می نماییم چه بخشنده بی منت و پنت است.

محض تفضل و صرف عنایت حضرتش منزّه و پاک باد و خیر و سعادت ما و ابنای این ساحت با فسحت را مقدر و روزی کناد بالئبی و آله الامجاد.

اخطار

برای آنکه خاطر مطالعه کنندگان را از حقیقت امر درست مستحضر و مسبوق سازیم گوییم مادر نگارش این کتاب مقید بوده‌ایم که مسلک و رسم و راه تعلیم و تعلّم را از دست ندهیم و طوری به ترتیب این رساله پردازیم که منافی با درس و تدریس مدرسه نباشد.

لهذا مطالب را در همه جا با نهایت اختصار و ایجاز بیان نموده‌ایم و شرح و بسط را به عهده معلّم موکول داشته‌ایم.

و کلیّة از مسائل آنچه را دانستن آن امروز محتاج‌الیه و مقتضی و مناسب حال حالیه اهل مملکت است درج کرده و از مابقی درگذشته و ضمناً یادآوری می‌نماییم که از مسائل مستوره در این کتاب هیچ یک اختراعی ما نیست، تماماً رأی و تحقیق علمای فنّ و مختار و مقبول عموم دانشمندان است و به هیچ وجه با احکام و قوانین شریعت مطهره مخالفت و تناقضی ندارد.

و چون این اوّل کتابی است که در این موضوع نوشته می‌شود البتّه در ترتیب نگارش و بیان مسائل و ترجمه اصطلاحات و غیره نواقصی خواهد ماند و مثل سایر کارها در بدو امر کمال و تکمیل آن متصوّر نمی‌باشد.

بنابراین از صاحبان دانش و آگاهی درخواست می‌کنیم هر جا به نقص و قصوری برخوردند ما را مطلع سازند تا به رفع آن مبادرت نماییم و از آن خیرخواهان شاکر و ممنون شویم و از اظهار آن نیز چیزی فروگذار نکنیم.

[محمدعلی]

مقدمه

در اصول و مبانی اساس دُول

تعریف علم حقوق و تقسیم آن

علم حقوق (Droit) علم به قوانینی است که به جهت انتظام هیئت اجتماعی بشر وضع شده و باید به قوه جبریه مجری گردد. حکمای قدیم ما این علم را سیاست مُدُن می‌گفتند و حقوق اصطلاح جدید است.

حقوق بر دو قسم است: خارجی (externe) و داخلی (interne).

حقوق خارجی قوانینی است که راجع می‌شود بر روابط دُول با یکدیگر یا روابط رعایای دُول مختلفه با یکدیگر و آن را حقوق بین‌الملل نیز می‌گویند. حقوق بین‌الملل (international droit) منقسم می‌شود به دو قسم خصوصی (privé) و عمومی (public).

حقوق بین‌الملل خصوصی قوانینی است که راجع می‌شود به رفتار و معاملاتی که رعایای یک دولت در خاک دولت دیگر یا با رعایای دولت دیگر می‌کنند.

حقوق بین‌الملل عمومی عبارت است از قوانین راجعه به روابط دُول با یکدیگر.

اما حقوق داخلی عبارت است از قوانینی که راجع می‌شود به رعایای یک مملکت در داخله آن مملکت و آن نیز بر دو قسم است خصوصی و عمومی.

حقوق داخلی خصوصی عبارت است از قوانین راجعه به روابط رعایا با یکدیگر.

حقوق داخلی عمومی عبارت است از قوانین ادارات دولتی و روابط رعایا با آن ادارات که دارای چند شعبه است:

شعبه اول آن است که اساس دولت را معین می‌کند و حدود آن را تحدید می‌نماید.

این شعبه را حقوق اساسی (droit constitutionnel) می‌گویند. به عبارت آخری

حقوق اساسی یا قانون اساسی شعبه‌ای است از حقوق داخلی که شکل دولت و اعضاء

رئیسۀ آن را تعیین می‌کند و اندازه اختیارات ایشان را نسبت به افراد ناس معلوم می‌نماید. شعبه‌دویم از حقوق داخلی آن است که ترتیب ادارات دولت را می‌دهد و روابط بین آنها و افراد ناس را معلوم می‌کند و این شعبه را حقوق اداره‌ای یا قانون‌اداره‌ای (droit administratif) می‌نامند. برای این‌که تفاوت این دو شعبه حقوق به‌خوبی محسوس شود گوییم: حقوق اساسی کلیات و اصول ترتیبات دولتی را به دست می‌دهد و حقوق اداره داخل در جزئیات و فروع می‌شود و معلوم می‌کند که آن اصول را چگونه باید محل استعمال قرار داد. موضوع گفتگوی ما در این کتاب حقوق اساسی می‌باشد.

تعریف اساس دولت و موقع ظهور آن

مذکور شد که حقوق اساسی شعبه‌ای از حقوق است که تعیین اساس دولت را می‌کند. اساس دولت (constitution) عبارت است از قوانینی که ترتیب اختیارات دولت و تعیین ملت به موجب قوانین معینه نباشد آن دولت اساس ندارد و در آن حال صاحبان قدرت با مردم به دلخواه خودشان رفتار خواهند کرد.

ممکن است دولتی قانون اساسی داشته باشد اما آن قانون مدون و مکتوب نباشد. فقط از روی عادت جاری شده باشد. در این صورت آن را قانون اساسی عادی (constitution coutumière) گویند. مثلاً جزء عمده اساس دولت انگلیس عادی می‌باشد ولی اساس اکثر دُول مدون و مکتوب است.

اگر قانون اساسی دولت مکتوب باشد موقع ظهور و تدوین آن یا در بدو ظهور دولت بوده مثل اساس دُول متحدۀ امریکای شمالی یا بعد از انقلابی که در مملکت روی داده است و اکثر دُول به ترتیب ثانی دارای اساس شده‌اند.

بعضی اوقات هم رؤسای دُول اساس موجود را برهم زده اساس جدیدی برای آن معین کرده‌اند. مثل این‌که ناپلئون اول در سنه ۱۷۹۹ چنین کرد و این عمل را فرنگی‌ها کودتا (coup d'état) گویند. یعنی عملی شدید برخلاف قانون اساسی.

مؤسس اساس دولت و طریق تأسیس آن

مؤسس اساس یا دولت است یا ملت. اگر حق تأسیس اساس دولت با خود دولت باشد آن وقت دولت هر وقت بخواهد و هر قسم بخواهد می‌تواند اساس را تغییر بدهد. در این صورت مثل این است که دولت اساس نداشته باشد. در دُول متمدنه امروز تأسیس اساس حق ملت

است و بس یعنی ملت حق دارد هر گونه اساسی که می خواهد برای دولت خود معین کند. هر ملتی که این حق را داشته باشد می گویند دارای سلطنت ملی (souveraineté nationale) است و سلطنت ملی را عن قریب به درستی تشریح خواهیم نمود. چون معلوم شد تأسیس اساس باید حق ملت باشد ببینیم ملت چگونه تأسیس اساس می کند. ملت رأساً نمی تواند تأسیس اساس کند و مجبور است برای این عمل از جانب خود تعیین وکیل نماید (délégation). ترتیب صحیح این است که ملت جماعتی را از جانب خود برای تأسیس اساس انتخاب کند و ایشان به طور اجماع این کار را بکنند. هیئت اشخاصی که مأمور تأسیس اساس برای دولت می شوند انجمن تأسیس اساس دولت (assemblée constituante) خوانده می شود. بعضی اوقات هم سلطان مملکت بدون مأموریت از جانب ملت اساسی ترتیب داده و بعد رد و قبول آن را از ملت خواسته و ملت آن را تصدیق ratification نموده است.

تفاوت قوانین اساسی با سایر قوانین

قوانین اساسی با قوانین متعارفی از دو بابت تفاوت دارد. یکی از بابت طریق وضع آن قوانین دیگر از بابت طریق جرح و تعدیل آنها. وضع قوانین اساسی با قوانین غیر اساسی یا متعارفی تفاوتی دارد و آن این است که قوانین متعارفی را هر یک از دو مجلس متقن علیحده مباحثه و مذاکره کرده وضع می نمایند چنانکه در جای خود گفته خواهد شد. اما قوانین اساسی را مجلس مخصوص تأسیس اساس باید وضع کند و آن غالباً عبارت است از مجلسی مرکب از مجموع اعضاء مجلسین که به ترتیب مخصوص انعقاد یافته تأسیس اساس می کند. اما جرح و تعدیل قوانین اساسی طریقه آن یا در ضمن خود قوانین اساسی مقید شده یا نشده است و در هر صورت رأی غالب این است که هر وقت جرح و تعدیل قوانین اساسی دولت لازم شود باید مجلس تأسیس اساس را منعقد نمود و ممکن است که سلطان هم در این مورد حق دخالت داشته باشد.

شکل دولت

دولت یکی از این دو شکل را دارد یعنی سلطنتی است یا جمهوری. سلطنتی آن است که قدرت در دست یک نفر باشد و در خانواده او موروثی باشد.

جمهوری آن است که قدرت در دست جماعتی باشد و رئیسی به جهت مدت معینی برای ایشان به طور انتخاب تعیین شود.

به هر حال دولت یا استبدادی (absolu) است یا مشروطه (représentatif).

استبدادی آن است که صاحبان قدرت خودسر و مختار مطلق باشند و اعمال ایشان مقید به قید قانون نبوده و در تحت نظارت کسی نباشد.

مشروطه آن است که اعمال صاحبان قدرت مقید به قید قانون باشد و جماعتی بر ایشان ناظر باشند و قدرت ایشان را تعدیل کنند.

ترتیب صحیح این است که جماعتی که ناظر اعمال دولت می‌شوند وکیل و نماینده ملت باشند. لهذا ترتیب مشروطیت را ترتیب نمایندگی هم می‌گویند (régime représentatif).

دولت اگر استبدادی باشد اساس نخواهد داشت. بنابراین دولت مشروطه با دولت بااساس مرادف است. بنیان مشروطیت دولت بر دو اصل است: یکی سلطنت ملی، دیگری انفصال اختیارات دولت.

سلطنت ملی

سابق بر این مردم تصور می‌کردند که یک نفر یا یک جماعت باید صاحب اختیار مطلق عموم ناس باشد و امور ایشان را هر طور می‌خواهد و مصلحت می‌داند اداره کند و مردم حق ندارند در اداره امور خودشان مداخله و چون و چرا نمایند حتی در بعضی ممالک سلاطین مدعی بودند که من جانب الله هستم و به این واسطه امر ایشان امر الهی و واجب‌الاطاعه می‌باشد رعایا هم همین اعتقاد را داشتند.

اما حالا متجاوز از صد سال است که حکما و دانشمندان بلکه اکثر عوام از این رأی برگشته و معتقد شده‌اند که هیچ وقت یک نفر یا یک جماعت حق ندارد صاحب اختیار یک قوم و یک ملت بشود و صاحب اختیار ملت باید خود ملت باشد و امور خویش را اداره کند. به عبارت آخری سلطنت متعلق به ملت است و بس.

بعد از آنکه ثابت شد که امور ملت را خود ملت باید اداره کند این گفت و گو به میان آمد که ملت این کار را چگونه باید صورت بدهد. پس معلوم شد دو طریق بیشتر نیست. یکی این که افراد ملت شخصاً مداخله در امور سیاسی داشته باشند، دیگر آنکه افراد ملت جماعتی را بگمارند که به اداره امور ایشان مشغول شوند.

طریق اول ممکن الوقوع نمی‌شود مگر برای اقوامی که افراد ایشان قلیل باشند و بتوانند هر

وقت لازم می‌شود یکجا جمع شده در امور خودشان رأی بدهند. اما اگر افراد ملت بسیار و در اراضی وسیعه پراکنده باشند این کار میسر نیست و اگر بخواهند این طریق را پیش بگیرند امور تعطیل و منجر به هرج و مرج می‌شود. لهذا اکنون همه متفقند بر این که ملت باید اختیارات را واگذار به هیئتی نماید که به اسم او و از جانب او امور را اداره کند یعنی مراقب باشد که حقوق افراد ناس محفوظ بماند. به عبارت آخری حافظ عدل و مانع ظلم باشد. هیئت مزبور همان است که دولت خوانده می‌شود و رئیس آن هیئت پادشاه یا رئیس جمهوری است.

بنابراین امروز کلیه اختیارات را ناشی از ملت می‌دانند هیچ‌کس را صاحب قدرت نمی‌شناسند مگر به این عنوان که قدرت از جانب ملت به او مفوض باشد و هر ملتی که صاحب و دارای این حق شده یعنی هیئت دولتی که بر آن ملت سلطنت دارد قبول کرده باشد که اختیاراتش از جانب ملت و قدرتش به موجب وکالت از ملت است گویند دارای سلطنت ملی است.

انفصال اختیارات دولت

دانستیم که دولت عبارت است از هیئتی که ملت اقتدار خود را به ایشان واگذار کرده تا امور را اداره نمایند.

وظیفه دولت این است که حافظ حقوق افراد ناس یعنی نگهبان عدل باشد. دولت از عهده انجام وظیفه خود بر نمی‌آید مگر این که به موجب قانون عمل کند. وجود قانون متحقق نمی‌شود مگر به دو امر: اول وضع قانون، دویم اجرای آن.

پس دولت دارای دو نوع اختیار می‌باشد: یکی اختیار وضع قانون (pouvoir législatif) دیگر اختیار اجرای قانون (pouvoir exécutif).

هرگاه اختیار وضع قانون و اختیار اجرای آن در دست شخص واحد یا هیئت واحد باشد کار دولت به استبداد می‌گردد. یعنی ممکن است هر قسم میل دارد قانون وضع کند و به هر نحو می‌خواهد آن را مجری بدارد و این ترتیب معادل است با آنکه قانون در کار نباشد به عبارت آخری دولت خودسر خواهد بود و قدرت آن تعدیل نخواهد شد.

پس دولت وقتی با اساس است که این دو اختیار را از هم منفصل کرده باشد یعنی به دو هیئت جداگانه مفوض نموده باشد. در تمام دُول مشروطه با اساس این انفصال اختیارات دولت مرعی می‌باشد. هیئتی که اختیار اجرای قانون به او مفوض شده کارگذاران دولت یعنی وزراء و اجزاء ایشان می‌باشند و در تحت یک نفر رئیس هستند که اگر دولت جمهوری باشد رئیس جمهوری

گفته می‌شود و اگر سلطنتی باشد به اسامی پادشاه و سلطان و امپراطور و غیرها خوانده می‌شود. هیئتی که اختیار وضع قانون به او سپرده شده نمایندگان ملت می‌باشند و آن هیئت به اسامی مختلفه نامیده می‌شود ولی اسم متعارف آن در نزد فرنگی‌ها پارلمان (parlement) است (مجلس ملی).

هیئت مقننه و هیئت مجریه در کارهای یکدیگر نباید مداخله بکنند.

استثناء به قاعده فوق

این قاعده استثناء هم ممکن است پیدا کند به ترتیب ذیل:

هیئت مجریه در عمل هیئت مقننه به چند قسم ممکن است مداخله پیدا کند: یکی این‌که پادشاه و رئیس جمهوری که رئیس هیئت مجریه می‌باشند غالباً حق دارند به هیئت مقننه تکلیف کنند که فلان قانون را وضع کنید یا فلان قانون را تغییر دهید.

دیگر این‌که هرگاه مجلس مقنن قانونی وضع کند شاه یا رئیس جمهوری ممکن است حق داشته باشد اجرای آن را معوق بدارد یا از هیئت مقننه بخواهد که در آن قانون تجدید نظر کند.

دیگر این‌که غالباً شاه یا رئیس جمهوری به ترتیب مخصوص حق دارد که اجزاء مجلس مقنن را مرخص کند و ملت را به انتخاب نمایندگان جدید دعوت نماید. اما مداخله هیئت مقننه در عمل هیئت مجریه از این قرار است:

اولاً در بعضی موارد مجلس مقنن محاکمه می‌کند و حال آن‌که محاکمه متعلق به قوه اجرائیه است. ثانیاً مجلس ناظر اعمال دولت است و با وزراء حق سؤال و جواب دارد و وزراء نزد مجلس مسئولیت دارند.

حاشیه. کلمه دولت به دو معنی استعمال می‌شود: بعضی اوقات مقصود از دولت مجموع دو هیئت مقننه و مجریه یعنی شاه و وزراء و پارلمان است و معنی اصلی آن همین است. گاهی اوقات کلمه دولت در مقابل پارلمان به کار می‌رود که به معنی هیئت مجریه گفته می‌شود و تمیز این دو معنی از قرائن و سیاق عبارت ممکن است.

تفصیل دولت پارلمانی

دولت مشروطه چون به درجه کمال رسد دارای ترتیب پارلمانی (régime parlementaire) می‌شود. ترتیب دولت پارلمانی این است که امور دولت به دست پارلمان است.

نه این که پارلمان مستقیماً امور دولت را اداره کند بلکه به این قسم که امور دولت به دست چند نفر وزیر باشد که ایشان مقبول پارلمان و در نزد او مسئول باشند. انتخاب این وزراء تماماً به توسط پادشاه می شود یا این که پادشاه یا رئیس جمهوری یک نفر را که جزو دسته ای باشد که در مجلس اکثریت دارند و اعتبار و مقبولیت دارد به ریاست وزراء برداشته او را مأمور به انتخاب وزراء می کند و غالباً وزراء از اعضاء مجلس هستند. در این صورت هیئت وزراء را به اصطلاح اروپاییان کابینه (cabinet) گویند و این ترتیب را هم حکومت به توسط کابینه (gouvernement de cabinet) خوانند.

مسئولیت وزراء

در دُول مشروطه به خصوص در دولت پارلمانی پادشاه یا رئیس جمهوری هیچ گونه مسئولیت ندارد. مسئولیت فقط بر عهده وزراء می باشد و بنابراین هر وقت مجلس ملی اظهار عدم اعتماد به وزراء نمود ایشان باید از کار دست بکشند.

بنابر این که رئیس جمهوری و شاه مسئولیت ندارند و مسئولیت بر عهده وزراء است هر حکمی که از جانب شاه یا رئیس جمهوری صادر می شود باید تصدیق یکی از وزراء را هم داشته باشد تا وزیری که حکم مزبور را تصویب کرده مسئول آن باشد.

مسئولیت وزراء دو شکل اختیار می کند: یک شکل آن است که هیئت وزراء به طور اجماع و اتفاق مسئولند که اگر یکی از ایشان طرف بی اعتمادی شد همه مجبور باشند استعفا بدهند. در این صورت مسئولیت اجتماعی (responsabilité solidaire) است.

شکل دیگر آن است که مسئولیت فردی (responsabilité individuelle) است، یعنی هر گاه یک وزیر نامرغوب و طرف بی اعتمادی شد او می رود و بقیه باقی می ماند.

اکثر اوقات در یک دولت هر دو قسم مسئولیت در کار است. یعنی هیئت وزراء در خصوص ترتیبات کلیه امور دولت اجماعاً مسئولند و در باب وظایف شخصی خودشان مسئولیت فردی دارند.

تکمله

دُول امریکا تماماً جمهوری هستند. در اروپا دو دولت جمهوری هست فرانسه و سوئیس، مابقی همه سلطنتی می باشند. در آسیا و افریقا تمام دُول مستقله سلطنتی هستند. تمام دُول جمهوری مشروطه می باشند. دُول سلطنتی هم امروز اکثر مشروطه هستند و

دولت استبدادی منحصر است در آسیا به چین و سیام و افغانستان و در آفریقا به مراکش و حبشه و در اروپا به دولت عثمانی.

دولت روس هر چند بین استبداد و مشروطیت مردّد است ولی می‌توان آن را هم بعد از این جزو دُول مشروطه محسوب داشت.

اکثر دُول مشروطه ترتیب پارلمانی دارند و آنها که این ترتیب را اختیار نکرده دُول امریکا و آلمان و سوئیس و روسیه می‌باشند.

دولت مشروطه به‌خصوص اگر پارلمانی باشد جمهوری یا سلطنتی بودن آن برای ملت چندان تفاوتی ندارد و هر یک از این دو شکل را محسنات و معایبی هست که با هم تکافو می‌کند.

پس از تمهید مقدمه و ذکر اصول مسائل اکنون به تفصیل جزئیات قانون اساسی می‌پردازیم.

مذکور شد که اساس دولت عبارت است از قوانینی که ترتیب اختیارات دولت و تعیین حقوق ملت به موجب آن قوانین باید بشود. اینک ترتیب اختیارات دولت و تعیین حقوق ملت را در ضمن دو باب بیان می‌کنیم.

باب اوّل

اختیارات دولت

چنانکه سابقاً گفته‌ایم دولت دارای دو اختیار و دو قوّه است که اگر دولت استبدادی باشد آن دو قوّه مختلط و اگر مشروطه باشد از هم منفصل می‌باشند. دو اختیار مذکور یکی اختیار وضع قانون است، دیگر اختیار اجرای قانون. بعضی را عقیده این است که اختیارات دولت را باید منقسم به سه قسم نمود: اوّل اختیار وضع قانون، دویم اختیار اجرای قانون، و سیّم اختیار محاکمه. اما امروز رأی اکثر علمای حقوق این است که اختیار محاکمه راجع به هیئت مجریه باشد و بهتر آن است که بگوییم دولت دارای دو اختیار است. اکنون باید ترتیب هر یک از این دو اختیار را بیان نماییم.

فصل اوّل: اختیار وضع قانون

اختیار وضع قانون مفوّض به هیئتی است که در ممالک مختلفه اسامی مختلفه دارد اما عموماً آن را پارلمان می‌گویند.

اعضاء این هیئت نمایندگان ملت می‌باشند یعنی از جانب ملت وکالت دارند زیرا که قانون قراردادی است راجع به عموم ملت و به حکم سلطنت ملّی باید موافق میل و رأی ملت باشد، بنابراین وضع قانون حق ملت است و چون ملت رأساً و مستقیماً نمی‌تواند این کار را صورت دهد ناچار باید جماعتی را وکالت دهد که وضع قوانین نمایند و غالباً شخص پادشاه یا رئیس جمهوری هم در وضع قانون با پارلمان شریک است. در اکثر ممالک مشروطه پارلمان مرکب از دو اتاق یعنی دو مجلس می‌باشد که یکی را اتاق عالی (chambre haute) و دیگری را اتاق سافل (chambre basse) می‌نامند.

مثلاً پارلمان انگلیس مرکب است از یک اتاق عالی که آن را مجلس اعیان (House of Lords) گویند و یک اتاق سافل که آن را مجلس رعایا (House of Commons) خوانند و در فرانسه و بلژیک و بعضی ممالک دیگر اتاق عالی پارلمان سنا (Sénat) و اتاق سافل مجلس وکلا یا مبعوثین (Chambre des députés) نامیده می‌شود و در ممالک دیگر اسامی دیگر معمول است. ممالکی که پارلمان آنها فقط یک مجلس باشد محدود و کم‌اهمیت می‌باشند، از قبیل یونان و صربستان.

پارلمان را به دو ملاحظه دو مجلس قرار داده‌اند: یکی آنکه آرائی که از پارلمان بیرون می‌آید صحیح‌تر و متین‌تر باشد زیرا که اجزاء اتاق عالی اشخاص بصیر و پخته و مسن یا محترم و ذیشان هستند و اگر از اتاق سافل مطلب نامناسبی بیرون آمد ایشان تصحیح می‌کنند. دیگر این‌که هرگاه مجلس واحد باشد قدرتش زیاد شده ممکن است خود او تعدی کند در صورتی که غرض از مجلس جلوگیری از تعدی است. پس چون پارلمان دارای دو مجلس شد قدرتش تعدیل می‌شود.

و نیز اتاق عالی بین اتاق سافل و دولت در موقع بروز اختلافات واسطه شده حق را به جانب حقدار می‌دهد و حال آنکه اگر مجلس واحد باشد اختلافات بین او و دولت تسویه نمی‌شود چنانکه در بعضی ممالک ابتدا پارلمان دارای یک اتاق بوده مفاسد مذکوره بروز نموده و مجبور شده‌اند اتاق عالی را هم برقرار کنند.

در صورتی که پارلمان دارای یک مجلس باشد برای رفع معایب منحصر و واحد بودن آن بعضی دو تدبیر اندیشیده‌اند. یکی آنکه هر قانونی را که مجلس می‌خواهد وضع کند قرائت آن سه مرتبه به فاصله چند روز تکرار شود بعد در آن خصوص رأی دهند. دیگر آنکه ترتیب دادن و مهیا نمودن قوانین را به مجلس شورای دولتی و وزراء محول کنند و چون ایشان مطلب را مرتب و منقح کردند به مجلس ملی بفرستند تا رد یا قبول شود.

مطلب اول: تشکیل پارلمان

تعیین اجزاء اتاق سافل همه‌جا از روی انتخاب است. اعضاء اتاق عالی هم در بعضی ممالک به طریق انتخاب تعیین می‌شوند و در برخی به ترتیبات دیگر. چون در تعیین اعضاء پارلمان مسئله انتخاب (élection) غلبه دارد مناسب است که در این جا اصول ترتیب انتخاب را بیان کنیم.

ترتیب انتخاب. به‌طور کلی در انتخابات سه چیز را باید ملاحظه کرد: اول شرایط

انتخابکنندگان، دویم شرایط انتخابشوندگان، و سیم نوع و طریق انتخاب. اولاً شرایط انتخابکنندگان: این شرایط به اختلاف ممالک و ازمنه مختلف بوده و هست. آنچه منظور می‌شود سنّ است و مسکن و تمول و سواد و تذکیر و کفایت و لیاقت و عدم منافات شغلی.

اما سنّ انتخابکننده اقل حدودی که تعیین شده بیست و یک سال است ولی در بعضی ممالک بیست و پنج سال و سی سال را هم حدّ قرار داده‌اند.

اما شرط مسکن عبارت از این است که غالباً شرط می‌کنند شخصی که می‌خواهد در محلی حق انتخاب داشته باشد باید فلان مدت متوالی مثلاً شش ماه یا یک سال در آن محلّ توقف کرده باشد. اما تمول در همه جا شرط نیست. بعضی از ممالک میزانی معین کرده‌اند که هرکس کمتر از آن تمول دارد از حق انتخاب محروم است.

سواد خواندن و نوشتن هم در بعضی ممالک شرط است. منکر بودن نیز در اکثر ممالک شرط است. اما در این ایام در این باب گفت و گو شده و بعضی جاها نسوان را حق انتخاب داده‌اند.

و اما شرط کفایت (capacité) عبارت از این است که انتخابکننده رشید باشد و محتاج به قیم نباشد.

و اما لیاقت (dignité) عبارت از این است که انتخابکننده به واسطه ارتکاب بعضی جنایات یا ورشکست قلبی و سایر اتهامات از لیاقت عاری نشده باشد.

عدم منافات شغلی (incompatibilité) عبارت از این است که قید می‌کنند که بعضی مشاغل و مراتب با مقام انتخابکننده منافات دارد مثل این که اهل نظام حاضر خدمت حق انتخاب ندارد. ثانیاً شرایط انتخابشوندگان و آن نیز مختلف می‌باشد و آنچه منظور می‌شود راجع به ملیّت و سنّ و مسکن و تمول و لیاقت و عدم منافات می‌باشد. ثالثاً نوع و طریق انتخاب. نوع انتخاب از چند حیث تفاوت می‌کند: یکی از حیث عمومیت و خصوصیت آراء.

عمومیت آراء (suffrage universel) آن است که عموم مردم بدون ملاحظه تمول و شخصیت در موقع انتخاب رأی بدهند. خصوصیت آراء (suffrage restreint) آن است که برای رأی دادن در انتخابات نوعی از شخصیت و میزانی از تمول و مدت معینی سکنی در محلّ شرط باشد.

البته ترتیب صحیح اصلی این است که انتخاب به عمومیت آراء بشود. اما این ترتیب برای قومی صلاحیت دارد که در امور سیاسی ترقی کرده باشند و بصیرت تامّ حاصل نموده باشند و در بسیاری از ممالک اروپا هنوز انتخاب به خصوصیت آراء می‌باشد.

حیث دیگر با واسطه یا بلاواسطه بودن انتخاب است. انتخاب بلاواسطه آن است که انتخاب‌کنندگان مستقیماً و ابتداءً نمایندگان خود را معین کنند. انتخاب با واسطه آن است که عموم انتخاب‌کنندگان منفرداً یا اجماعاً جماعتی را مأمور کنند که ایشان به انتخاب نمایندگان ملت پردازند.

حسن انتخاب با واسطه این است که انتخاب‌شوندگان در آن صورت واقعاً نخبه زیده مردم خواهند بود و برای مللی که چندان در امور سیاسی بصیرت ندارند و تازه در این راه قدم گذاشته‌اند این ترتیب مناسب‌تر است.

برای این‌که با وجود عمومیت آراء انتخاب‌شوندگان نخبه و زیده باشند در بعضی ممالک تدبیری کرده‌اند و آن این است که خواص و مردمان دانشمند را صاحب چند رأی قرار می‌دهند که هر یک از ایشان معادل چند نفر باشند تا رأی ایشان در آراء عوام و جهال مستهلک نشود. حیث دیگر پنهان و آشکار بودن انتخاب است.

پنهان بودن انتخاب (vote secret) عبارت از این است که انتخاب‌کنندگان در وقت رأی دادن ظاهر نکنند که منتخب ایشان کیست و این ترتیب بهتر از آشکار بودن آراء (vote public) می‌باشد و در اکثر دُول همین قسم معمول است.

انتخاب به هر نوع باشد به یکی از دو طریق می‌شود: به وحدت اسامی یا به کثرت اسامی. وحدت اسامی (serutin uninominal) آن است که تقسیم مملکت و ملت را طوری کرده باشند که هر قسمت یک نفر نماینده بیشتر نخواهد در آن صورت انتخاب‌کنندگان هر کدام در روی ورقه انتخاب یک اسم بیشتر نباید بنویسند. کثرت اسامی (serutin liste) آن است که مملکت را طوری تقسیم کرده باشند که هر قسمت چند نفر نماینده داشته باشد، مثلاً شش نفر داشته باشد و در آن حال انتخاب‌کنندگان باید هر کدام روی ورقه خود شش اسم بنویسند.

این دو طریق هر کدام معایب و محسناتی دارد و به اقتضای زمان و مکان باید عمل نمود. باید دانست که نماینده بعد از آن‌که منتخب شد نماینده تمام ملت است نه نماینده جماعتی که او را انتخاب کرده‌اند.

چون از ترتیب انتخاب به‌طور کلی مطلع شدیم اکنون به وضع تشکیل هر یک از دو اتاق عالی و سافل می‌پردازیم.

تشکیل اتاق عالی. در ممالک مختلفه اعضاء اتاق عالی به اقسام مختلفه تعیین می‌شوند. یک قسم این است که نسب و شأن نژادی شخص را به عضویت اتاق عالی ذیحق می‌کند و این

در ممالکی است که شرافت نسبی موروثی درکار است مثل مملکت انگلیس. در این صورت بعضی اوقات تمام اعیان و اشراف عضویت دارند، بعضی اوقات از میان ایشان جماعتی منتخب می‌شوند. قسم دیگر این است که صاحبان بعضی مشاغل و مقامات به حکم آن مقامات عضویت مجلس را دارند. مثل این‌که سابقاً در فرانسه سردارها و امیرالبحرها این حق را داشته و اکنون در انگلیس تا یک اندازه این رسم نیز هست.

قسم دیگر این است که اعضاء اتاق عالی را شاه معین می‌کند مثل ایتالیا.

قسم دیگر این است که اعضاء اتاق عالی را ملت معین می‌کند مثل فرانسه.

انتخاب ملت هم دو قسم است: در بعضی ممالک انتخاب بلاواسطه است یعنی انتخاب‌کنندگان رأساً اعضاء اتاق عالی را معین می‌نمایند مثل بلژیک. در بعضی ممالک انتخاب باواسطه است یعنی جماعتی از جانب ملت مأمور می‌شوند که اعضاء اتاق عالی را انتخاب کنند چنان‌که در فرانسه مرسوم است.

باید دانست که در یک مملکت ممکن است ترتیب تشکیل اتاق عالی ترکیبی از ترتیبات مذکوره باشد. یعنی بعضی اجزاء را شاه معین کند، برخی به موجب شغل و منصب داخل اتاق گردند، جماعتی به انتخاب ملت تعیین شوند.

شرط عضویت اتاق عالی ملّیت است یعنی رعیت داخله بودن و کفایت و لیاقت یعنی میرا بودن از اتهامات و رفتار ناشایسته. و قاعده این است که سنّ اعضاء کم نباشد. مثلاً در فرانسه و بلژیک باید اقلاًّ چهل سال داشته باشند.

در ممالکی که اعضاء اتاق عالی به انتخاب معین می‌شوند غالباً سکونت در مملکت و میزانی از تمول را هم شرط می‌کنند.

بعضی اوقات بعضی مشاغل را منافی عضویت اتاق عالی قرار می‌دهند مثلاً خدمت نظامی. تصدیق صحت انتخاب اجزاء اتاق عالی با خود این اتاق است.

هر یک از اعضاء اتاق عالی که بخواهد از عضویت استعفا بدهد با خود اتاق باید طرف شود. اگر یکی از اعضاء اتاق به واسطه مرگ یا استعفا یا علت دیگر از میان برود در صورتی که زیاده از شش ماه به موقع انتخاب مانده باشد باید در ظرف یک ماه یا دو ماه یا سه ماه جانشین او معین شود.

عده اعضاء اتاق عالی در ممالک مختلف است. آن‌جا که تعیین اعضاء به انتخاب می‌شود غالباً عده ایشان را نصف عده اعضاء اتاق سافل قرار می‌دهند.

مدت عضویت اتاق عالی خیلی مختلف است. در بعضی ممالک مادام‌الحیات است و موروثی مثل انگلیس. در فرانسه نه سال است. در بلژیک هشت سال و کلیه مدت عضویت در اتاق عالی زیادتر از اتاق سافل می‌باشد.

تجدید اعضاء اتاق عالی غالباً کلی نیست یعنی یک مرتبه تمام اعضاء عوض نمی‌شوند چنانکه در فرانسه هر سال یک ثلث اعضاء سنا را تجدید می‌کنند.

تشکیل اتاق سافل. اعضاء اتاق سافل همه جا به حکم انتخاب معین می‌شوند. در بعضی ممالک سکنه را منقسم به طبقات و اصناف نموده هر طبقه و صنفی را دارای یک یا چند نماینده می‌کنند. ولی در اکثر امکنه رسم است که مملکت را به چند ناحیه (circonscriptions électorales) قسمت می‌کنند و برای هر ناحیه بر حسب وسعت و جمعیت آن یک نفر یا چند نفر نماینده قرار می‌دهند.

در هر ناحیه اسامی اشخاصی که دارای شرایط انتخابکننده هستند به ترتیب حروف تهجی فهرست می‌شود و هر سال اشخاصی را که تازه دارای شرایط مذکوره می‌شوند بر آن فهرست افزوده و آنها که فاقد شرایط می‌شوند از فهرست محو می‌گردند.

این فهرست (liste électorale) باید در موقع معین از سال حاضر باشد. اشخاصی که دارای شرایط انتخابکننده هستند حق دارند که بیايند حقانیت خود را اظهار کرده ثبت اسم خویش را مطالبه نمایند.

اصول شرایط انتخابکنندگان همان است که سابقاً مذکور داشته‌ایم. انتخاب چند موقع دارد: یکی در وقتی که مدت وکالت وکلا منقضی شده باشد. در این صورت فی‌المثل باید دو ماه قبل از انقضای آن مدت انتخابکنندگان جمع شوند و وکلای جدید را معین کنند.

دیگر در وقتی که شاه یا رئیس جمهوری حکم به انفصال مجلس داده باشد. آن وقت باید در ظرف مدت معین انتخابکنندگان وکلای جدید را منتخب کنند.

دیگر در وقتی که یک یا چند نفر از وکلا به واسطه مرگ یا استعفا از میان رفته باشند. روز انتخاب باید روز تعطیل باشد و اقلأ بیست روز قبل دولت آن را به مردم اعلان کند و انتخابکنندگان را دعوت نماید به این که روز معین بیايند وکلای خود را انتخاب کنند.

محل انتخاب در هر ناحیه کرسی آن ناحیه است.

در بعضی ممالک قرار است که کلیه انتخاب یک روز بیشتر نباید طول بکشد مگر این که در آن روز چند نفر منتخب شوند که امر مابین آنها مردد باشد و باید درباره آنها تجدید رأی شود آن وقت این کار را روز دیگر می‌کنند.

در روز انتخاب در هر ناحیه انتخابکنندگان به مکان معین آمده بعد از آن که خود را شناساندند

اسامی اشخاصی را که می‌خواهند انتخاب کنند روی ورقه‌ای نوشته آن ورقه را در صندوق مقفل که روزنه مخصوص این کار دارد می‌اندازند و بهتر این است که ورقه اسامی را از پیش جاسز کرده باشند.

هر یک نفر که ورقه خود را داد در فهرست اسامی انتخاب‌کنندگان اسم او را نشان می‌کنند که معلوم باشد ورقه خود را داده است.

آراء انتخاب‌کنندگان پنهان است و کسی حق تفتیش ندارد.

هرگاه تقسیم نواحی را طوری کرده باشند که هر ناحیه‌ای چند نفر نماینده داشته باشد البته انتخاب به کثرت اسامی باید باشد و اگر ناحیه کوچک است و یک نماینده بیشتر لازم ندارد انتخاب به وحدت اسامی است یعنی هر یک نفر یک اسم روی ورقه باید بنویسد.

هر ورقه‌ای که اسمی روی آن نوشته نشده و سفید باشد یا آنکه انتخاب‌کننده خود را در آن ورقه شناسانده باشد از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

در موقع انتخاب، انتخاب‌کنندگان حق مذاکره و مشاوره و چون و چرا ندارند باید بدون گفت و گورای خود را بدهند و برونند.

عمل انتخاب باید در تحت نظارت چند نفر باشد که بعضی از ایشان از جانب دولت و برخی از جانب ملت یعنی از انتخاب‌کنندگان تعیین می‌شوند. این هیئت نظار یک نفر را از میان خودشان رئیس و یک نفر را منشی قرار می‌دهند و صورت وقایع روز انتخاب را می‌نویسند و بعد از آنکه مجلس منعقد شد برای مجلس می‌فرستند که اسباب تحقیق صحت شرایط انتخاب باشد.

بعد از آنکه انتخاب‌کنندگان ورقه‌های خود را دادند ناظرین صندوق را باز کرده ورقه‌ها را می‌شمارند و اسامی اشخاصی را که به اکثریت آراء انتخاب شده‌اند اعلام می‌کنند.

اکثریت آراء دو قسم است: یا تام است یا نسبی.

اکثریت تامه (majorité absolue) آن است که اقلاً نصف رأی‌دهندگان بعلاوه یک نفر درباره شخصی رأی داده باشند.

اکثریت نسبی (majorité relative) آن است که درباره چند نفر جمع کثیری رأی داده باشند اما درباره هیچ‌کدام به درجه اکثریت تامه رأی داده نشده باشد.

رسم و قاعده این است که در نوبت اول هیچ‌کس منتخب نشود مگر این‌که دارای اکثریت تامه باشد و اگر در این نوبت امر تمام نشد و چند نفر دارای اکثریت نسبی بودند درباره ایشان تجدید رأی می‌شود و این دفعه اکثریت نسبی هم معتبر است.

برای کسانی که در عمل انتخاب تقلبی به کار ببرند باید مجازاتی معین باشد.

تصدیق صحت شرایط انتخاب‌شدگان با خود مجلس است و در افتتاح مجلس اول کاری که به آن اقدام می‌شود این است که تحقیق صحت شرایط انتخاب و انتخاب‌شدگان را می‌نمایند.

شرایط انتخاب‌شوندگان به‌طور کلی از این قرار است: اولاً تبعه خارجه نباشند اگرچه در انگلیس به موجب اجازه مخصوص ممکن است شخص خارجی هم منتخب شود.

ثانیاً دارای شرایط انتخاب‌کنندگان باشند یعنی بتوانند جزء انتخاب‌کنندگان محسوب بشوند.

ثالثاً سن ایشان از حدّ معینی کمتر نباشد. در بسیاری از ممالک حدّ سنّ بیست و پنج سال است ولی بیست و یک سال و سی سال هم حدّ معین کرده‌اند.

رابعاً در بعضی ممالک سکونت در ناحیه مدت معینی مثلاً یک سال یا شش ماه شرط است.

خامساً بعضی اوقات میزانی از تمول را هم شرط کرده‌اند.

سادساً لیاقت شرط است یعنی مبرا بودن از اتهامات و ورشکست.

سابعاً عدم منافات شرط است یعنی عضویت مجلس با خدمت دولتی و نظامی منافات دارد بنابراین هرکس صاحب شغل دولتی باشد و بخواهد وکیل شود باید از شغل دولتی استعفا دهد و اگر کسی عضویت مجلس داشته باشد و بخواهد شغل دولتی اختیار کند باید از عضویت مجلس استعفا دهد و جانشین برای او انتخاب شود ولی ملت خود آن شخص را هم می‌تواند دوباره انتخاب کند. در بعضی ممالک شغل وزیر و معاون وزیر و سفیر و معلّم و بعضی از رؤسای دیوانخانه با وکالت منافات ندارد.

ثامناً شخصی که داوطلب عضویت مجلس است باید داوطلبی خود را با مکتوب ممضی اظهار کند تا اگر شرایط در او جمع باشد اسم او را در فهرست داوطلبان بنویسند.

یک شخص نماینده یک ناحیه و یک جماعت بیشتر نمی‌تواند باشد.

مدت عضویت در اتاق سافل در ممالک مختلف است یعنی از دو سال تا هفت سال معین کرده‌اند و ملت می‌تواند هر کدام از اعضاء را بخواهد مجدداً انتخاب کند.

عده اجزاء مجلس بسته به جمعیت مملکت است. در انگلیس شصت و پنج هزار نفر یک نفر وکیل دارند و عده وکلاء ششصد و هفتاد نفر است. در فرانسه صد هزار نفر یک نفر وکیل دارند و عده وکلاء پانصد و نود و یک نفر است و قس علی‌هذا.

تجدید اعضاء اتاق سافل ممکن است به‌طور کلی باشد (renouvellement integral) یا به‌طور بعضی (renouvellement partiel) در فرانسه و انگلیس به‌طور کل است یعنی تمام اجزاء یک مرتبه عوض می‌شوند. ولی هرگاه بخواهند مجاری امور زیاد تغییر نکند بهتر آن است اعضاء را بعضاً تجدید نمایند یعنی هر سال یک دسته از آنها را عوض کنند.

مطلب دوم: وظایف پارلمان

وظایف اصلی پارلمان وضع قوانین است (voter les lois) و تصویب خرج و دخل دولت و نظارت (contrôle) بر اجرای قوانین مذکوره و دخل و خرج مزبور. در وضع قوانین ممکن است عنوان از جانب اتاق سافل یا اتاق عالی یا شاه و وزراء بشود. در هر صورت قانونی که می‌خواهند وضع شود باید هم اتاق سافل هم اتاق عالی به اکثریت آراء آن را تصویب نمایند و ترتیب آن را بعد از این به تفصیل خواهیم گفت. تصویب خرج و دخل دولت بیشتر راجع به اتاق سافل است و شرح آن هم بعد خواهد آمد. نظارت پارلمان بر اجرای قوانین و خرج و دخل دولت به توسط استفسار (question) از وزراء یا اخطار به ایشان (interpellation) یا به توسط تفتیش (enquête) در امور ایشان واقع می‌شود. همچنین به واسطه راپرت‌هایی که وزراء باید گاهگاه از اعمال خود به پارلمان بدهند. شرح استفسار و اخطار و تفتیش را بعد از این خواهیم داد. در اکثر ممالک اعلان جنگ از طرف دولت و انعقاد عهدنامه‌ها و ضبط اموال رعایا در موقع ضرورت نیز باید به تصویب پارلمان بشود. علاوه بر وظایف مذکوره که راجع به هر دو اتاق است ممکن است هر یک از دو اتاق وظایف خصوصی هم داشته باشند.

وظایف خصوصی اتاق عالی. عمده وظایف خصوصی اتاق عالی دو چیز است: یکی تصویب انفصال اتاق سافل، دیگر محاکمه جنایات وزراء.

تصویب انفصال (dissolution) اتاق سافل عبارت از این است که هرگاه مابین دولت و اتاق سافل اختلافی پیدا شد که به هیچ‌یک از تدابیر مقرر مرتفع نگردید شاه یا رئیس جمهوری حکم به انفصال اتاق سافل و تجدید اعضاء آن می‌دهد لکن این انفصال باید به تصویب اتاق عالی باشد و اتاق مزبور حق دارد این انفصال را تصویب نکند.

محاکمه جنایات وزراء همه‌جا وظیفه اتاق عالی نیست و در بسیاری از ممالک برای این قسم محاکمات محکمه مخصوص تشکیل می‌دهند به موجب قوانین و ترتیبات مخصوصه. در فرانسه و انگلیس محاکمات مذکوره به توسط اتاق عالی پارلمان می‌شود. جنایاتی که محاکمه آنها رجوع به اتاق عالی می‌شود عبارت است از جنایاتی که وزراء در ضمن مشاغل وزارت خود مرتکب می‌شوند یا جنایاتی که به موجب آنها دولت طرازالانشا و ملت ممکن است به مخاطره و مهلکه افتد خواه مرتکب آن جنایات وزیر باشد خواه دیگری.

در دولت فرانسه که جمهوری است رئیس جمهوری مسئولیت ندارد اما اگر خیانتی مرتکب شد که اسباب مخاطره دولت و ملت گردد اتاق عالی یعنی مجلس سنا حق محاکمه آن را دارد. مدعی وزراء یا رئیس جمهوری یعنی کسی که ایشان را مقصر خوانده و به محاکمه می‌طلبد اتاق سافل می‌باشد. محاکماتی که به اتاق عالی رجوع می‌شود باید علنی و برملا واقع شود.

وظایف خصوصی اتاق سافل. عمده وظایف خصوصی اتاق سافل هم دو چیز است: یکی مدعی شدن (mise en accusation) با وزراء و اگر دولت جمهوری باشد با رئیس جمهوری و طلبیدن ایشان به محاکمه چنانکه ذکر شد.

دیگر تصویب دخل و خرج دولت، با این معنی که دخالت در دخل و خرج دولت یا بکلی مخصوص اتاق سافل باید باشد یا اگر اتاق عالی را هم دخالت دهند باز باید اتاق سافل مقدم باشد چنانکه در ممالکی که اتاق عالی حق دخالت در دخل و خرج دولت دارد مرسوم است که دفتر دخل و خرج دولت (بودجه / budget) اول در اتاق سافل تسویه می‌شود بعد به اتاق عالی می‌رود و اتاق عالی در جرح و تعدیل آن اختیار تامه ندارد.

مطلب سیم: ترتیبات اعمال پارلمان

محل انعقاد پارلمان. اتاق سافل و اتاق عالی پارلمان هر دو باید در یک شهر باشند و قاعده این است که آن شهر پایتخت باشد.

زمان انعقاد پارلمان. انعقاد (session) پارلمان لازم نیست دائمی باشد هر سال چند ماه کفایت می‌کند.

زمان انعقاد پارلمان و مدت آن ممکن است معین نباشد و هر وقت شاه مناسب بداند پارلمان را افتتاح و ختم کند چنانکه در انگلیس مرسوم است و فقط قیدی که در آن مملکت در این خصوص هست این است که اقلاً سه سال یک مرتبه پارلمان منعقد شود.

اما در اکثر ممالک موقع افتتاح پارلمان در روز معین مقرر است و مدت انعقاد آن معلوم یعنی مقید شده که اقلاً چند وقت باید منعقد باشد. مثلاً در فرانسه قرار است که دویم سه‌شنبه ماه ژانویه (ماه جدی) پارلمان مفتوح می‌شود و مدت منعقد بودن آن هم اقلاً پنج ماه است.

شاه یا رئیس جمهوری حق دارد قبل از موقع افتتاح پارلمان را منعقد نماید و در اوقات تعطیل هم رأساً یا به خواهش اجزاء پارلمان اجلاس فوق‌العاده مطالبه کند.

بعد از افتتاح پارلمان یعنی هنگامی که پارلمان منعقد است شاه یا رئیس جمهوری ممکن

است حق داشته باشند اجلاسات آن را تعطیل کنند اما در حدود معین. مثلاً در فرانسه رئیس جمهوری زیاده از یک ماه حق ندارد پارلمان را تعطیل کند و در یک دوره اجلاسات این کار دو دفعه جایز است یعنی هر سال بیش از دو مرتبه این عمل را نباید مجری بدارد. علاوه بر این به هر حال باید پارلمان اقلأ سالی پنج ماه منعقد باشد.

هر وقت پارلمان مفتوح و منعقد است باید اتاق سافل و عالی هر دو منعقد باشند و انعقاد یکی دون دیگری جایز نیست.

برملاء بودن اجلاسات پارلمان. اجلاسات (séances) پارلمان چه از اتاق سافل چه از اتاق عالی باید علنی و برملاء باشد (publicité) یعنی باید در اتاق مکان مخصوصی برای مردم خارجی باشد که بتوانند وقایع و مذاکرات مجلس را ببینند و بشنوند. علاوه بر این روزنامه‌ها باید در نوشتن وقایع و مذاکرات مجلس آزاد و مختار باشند.

اتاق سافل و اتاق عالی هر دو حق دارند در موقع ضرورت اجلاسی محرمانه بی حضور تماشاچی بکنند به شرط این که عده معینی از اجزاء در این باب رأی دهند. و بعد از آن که اجلاس محرمانه واقع شد افشای مذاکرات موقوف به تصویب اجزاء مجلس است با اکثریت تامه آراء.

نظامنامه داخلی پارلمان. هر یک از دو اتاق باید یک نظامنامه داخلی داشته باشد که ترتیبات اعمال خود و تکالیف اعضا را در آن معلوم کند و قانون اساسی را تکمیل نماید. نوشتن نظامنامه داخلی هر اتاق بر عهده آن اتاق و به اختیار خود اوست.

تنظیم پارلمان. در هر یک از دو اتاق تنظیم مجلس به عهده رئیس است. هر گاه اعضاء مجلس بی قاعده رفتار کنند و مذاکرات را مختل نمایند رئیس وسایل مختلفه به کار می برد.

یکی از وسایل این است که اخلال کنند را دعوت به معقولیت نماید. یکی دیگر این که علاوه بر آن دعوت حکم به سکوت او کند. دیگر این که اخلال کننده را یک مدت از حضور در مجلس ممنوع نماید. دیگر این که جنایت و مجازات آن شخص را در صورت مذاکرات مجلس یا در روزنامه رسمی یا در اعلان مخصوص درج کند. دیگر این که اگر اعضاء مجلس مواجب دارند مبلغی از مواجب او کسر کنند. دیگر این که آن شخص را از عضویت مجلس خلع کند.

هر گاه مجازاتی که باید به عمل آورد عمده باشد از قبیل اخراج از مجلس و کسر گذاشتن مواجب، قاعده آن است که به تصویب اجزاء مجلس بشود.

در بعضی ممالک رؤسای مجلس پارلمان برای تنظیم داخلی مجلس یا محافظت مجلس از

تعرّضات خارجی حق دارند مطالبه قوّه عسکریه بکنند و از هر صاحب‌منصبی که قوّه عسکریه مطالبه کنند باید همراهی نماید.

هر گاه در مجلس اغتشاشی واقع شود رئیس می‌تواند برحسب اقتضا مذاکرات مجلس را معوّق کند یا بکلی آن روز مجلس را ختم نماید.

نیز برای این‌که هیچ‌گونه اختلالی در مذاکرات مجلس دست ندهد عرض شفاهی کردن به مجلس ممنوع است و عرایض باید کتباً به مجلس فرستاده شود.

اداره اتاقهای پارلمان. اتاق سافل و اتاق عالی پارلمان هر کدام یک اداره (bureau) دارند مرکب از یک نفر رئیس و چند نفر نایب‌رئیس و چند نفر منشی و دفتردار.

صورت مذاکرات پارلمان. اتاق سافل و اتاق عالی پارلمان هر اجلاسی که می‌کنند باید صورتی از مذاکرات آن به‌طور مختصر و مفید به توسط منشیان مجلس نوشته شود (procès verbal) و در ابتدای اجلاس بعد آن صورت در مجلس خوانده و تصدیق شود.

روزنامه‌جات آزاد و مختارند که مذاکرات مجلس را عیناً یا به‌طور خلاصه درج کنند. در بعضی ممالک مقرر است که مذاکرات مجلس مطابق النعل بالنعل در روزنامه رسمی نوشته شود.

تفتیشات پارلمان. از آنجا که پارلمان نظارت بر امور دولت دارد ذی‌حق بلکه مکلف است در امور تفتیش و تحقیق کند تا اگر در شعبه‌ای از شعب امور سوءرفتار و خلافی کشف شود اصلاح یابد. یا اگر کسر و نقصی در بعضی از امور باشد و امکان بهبودی و ترقی داشته باشد به عمل آید. لکن باید ملتفت بود که تفتیشات پارلمان نباید منجر به مداخله و تعدی به امور اداره اجراییه شود. فقط کاری که پارلمان باید بکند این است که به موجب آن تفتیشات از وزراء مسئول مؤاخذه نماید یا قوانین لازمه برای اصلاح و ترقی وضع بکند.

ترتیب مذاکرات پارلمان. چون مجلس منعقد می‌شود اول صورت مذاکرات اجلاس سابق را یکی از منشیان می‌خواند و هر یک از اعضاء مجلس حق دارد اگر ایرادی به آن صورت دارد اظهار کند.

در خاتمه هر اجلاس باید قرار بگذارند که در مجلس آینده چه مسئله‌ای را باید مطرح مذاکره نمایند و این قرارداد را تکلیف روز (أردر دو ژور / ordre du jour) گویند. پس مجلس چون منعقد شد و صورت مذاکرات اجلاس سابق قرائت و قبول شد مسئله را که تکلیف روز است مطرح می‌کنند. تکلیف روز را مجلس حق دارد لدی‌الاقتضاء تغییر دهد.

مسئله‌ای که مطرح مذاکره می‌شود اگر از طرف دولت است باید یکی از وزراء مکتوباً به

مجلس اظهار کرده باشد و اگر از جانب یکی از اعضاء مجلس است آن هم باید کتباً باشد و داعی بر عنوان آن مسئله را هم باید نوشته باشد.

بعد از طرح مسئله مجلس بحث می‌کند و رأی می‌دهد در این‌که آیا باید در این مسئله مذاکره کرد یا خیر. هرگاه بنا شد مذاکره کنند اگر جرح و تعدیل و تصرفی در آن مطلب اظهار شده باشد نیز عنوان می‌شود. پس از آن بنای مباحثه و تحقیق می‌گذارند و در هر باب اول اجازه تنطیق به یک نفر که با مسئله موافق است می‌دهند بعد به دیگری که مخالف است و همچنین به نوبت. تنطق کنندگان باید از جای خود برخاسته به صفة تنطق (tribune) روند و مختارند که تحقیقات خود را از نوشته قرائت نمایند.

بعد از آنکه تحقیقات به عمل آمد نوبت جمع آراء می‌شود. رأی دادن یا آشکار است یا پنهان. رأی دادن آشکار به چند شکل ممکن است: یکی این‌که قعود و قیام را علامت ردّ و قبول قرار دهند. دیگر آن‌که شفاهاً لا و نعم می‌گویند. یا آن‌که هرکس مطلب را قبول دارد ورقه سفیدی را برداشته اسم خود را روی آن می‌نویسند و در ظرف مخصوص این کار می‌اندازند. و هرکس می‌خواهد مطلب را ردّ کند ورقه کبود می‌اندازد. بعد ورقه‌ها را می‌شمارند و ردّ و قبول به اکثریت معین می‌شود.

رأی دادن پنهان به این طریق می‌شود که مثلاً گلوله سفیدی را علامت قبول قرار می‌دهند و گلوله سیاه را علامت ردّ. پس هرکس مطلب را قبول دارد گلوله سفیدی در ظرف می‌اندازد و هر کس ردّ می‌کند گلوله سیاه می‌گذارد و بعد گلوله‌ها را می‌شمارند.

اختیار پنهان بودن و آشکار بودن رأی با اعضاء مجلس است یعنی باید عده معینی از اعضا بگویند که رأی پنهان باشد یا آشکار.

در موقع جمع آراء اسامی اعضاء مجلس را یکی یکی می‌خوانند و شخصی که اسمش خوانده می‌شود رأی خود را می‌دهد و این ترتیب برای این است که اشتباهی دست ندهد.

هرگاه آراء آشکار باشد مرسوم است که اسامی رأی‌دهندگان و ردّ و قبول ایشان در روزنامه رسمی درج شود. به موجب نظامنامه داخلی باید معلوم باشد که در موقع مذاکره مطالب چند نفر از اعضا باید اقلاً حاضر باشند (quorum) و همچنین در وقت رأی دادن و بدیهی است که در موقع رأی دادن باید اکثر اعضا حاضر باشند.

ترتیب وضع قانون در پارلمان. وضع قانون (confection des lois) اهمّ وظایف پارلمان است یعنی سایر وظایف گاهگاه موقع پیدا می‌کند اما وضع قانون دائماً در کار است و هر روز محلّ حاجت می‌شود.

قانونی که می‌خواهند وضع شود باید هم در اتاق سافل تصویب شود هم در اتاق عالی. وضع قانون دارای چند مرتبه است: اول عنوان لایحه قانون. دویم مباحثات. سیم جمع آراء. اولاً عنوان لایحه قانون ممکن است از جانب شاه یا رئیس جمهوری (projet de loi) بشود و هم از جانب اعضاء اتاق سافل هم از جانب اعضاء اتاق عالی (proposition de loi) و عبارت از این است که لایحه‌ای به جهت وضع قانونی به اداره اتاق سافل یا اتاق عالی داده شود. لایحه مزبور هم ممکن است به جهت وضع قانون جدیدی باشد هم به جهت جرح و تعدیل قانونی که سابق بوده است. به هر حال اگر عنوان لایحه از جانب شاه یا رئیس جمهوری باشد دستخط می‌شود و یکی از وزراء دستخط را به پارلمان می‌رساند. و دولت مختار است که لایحه قانون را ابتدا به هر یک از دو اتاق که میل دارد عنوان کند و تقدم و تاخیری در این خصوص درباره اتاق سافل و عالی منظور نیست مگر در مورد قوانینی که راجع به مالیه می‌شود که در آن صورت ابتدا باید در اتاق سافل عنوان شود بعد که در آن اتاق تصویب شد به اتاق عالی برود.

اگر لایحه‌ای از جانب یکی از اعضاء پارلمان باشد باید آن شخص آن را در همان اتاقی که خود از اعضاء آن است عنوان کند یعنی مکتوباً به اداره آن اتاق بدهد. در لایحه قانون باید داعی بر ایجاد آن قانون (motif) هم مذکور شده باشد.

ثانیاً مباحثات: اگر لایحه قانون از جانب دولت عنوان شده باشد مجلس آن را رجوع به انجمن تحقیقی که مخصوص مذاقه در لوایح قانونی است می‌نماید. آن انجمن مذاقه خود را نموده نتیجه را به توسط وقایع‌نگار خود به مجلس اظهار می‌دارد.

هرگاه لایحه‌ای از جانب اعضاء پارلمان عنوان شده باشد ابتدا رجوع می‌شود به انجمن تحقیق مخصوصی (commission d'initiative parlementaire) که فقط ملاحظه می‌کند آیا این قانون فایده دارد یا بی‌ثمر است و رأی خود را به مجلس اظهار می‌دارد آنگاه مجلس یا قبول می‌کند که در آن قانون مباحثه کند یا قبول نمی‌کند. اگر قبول کرد لایحه را به انجمن تحقیقی که مأمور مذاقه لوایح قانونی است رجوع می‌کند و بعد از آنکه انجمن مذکور نتیجه مذاقه خود را اظهار داشت مجلس در آن لایحه بنای مباحثه و مذاکره می‌گذارد (discussion délibération).

برای آنکه کار محکم و متین باشد هر لایحه قانونی در صورتی که ضرورت فوری نداشته باشد در مجلس دو یا سه مرتبه مطرح مذاکره می‌شود.

نوبت اول ابتدا در کلیه لایحه مباحثه می‌کنند بعد به مباحثه یک‌یک از فقرات آن می‌پردازند. چون مذاکره اول به اتمام رسید اگر بنا باشد که نوبت ثانی هم مذاکره شود آن را به فاصله چند روز صورت می‌دهند.

در ضمن در هر یک از مذاکرات هر یک از اعضاء مجلس حق دارد که در لایحه قانون جرح و تعدیلی (amendement) که به نظرش می‌رسد بکند و آن را باید به‌طور لایحه مکتوب به رئیس مجلس بدهد و او به انجمن تحقیق رجوع کند تا بعد در مجلس اظهار شود.

ثالثاً جمع آراء و آن این است که هر نوبت که مجلس مذاکرات خود را در باب لایحه به اتمام رسانید و اعضاء مجلس باید در آن باب رأی (vote) بدهند تارذ و قبول به اکثریت آراء معلوم شود. بعد از آنکه لایحه قانون در یک اتاق مذاکره و تصویب شد به اتاق دیگر می‌رود. اگر لایحه از جانب دولت بوده رئیس آن اتاق لایحه را به وزیری که امر راجع به اوست می‌دهد که وزیر آن را به اتاق دویم بفرستد و اگر لایحه از جانب اعضاء اتاق بوده رئیس این اتاق آن را به رئیس اتاق دویم می‌دهد. در اتاق دویم به همان ترتیب که در اتاق اول مذکور شد عمل می‌نمایند الا این که در اتاق دویم تردید نمی‌کنند که آیا باید لایحه را مطرح مذاکره قرار داد یا نه.

نتیجه مذاکرات اتاق دویم از سه حال خارج نیست. یکی آنکه لایحه قانون همان‌طور که در اتاق اول تثبیت شده در اتاق دویم نیز تصویب می‌شود در این صورت قانون وضع شده و عمل تمام است.

دویم این که اتاق دویم بکلی لایحه را رد می‌نماید در آن حال وضع آن قانون به عهده تعویق می‌افتد مگر آنکه دولت دوباره آن را عنوان کند.

سیم آنکه اتاق دویم لایحه را قبول می‌کند با بعضی تصرّفات در آن صورت دوباره باید به اتاق اول رجوع شود و همچنین از این اتاق به اتاق دیگر برود و بیاید تا هر دو اتاق در آن باب موافق شوند و ممکن است که برای حصول موافقت مجلسی مرکب از چند نفر از اعضاء هر دو اتاق تشکیل دهند و گفت و گو کنند.

قانون بعد از آنکه در هر دو اتاق تصویب شد باید به صحه شاه یا رئیس جمهوری (sanction) برسد و این کار باید تا مدت معینی بشود.

اگر دولت دارای ترتیب پارلمانی باشد شاه یا رئیس جمهوری حق دارد قانونی را که پارلمان وضع کرده صحه نکند یا صحه را به تعویق بیندازد و الا این حق را ندارد و مجبور است لایحه را صحه نماید. اما در آن صورت حق خواهد داشت پارلمان را به تجدید مذاکره در آن لایحه وادار نماید.

چون لایحه قانون به صحه رسید باید در روزنامه رسمی اعلان شود (promulgation) و بعد از آن به فاصله معینی آن قانون باید مجری باشد.

ترتیب تصویب دخل و خرج دولت در پارلمان. هر سال مخارج سال آینده دولت باید برآورد شود و در ازای آن مخارج به جهت دخل دولت محل تعیین شود.

پس در آخر هر سال دفتر خرج و دخل سال آینده دولت (بودجه) باید حاضر باشد که به موجب آن عمل شود و حاضر کردن بودجه به دستگیری هیئت مقننه و هیئت مجریه باید بشود به این معنی که وزراء باید خرج و دخل را برآورد و معین کنند و پارلمان آن را ملاحظه کرده جرح و تعدیلی اگر دارد بنماید و تصویب کند.

صورت مخارج دولت به این ترتیب معین می‌شود که هر وزیری در اداره خود به قیاس سنه قبل برآورد می‌کند که چقدر مخارج دارد و اگر اضافه و نقصانی هم لازم شد می‌کند و صورت را به وزیر مالیه می‌دهد. صورت دخل دولت را هم وزیر مالیه به قیاس دخل سنه ماضیه برآورد می‌کند و این صورت خرج و دخل چند ماه قبل از اول سال به توسط وزیر مالیه به پارلمان داده می‌شود.

چون بودجه به پارلمان داده شد هر یک از دو اتاق آن را در تحت مذاقه درمی‌آورند یعنی اول رجوع به انجمن تحقیق مالیه می‌کنند و آن انجمن در جزئیات آن رسیدگی می‌کند و هر چه توضیحات هم لازم شود حق دارد از وزراء بخواهد و جرح و تعدیلی که لازم بداند می‌کند بعد بودجه در مجلس مطرح مذاکره می‌شود و هر یک از اجزاء مجلس هم حق دارد جرح و تعدیلی که به نظرش می‌رسد اظهار نماید.

در بعضی از ممالک در پارلمان بودجه به انجمن تحقیق رجوع نمی‌شود و تمام اعضاء مجلس اجلاس خصوصی نموده در آن مذاقه و مذاکره می‌کنند. در اکثر ممالک اتاق سافل و اتاق عالی در تصویب بودجه یک اندازه اختیار ندارند و اتاق سافل برتری دارد یعنی تصویب بودجه یا فقط به توسط اتاق سافل می‌شود یا اگر اتاق عالی هم دخالتی دارد محدود است و بودجه اول در اتاق سافل رفته تصویب می‌شود بعد به اتاق عالی می‌رود.

برآورد بودجه یکساله (annualité du budget) است یعنی هر سال باید تجدید شود و به تصویب پارلمان برسد.

تصویب خرج و دخل هر اداره را پارلمان جزءً فجراً باید بکند نه به‌طور کلی spécialité du budget، یعنی هر وزارتخانه‌ای مخارج خود را بر حسب نسبت در تحت چند عنوان قرار می‌دهد و هر عنوانی هم ممکن است شامل چندین فقره باشد. مجلس ابتدا هر یک از فقرات یک عنوان را در تحت ملاحظه درمی‌آورد و بعد درباره آن عنوان به‌طور کلی رأی می‌دهد و غرض از این ترتیب آن است که وزیر مخارجی را که صورت داده عیناً مجری بدارد و حال آنکه اگر تصویب مخارج یک وزارتخانه را به‌طور کلی بکنند ممکن است وزیر پولی را که می‌گیرد موافق میل خود خرج کند از یک جاکم بگذارد و به جای دیگر بیفزاید.

بعد از ختم هر سال وزیر مالیه باید حساب سال را به پارلمان بدهد که معلوم باشد مطابق بودجه عمل شده است و نظارت *contrôle* پارلمان بر دخل و خرج دولت به عمل آید.

مطلب چهارم: حقوق و امتیازات اعضاء پارلمان

مصونیت اعضاء پارلمان. مصونیت (*immunité*) اعضاء پارلمان عبارت از این است که کسی حق تعرض به ایشان ندارد از این قرار:

اولاً هیچ یک از اعضاء پارلمان را کسی حق ندارد به جهت حرفها و آرائی که در عضویت پارلمان اظهار می کنند دنبال نماید و این آزادی برای اعضاء پارلمان لازم است که بتوانند بی خیال کار بکنند اما بر اعضاء پارلمان هم واجب است که در گفتار و کردار خود از معقولیت و حدودی که برای عموم مردم هست تجاوز نکنند و احترام مجلس را مرعی بدارند و حفظ کنند.

ثانیاً به عنوان تقصیر و جنایت اعضاء پارلمان را دولت حق ندارد دستگیر کند و متعرض ایشان شود مگر به اطلاع و اجازه خود پارلمان. این مصونیت را اعضاء پارلمان در اوقاتی دارند که مجلس منعقد است نه در اوقات تعطیل. هرگاه دولت تقصیری برای وکیلی عنوان کند و از پارلمان اجازه دنبال کردن او را بخواهد پارلمان ملاحظه تقصیر و بی تقصیری آن وکیل را نباید بکند فقط باید تحقیق کند که آیا دولت در دنبال کردن این شخص مغرض یا بی غرض است.

هرگاه یکی از اعضاء پارلمان جرم و جنایتی مرتکب شد که از لیاقت عضویت افتاد حق پارلمان است که عضویت او را باطل نماید.

ثالثاً پارلمان و اعضاء آن حق دارند هرکس به ایشان توهین کند او را دنبال نمایند و مرافعه کنند بلکه در بعضی ممالک پارلمان حق دارد توهین کننده را خود احضار کرده درباره او حکم کند.

اختیار تامه وکلاء در آراء خود. وکیل بعد از آنکه منتخب شد در آراء خویش آزاد و صاحب اختیار است و کسی حق دادن سفارش و دستورالعمل مخصوص به او ندارد به واسطه این که هر وکیلی نماینده عموم ملت است نه فقط نماینده جماعت مخصوصی که او را انتخاب کرده اند.

بعضی را عقیده این است که وکیل باید تابع رأی موکلین خود باشد و مطابق دستوری که انتخاب کنندگان به او می دهند اظهار رأی نماید (*mandat impératif*) و گاهی هم از روی این عقیده عمل کرده اند یعنی انتخاب کنندگان وقتی که نماینده خود را انتخاب می کردند استعفانامه ای از او گرفته نگاه می داشتند و اگر وقتی می دیدند آن وکیل مطابق میل ایشان در مجلس رأی نمی دهد استعفانامه او را برای رئیس مجلس می فرستادند به این طریق وکیل مجبور

بود به دستورالعمل موکلین خویش رفتار نماید لکن حالا این ترتیب را صحیح نمی‌دانند بلکه می‌گویند اگر معلوم شود که وکیل بالنسبه به انتخاب‌کنندگان خود تعهدی کرده باشد عضویت او در مجلس باطل است حتی در وقت رأی دادن هم نباید از موکلین استمراج بکند. مختصر وکالت مطلقه از جانب ملت دارد و حافظ منافع عموم است نه مصالح خصوص. چیزی که هست این است که شخصی که داوطلب وکالت می‌شود باید سلیقه و مسلک خود را به انتخاب‌کنندگان اظهار کند تا هر کس با او هم مسلک نیست او را انتخاب ننماید و البته امانت اقتضا می‌کند که وکیل همواره بر وفق مسلکی که وانمود کرده رأی بدهد ولی اگر خلاف این ترتیب کرد باز کسی حق تعرض به او ندارد مگر این که انتخاب‌کنندگان در دوره بعد به واسطه خلاف قولی که از او دیده‌اند دیگر او را منتخب ننمایند.

فصل دوم: اختیار اجرای قانون

قانون بعد از این که وضع شد باید مجری شود. ترتیب وضع قانون را در فصل اول بیان کردیم یعنی معلوم نمودیم که واضع قانون کیست و طریقه آن چیست. اکنون باید بگوییم مجری قانون که و ترتیب اجرای آن کدام است.

اجرای قانون به توسط اداراتی می‌شود که مجموع آنها سپرده به چند نفر وزیر است و ایشان در تحت ریاست رئیس دولت می‌باشند. به عبارت آخری مجری قانون رئیس دولت است که وظیفه خود را به مباشرت وزراء انجام می‌دهد. پس باید حالا به شرح عمل رئیس دولت و وزراء پردازیم.

مطلب اول: رئیس دولت

ریاست دولت ممکن است در دست یک نفر باشد یا در دست چند نفر. امروز رأی اکثر این است که ریاست باید با یک نفر باشد یعنی به تجربه معلوم شده که همان‌طور که رأی صحیح از جمعیت بیرون می‌آید عمل صحیح از وحدت نتیجه می‌شود. به عبارت آخری مادام که بنا به مناظره و مشاوره هست باید جمعیت باشد. چون نوبت عمل شد خوب است بیش از یک نفر دخیل در کار نباشد.

بنابراین حالا همه جا رئیس دولت یک نفر است الا این که در بعضی ممالک ریاست دولت موروثی است و دائمی و در ممالک دیگر انتخابی و موقتی.

فعلاً هر جا که ریاست موروثی است دولت را سلطنتی و رئیس دولت را پادشاه یا سلطان یا امپراطور یا به اسامی دیگر می‌خوانند و آن جا که ریاست انتخابی است دولت را جمهوری و رئیس را رئیس جمهوری می‌نامند.

طریق تعیین رئیس دولت و مسائل راجعه به آن. پادشاه، سلطنت در خانواده پادشاه موروثی است و قانون ولیعهدی در هر مملکتی نوعی قرارداد شده ولی کلیتاً اولاد ارشد پادشاه ولیعهد اوست و غالباً نسوان از سلطنت محروم می‌باشند.

در بعضی ممالک اگر اولاد ذکور نباشد دختر هم به سلطنت می‌رسد. در صورتی که پادشاه اولادی که جانشین او بشود نداشته باشد قوانین مختلفه در ممالک هست. بعضی تعیین ولیعهد را موقوف به انتخاب شاه و تصویب پارلمان کرده‌اند. برخی قواعد معینه وضع نموده‌اند که به موجب آن ولیعهد از اقارب شاه تعیین می‌شود.

در اکثر ممالک پادشاه تا به سن هیجده نرسیده صغیر است. هرگاه پادشاه در وقت جلوس صغیر باشد باید یک نفر را نایب‌السلطنه قرار داد. قانون تعیین نایب‌السلطنه نیز در ممالک مختلف است. در بعضی دُول اقارب شاه بنابر قواعد مخصوص به نیابت سلطنت می‌رسند یا این‌که پادشاه سابق نایب‌السلطنه را از پیش معین می‌کند. در برخی نایب‌السلطنه به موجب انتخاب پارلمان یا دارالشورای دولتی معین می‌شود. در بعضی ممالک نایب‌السلطنه را قیم شاه نیز قرار می‌دهند. در برخی پادشاه صغیر قیم جداگانه دارد.

هرگاه پادشاه جنون پیدا کند یا به نحو دیگر از کار بیفتد باز از روی قواعد مخصوصه نایب‌السلطنه تعیین می‌شود.

در اکثر دُول مقرر است که شاه در وقت جلوس قسم می‌خورد که بر وفق قانون اساسی سلطنت کند و حقوق ملت را محفوظ بدارد. نایب‌السلطنه هم تکلیف قسم دارد. رئیس جمهور، مدت ریاست رئیس جمهوری را همه قسم می‌توان قرار داد از یک سال تا ده سال و بالاتر بلکه تا آخر عمر.

در فرانسه مدت ریاست هفت سال است و در دُول متحده آمریکا چهار سال. انتخاب رئیس جمهوری چند موقع پیدامی‌کند. یکی در انقضای مدت ریاست رئیس سابق. یکی در مرگ یا استعفای رئیس. یکی در وقتی که رئیس جمهوری به واسطه ارتکاب خیانت محاکمه و خلع شده باشد.

در صورت اول که امری است معهود برای انتخاب رئیس جمهوری جدید موعده معینی قرار می‌دهند. مثلاً می‌گویند یک ماه قبل از انقضای مدت باید رئیس جدید منتخب شود. در سایر موارد

که غیر مترقب است یعنی در استعفا و خلع و مرگ باید بلا تأمل به انتخاب رئیس جدید پرداخت. بعضی اوقات محض این‌که ریاست دولت به واسطه مرگ یا استعفای رئیس یا علت دیگر یک چند معطل نماند احتیاطاً یک نفر نایب رئیس جمهوری هم معین می‌کنند. طریق انتخاب رئیس جمهوری یا بلا واسطه است یا با واسطه. انتخاب بلا واسطه امروز چندان مقبول نیست زیرا که این طریق غالباً منجر به حسن انتخاب نمی‌شود و مدعیان اسباب چینی می‌کنند و نتیجه می‌برند لهذا انتخاب را با واسطه قرار می‌دهند به این معنی که جماعتی از جانب ملت وکیل می‌شوند که رئیس جمهوری را انتخاب کنند. شرایطی که به جهت منتخب شدن به ریاست جمهوری لازم است غالباً زیاد نیست. چیزهای عمده‌ای که رعایت می‌شود ملت و سن و میرا بودن از جنایات و اتهامات است. ممکن است یک نفر بیش از یک مرتبه حق ریاست جمهوری نداشته باشد ولی غالباً تجدید انتخاب را درباره یک نفر اجازه می‌دهند. بعضی اوقات هم قرار می‌دهند ریاست یک نفر تجدید نشود مگر به فاصله.

وظایف رئیس دولت. رئیس دولت اعم از این‌که شاه باشد یا رئیس جمهوری وظایف معینه دارد که به موجب قانون اساسی معین می‌شود و غیر از آنچه قید شده اختیاری نخواهد داشت. هرگاه دولت انفصال اختیارات را مطلق قرار داده و استثنائی برای آن نگذاشته باشد وظایف رئیس دولت فقط راجع به اجرای قوانین است و اصول آنها از این قرار:

اولاً امر به اجرای قوانین و دادن احکام و دستورالعمل به جهت این کار. توضیح آنکه قانون چون وضع شد شاه یا رئیس جمهوری آن را رسمیت می‌دهد و مجری بودن آن را محقق می‌نماید یعنی امر به اعلان و اجرای آن می‌کند و این کار باید در ظرف مدت معین واقع شود و به تأخیر نیفتد و در این مورد رئیس دولت اگر قانون را نپسندیده است فقط کاری که می‌تواند بکند این است که پارلمان را دعوت نماید به این‌که در آن قانون تجدید نظر کند و اگر چنین نکرد بعد از مدت معین خواه امر بکند یا نکند قانون مجری است.

از آن‌جا که متن قانون البته موجز و متضمن امور کلیه است شرح و تفسیر و تفصیل جزئیات آن را هم باید معین نمود و این جمله به توسط احکام و دستورالعملهایی صورت می‌گیرد که از وظایف هیئت مجریه و غالباً بر عهده رئیس دولت است.

احکام و دستورالعملهایی که به جهت اجرای قوانین داده می‌شود باید تصرفی در آن قوانین نکند و تعدی به حقوق مردم ننماید فقط باید مفسر و مکمل قانون باشد.

ثانیاً تعیین و عزل و نصب وزراء و حکام و عمال و قضاة و اعطای مناصب و امتیازات از وظایف رئیس دولت است. هر چند ممکن است تعیین بعضی از عمال و مباشرین بر عهده زیردستان رئیس دولت یا موقوف به انتخاب باشد و کلیه در مواردی هم که امر راجع به رئیس دولت است اختیار تامه ندارد و غالباً باید به موجب قواعد معینه رفتار نماید.

ثالثاً اداره کردن روابط خارجه تعلق به رئیس دولت دارد نظر به این که شاه یا رئیس جمهوری نماینده دولت و ملت است در مقابل خارجه و این امر برای رئیس دولت چند وظیفه ثابت می کند. یکی پذیرفتن سفراء و مأمورین سیاسی دولت به این معنی که اعتبارنامه آنها باید خطاب به رئیس دولت باشد و تسلیم او شود.

دویم فرستادن سفرا و مأمورین سیاسی به دولت یعنی مأمورین مذکور باید از جانب رئیس دولت بروند و از او اعتبارنامه و دستورالعمل بگیرند و به اسم او کار کنند.

سیم مذاکره و انعقاد عهدنامه ها با دولت خارجه و امضاء آنها. و در این مورد آراء مختلف است. بعضی را عقیده این بوده که جمیع معاهدات را باید هیئت مجریه با دولت خارجه مذاکره کرده منعقد نماید و هیئت مقننه به هیچ وجه مداخله در کار نداشته باشد.

برخی گفته اند مذاکره و قرارداد عهدنامه با هیئت مجریه است اما تصدیق و امضاء آن باید هیئت مقننه باشد.

اکنون رأی مقبول این است که انعقاد عهدنامه ها کلیه به توسط هیئت مجریه بشود و امضاء و تصدیق آن هم با همان هیئت باشد. اما اگر معاهده راجع به امور مهمه است از قبیل مصالحه نامه و معاهده تجارتي و کلیه قراردادهایی که برای دولت خرجی می تراشند یا تغییر و تبدیلی در حدود و خاک مملکت می دهد باید بعد از منعقد شدن به تصویب پارلمان هم برسد.

رئیس دولت غالباً حق دارد که اگر مصلحت می داند یک چند انعقاد معاهده را مخفی بدارد لکن به محض این که محذور رفع شد باید اظهار بکند.

وقتی که معاهده به پارلمان ارائه می شود آن هیئت حق دخل و تصرف در آن ندارد و اگر آن را نمی پسندد باید عین آن را کاملاً رد کند تا هیئت مجریه با دولت خارجه در آن باب تجدید مذاکره نماید. چهارم اعلان جنگ با خارجه و در این باب هم اختلاف آراء پیدا شده اما رأی مختار این است که اعلان جنگ با رئیس دولت است جز این که وقوع جنگ باید به رضای پارلمان یعنی ملت باشد.

رابعاً ریاست قشون بری و بحری حق رئیس دولت است به جهت این که حفظ امنیت داخله و مدافعه از خارجه بر عهده هیئت مجریه می باشد.

سابقاً رؤسای دولت یعنی سلاطین در قشون شخصاً فرماندهی نیز می‌کردند و به جنگ می‌رفتند ولی اکنون این رسم متروک می‌شود چنانکه بعضی را عقیده این است که باید رئیس دولت از این عمل ممنوع باشد.

خامساً رئیس دولت حق دارد اگر درباره کسی مجازاتی معین شده حکم بدهد او را معاف بدارند یا عقوبت او را تخفیف دهد.

عفو مقصر دو نوع است: یکی آنکه نظر به شخص مقصر می‌کنند و از عقوبت او می‌گذرند لکن نتایج دیگر حکمی که درباره او شده که عبارت از سلب بعضی حقوق باشد به جای خود باقی است (grâce). دویم این که قطع نظر از مقصرین تقصیر را ملاحظه می‌کنند و عقوبت و حکم آن هر دو را محو می‌نمایند به طوری که از مقصرین هیچ‌گونه حقی سلب نمی‌شود. (amnistie) و این غالباً در مورد مقصرین دولتی و سیاسی وقوع می‌یابد.

در بعضی ممالک رئیس دولت عفو مقصر را به هر دو قسم حق دارد ولی رأی مختار این است که قسم دویم باید به موجب قانون یعنی تصویب پارلمان واقع شود. هر چند در حالت اول هم رئیس دولت از روی هوای نفس رفتار نمی‌کند و با اداره عدلیه و کمیسیون مخصوص این کار مشاوره می‌نماید و غالباً قرار بر این است که اگر مقصر وزیر و تقصیر او راجع به مشاغل او باشد عفو او موقوف به تصویب پارلمان باشد.

سادساً ضرب سکه از وظایف هیئت مجریه و بر عهده رئیس دولت است که بر وفق قانون این کار را صورت دهد و اگر رئیس دولت شاه باشد حق دارد اسم و تمثال خود را بر سکه نقش کند. وظایف مذکوره تماماً راجع به اجرای قوانین است و به هر حال باید رئیس دولت دارای آنها باشد اما اکنون انفصال اختیارات را آنطور مطلق قرار نمی‌دهند و بر حسب مصلحت شخص رئیس را در عمل وضع قوانین هم دخیل می‌کنند چنانکه سابقاً در موارد مختلفه اشاره کرده‌ایم و دخالت رئیس دولت در عمل هیئت مقننه از این قرار است:

اولاً رئیس دولت حق دارد در صورت لزوم قبل از موقع افتتاح اعضا را دعوت کرده پارلمان را منعقد نماید و کلیه در اوقاتی که پارلمان تعطیل است اگر ضرورت پیدا کند به طور فوق‌العاده حکم به انعقاد آن دهد. در بعضی ممالک هم تعیین موقع افتتاح پارلمان اصلاً به دست شاه است. ثانیاً حکم به ختم اجلاس و تعطیل پارلمان از وظایف رئیس دولت است اما قاعده این کار را در صورتی می‌تواند بکند که پارلمان اقل مدت انعقاد خود را به سر رسانیده باشد.

ثالثاً رئیس دولت حق دارد در اوقاتی که پارلمان منعقد است موقتاً آن را تعطیل نماید و این در صورتی می‌شود که اختلافی بین دولت و پارلمان روی داده و مناقشه‌ای واقع شده باشد آن‌گاه

رئیس دولت یک چند پارلمان را تعطیل می‌کند که خیالات آرام و حواسها جمع شود تا دوباره از روی طمأنینه به کار مشغول شوند ولی مدت این تعطیل موقتی باید محدود باشد و زیاد مکرر نشود و اوقاتی که پارلمان تعطیل موقتی دارد جزء ایام انعقاد آن محسوب نگردد.

رابعاً هرگاه اختلاف مهمی بین دولت و پارلمان روی دهد شاه یا رئیس جمهوری حق دارد پارلمان را منفصل کند یعنی اعضاء آن را مرخص کرده ملت را دعوت کند به این‌که وکلای جدید انتخاب نمایند و این حق را که به رئیس دولت داده‌اند نه برای این است که در موقع بروز اختلاف حرف دولت پیش باشد بلکه به این ملاحظه است که دولت از ملت در آن خصوص استمراج نموده باشد به این معنی که اگر ملت در انتخاب جدید همان وکلای سابق یا وکلایی که با ایشان هم‌رأی باشند انتخاب کرد دولت می‌فهمد که در این موقع ملت با پارلمان همراه است و بنابراین تمکین می‌کند و اگر ملت با دولت هم‌عقیده و با پارلمان مخالف بود البته وکلایی اختیار خواهد کرد که با دولت موافق شوند.

هر وقت شاه حکم به انفصال پارلمان می‌دهد باید معلوم باشد که تا موعد معینی وکلای جدید انتخاب شوند.

در بعضی ممالک رئیس دولت هر دو اتاق را می‌تواند منفصل نماید لکن قاعده این است که انفصال فقط دربارهٔ اتاق سافل معمول باشد. محض احتیاط این‌که مبدا انفصال پارلمان از روی هوای نفس واقع شود قرار می‌دهند رئیس دولت نتواند اتاق سافل را منفصل کند مگر این‌که اتاق عالی این امر را تصویب نماید.

خامساً رئیس دولت حق دارد لایحهٔ قانونی به پارلمان بدهد که آن قانون وضع شود. سادساً در بعضی ممالک قانونی را که پارلمان وضع کرده رئیس دولت حق دارد صحه و تصدیق نکند و در آن صورت وضع آن قانون معوق می‌شود. اما امروز این حق به‌ندرت داده می‌شود و رؤسای دول تا حدّ معینی می‌توانند قانونی را که پارلمان وضع کرده معوق بدارند و غالباً کاری که می‌توانند بکنند همان است که پارلمان را به تجدید نظر در قانون وادارند.

ارتباط رئیس دولت با پارلمان به توسط وزراء است به این ترتیب که رئیس دولت لوایح قانونی و پیغامهایی را که می‌خواهد به پارلمان برساند دستخط می‌کند و یک نفر از وزراء آنها را در پارلمان قرائت می‌نماید و همچنین حکم به افتتاح یا تعطیل مجلس را ولی در بعضی ممالک افتتاح پارلمان به توسط شخص شاه می‌شود یعنی خود او در پارلمان حاضر شده حکم به افتتاح می‌کند و معمولاً خطابه هم می‌خواند و اوضاع مملکت و امور دولت را اجمالاً یادآوری می‌کند و توجه اعضاء پارلمان را به سوی بعضی امور جلب می‌نماید بعد از آن پارلمان نیز لایحه‌ای در جواب خطابهٔ شاه

به اکثریت آراء ترتیب داده می‌نویسد و می‌فرستد و این عمل مخصوصاً در انگلیس مرسوم است.

مسئولیت رئیس دولت. در دُول سلطنتی مشروطه پارلمانی برای رئیس دولت یعنی شخص شاه هیچ‌گونه مسئولیت قرار نمی‌دهند (irresponsabilité) و او را فوق جمیع مراتب و عوالم فرض می‌کنند و مقدس و منزّه محسوب می‌دارند و هیچ قسم اعتراض و عتاب نسبت به او جایز نمی‌شمارند (inviolabilité) نه در امور مملکتی و دولتی او را مسئول می‌دانند، نه در اعمال شخصی و بنابراین در تحت حکم هیچ محکمه و دیوانخانه‌ای در نمی‌آید و این جمله نظر به این است که شاه دخل و تصرف در امور ندارد (le roi rgne et ne gouverne pas, le roi ne peut mal faire) و شخصاً^۱ نمی‌تواند آزاری برساند و صدمه وارد آورد.

مسئولیت اعمال شاه آنچه راجع به امور مملکتی باشد بر عهده وزراء است به این معنی که هیچ حکمی از شاه مجری نمی‌شود مگر این‌که تصدیق و امضاء یکی از وزراء را داشته باشد و در این صورت اگر حکم بی‌قاعده باشد وزیری که آن را امضا کرده مورد مؤاخذه است.

اما آنچه راجع به امور شخصی شود بر عهده ناظر مالیه در خانه شاه می‌باشد (intendant de la liste civile) یعنی شخص ناظر در باب آن امور مدّعی و مدّعی علیه واقع می‌شود و در تحت محاکمه و مجازات درمی‌آید.

اما در دولت جمهوری اگر ترتیب پارلمانی در کار باشد رئیس جمهوری در امور مملکتی و دولتی مانند پادشاه از مسئولیت معاف است و جمیع احکام او باید به امضاء یکی از وزراء برسد و ایشان مسئول باشند.

در امور شخصی رئیس جمهوری مثل سایر آحاد ناس در تحت قوانین متعارفه مملکت درمی‌آید و مدّعی و مدّعی علیه می‌شود.

رئیس جمهوری در یک صورت ممکن است مقصّر دولتی هم بشود و آن در وقتی است که نسبت به وطن خیانت فاحش (crime de haute trahism) کند. پس رئیس جمهوری به ترتیب مذکور ممکن است در تحت مسئولیت و محاکمه درآید اما محض این‌که بی‌جهت و به سهولت هر آن طرف تعرّض واقع نشود و مقام منبع ریاست دولت موهون نگردد قرار می‌گذارند افراد ناس با او حق تداعی نداشته باشند و محاکمه او هم در دیوانخانه‌های متعارفی واقع نشود و هر وقت چنان امری پیش آمد مدّعی رئیس جمهوری مجلس وکلای ملت باشد

۱ دکتر محمد مصدق در یکی از نطقهای مهم سیاسی خود - به هنگام دخالت شاه در امور کشوری - همین عبارت قدیمی را عنوان کرد که شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

و دیوانخانه او مجلس سنا یا دیوانخانه معتبری که مخصوص این کار تشکیل بیابد. هرگاه در دول جمهوری ترتیب پارلمانی نباشد چون هیئت مجریه و هیئت مقننه بکلی از هم منفصل هستند و بر یکدیگر نظارت ندارند رئیس جمهوری هم مثل سایر کارگزاران دولت در تحت همه نوع مسئولیت شخصی و ملکی درمی آید.

مخارج رئیس دولت. برای مخارج شخصی رئیس دولت میزانی تعیین می کنند و از خزانه دولت می رسانند و رئیس زاید بر آن مبلغ حق تصرف در مالیه دولت ندارد. اگر رئیس دولت پادشاه باشد مبلغ مذکور به اسم مخارج سلطنتی (liste civile) خوانده می شود و اگر رئیس جمهوری باشد موجب نام دارد.

رسم این است که مخارج سلطنتی هر سلطان در ابتدای جلوس او به توسط پارلمان تعیین شود و مادام که او زنده است آن مبلغ را کم و زیاد نکنند تا وقتی که پادشاه جدید به تخت بنشیند. اما موجب رئیس جمهوری ممکن است ازدیاد یا نقصان بیابد به واسطه این که پارلمان باید آن را هر سال جزء بودجه منظور بدارد و تصویب نماید و ممکن است قرار بگذارند در مدت ریاست رئیس موجب او تغییر نکند.

مبلغی که به اسم موجب رئیس جمهوری یا مخارج سلطنتی داده می شود عناوین متعدده دارد. مثلاً صرف جیب، مخارج در خانه، موجب مستخدمین شخصی، مستمری های شخصی، انعامات، مخارج سفر، مخارج تشریفات، قس علی ذلک.

مطلب دویم: وزراء

وزراء کسانی هستند که بلاواسطه از جانب رئیس دولت مأمور اجرای قانون و اداره امور مملکت می باشند و هر کدام نوعی از امور را در تحت اداره خود دارند.

عده وزراء و تقسیم مشاغل میان ایشان به اختلاف ممالک و ازمه مختلف است. امور مهمه که غالباً در تحت عنوان وزارت درمی آید از این قرار است: امور داخله، امور خارجه، عدلیه، مالیه، جنگ، بحریه، مستعمرات، معارف، فلاحه، تجارت، صنایع، ادیان و مذاهب، فواید عامه، پست و تلگراف. جمیع عناوین مذکوره در تمام ممالک موجود نیست. مثلاً ممالکی که مجاور دریا نباشند بحریه و مستعمرات ندارند. سایر عناوین هم ممکن است هر کدام وزارت مخصوص نداشته باشند و چند رشته آنها در تحت یک وزارت باشد. مثلاً ادیان و مذاهب غالباً جزء وزارت داخله یا وزارت معارف همچنین پست و تلگراف و صنایع.

هر وزیری در امور راجعه به خود در تمام مملکت دخل و تصرف دارد. احداث وزارتخانه در بعضی ممالک به اختیار شاه است. در برخی باید به موجب قانون یعنی تصویب پارلمان بشود اما اگر به اختیار شاه باشد پارلمان می‌تواند مانع از تشکیل آن بشود به واسطه تصویب نکردن بودجه آن.

هر وزیری معاونی هم می‌تواند داشته باشد که او را نیز رئیس دولت تعیین می‌کند و اگر این مسئله منافعی برای پارلمان باشد باز به توسط تصویب نکردن مخارج آن می‌تواند ممانعت نماید. معاون وزیر در مسئولیت او شریک است و در پارلمان نایب و نماینده او می‌شود.

تعیین وزراء. عزل و نصب و تعیین وزراء متعلق به رئیس دولت است. برای وزارت غالباً شرایطی معین نشده فقط کسی که به وزارت تعیین می‌شود باید طرف اطمینان و اعتماد رئیس دولت باشد. شرایطی که باید برای وزارت قرار داد این است که وزیر مرد باشد و به سن رشد رسیده باشد و رعیت داخله باشد.

در بعضی ممالک شاهزادگان از وزارت ممنوعند. در ممالکی که انفصال اختیارات دولت مطلق است وزارت با عضویت پارلمان منافات دارد اما در دول پارلمانی وزیر ممکن است عضو پارلمان هم باشد بلکه بهتر این است که وزراء از اعضاء پارلمان انتخاب شوند و در مدت وزارت هم به عضویت باقی باشند.

در دول پارلمانی چنین رسم شده که رئیس دولت تمام وزراء را خود تعیین نمی‌کند بلکه یک نفر را که باید رئیس وزراء باشد انتخاب می‌کند و او را مأمور می‌نماید که سایر وزراء را تعیین کرده به تصویب او برساند.

در دول پارلمانی بنابر آنچه مذکور شد تعیین وزراء متعلق به رئیس دولت است اما این قید هم در کار هست که وزرائی که منتخب می‌شوند باید طرف اطمینان اکثر اعضاء پارلمان باشند لهذا در موقع تعیین هیئت وزراء رئیس دولت از میان فرقه‌ای که در پارلمان اکثریت دارند آن کسی را که از همه معتبرتر است و بیشتر قبولیت دارد به ریاست انتخاب می‌کند و آن شخص مابقی وزراء را از کسانی که با او هم مسلک و سازگارند اختیار می‌نماید و بدین طریق هیئت وزراء هم خیال و هم سلیقه خواهند بود و به اتفاق کار خواهند کرد و این نوع هیئت وزراء را کابینه گویند.

در بعضی ممالک وزراء وقتی که منصوب می‌شوند باید بالنسبه به شاه یا پارلمان تعهد امانت و حفظ مشروطیت کرده بر طبق آن قسم بخورند.

شورای وزراء. در دولت پارلمانی وزیر منفرد نیست و تنها کار نمی‌کند یعنی علاوه بر آنکه وزراء هر یک در اداره خود مستقلاً کار می‌کنند همه با هم تشکیل یک هیئت شوری نیز می‌دهند که باید در اوقات معینه یعنی در هفته یک روز یا دو روز با هم اجتماع کرده در امور مملکت گفت و گو کنند و متفقاً ترتیب پلیتیک کلی دولت را بدهند و مسلک خویش را در مقابل پارلمان تعیین نمایند و وضع و کیفیت ادارات خود را به یکدیگر معلوم نموده در اقدامات آتی که باید به عمل آید مباحثه نمایند و نتیجه مذاکرات خود را به اکثریت آراء معین کنند.

هیئت شورای وزراء در تحت ریاست رئیس‌الوزراء است که در بعضی ممالک فقط او را رئیس شورای وزراء می‌گویند و در برخی وزیر اعظم می‌خوانند. در اکثر ممالک وزیر اعظم یعنی رئیس شورای وزراء خود نیز مانند سایرین دارای یک وزارتخانه است ولی در بعضی نقاط وزیر اعظم جز ریاست شورای وزراء کاری ندارد.

وزراء همه با هم در یک رتبه و درجه هستند. هیچ‌یک بر دیگری تقدم ندارد مگر رئیس وزراء که بر همه مقدم است.

وظایف وزراء و رابطه ایشان با پارلمان. احکامی را که از جانب رئیس دولت باید صادر شود وزراء ترتیب داده تهیه می‌کنند و به امضاء رئیس دولت می‌رسانند و چون مسئولیت آن احکام با خودشان است خود نیز باید آن را امضاء و تصدیق کنند.

وزراء باید از وضع ادارات خود و اعمالی که صورت داده‌اند راپرت‌ها ترتیب داده به رئیس دولت یا پارلمان بدهند. دیگر این‌که باید به اجزاء خود دستورالعملها بدهند که بر وفق ترتیبی که دولت داده عمل شود. قوانینی را که درباره افراد ناس باید معمول و مجری شود وزراء باید به صورت احکام وزارتی درآورده اعلام کنند.

وزراء هر کدام در اداره خود نماینده دولت هستند و از جانب او معامله و مرافعه می‌کنند. نیز وزراء باید واسطه ارتباط رئیس دولت با پارلمان باشند. به این معنی که در دُول پارلمانی وزراء حق دخول به مجالس پارلمان دارند خواه عضویت پارلمان داشته باشند یا نداشته باشند و در هر صورت هر وقت مطلبی و حرفی داشته باشند باید پارلمان اصفا کنند.

هرگاه وزراء در پارلمان عضویت داشته باشند علاوه بر حق تکلم مثل سایر اعضاء حق رأی دادن در امور نیز دارند.

تکلم وزراء در پارلمان یا به جهت رسانیدن پیغام رئیس دولت است به پارلمان یا به جهت مدافعه از رفتار دولت و شیوه پلیتیکی آن یا به جهت تقویت و و انمود کردن صحت قوانینی که

دولت به پارلمان عنوان نموده یا به جهت جواب دادن به استفسارات و اخطارات اعضای پارلمان. شرح استفسار و اخطار. استفسار (question) عبارت است از سؤال یعنی کسب اطلاعاتی که یک نفر از اعضای پارلمان در افتتاح یا اختتام مجلس از یکی از وزراء در خصوص امری که راجع به اداره اوست یا درباره امری که راجع به کلیه دولت است می‌نماید.

در این صورت وزیر جواب می‌دهد و سؤال‌کننده حق دارد بعد از جواب وزیر باز مسئله را دنبال نماید اما دیگری از اعضای پارلمان حق ندارد در آن سؤال و جواب داخل شود. در صورتی که وزیر مذاکره آن مطلب را صلاح نداند می‌تواند جواب استفسار را تأخیر بیندازد. استفسار اثر فعلی ندارد و مجلس در موضوع آن مباحثه نمی‌کند و اظهار رأی نمی‌نماید.

اخطار (Interpellation) سؤالی است که یکی از اعضای پارلمان از وزیری می‌کند در خصوص اقدامی که از جانب آن وزیر به عمل آمده یا پستیکی که هیئت وزراء اختیار نموده و این سؤال منجر به مباحثه مجلسی می‌گردد و ترتیب اثری بر آن داده می‌شود.*

هر کس بخواهد اخطاری به یکی از وزراء بکند باید آن را کتباً از پیش به رئیس مجلس اظهار کند و موضوع را هم معین نماید رئیس آن را در مجلس عنوان می‌کند و به وزیر خبر می‌دهد و روزی را که باید اخطار واقع شود تعیین می‌کند.

هر گاه موضوع اخطار راجع به امور داخله باشد وزیر حق ندارد از آن ابا کند و منتها طفره‌ای که بتواند بزند این است که وقوع اخطار را یک ماه عقب بیندازد. اما اگر راجع به امور خارجه باشد و پای سلامت دولت به میان بیاید می‌تواند خود را بکلی از آن معاف کند.

در مورد اخطار چون بنای مباحثه شد تمام اعضای پارلمان حق دخالت دارند. بعد از این که مباحثه تمام شد یکی از دو حالت پیش می‌آید: یا ترتیب نتیجه و اثری بر مباحثات نشده مجلس به مذاکرات دیگر مشغول می‌شود. یا این که بنا می‌شود مجلس رأی خود را درباره مباحثاتی که واقع شده بگوید. به عبارت آخری رأی بدهد که وزیر درست رفتار کرده و طرف اعتماد است یا نه. اگر مجلس رفتار وزیر را تصویب کرد رأی بر اعتماد می‌دهد و اگر تصویب نکند و رأی بر عدم اعتماد بدهد نتیجه این می‌شود که یا کلیه هیئت وزراء تغییر کند یا فقط شخص وزیری که طرف بی‌اعتمادی شده عوض شود.

در بعضی ممالک استفسار و اخطار را اعضای هر دو اتاق پارلمان می‌توانند بکنند در بعضی دیگر اخطار فقط حق مجلس سافل است و مجلس عالی در عزل وزراء دخالت ندارد. حق این

* به اصطلاح امروزی، استیضاح منظور است. - ویراستار.

است که اگر اتاق عالی انتخابی و نماینده عموم ملت باشد (مثل فرانسه) باید اعضاء آن حق اخطار داشته باشند و الا فلا (مثل انگلیس).

مسئولیت وزراء. وزراء مسئول مجلس می باشند و مسئولیت دو نوع است جنایتی و سیاسی. اول مسئول جنایتی و آن این است که وزیر عمل خلافی بکند و مرتکب خیانتی شود در این صورت وزیر باید محاکمه شود و مجازات ببیند و ترتیب متداول آن است که اتاق سافل پارلمان مدعی وزیر شده او را به محاکمه می طلبد و مجکمه عبارت است از اتاق عالی پارلمان یا دیوانخانه عالی دولت یا دیوانخانه ای که مخصوص این کار تشکیل داده شود و غرض از این ترتیب آن است که هر کسی بی جهت و به عناوین لغو هر ساعت نتواند متعرض وزراء شود و اقامه دعوی نماید زیرا که وزراء در ضمن اعمال وزارتی خود دشمن زیاد پیدا می کنند و اگر مردم به سهولت بتوانند مدعی ایشان شوند غالباً گرفتار خواهند بود.

در بعضی ممالک موارد مسئولیت وزراء را در قانون اساسی معین کرده اند و عمده آنها از این قرار است: خیانت، رشوه، اجحاف، شدت عمل، حیف و میل در مال دولت، عدم رعایت قوانین و اساس دولت، مسامحه در اجرای قوانین و حفظ امنیت در صورت امکان، اقدامات بر ضد آزادی و جان و مال مردم، اقدامات مضره به استقلال مملکت.

هرگاه درباره وزیری حکم مجازات بشود شاه حق عفو او را ندارد مگر با تصویب پارلمان. دویم مسئولیت سیاسی و آن این است که وزراء رفتار و مسلکی اختیار نمایند مخالف با رأی و مسلک اکثر اعضاء پارلمان و در این صورت طرف بی اعتمادی پارلمان شده باید استعفا بدهند و این امر بعد از اخطاری که به طریق سابق الذکر در پارلمان شده واقع می شود.

این نوع مسئولیت یا انفرادی است یا اجتماعی. مسئولیت اجتماعی راجع به امور کلیه و پلیتیک دولت است. در این حال هر وقت اکثر اعضاء پارلمان مخالف دولت شوند مجموع هیئت وزراء (کابینه) باید استعفا دهند.

مسئولیت انفرادی راجع به امور خصوصی اداره یک نفر وزیر است که اگر رفتار او مطبوع اکثر اعضاء پارلمان نباشد او به تنهایی استعفا می دهد و باقی بر سر جای خود هستند مگر این که رئیس وزراء به حمایت آن وزیر برخیزد و تمام کابینه را شریک مسئولیت آن وزیر بنماید (question de cabinet) در آن صورت اگر پارلمان در اظهار بی اعتمادی خود ثابت شد کلیه وزراء استعفا می دهند.

هرگاه هیئت وزراء با وجود اظهار بی اعتمادی پارلمان استعفا ندهد چه باید کرد. اولاً رئیس دولت حق دارد وزراء را معزول کند و آن وقت ناچار خواهند شد از کار دست بکشند.

ثانیاً خود پارلمان می‌تواند وزراء را مجبور به استعفا کند به این طریق که ارتباط خود را با ایشان مقطوع نماید یا این‌که قوانین مالی‌ای که به پارلمان عرضه می‌دارند تصویب نکند. هرگاه یکی از وزراء به تنهایی طرف بی‌اعتمادی شده و استعفا نمی‌دهد راه آن این است که تمام کابینه استعفا دهند آنگاه رئیس دولت دوباره همان وزراء را بر سر کار می‌آورد غیر از آن‌که طرف بی‌اعتمادی شده و دیگری را به جای او می‌گذارد.

مسئولیت به طریق مذکور در دُول پارلمانی معمول است یعنی در دُولی که انفصال اختیارات را مطلق قرار نداده و هیئت مقننه و مجریه در کار یکدیگر تا یک اندازه دخالت دارند. در دُول مشروطه غیر پارلمانی که هیئت مقننه و هیئت مجریه در کار یکدیگر هیچ نباید مداخله کنند مسئولیت وزراء فقط بالنسبه به رئیس دولت است و با پارلمان سر و کاری ندارند لکن این قسم دُول ندارند و انفصال اختیارات دولت را به‌طور مطلق نمی‌توان قرارداد و ترتیب پارلمانی را باید مجری داشت. ولی لازمه این کار آن است که پارلمان طریق احتیاط را از دست نداده در مداخله در کار هیئت مجریه زیاده‌روی نکند. علاوه بر این باید اعضاء پارلمان دو فرقه باشند که یکی از ایشان موافق مسلک کابینه باشند و دیگری مخالف تا این‌که هر وقت موافقین کابینه اکثریت دارند کابینه پابرجا باشد و هرگاه مخالفین اکثریت یافتند کابینه تغییر کند و هیئتی بر سر کار آید که موافق آن فرقه باشد. اما اگر اعضاء پارلمان منقسم به فرق متعدده باشند یحتمل هیچ کابینه پیدا نشود که اکثر اعضاء پارلمان با او موافق باشند و اگر هم بشود اکثریت جزئی خواهد بود و کابینه مستحکم نخواهد شد و این از معایب بزرگ ترتیب پارلمانی است مع‌هذا تاکنون ترتیبی بهتر و کاملتر از ترتیب پارلمانی داده نشده است.

مطلب سیم: دارالشورای دولتی

در بسیاری از دُول علاوه بر پارلمان یک دارالشورای دولتی (Conseil d'Etat) هم هست که شاه و وزراء در امور مهمه دولت با آن مشاوره می‌کنند.

ترتیب تشکیل دارالشورای دولتی مختلف می‌باشد. ممکن است تعیین اعضاء به اختیار رئیس دولت باشد و ممکن است از روی انتخاب قرار داده شده باشد یا ترکیبی از این دو طریق باشد.

مشاوره با دارالشورای دولتی ممکن است برای شاه اختیاری باشد یا اجباری یا در بعضی امور اختیاری باشد و در برخی اجباری و آرائی هم که از دارالشورای بیرون می‌آید ممکن است برای شاه و وزراء حتمی‌الاجرا باشد یا نباشد.

موارد مشاوره با دارالشورای دولتی مختلف است. عمده اموری که به آن انجمن رجوع

می‌شود یکی قوانینی است که دولت می‌خواهد وضع کند که ابتدا آن را به دارالشورای دولتی می‌دهد تا تنقیح و تهذیب شود بعد به پارلمان می‌فرستد که تصویب نمایند. دیگر قراردادهایی است که دولت می‌خواهد در ادارات بگذارد. دیگر محاربه یا مصالحه با دُول خارج و کلیه امر مهمی که برای دولت پیش می‌آید به دارالشورای دولتی رجوع می‌کند تا رأی متقن را به دست آورد. برای دارالشورای دولتی وظایف دیگر هم به اقتضای زمان و مکان می‌توان تعیین نمود.

فصل سیم: اختیار محاکمه

محاکمه عبارت است از حل مشکلاتی که در ضمن اجرای قانون در موارد مشکوک پیش می‌آید. به عبارت آخری محاکمه باید معلوم کند که در فلان مورد کدام قانون باید مجری شود. چنانکه سابقاً اشاره کرده‌ایم در میان علماء حقوق در باب محاکمه اختلافی هست. بعضی آن را علیحده و ثالث اختیار وضع قانون و اجرای آن می‌دانند یعنی می‌گویند دولت دارای سه نوع اختیار است. اختیار وضع قانون، اختیار اجرای قانون، و اختیار محاکمه (pouvoir judiciaire). بعضی دیگر محاکمه را جزء اجرا می‌دانند و می‌گویند اختیارات دولت فقط دو نوع است: وضع قانون و اجرای آن و اختیار اجرا هم دو شعبه است یکی شعبه اداره امور، دیگر شعبه محاکمه. غرض از این نزاع آن است که بدانیم قضاة یعنی محاکمه کنندگان باید مثل سایر کارگزاران از جانب دولت تعیین شوند یا به حکم انتخاب ملت. اگر عزل و نصب قضاة با دولت باشد آراء و احکام ایشان ناچار تا یک اندازه تابع میل اجزاء دولت می‌شود و این امر منجر به استبداد می‌گردد زیرا که برای محفوظ ماندن جان و مال و حقوق مردم محاکمه کنندگان باید آزاد باشند و مقید به تبعیت میل دیگری نشوند. از طرف دیگر هرگاه تعیین قضاة را به انتخاب مردم واگذار نماییم باز همان عیب بروز می‌کند یعنی قضاة مجبور می‌شوند موافق میل مردم حکم کنند و حال آنکه باید مستقل باشند تا از روی عدل و انصاف رأی دهند یعنی حکم به حق نمایند. برای آنکه این مقصود حاصل شود یعنی قضاة مستقل باشند و نه تابع هیئت مجریه و مقننه شوند نه طرف مردم را بگیرند در غالب ممالک طریقه مخصوصی پیش گرفته‌اند و آن این است که تعیین قضاة را به دولت واگذار نموده‌اند اما دولت بعد از آنکه قاضی را تعیین کرد حق ندارد او را عزل کند یا بدون رضای او جا و مقام او را تغییر دهد (Inamobilité des juges)، مگر آنکه قاضی

تقصیر و خیانتی مرتکب شود در آن صورت بعد از محاکمه معزول یا مجازات می‌شود. حاصل این‌که محاکمه خواه اختیاری علیحده محسوب شود خواه نشود باید مستقل و از هیئت مجریه و مقننه جدا باشد. هیئت مجریه و مقننه در عمل محاکمه دخیل نشود (مگر در مواقع معدودی که مستثنی شده است) و محکمه‌ها هم در وضع قانون مداخله نمایند یعنی حکمی که می‌دهند راجع به مواقع خصوصی باشد و کلیت نداشته باشد که قانون شود. در عمل اجرا هم داخل نشوند و اسباب تعویق اجرای قانون یا ابطال آن را فراهم نیاورند.

فقط حقی که محکمه‌ها بر اجرای قانون دارند این است که ناظر باشند بر این‌که از روی صحت واقع شود و حقی که هیئت مجریه در امر محاکمه دارد این است که رئیس دولت به ترتیب مخصوص می‌تواند عقوبات را تخفیف دهد یا معاقب را معاف نماید.

شغل قضا با سایر مشاغل منافات دارد یعنی قاضی نباید در ادارات دولت مستخدم باشد.

موجب قضاة و اجزاء محکمه‌ها باید به موجب قانون تعیین شود.

چون با همه قسم احتیاط ممکن است قضاة در بعضی موارد تا یک اندازه تابع میل دولت شوند برای این‌که جان و حقوق مردم به‌خوبی محفوظ باشد در بسیاری از ممالک محاکمه جنایات کبیره و تقصیرهای دولتی و تقصیرهای راجع به مطبوعات را به مباشرت هیئت مصدقین (ژوری / jury) محول می‌کنند.

توضیح آن‌که در بسیاری از ممالک رسم است که در میان سکنه هر ولایت اشخاصی را که از حیث سن و امانت مقبولیت دارند معین می‌کنند پس هر وقت بنای محاکمه جنایات کبیره و تقصیرهای دولتی یا راجع به مطبوعات می‌شود از اشخاص مزبور هیئتی از روی قرعه ترتیب می‌دهند و غالباً عده اجزاء آن هیئت دوازده است.

در حضور این هیئت شخص متهم را استنطاق می‌کنند و تحقیقات به عمل می‌آورند بعد از آن هیئت مزبور تصدیق می‌کند که آن شخص مقصر یا بی‌گناه است و قاضی بنابر این تصدیق حکم مجازات یا رهایی او را می‌دهد.

هیئت مزبور را ژوری و اجزاء آن را مصدقین (ژوره / jurés) می‌نامند.

از مسائل راجع به محاکمه این است که آیا حکم را یک نفر قاضی باید بدهد یا چند نفر یعنی در محکمه واحد قاضی باید متعدد باشد یا واحد.

در بعضی ممالک در یک محکمه قاضی متعدد قرار می‌دهند و آنها باید متفقاً محاکمه کنند و حکم دهند و تعدد قضاة برای آن است که حکمی که از محکمه صادر می‌شود به حقیقت نزدیکتر

باشد لکن این ترتیب یک عیب هم دارد و آن این است که چون قاضی متعدد شد هر کدام از ایشان در حکمی که داده می‌شود مسئولیت تائمه ندارند.

هیچ محکمه و دیوانخانه‌ای نباید برقرار شود مگر به موجب قانون یعنی کسی حق مرافعه و حکم دادن ندارد مگر این که جزء محکمه‌ای باشد که به موجب قانون تأسیس شده و به ترتیب مقرر عمل کند. هیچ‌کس را بدون رضای او نمی‌توان واز محکمه‌ای که به موجب قانون برای او مشخص شده بازداشت به این معنی که هر مرافعه و امری به موجب قانون راجع به نوعی از محکمه است و نباید هیچ‌کس را مانع شد از این که امر او به محکمه مخصوص آن رجوع شود و نباید مجبور کرد که در تحت محاکمه کسانی که صلاحیت ندارند درآید.

هیچ‌کس را نباید دستگیر کرد مگر به حکم محکمه یا صاحب‌منصب پلیس. هر کس را دستگیر کردند باید در ظرف بیست و چهار ساعت امر او تحقیق شود و اگر تقصیری برای او معلوم نیست رها شود.

محاکمه باید علنی باشد (publicité de la justice) یعنی همه کس مجاز باشد که ناظر و تماشاچی محاکمه شود مگر این که محاکمه در امری باشد منافی عفت و تهذیب یا این که مخل نظم و امنیت شود و خلاف مصلحت عموم باشد. در آن صورت باید تماشاچی در موقع محاکمه حاضر نباشد.

محاکمه خواه علنی باشد خواه در پرده، حکمی که از آن نتیجه می‌شود باید علنی داده شود و موجه باشد. یعنی در وقتی که قاضی می‌خواهد حکم بدهد حق ندارد مانع از حضور مردم شود و باید وجه آن حکم را نیز بیان نماید.

محاکمه باید مجانی باشد (gratuité de la justice) یعنی قاضی باید از جانب دولت موظف باشد و نباید از مردم به جهت مرافعه و محاکمه حق مطالبه کند. لکن مخارج دیگر مرافعه از قبیل حق ثبت و اجرت وکیل و غیره در جای خود هست.

مملکت باید از حیث اداره امور عدلیه منقسم به قسمتهای چند باشد به فراخور وسعت و مناسبت تقسیمات ولایتی و ایالتی و در هر قسمت محکمه‌ها و دیوانخانه‌های چند باشد به درجات مختلفه یعنی محکمه‌های جزء موجود باشد برای محاکمات مختصر و کم‌اهمیت و محکمه‌های عالی برای محاکمات امور کلی و مهم.

باید مردم حق داشته باشند که از حکم یک محکمه استیناف به محکمه عالیتر نمایند یعنی اگر از حکم آن محکمه راضی نیستند به محکمه بالاتری رجوع کنند و در آن جا تجدید محاکمه شود و حکم سابق اثبات یا منسوخ گردد.

فوق تمام محکمه‌ها و دیوانخانه‌ها یک دیوانخانه تمیز هست که در یک مرافعه چون محکمه‌های متعارفی حکم دادند و استیناف هم به عمل آمد باز اگر کسی مدعی باشد که از روی صحت حکم داده نشده به دیوانخانه تمیز رجوع می‌کنند و آن دیوانخانه ممیزی کرده تصدیق می‌کند که حکم مزبور از روی ترتیب صحیح داده شده یا نه و اگر دیوانخانه تصدیق به عدم صحت حکم بنماید دوباره مرافعه در محکمه‌های متعارفی تجدید می‌شود تا حکم صحیح به دست آید.

در بعضی ممالک محاکماتی را که در آنها ادارات دولتی طرف باشند رجوع به محکمه‌های متعارفی نمی‌کنند و برای این قسم محاکمات محکمه‌های مخصوص از اجزاء همان ادارات یا غیر آنها برقرار می‌نمایند به ملاحظه این که ادارات دولتی که تشکیل هیئت مجریه را می‌دهند باید مستقل بوده تابع محاکمه‌کنندگان یعنی قضاة نباشند ولی بعضی این ترتیب را خلاف می‌دانند و می‌گویند کلیه محاکمات باید به محکمه‌های متعارفی رجوع شود خواه راجع به افراد ناس باشد خواه به ادارات دولتی و اگر غیر از این بکنند اختیار محاکمه از اختیار اجراء مجری نشده و در کار یکدیگر مداخله جایز شمرده‌اند.

باب دوم

حقوق ملت

پیش از این گفته ایم که دولت هیئتی است مأمور نگهداری عدل و حفظ نظام هیئت اجتماعی بشر و اظهار داشتیم که دولت این وظیفه خود را به عمل می آورد به واسطه وضع قوانین و اجرای آنها و معلوم کردیم که دولت مشروطه آن است که وضع قوانین و اجرای آنها را به دو هیئت جداگانه مفوض نموده باشد و کیفیت این امور را به تفصیل بیان کردیم.

اکنون باید دانست که ترتیبات سابق الذکر برای مشروطه بودن دولت کفایت نمی کند و شرط دیگر هم لازم است به این معنی که دولت نباید مختار باشد که هر قسم قانونی می خواهد وضع کند و باید مقید به بعضی قیود و حدود باشد. توضیح آنکه افراد ناس بالفطره و بالطبع بعضی حقوق عمومی دارند که دولت باید آنها را رعایت کند به طوری که وضع قوانین و اجرای آنها منافی حقوق مزبوره نشود زیرا که بنای دولت برای حفظ همین حقوق نهاده شده و اگر غیر از این کند از وظیفه خود خارج و متعدي شده است. پس هیچ قانونی صحیح و موافق عدالت نخواهد بود مگر این که منافی حقوق افراد ملت نباشد و حدی برای رعایت حقوق افراد نمی توان تصور کرد مگر به سبب دو امر: یکی این که اجرای حق یک نفر مضر و منافی اجرای حق دیگری نباشد بشود. دیگر این که در بعضی مواقع نفع عموم مقدم بر نفع خصوص است.

حقوق عمومی ملت مجموعاً در تحت دو عنوان درمی آید: اول آزادی، دویم مساوات. و ما این دو عنوان را در ضمن دو فصل بیان کرده به شرح انواع و اقسام آنها می پردازیم.

فصل اول: آزادی

آزادی عبارت است از این که شخص اختیار داشته باشد هر کاری را که میل دارد بکند به شرط آنکه ضرری به دیگران وارد نیاورد. پس نباید آزادی را با خودسری اشتباه کرد زیرا که آزادی آن

نیست که شخص همه‌کاری بتواند بکند و اختیار هر کس حدّی دارد و آن حدّ عبارت از قیودی است که به جهت آزاد بودن سایر مردم لازم است. به عبارت آخری قیودی که مقتضی مصلحت هیئت اجتماعیّه باشد.

حدود و قیود مذکوره به توسط قوانین معین می‌شود و قانون نباید منع کند مگر آنچه را واقعاً برای هیئت اجتماعیّه مضرّ باشد و هیچ‌کس نباید دیگری را به ارتکاب عملی که به موجب قانون ممنوع است مجبور نماید.

نباید تصور کرد که قید قانون مردم را از آزادی محروم می‌نماید بلکه وجود قانون برای حصول آزادی لازم است زیرا که اگر مردم خودسر باشند به حقوق یکدیگر تعدّی می‌کنند و در آن صورت البته هر کس بنده آن می‌شود که قویتر از خود او باشد. پس باید اطاعت قانون کنیم تا به بندگی مردم مبتلا نشویم.

حصول آزادی برای ملت موقوف به داشتن بعضی اختیارات است و اصول آن اختیارات از این قرار است: اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلّم و تربیت، اختیار عَرْض. اینک هر یک از اختیارات مذکوره را در تحت عنوانی بیان می‌کنیم.

اختیار نفس. اختیار نفس به‌طور کلی همان آزادی است که معنی آن را در فوق بیان کردیم. اما به‌طور خصوص اختیار نفس که آن را آزادی شخصی هم می‌توان گفت عبارت است از این‌که شخص مختار باشد هر جا می‌خواهد برود یا بماند و کسی نتواند مانع او شود.

لازمه اختیار نفس نبودن رسم غلامی و بندگی است و بنابراین در دُول مشروطه خرید و فروش غلام و کنیز ممنوع است و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعای مالکیت یک انسانی را بنماید اعم از این‌که آن انسان سیاه باشد یا سفید، موحد باشد یا مشرک.

علاوه بر این رعیت در اقامت در محلّ و زراعت و کارکردن در آن محلّ مختار است و کسی نمی‌تواند او را مانع از مهاجرت و نقل مکان شود فقط قیدی که در این باب ممکن است باشد این است که شخص مهاجر یا مسافر بعضی مراسم را که به موجب قانون برقرار شده از قبیل داشتن تذکره (پاسپورت) به عمل آورد.

در بعضی ممالک تعهد خدمت ابدی و تابعیت دائمی یک شخص را نسبت به شخص دیگر نیز ممنوع داشته‌اند به احتیاط این‌که مبدا این امر منجر به عبودیت آن شخص نسبت به دیگری شود. دیگر از لوازم اختیار نفس این است که هیچ‌کس را نتوان دستگیر نمود و نگاه داشت و حبس

کرد مگر در مواردی که قانون معین کرده و به ترتیبی که قانون قرار داده است. همچنین هیچکس را نمی‌توان مجازات کرد مگر به موجب قانونی که قبل از وقوع جنایت او وضع و اعلان شده باشد. حدی که برای اختیار نفس قرار داده می‌شود همان است که محض مصلحت هیئت اجتماعی و حفظ نظم و امنیت به موجب قانون معین شده است از این قرار: مباشرین نظمیه می‌توانند شخصی را که متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی باشد دستگیر کنند در صورتی که حکم کتبی محکمه را در دست داشته باشند یا این‌که جانی را در حین ارتکاب جنایت گرفتار نمایند و برای این‌که این مسئله منجر به ظلم و نقض آزادی شخصی نشود رسوم و قوانینی باید مرعی باشد. دیگر این‌که در بعضی موارد قانون اجازه می‌دهد که به جهت مجبور کردن مقصر به ادای جریمه و تلافی خسارتی که وارد آورده او را حبس کنند تا وقتی که ادای ذمه خود را بنماید. دیگر این‌که قاضی می‌تواند بعضی اوقات به مجازات جنایتی که از کسی سرزده به موجب قانون او را از آزادی شخصی محروم کرده موقتاً یا دائماً محکوم به حبس نماید و به کارهای جبری وادارد. مورد دیگر برای نقض آزادی شخصی خدمت نظامی است که ممکن است قانون مملکت اهالی را بدان مجبور نماید و برای حفظ وطن باید تمکین کنند. این دو مورد اخیر نقض اختیار کار هم هست چنانکه بعد معلوم خواهد شد.

اختیار مال. هر کس مختار مال خود می‌باشد و حق دارد هر نوع می‌خواهد آن را به مصرف برساند در صورتی که عملی مخالف قانون مرتکب نشود و هیچکس حق ندارد کسی را از مالش محروم نماید.

از نتایج اختیار مال یکی این است که دولت حق ندارد اموال کسی را به‌طور کلی ضبط کند هر چند آنکس مقصر و جانی باشد زیرا که هر تقصیر و جنایتی مجازاتی دارد و مجازات باید فقط راجع به شخص جانی بشود و حال آنکه ضبط اموال جانی گذشته از شخص او به بازماندگان او نیز ضرر می‌رساند.

دولت بعضی اموال خصوصی را حق ضبط دارد و آن اموالی است که موضوع جنایتی واقع شود (مثلاً مال التجاره‌ای که معامله آن ممنوع باشد) یا وسیله ارتکاب جنایتی باشد یا نتیجه ارتکاب جنایتی شود.

اختیار مال حدی هم دارد و آن اولاً مالیات است که دولت حق دارد از روی قانون بر اموال مردم وضع کند و در واقع مالیات کمکی است که هر فردی باید به مخارج عمومی ملت بنماید. ثانیاً این‌که هر گاه مصلحت عموم اقتضا کند دولت حق دارد مالی را از تصرف مالک آن

بیرون آورد ولی شرط آن این است که اقتضای مصلحت عموم از روی تحقیق بر وفق قانون مسلم گردد و در موقع اخراج مال از تصرف مالک رفع خسارت او هم از روی عدل و انصاف بشود.

اختیار منزل. اختیار منزل لازمه نفس است و نتیجه آن این که هیچ کس حق ندارد داخل خانه کسی شود مگر به رضا و اجازه او و اگر کسی به زور بدون اجازه به خانه دیگری برود باید مجازات شود و هرگاه از عمال دولت باشد مجازاتش سخت‌تر باید باشد.

ولی قانون ممکن است استثنائی برای این قاعده قرار دهد از این قرار که هنگام شب می‌توان بدون اجازه داخل خانه کسی شد در صورتی که آب یا آتش خانه را فرا گرفته و اسباب مخاطره شده باشد یا در صورتی که کسی از درون خانه از خارج استمداد بطلبد.

هنگام روز علاوه بر موارد مزبور عمال حکومت حق دخول در خانه شخصی دارند در صورتی که حکم محکمه را داشته باشند. برای دستگیر کردن مقصر یا تفتیش اشیاء لازمه تحقیق مطلب یا اجرای قوانین عدلیه و مالیّه و نظمیّه در کلیّه این موارد رسوم و ترتیباتی به موجب قانون باید باشد و مرعی شود و در غیر موارد معینه به هیچ وجه نباید حق اختیار منزل از مردم سلب شود ولی این قاعده راجع به منازل خصوصی است. یعنی اماکن عمومی از قبیل قهوه‌خانه و مهمانخانه و دکان و قمارخانه و امثال آن جزء خانه و منزل محسوب نیست و اجزاء نظمیّه همه وقت حق دارند در آن جا داخل شده نظارت نمایند.

اختیار کار و پیشه. اختیار کار و پیشه که لازمه اختیار نفس و مساوات می‌باشد عبارت است از این که شخص مختار باشد که بکند یا نکند و هر کار و پیشه‌ای را که میل دارد بدان اشتغال ورزد در صورتی که کار او منافی آزادی دیگران نباشد و هر کس به هر وسیله‌ای بخواهد این اختیار را از دیگری سلب نماید باید مجازات ببیند و اگر هم کسی نسبت به دیگری تعهدی کند که سلب اختیار کار از او بنماید آن تعهد باطل است.

از نتایج اختیار کار این است که شخص در کاری که می‌کند مختار باشد هر طریقه و شیوه‌ای را که مصلحت می‌داند اختیار کند و جنس خود را هم به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد (مگر بعضی اجناس ضروری زندگی را که بلدیه در موقع لزوم می‌تواند تعیین نرخ نماید).

سابقاً اختیار کار به چند طریق از مردم سلب می‌شد. یکی بنابر رسم غلامی و کنیزی؛ دیگر به واسطه انحصار و اختصاص برخی از مشاغل به بعضی طوایف و خانواده‌ها؛ دیگر به واسطه پاره‌ای ترتیبات اصناف که سابقاً در بعضی نقاط معمول بود که هیچ کس نمی‌توانست پیشه‌ای اختیار کند مگر این که داخل در صنف باشد و داخل شدن در صنف هم شرایط و قیود و مشکلات

داشت و این جمله امروز در ممالک آزاد متروک است. اما دولت برای اختیار کار حدودی هم می‌تواند قرار دهد و آن بنا به مصلحت عموم است یا به ملاحظه صرفه مالی دولت. حدودی که به مصلحت عموم قرار داده می‌شود چند قسم است: اولاً شرایط راجع به حفظ صحت از قبیل منع کردن اطفال و نسوان از اشتغال به بعضی صنایع با محدود کردن کار شبانه‌روزی کارگر یا مقید کردن وضع و موقع بعضی کارخانجات و ادارات به برخی شرایط و قس علی‌ذالک.

ثانیاً شرایط و قیودی که برای اختیار بعضی پیشه‌ها گذاشته می‌شود از قبیل این‌که طیب و جراح و دواساز و قابله و دندان‌ساز و وکیل مرافعه باید دیپلم یعنی تصدیق‌نامه تحصیل داشته باشند. ثالثاً منحصر نمودن دولت بعضی صنایع و حرف را به خود به جهت حفظ نفوس مثل ساختن شوره و باروت یا برای صحت و حسن اداره آنها از قبیل پست و تلگراف و راه‌آهن و امثال آنها یا دادن امتیاز انحصاری بعضی صنایع و اعمال را به مخترعین آنها در مدت معین به جهت تشویق و ترغیب مردم به سعی در کشف و اختراع.

اما حدودی که به ملاحظه صرفه مالی دولت در اختیار کار قرار داده می‌شود عبارت است از این‌که دولت بعضی اوقات هر گاه برای مخارج خود کسر محل داشته باشد بعضی کسبها را منحصر به خود می‌کند که منافع آنها را به مصارف دولتی بزند مثل این‌که در بعضی ممالک تجارت توتون یا ساختن کبریت منحصر به دولت است.

اختیار عقاید. اختیار عقاید عبارت است از این‌که شخص هر نوع عقیده‌ای در امور سیاسی و دینی و غیرها داشته باشد بتواند آنها را اظهار کند و کسی حق نداشته باشد متعرض او شود یا او را مجبور به قبول عقیده دیگر نماید یا بعضی حقوق را از او سلب کند.

لازمه اختیار عقاید این است که شخص هر دین و مذهبی که دارد بتواند بدان عمل کند و کسی حق ممانعت نداشته باشد.

حدی که برای اختیار عقاید قرار می‌دهند این است که عقیده‌ای که شخص اظهار می‌کند با رسوم دینی و مذهبی که معمول می‌دارد مخل آشایش عموم نباشد و منافی امنیت نشود و الا دولت حق دارد مانع آن شود.

سابق بر این در اکثر ممالک مردم اختیار عقاید نداشتند یعنی اگر در امور سیاسی اظهار عقیده می‌کردند که منافی میل دولت بود یا دین و مذهبی غیر از دین و مذهب رسمی داشتند به‌زحمت و مشقت می‌افتادند و شکنجه و عذاب می‌دیدند بلکه به قتل می‌رسیدند. امروز در دُول مشروطه این

ترتیب متروک شده عقاید بکلی آزاد است و در باب ادیان یکی از دو طریقه اختیار کرده‌اند. یکی آنکه دین و دولت بکلی از هم منفصل است. یعنی دولت در امور دینی هیچ‌گونه مداخله ندارد و در جزء بودجه دولت به جهت مصارف دینی چیزی منظور نمی‌شود و مصارف هر دین را معتقدین آن دین شخصاً متحمل می‌شوند. طریقه دویم آن است که دولت یکی از ادیان را دین رسمی قرار می‌دهد و در آن صورت ممکن است مصارف آن دین را جزء بودجه دولت منظور بدارد.

اختیار طبع و اظهار افکار. اختیار طبع و اظهار افکار یکی از حقوق شریفه انسان است و علاوه بر این‌که فی نفسه مطلوب می‌باشد اهمیت کلی دارد به واسطه این‌که این اختیار حافظ سایر حقوق و اختیارات می‌شود. یعنی اگر انسان بتواند افکار خود را اظهار کند و مطالب خویش را به طبع برساند هر گاه حقوق و اختیارات او پایمال شد به توسط تقریر و تحریر و اوراق مطبوعه شکایت می‌کند و مطالبه حقوق خویش را می‌نماید.

سلب اختیار اظهار افکار علاوه بر این‌که ظلم است مفسده بزرگی هم دارد و آن این است که انسان چون در اظهار افکار خود مختار نباشد ناچار دروغگو و مزور و فاسدالاخلاق می‌شود. بنابراین امروز در دُول متمدنه یعنی نزد ملل آزاد اختیار طبع و اظهار افکار برای همه کس حاصل است و از لوازم مشروطیت محسوب می‌شود. اما سابق این‌طور نبوده و آزادی مطبوعات همیشه موانع بزرگ داشته و مستبدین به انواع مختلفه این حق را از مردم سلب می‌کردند. یکی از طرق ممانعت آزادی مطبوعات این بود که دایر کردن چاپخانه و کتابفروشی را موقوف به اجازه دولتی نمایند.

طریق دیگر این‌که طبع کردن کتب و اوراق جراید را موقوف به اجازه کنند. طریق دیگر این‌که قرار بگذارند هر کتاب یا روزنامه‌ای که کسی بخواهد چاپ کند قبل از وقت دولت در آن نظارت نموده هر چه را که به مصلحت نداند از آن ساقط نماید. طریق دیگر این‌که مدیر روزنامه یا چاپخانه مجبور باشد مبلغی به عنوان وجه ضمانت تسلیم حکومت نماید.

امروز در دُول مشروطه ترتیبات مذکوره متروک است و هر کس در دایر کردن مطبعه و کتابفروشی و طبع کتاب و اوراق و جراید به هر وسیله بخواهد آزاد می‌باشد فقط برای این‌که این آزادی مَنافی مصلحت عموم و مخل آزادی دیگران نشود بعضی شرایط درکار است که باید صاحبان مطبعه و طبع‌کنندگان کتاب و روزنامه مرعی بدانند و شرایط مزبور به‌طور اجمال از این قرار است:

در کتب و اوراق غیردائمی صاحب مطبعه باید اسم و منزل خود را معین کند و چند نسخه هم از چیزی که به طبع رسانیده به دولت تسلیم نماید.

اما اوراق دائمی یعنی روزنامه و مجله باید یک نفر مدیر داشته باشد که معلوم و مسئول باشد و قبل از آنکه روزنامه تأسیس شود مدیر آن باید احداث و عنوان و طریق انتشار آن را به اسم و منزل خود و اسم مطبعه به دولت اطلاع بدهد و هر ورقه‌ای که طبع می‌شود چند نسخه از آن به دولت تسلیم کند و در هر نسخه‌ای که به طبع می‌رسد اسم مدیر مذکور باشد. شرایط فوق به جهت تسهیل مجازات کسانی است که به واسطه مطبوعات مرتکب جنایت می‌شوند.

جنایاتی که به توسط مطبوعات می‌شود چند قسم است:

یکی آنکه مخل امنیت و منافی مصلحت عموم باشد از قبیل ترغیب و تحریک مردم به ارتکاب جنایات یا نقل اخبار کذب که باعث فتنه شود از روی عمد یا توهین رئیس دولت یا سفرای خارجه و رؤسای دول خارجه و قس علی ذالک.

دیگر آنکه توهین و هتک آبروی اشخاص باشد (مگر نقادی اعمال کارگزاران دولت که اگر صدق باشد جنایت محسوب نمی‌شود). دیگر آنکه منافی عصمت و تهذیب اخلاق باشد. جنایاتی که به توسط مطبوعات می‌شود باید در حضور هیئت مصدقین (ژوری) محاکمه شود. هرکس اسمش بالصراحه یا به کنایه در روزنامه به بدی مذکور شد حق دارد جواب بدهد و صاحب روزنامه مجبور است جواب او را در همان روزنامه و در همان محل درج نماید. جنایاتی که به توسط تقریر و تکلم واقع شود نیز مانند جنایات تحریری و مطبوعات است و همان‌طور باید مجازات یابد.

یکی از لوازم اختیار اظهار افکار رعایت مکتوم بودن مراسلات است و بنابراین دولت به هیچ‌وجه حق ندارد مکاتیبی را که مردم به پست می‌دهند باز کند و مندرجات آن را ملاحظه نماید.

اختیار اجتماع و تشکیل انجمن. تفاوتی که بین اجتماع و انجمن می‌گذاریم این است که اجتماع موقتی است و تجدید نمی‌شود ولی انجمن اجتماعی است که هر روز یا به فاصله‌های معین به جهت مقصود مشخص وقوع می‌یابد.

در دوره استبداد اجتماع و انجمن موانع داشت. بعضی اوقات بکلی آن را ممنوع می‌کردند و گاهی مشکلات برای آن می‌تراشیدند.

در دول مشروطه اجتماع و انجمن آزاد است و هیچ‌گونه مانع و مشکلی در پیش نباید داشته باشد ولی برای این که تولید مفسده نکند قوانین مخصوصه برای آن می‌توان وضع نمود.

مثلاً قوانینی که به جهت اجتماع ممکن است وضع شود این است که اشخاصی که می‌خواهند در یک جا اجتماع کنند قبل از وقت به حکومت خبر دهند و متعهد باشند که حرب نداشته باشند و در شارع عام جمع نشوند و رعایت نظم و امنیت را بنمایند و حکومت حق داشته باشد از جانب خود و در آن جا کسی را بگمارد. اما برای تشکیل انجمن عموماً شرایطی قرار نمی‌دهند مگر رعایت قوانین و ملاحظه عفت و عصمت.

اختیار تعلیم و تعلّم. اختیار تعلیم و تعلّم عبارت از این است که هر کسی مختار باشد معلومات و معتقدات خود را به هر نحو می‌خواهد اظهار کند و تعلیم نماید و همچنین هر کسی مختار باشد در هر مدرسه‌ای که میل دارد یا نزد هر معلّمی که می‌خواهد تعلّم کند یا فرزند خود را به تعلّم وادارد.

از نتایج اختیار تعلیم و تعلّم این است که هر کس حق داشته باشد تأسیس مدرسه و حوزه درس نماید ولی در این خصوص ممکن است شرایطی هم قرار دهند مثلاً به موجب قانون کسی که می‌خواهد تأسیس مدرسه کند دارای تصدیق‌نامه دیپلم باشد و حدّی هم برای سنّ او منظور شود. بعضی را عقیده این بوده است که مردم اختیار تعلیم و تعلّم نباید داشته باشند و تعلیم باید منحصرأ به مدارس دولت باشد لکن این ترتیب هم ظلم است هم خلاف مصلحت. ظلم است به واسطه این که اختیار تعلیم و تعلّم در واقع شعبه‌ای است از اختیار نفس و اختیار عقاید و افکار و همان‌طور که آن اختیارات نباید از کسی سلب شود اختیار تعلیم و تعلّم هم باید حاصل باشد.

خلاف مصلحت است به واسطه این که هر گاه مدارس دولتی امتیاز انحصار تعلیم داشته باشند رقابت و همچشمی از میان می‌رود و ترقّی متوقف می‌شود و کسانی که در علم و حکمت آراء جدید و اکتشافات تازه دارند موقع اظهار پیدا نمی‌کنند و این به معارف و ترقّی عالم ضرر بزرگی وارد می‌آورد.

اختیار عرض. اختیار عرض وسیله حفظ سایر حقوق و اختیارات است و عبارت است از این که شخص حق داشته باشد به هیئت مقننه یا هیئت مجریه عرض مطلب بنماید به عبارت آخری عریضه تقدیم کند.

در دَوْل مشروطه تقدیم عریضه به هیئت مقننه اهمیت مخصوص دارد و عریضه‌ای که به آن هیئت داده می‌شود یا به غرض شخصی است یا به غرض نوعی. عریضه‌ای که محض غرض شخصی باشد عبارت است از تظلم و تشکّی که شخص بکند از تعدّی و اجحافی که درباره او به عمل آمده باشد.

عریضه مبنی بر غرض نوعی آن است که شخص قانونی به هیئت مقننه پیشنهاد کند که وضع نمایند یا قانون موجودی را اصلاح و جرح و تعدیل کنند.

بنابراین اختیار عرض وسیله‌ای است که هم افراد را از پایمال شدن حقوقشان محفوظ می‌دارد و هم ایشان را مستقیماً در عمل وضع قانون شریک می‌نماید.

اختیار عرض برای عموم ناس حاصل است خواه مرد باشند خواه زن، صغیر یا کبیر، خودی یا بیگانه، لکن شرایطی دارد که باید منظور شود از این قرار:

عریضه‌ای که به هیئت مقننه یعنی مجلس وکلا یا مجلس سنا تقدیم می‌شود باید مکتوب باشد و امضاء صحیح صریح داشته باشد.

طریق رسانیدن عریضه به مجلس این است که آن را به رئیس مجلس یا یکی از اعضاء دفتر مجلس بدهند ولی کسی نباید شخصاً عریضه به مجلس ببرد زیرا که در آن صورت ممکن است به عنوان تقدیم عریضه ازدحامی از مردم در مجلس بشود و اسباب اغتشاش یا ذهن مجلس فراهم آید.

در مجلس یک کمیسیون مخصوص هست موسوم به کمیسیون عرایض که باید به آنها رسیدگی کند. نتیجه رسیدگی کمیسیون به عرایض این است که آن را برای یکی از وزراء بفرستد یا این که علاوه بر رجوع به وزیر در مجلس هم مطرح کند یا این که قابل اعتنا ندانسته مسکوت عنه گذارد.

کمیسیون عرایض هر ماه صورت عرایضی را که تقدیم مجلس شده با مضمون آنها و اسم صاحب امضا و حکمی که کمیسیون درباره آنها کرده به تمام اعضاء مجلس می‌دهد و اعضاء مجلس حق دارند مطالبه کنند که فلان عریضه در مجلس مطرح شود.

فصل دویتم: مساوات

در این جا غرض از مساوات یکسان بودن حقوق عموم ناس است یا به عبارت آخری عبارت است از این که قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثناء و مزیت قرار داده نشود و اگر هم تفاوتی در میان مردم گذاشته شود محض مصلحت و خیر عموم باشد.

مساوات حقوق غیر از مساوات احوال است و این نوع مساوات صورت‌گرفتنی نیست زیرا که مردم بالفطره و بالطبع از حیث قوه و توانایی و قابلیت و اخلاق و خیالات تفاوت دارند و این اختلافات ناچار منجر به اختلاف احوال می‌شود. مساوات حقوق همیشه در تمام ممالک حاصل نبوده و بسیار اتفاق افتاده که طبقات مردم از یکدیگر امتیاز داشته‌اند جماعتی از اعیان محسوب می‌شدند و از تحت بعضی قوانین خارج بودند مزایای چند داشتند و با سایر مردم

یکسان در تحت محاکمه و مجازات در نمی‌آمدند ولی امروز در دُول مشروطه این اختلافات موقوف شده و اگر هم در جایی عنوان اعیانیت باقی است فقط افتخاری می‌باشد و برای کسی اثبات حق مخصوصی نمی‌کند.

مساوات حقوق را می‌توان به چهار شعبه منشعب نمود. از این قرار: مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مشاغل و مناصب، و مساوات در مالیات.

مساوات در مقابل قانون. مساوات در مقابل قانون عبارت از این است که کلیه قوانین درباره عموم ناس یکسان وضع شود و یکسان مجری گردد و رعایت نسب و تشخص و تمول در حق هیچ‌کس به عمل نیاید. مسکین و غنی و وضع و شریف چون در موارد متشابه واقع شوند احکام قانون در باب ایشان متشابه باشد خواه آن موارد در امور جاریه زندگی باشد از قبیل معاملات و معاهدات و توارث و امثال آن خواه در مسئله جنایت و مجازات.

سابقاً در بعضی ممالک همه‌کس یکسان حق تحصیل مال و معامله و معاهده نداشت و مخصوصاً قانون مجازات درباره اشخاص مختلف می‌شد قاتل اگر از اعیان بود یک نوع جزا می‌دید و اگر از ادانی ناس بود نوع دیگر و قس علی‌ذالک. لکن امروز این ترتیب منسوخ است و باید مطلقاً مساوات مرعی باشد.

مساوات در مقابل محاکم عدلیه. مساوات در مقابل محاکم عبارت از این است که محکمه‌های عدلیه متعلق به عموم ناس باید باشد و برای اشخاص مخصوص محکمه مخصوص نباید باشد. سابق براین در بعضی ممالک هر وقت در مرافعه اعیان و روحانیون طرف بودند محکمه مخصوصی برای ایشان تشکیل می‌شد و مرافعه و محاکمه به طریق خاص صورت می‌گرفت علاوه بر این مرافعه کنندگان می‌بایست به قضات تعارفات و حق بدهند و مخارج گزاف بکنند و به این واسطه فقرا قادر بر مرافعه نبودند.

امروز این ترتیب به هم خورده و باید محکمه‌های خصوصی بکلی موقوف باشد. اختلاف محکمه‌ها فقط مبنی بر اختلاف موضوع محاکمه است نه بر تفاوت اشخاص. از این گذشته چنانکه سابق مذکور داشته‌ایم در قانون قید می‌شود که هیچ‌کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که قانون برای او تعیین کرده منصرف نمود و باز داشت و به محاکمه خاص طلبید علاوه بر این محاکمه مجانی است یعنی مرافعه کنندگان به قاضی نباید حق یا تعارف بدهند و برای سایر مخارجی هم که در مرافعه پیدا می‌شود از قبیل حق الوکاله و حق ثبت و غیرها ترتیبی قرار می‌دهند که فقرا از آن معاف شوند.

مساوات در مشاغل و مناصب. مساوات در مشاغل و مناصب که لازمه آزادی کار و پیشه است

عبارت از این است که مشاغل و مناصب مخصوص طایفه و طبقه مشخص معینی نباشد و همه کس حق داشته باشد که به جمیع مراتب و مشاغل و مناصب نایل شود و حدی در این باب نباشد مگر قابلیت و کفایت شخصی و حسن اخلاق.

مشروط نمودن نیل مناصب و مشاغل به مدارج تحصیلی و امتحان و تصدیقنامه و امثال آن منافی با مساوات نیست زیرا که این شرایط محض رعایت کفایت و قابلیت قرار داده می شود.

مساوات در مالیات. مساوات در مالیات این است که هر مالیاتی که بر مردم وضع می شود عمومیت داشته باشد و هیچ کس بی جهت معاف نشود و هر کس به نسبت قوه و استطاعت خود مالیات بدهد.

در اوقاتی که مساوات برقرار نبوده و در بعضی جاها بعضی طبقات از قبیل اعیان و روحانیون از مالیات معاف بودند و اگر هم معاف نبودند به عنوان تخفیف و امثال آن طفره می زدند، بار کلیه عوارض و مالیات بر دوش رعایا می افتاد.

امروز عدل چنین اقتضا می کند که هر کس از حفظ و حمایت دولت یعنی قانون بهره مند است در مخارج اجرای قانون کمک می کند یعنی مالیات بدهد و مالیاتی که می پردازد به تناسب استطاعت او باشد و به تناسب همان بهره ای که از وجود دولت می برد و بنابراین قوانین مالیه ای که وضع می شود باید طوری باشد که رعایت این اصول را بنماید.

معافیت از مالیات هر گاه از روی حقانیت درباره فقر منظور شود منافی با مساوات نیست زیرا که نظر به استطاعت طرف مقابل است.

مؤلف گوید

اختلالی که به سبب فوت مرحوم مفقور ذکاءالملک طابۃ تربته در امور این بنده دست داد تألیف و طبع این کتاب را به تأخیر انداخت و این ناچیز را در خدمت بعضی از آقایان و دوستان که منتظر انتشار آن بودند شرمندۀ ساخت. لهذا برای این که بیش از این در انتظار نمانند و بنده را به تقاعد متّصف نسازند این قسمت از کتاب مزبور را که عبارت از کلیات علم حقوق اساسی است منتشر می نماید و آن را برای مابقی معطل نمی کند و از خداوند توفیق می خواهد که بقیۀ آن را هم در مجلّدی جداگانه به طبع برساند و ضمناً محض توضیح معروض می دارد که آنچه در این جلد مذکور شده قواعد کلیه است و به بیان قوانین اساسی هیچ دولت مخصوصی نیست. ان شاء الله در جلد ثانی قوانین اساسی بعضی از دُول معتبره را باز نموده بعد از آن به شرح و تفسیر قانون اساسی دولت علیّه ایران – صانها الله تعالی عن الحدثان – و مقایسه آن با قوانین سایر دُول خواهیم پرداخت.

این رسالۀ شریفه به قلم شکسته این بنده ضعیف مرتضی الشریف النجم آبادی نوشته شد.
فی شهر ربیع الاول من شهر سنه ۱۳۲۶ هجری

بخش دوم

یادگارهایی از عضویت

در

کنفرانس صلح پاریس

ایران در سال ۱۹۱۹*

مکتوبی است بسیار بااهمیت و روشن‌کننده حقایق چند مخصوصاً دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و وضع ناگوار ایران در آن دورهٔ سخت و تاریک که مطلوب ایرانی نبوده و نیست. این مکتوب به قلم مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) است. فروغی این مکتوب را توسط مرحوم ابراهیم حکیمی (علی‌الظاهر) خطاب به «دوستان خویش» در آن عصر، از پاریس نوشته است. او در آن وقت عضو هیئتی بود که به ریاست مشاورالممالک انصاری، به منظور آن‌که بتواند در کنفرانس صلح شرکت کند به اروپا رفته بود ولی توفیق حاصل نکرد.

اصل این مکتوب متعلق است به آقای پرویز حکیمی، برادرزادهٔ مرحوم ابراهیم حکیم‌الملک، و به لطف مرحوم عبدالله انتظام عکس از آن تهیه شد. طبع این مکتوب ضمناً گویای بینش سیاسی و عقیدهٔ روشن مرحوم فروغی است و یکی از اسناد مهم برای شناساندن شخصی است که هنوز درست در حق او قضاوت نشده است.

پس از نشر، مجلهٔ خواندنیها بی‌فاصله‌ای آن را در یکی از شماره‌ها منتشر ساخت و بدان عنوان داد «ایران نه ملت دارد نه دولت» و موجب شهرت عمومی تر ناشر شد. بعداً توسط حبیب یغمایی در دو جلد مقالات فروغی (تهران، ۱۳۵۳) تجدید چاپ شد. در سالهای اخیر آقای غلامحسین میرزاصالح آن را در مجلهٔ نگاه‌نو (شمارهٔ ۹، سال ۱۳۸۱) بدون اشاره کردن به مأخذ پیشین به طبع رسانید ولی پاراگراف‌بندی به همان ترتیبی بود که در مجلهٔ راهنمای کتاب انجام شده بود. ایرج افشار

نامه به ابراهیم حکیم‌الملک

این مشروحه را برای اطلاع خاطر دوستان صدیق می‌نویسم. انتشار این مطالب البته هر چه بیشتر بهتر، اما به‌طوری که معلوم نشود از طرف ما نوشته شده، و رعایت احتیاط لازم

* نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب، سال پانزدهم (۱۳۵۱).

نیست سفارش کنم. هرگاه مقتضی و لازم [بود] که بعضی از رجال هم مطلع شوند و بخوانند البته بعد از حصول اطمینان خاطر باید بشود که به عملیات ما در این جا لطمه وارد نیاید. چون تاکنون وسیله مطمئنی برای رسانیدن اخبار به طهران نداشته‌ام با کمال میل و ضرورتی که بود موفق نشده‌ام. دو هفته قبل عبدالعلی‌خان پسر اعتمادالسلطنه عازم ایران بود اگرچه مقتضی احتیاط نبود شرح عملیاتی که در این جا کرده‌ایم بدهم مفصل می‌شود مقداری از اسناد راجعه به این عملیات به توسط وزیر مختار به وزارت خارجه فرستاده خواهد شد. همین قدر می‌گویم آنچه ممکن بود و عقل ما می‌رسید بدون این که از جاده حزم و احتیاط خارج شده باشیم کردیم. رفقا هم بینی و بین‌الله همه خوب بودند، یعنی مسلماً کسی خیانت و رفتار مخالف مصلحت مملکت نکرد. مشاور الممالک قدری بی‌حال و کم‌خیال بود. *inertie apathic* در مزاجش غالب است. ناچار او را به تدبیر به کار می‌گرفتیم. میرزا حسین‌خان بی‌تجربه و ساده‌لوح و کم‌فکر است، اما کارکن و دلسوز است. انتظام‌الملک روی هم رفته از هر حیث خوب است. باری ما چهار نفر به اندازه‌ای که ممکن بود تلاش کردیم، اما نتیجه‌ای که تاکنون گرفته‌ایم بر حسب ظاهر چندان زیاد نیست و یقین هم ندارم که بعد از این نیز نتیجه‌ای که به صورت ظاهر زیاد باشد بگیریم. اما در باطن به عقیده من و هر آدم منصفی این مسافرت بی‌نتیجه نبوده. یقیناً داخل شدن ایران در مجمع ملل بدون کشمکش و خون دل از اثر وجود این هیئت در پاریس است. ان شاء الله بعد از این دولت بتواند از این فقره استفاده کند و اگر بداند نتیجه خیلی بزرگی است. حال باید نمایندگان خوب برای مجمع ملل معین کرد.

از این گذشته (این اوراق را به عجله نوشته و مسوده نکرده‌ام و نسخه دیگر ندارم عین آن را حفظ کنید) سر و صدا خیلی کردیم، در عین آنکه هوو و شارلاتانی نکردیم. فرنگی‌ها عموماً از ایران بی‌خبرند بلکه غالباً متذکر وجود ایران و قوم ایرانی نیستند. جلب توجه ایشان را کردیم و گمان می‌کنم مظهر و معرف بدی از ایران نبودیم. اقدامات خصوصی که برای مملکت مفید باشد خیلی کرده‌ایم که شرح آن در این جا لازم نیست و اگر ان شاء الله نتیجه گرفتیم در مراجعت به طهران بیان خواهم کرد. فعلاً مقصودم بیان مطالبی است که راجع به مأموریت خودمان و مسائل پلیتیکی می‌باشد. از هیئت دولت حق داریم که خیلی گله‌مند باشیم. در بدو ورود ما به پاریس تلگرافی از رئیس‌الوزراء رسید که اقدامی که دولت را داخل در تعهدی کند ننمایید تا خبر ثانوی به شما برسد. چون مطلب مجمل بود ما هم چهل روز بود از طهران بی‌خبر بودیم بکلی بی‌تکلیف ماندیم و ندانستیم چه باید کرد، و چه باید گفت، و مقصود چیست؟

ده دوازده روز اقامت ما به این شکل تلف شد. بعد معلوم شد که خبری نیست و باید همان

مقاصدی را که داشتیم تعقیب کنیم. مشغول شدیم و لوايح ترتيب دادیم و به ملاقات رجال و متنفذین پرداختیم. در طهران در جلسه هیئت وزراء مخصوصاً گفت و گو و مباحثه از استخدام مستخدمین خارجی و استعانت از دُول خارجی کرده بودیم و هیئت دولت و شخص رئیس‌الوزراء صریحاً به ما امر دادند که در پاریس درصدد حصول این مقصود برآییم و مخصوصاً گفت و گو شد از این که مستخدمین مالیه و صاحب‌منصبان نظامی را که اهم مستخدمین هستند باید از فرانسه و امریکا استخدام کنیم و فقط تردید بود از این که آیا مالیه از امریکا و صاحب منصب از فرانسه باشد یا برعکس. تمایل آقایان رئیس‌الوزراء و هیئت دولت این بود که مالیه از فرانسه و صاحب منصب از امریکا باشد ولی تصمیم قطعی را موکول به مطالعات در پاریس نمودند و گفتند آن جا بهتر معلوم خواهد شد که کدام قسم اقتضا دارد. علاوه بر این وقتی که ما به پاریس رسیدیم دیدیم قبلاً تلگرافی از رئیس‌الوزراء به وزراء مختار پاریس و لندن رسیده و سؤال کرده‌اند که تحقیق کنید ببینید امریکا چه اندازه حاضر است به ما مساعدت کند.

این تلگراف هم مؤید افکاری بود که از طهران همراه خود آورده بودیم، به ضمیمه این که آقای رئیس‌الوزراء در همان جلسه برای ما حکایت کردند که وزیر مختار انگلیس به ما گفته است حالا اگر مایل باشید دوباره شوستر را بیاورید مانع نیست. پس با این حال تکلیف خود دانستیم که با امریکایی‌ها و فرانسوی‌ها داخل مذاکره شده عقیده آنها را بفهمیم و کلیه نظر به این که هیئت دولت و ملت خودمان را مشتاق می‌دانستیم که روابط را با امریکا محکم کنند بنای به حکمیت را با آنها گذاشتیم. علی‌قلی خان شارژ دافر^۱ ما در امریکا که به پاریس آمده بود نظر به ارتباطی که با امریکایی‌ها داشت یک مهمانی کرده وزیر امور خارجه امریکا و اکثر رجال مهمی که از امریکا در فرانسه بودند دعوت نمود و وزیر امور خارجه امریکا در آن مهمانی نطق بسیار خوبی کرده در حقیقت وعده صریح مساعدت رئیس‌جمهوری و دولت امریکا را به ما داد و تمام امریکایی‌هایی که با آنها ملاقاتهای خصوصی کردیم همین‌طور به ما قوت قلب دادند و اظهار مساعدت نمودند. و کیف ماکوک شده بود که یک مرتبه از آقای رئیس‌الوزراء تلگرافی رسید که بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی نکنید و مملکت را به مخاطره نیندازید و ما را به مشکلاتی نظیر آنچه در واقعه شوستر واقع شده مبتلا نسازید. دست و دل ما سرد شد. سر جای خود نشستیم منتظر دستورالعمل شدیم. در هر موقع دولت را از جریان امور کنفرانس و دُول مطلع ساختیم، و پی‌درپی تقاضا و التماس کردیم که:

ما را هم از اوضاع طهران و ایران مسبوق کنید و پلیتیک دولت را برای ما روشن سازید و

۱ مراد علی‌قلی خان نبیل‌الدوله فرزند عبدالرحیم خان ضرابی و این اخیر مؤلف مرآة قلمان (تاریخ کاشان) است.

تکلیف ما را معین کنید که چه باید بکنیم. لایحه دادن ما به کنفرانس و تقاضا کردن ثمر ندارد. کار را باید دنبال کرد. دنبال کردن کار و مذاکرات به عمل آوردن در صورتی ممکن است که ما بدانیم چه بگوییم، به کجا تکیه کنیم. اگر مقاصد دولت را در اصلاح امور از ما بپرسند چه بگوییم؟ اگر بگویند شما را قوای خارجی باید اعانت کند در صورتی که منکر این مطلب نمی‌توانیم بشویم چه جواب بدهیم؟ وانگهی هر کاری باید کرد چرا نمی‌کنید تا ما بتوانیم بگوییم ما مشغول هستیم. اظهار حیاتی، عرض لحيه‌ای، آخر همه را که نمی‌توان مغلطه کرد و گفت ایران مملکت داریوش و انوشیروان است. من چند مرتبه بوذرجمهر و نظام‌الملک و فردوسی و خواجه نصیر تحویل مردم بدهم. چقدر شعر بخوانم و عرفان بیافم.

خلاصه از طرف دیگر هر چه سعی کردیم با انگلیسی‌ها نزدیک شویم و آنها را رام کنیم گفتند مادر طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عن قریب نتیجه حاصل می‌شود. در لندن خواستیم اقدامات کنیم، خودمان به لندن برویم گفتند دولت ایران یا باید به توسط دولت انگلیس کار خود را صورت دهد یا به کنفرانس مراجعه کند. جمع هر دو نمی‌شود، و این همه به اتکاء اوضاع طهران بود.

به طهران مراجعه کردیم که شما چه مذاکرات با انگلیسی‌ها می‌کنید ما را مطلع کنید و در هر صورت هیئت پاریس با هیئت طهران باید به موافقت یکدیگر کار کنند جوابی نرسید، و حاصل کلام این که امروز که شش ماه می‌گذرد که ما از طهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است در پاریس هستیم بکلی از اوضاع مملکت و پلیتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق، نه صریحاً نه تلویحاً، نه کتباً نه تلگرافاً، نه مستقیماً نه به واسطه به ما نرسیده. حتی این که در جواب تلگرافهای ما به سکوت می‌گذرانند. سه ماه است از رئیس‌الوزراء دو تلگراف نرسیده استعفا می‌کنیم قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطلیم و نسیه می‌خوریم پول نمی‌فرستند.

چیزی که از تلگرافات طهران و اطلاعات حاصله از وزارت امور خارجه پاریس و حرفهای انگلیسی‌ها و غیره استنباط کرده‌ایم این است که انگلیسی‌ها اوضاع طهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی زیر دست خودشان باشد. چون اوضاع دنیا و هیاهوهای مادر پاریس طوری پیش آورده که صریحاً و بر حسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید می‌خواهند ایرانی‌ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به آنها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در طهران انجام بگیرد و

وجود ما در پاریس مخّل این مقصود است، و سعی دارند قبل از آنکه ما بتوانیم کاری بکنیم و نتیجه بگیریم آنها به مقصود نایل شده باشند. دولت ایران هم یا بکلی تمکین [می‌کند] و تسلیم است، یا می‌ترسد اقدامی بکند و خود را در عالم بی‌تکلیفی نگاه داشته و هم نمی‌داند چه بگوید. ضمناً عداوتهای شخصی هم در کار است و این فقره را اطلاع داریم که چون انگلیسی‌ها تصوّر می‌کردند که ما می‌خواهیم از فرانسه مستخدم مالیه بگیریم از فرانسوی‌ها به‌طور خصوصی خواهش کرده بودند که از دادن مستخدمین مالیه به ایران امتناع کنند. فرانسوی‌ها هم به قدری گرفتاری دارند که نمی‌توانند در مقابل انگلیسی‌ها مقاومت کنند خاصه با بی‌حالی که از ایران ظاهر می‌شود که اقلّ صدایش هم در نمی‌آید. مزه در این است که در باب استخدام معلّمین هم اشکال می‌کردند و نمی‌دانم چه شد که بالأخره اجازه استخدام معلّمین [صادر] گردید و حالا مشغول این کار شده‌ایم تا ببینیم چه می‌شود.

با مسطورات فوق بی‌مهری انگلیسی‌ها نسبت به ما طبیعی است و به همین جهت از بدو ورود ما علاوه بر برودتی که رجال آنها نشان دادند روزنامه‌جات نیم‌رسمی از قبیل طیمس مقالات مخالفت‌آمیز نوشته گاهی استهزاء کردند، گاهی تهدید و به‌طور کلی خواستند دماغ ما را بسوزانند و بمالند. اما ما از ابتدای کار ملتفت بودیم که نباید بهانه به دست آنها بدهیم. در لوایحی که برای کنفرانس نوشتیم هیچ‌گونه شکوه و شکایتی از انگلیسی‌ها نکردیم، بلکه هر جا اقتضا داشت که اسم آنها برده شود دوستانه ذکر کردیم. همچنین در مقالاتی که در روزنامه‌جات نوشتیم و کنفرانس‌هایی که دادیم. بالأخره چندی قبل لرد کرزن که امروز سلسله‌جنبان پلیتیک آسیایی انگلستان است به پاریس آمد. مشاور الممالک را واداشتیم کاغذ خیلی مؤدب گرمی به او نوشته تقاضای ملاقات کند. لیکن او یک روز بیشتر در پاریس نماند و ملاقات واقع نشد.

خلاصه این رفتار ما و تنقیداتی که خود انگلیسی‌های آزادی‌طلب و روزنامه‌جات فرانسه به آنها کردند عاقبت کاری کرد که گویا خجالت کشیدند و اخیراً روزنامه طیمس تغییر لحنی داد و تقریباً زبان تملق‌آمیز اختیار کرد. اما نتیجه عملی از این تغییر لحن ظاهر نشده گمان هم نمی‌کنم بشود. این هم یک اندازه حفظ ادب و نزاکت است و یک اندازه برای اغفال و امرار وقت. این بود حقیقت حال ما. اما ظاهر کارها و جریان امور از این قرار است:

کنفرانس صلح از بدو انعقاد آن عناوین قشنگ حق و عدالت و مساوات و انصاف را کنار گذاشته، دُول کوچک را عقب زده، دُول معظمه انگلستان و فرانسه و امریکا کارها را به دست خود گرفته، هر طور خواستند موافق مصلحت و هوسناکی خود ترتیباتی دادند. متنها این‌که چون طمعها تصادم می‌کرد الآن که شش ماه می‌گذرد تقریباً هیچ کاری انجام نداده‌اند و همه ملل

ناراضی هستند. فرانسوی‌ها تمام حواسشان مصروف این است که کاری بکنند که چند سال دیگر آلمان نتواند از آنها انتقام بکشد و فعلاً به سر خود می‌زنند که جنگ ما را خانه خراب کرده و چطور زندگانی بکنیم. امریکایی‌ها که منافع در اروپا ندارند مستر ویلسون دست و پا می‌کنند که اصول چهارده‌گانه خود را حفظ کنند آن هم میسر نمی‌شود، به واسطه این‌که دولت اروپا طماعند و بسیاری از امریکایی‌ها هم به واسطه ضدیت شخصی با رئیس جمهور یا اغراض دیگر یا جهل و غیره با او مخالفت می‌کنند.

انگلیسی‌ها موقع را مغتنم شمرده چون در اروپا چندان غرض ندارند در آسیا و افریقا تمام مقاصد خود را بدون سر و صدا حاصل می‌کنند. تقریباً تمام کلنی‌های آلمان را در افریقا ضبط کردند. در آسیا هم فقط دولت روس مدعی بود که فعلاً از میان رفته و میدان خالی شده. این است که می‌خواهند تمام آسیا را هم ببلعند، لااقل آسیای غیر از ژاپن و چین را که می‌خواهند. گاهی اوقات بلژیک صدای ضعیفی بلند کرده می‌گوید فلان قسمت از کلنی آلمان را به من بدهید. کسی اعتنایی نمی‌کند. فرانسوی‌ها گاهی از زیر فشارهای دیگر سر درآورده می‌گویند بنا بود سوریه متعلق به ما شود، آن را هم به دسیسه و روکش کردن امیر حجاز یک فکری برایش می‌کنند. بالاخره فعلاً باز هر چه نگاه می‌کنم فایده صحیح را انگلیس برده است.

تمام دنیا ضعیف شده مدعی‌های بزرگ او از پا درآمده‌اند. چشم بد روزگار بگذارد کار به کام است. نقشه آسیای غربی را در نظر بگیرید: افغانستان را که سابقاً در زیر دست خودشان بود حالا تعرضات او را به هندوستان بهانه قرار داده درصدد هستند که به درستی آن را در چنگ بگیرند، زیرا دیگر روسیه نیست که مدعی باشد. در ترکستان یقیناً مشغول کار هستند. اما ما این‌جا اطلاع نداریم و در اروپا کسی به فکر ترکستان نیست. بین‌النهرین را که حقاً متصرف شده‌اند. کردستان عثمانی که بی‌صاحب است و همسایه بین‌النهرین. چند روز قبل روزنامه‌ها نوشته بودند اکراد عثمانی با انگلیس مخالفت می‌کنند و دولت انگلیس درصدد جلوگیری است. عربستان را که استقلال دادند. معنی استقلال عربستان با امیرحسین و امیرفیصل که جیره‌خور انگلیس هستند معلوم است چیست. دولت فرانسه مدعی سوریه بود با آن هم بازی درآورده امیرفیصل را وادار کرده‌اند که آن‌جا را جزو عربستان و مستقل اعلان کند.

فلسطین که متصل به مصر است و کسی منکر نمی‌تواند بشود که باید زیر دست انگلیس باشد. در قفقاز هم که فعلاً قشون انگلیس هست کار می‌کند و زمینه تهیه می‌نماید، فقط باقی می‌ماند آسیای صغیر و ارمنستان و گرجستان. ارمنستان قدری کارش مشکل است به واسطه این‌که آنها خودشان سرپرستی دولت معظمی را طالبند و برای حصول سرپرستی امریکا کار می‌کنند.

در هر حال برای ارمنستان و گرجستان هم خدا بزرگ است و دست حيله و دسيسه دراز. آخر به يك شكلى درست مى شود و مقصود حاصل مى گردد. در باب آسيای صغير يعنى آنچه بايد برای عثمانى بماند و مسئله اسلامبول اين روزها مشغول مذاكره خواهند شد و هنوز نمى دانيم چه مى شود. اين قدر هست كه به حسن تدبير گوياكارى كرده اند كه دولت ديگرى در آن جا دست نداشته باشد و احتمال مى رود كه مصالح بریتانیای اعظم اقتضا كند كه عثمانى مستقل و اسلامبول در دست عثمانى بماند.

از ايران در اين ميان حرفى نزدم چون حالش بر خودمان معلوم است. فعلاً تمام حواس مادر اين جا مصروف عقد مصالحه با آلمان و اطريش است. اين كار را دُول اربعه معظمه با كمال بكفائتى مشغول انجام هستند. مسائل مهمه هنوز حل نشده معلوم نيست دولت آلمان صلح را امضا خواهد كرد يا نه. اگر امضا نكرد باز كشمكش شروع مى شود.

اما اوضاع داخله ممالك اروپا هم خوب نيست. ملت ها از دولت ها راضى نيستند و حوصله شان سررفته. عمليه جات متصل گرو مى كنند. الآن چند روز است بسيارى از عمليه جات گرو كرده اند و محتمل است بسط پيدا كند. اگر ترس آلمان و هدر رفتن زحمات نبود شايد تا حال انقلاب يا لااقل تغيير كلى واقع شده بود. غرض اين است كه هر ترتيبى هم در كارها داده شود معلوم نيست ثابت و برقرار باشد. حتى اوضاعى كه به واسطه عهدنامه صلح پيش مى آيد بى اعتبار است و ضمناً پيش آمدكار ايران هم در تحت اثر اين بى اعتبارى است. نه از پيش آمد خوب مى توان خيلى اطمينان حاصل كرد نه از پيش آمد بد مايوس بايد شد. مسئله در اين است كه قبل از جنگ، مسئله مشرق فقط مسئله تسويه كار عثمانى بود. حالا تمام نصف شرقى اروپا و نصف غربى آسيا مسئله مشرق شده و در اين قسمت از دنيا بيست و سى ملت مختلف ظهور كرده كه همه استقلال مى خواهند، و خيالات عاليه و طمع و هوا و هوس دارند، و با هم اكثر مخلوط هستند و هيچ قسم نمى توان منظورات آنها را با هم وفق داد. اوضاع روسيه هم كار را بيشتر مشكل كرده، نه بلشويك ها توانستند دولت صحيحى در روسيه برقرار كنند و رفتارشان طرف تحسين و تصديق واقع شد و نه مخالفين آنها هنوز توانسته اند كار را از دست آنها بگيرند. معلوم هم نيست تا كى آنجا سروسامانى مى گيرد.

اروپايى ها هم از بسط و سرايت بلشويزم در ممالك خود فوق العاده واهمه دارند. ماده ها هم مستعد است و مادام كه روسيه سامان نگیرد تكليف اروپاي شرقى بلكه آسيا هم معلوم نمى شود. در هر حال در اين ميانه اميد بزرگ به مجمع ملل است. اگر اين اساس حقيقتاً درست شد مى توان اميدوار بود كه بنای كار دنيا فى الجمله بر شالوده صحت و حقيقت و عدل و حقانيت گذاشته

می‌شود، اگر این هم نشد تمام زحمات هدر است و صدماتی که مردم خورده‌اند بیهوده بوده. در اروپا اکثریت خیلی زیادی جداً مجمع ملل را می‌خواهند و غیر از بعضی حمقا و مردمان قدیمی که تصور عوالم بهتر و عالیتری ندارند کسی مخالف نیست. فقط نگرانی در این است که جمعی از امریکایی‌ها قدری به واسطه غرض‌رانی با مستر ویلسون و قدری از روی عقیده که امریکا نباید در امور اروپا شریک باشد و اروپا نباید در امور امریکا مداخله کند مخالفت دارند. ولی امید است که با وصف این مسئله مجمع ملل پیشرفت کند و اگر امریکایی‌ها هم شرکت نکنند احتمال دارد در اروپا دست از این خیال برندارند و فعلاً مشغول تدارک مقدمات آن هستند.



اما کارهای خودمان. قلم اینجا رسید سر بشکست و عضویت ایران در کنفرانس صلح به مسامحه و طفره و تعلل گذشت و با اوضاعی که از دولت خودمان و رفتارش با انگلیس و با این هیئت اعزامیه مشاهده شد البته غیر از این مترقب نبود. عنوان بی‌طرفی ایران هم خوب مستمسکی بود برای این‌که بگویند مناسبتی ندارد ایران در ترتیب مواد مصالحه دُول متحارب با آلمان و اطیش دخالت داشته باشد. خاصه این‌که روزنامه رعد که فعلاً زبان ملت و دولت ایران است، خودش تصدیق می‌کند که دُول حق دارند نمایندگان ایران را به پاریس هم راه ندهند و آنها را بیرون کنند و از هیچ جا صدایی مخالف این شنیده نمی‌شود.

بنابراین حالا منتظریم که در موقعی که کار عثمانی مطرح خواهد شد به مناسبت این‌که ما با عثمانی همسایه هستیم شاید بتوانیم بگوییم باید در این خصوص به حرف ایران هم گوش بدهید و فی‌الجمله وعده در این باب داده شده و امید مختصری از این جهت باقی است نگرانی در این است که اگر واقعاً یک روزی ما را خواستند و در مسائل ایران با ما داخل مباحثه شدند چه بگوییم؟ عقیده اولیای امور طهران را که به درستی نمی‌دانیم و اگر چیزی است که ما تصور می‌کنیم و آثارش را می‌بینیم که به کنفرانس رفتن و گفتن مناسبت ندارد و به همین جهت تردید داریم که آیا جد و اهتمام بکنیم که ما را به کنفرانس بطلبند یا نه. مختصر مات و متحیر مانده‌ایم. اگر راه بیفتیم به ایران برگردیم ممکن است در این جا مصالحی فوت شود و البته بعدها ملوم خواهیم بود که اگر مانده بودید چنین و چنان می‌شد و اگر بمانیم معلوم نیست تا کی باید منتظر شد و برای چه می‌مانیم و چه می‌خواهیم بکنیم. فرضاً بخواهیم راه بیفتیم مخارج راه نداریم و عجالتاً جز این‌که قهراً توکل به خدا کرده مادام که مهمانخانه به‌طور نسبه متکفل ما هست متوقف باشیم چاره نداریم. حاصل این‌که حرف همان است که

همیشه می‌گفتیم، ایران نه دولت دارد نه ملت. جماعتی که قدرت دارند و کار از دستشان ساخته است مصلحت شخص خود را در این ترتیب حالیه می‌پندارند. باقی هم که خوابند. در این صورت هیچ امیدی برای ما نیست. اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود اوضاع خارجی از امروز بهتر برای ایران متصور نمی‌شد. با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز یکه‌مرد میدان است با ایران هیچ کار نمی‌تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تأکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می‌خواهیم. حتی ملت خود انگلستان در این مسئله مدعی دولت است و غیر از این نمی‌تواند بگوید. فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانی‌ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من می‌گویم ایرانی‌ها با انگلیس نباید عداوت بورزند برعکس عقیده من این است که نهایت جد را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. انگلیس هم در ایران منافی دارد، نمی‌توان آن را منکر شد و صمیمانه باید آن را رعایت کرد. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی‌الفسال باشد. من خودم این فقره را کتباً و شفاهاً به انگلیسی‌ها گفته‌ام و می‌گویم تصدیق می‌کنند. اما چه فایده، یک دست بی‌صداست. ملت ایران باید صدا داشته باشد، افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد.

فرض می‌کنیم دولت انگلیس تبرعاً و تفضلاً دست از سر ایران برداشت. اگر ایران با حال حالیه باشد با افغانستان چه خواهد گفت؟ ترکمن را چه خواهد کرد؟ با جمهوری آذربایجان چه می‌کند؟ با ارمنستان چگونه جوال می‌رود؟ با دولت جدید عربستان چه معامله می‌کند؟ آیا ما باید به این خفت هم حاضر باشیم که فردا وزیر مختار ارمنستان و عربستان در طهران همان نظریات وزراء مختار روس و عثمانی را به ما داشته باشند و با وجود جمع کثیر ارامنه ...^۱ که در ایران هستند گرفتار مشکلات با دولت ارمنستان بشویم؟ خلاصه چه بگویم و به قول مرحوم حاجی مصدق‌الممالک چرا بگویم و برای که بگویم؟

می‌گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوه قهریه نکند اعمال نفوذ و دسیسه می‌کند. ملت را متقلب ساخته اسباب تجزیه آن را فراهم می‌آورد. کسی نمی‌گوید خلاف میل انگلیس رفتار نکنید فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس است که لازم نیست ما خودمان برویم به او التماس کنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذارد. ثانیاً آیا حقیقتاً انگلیس می‌خواهد

و می‌تواند این اندازه اعمال نفوذ و دسیسه نماید. بعد از آنکه بخواهد بکند آیا اگر قدری جدیت و صمیمیت باشد می‌تواند در اعمال نفوذ و دسیسه کاملاً موفق شود. بعد از همه این فرضها آنچه از او احتراز می‌کنید آیا بدتر از آن چیزی است که به آن اقبال دارید. اگر با انگلیس موافقت کنیم با ما مساعدت می‌کند بسیار خوب هم مساعدت می‌کند و مقصود از موافقت ما با او چیست؟ آیا تسلیم محض است. واللّه خود انگلیس هم به این اندازه که حالا پیشرفت دارد امیدوار و مترقب نبود و در هر صورت هر چه را مصلحت می‌دانید چرا تصمیم نمی‌کنید و ما را این‌جا متحیر گذاشته‌اید. آخر ما نماینده دولت ایران هستیم. سر خود که نیامده‌ایم. خفت ما این‌جا خفت دولت ایران است. در معاشرتها که با مردم لازم داریم و می‌کنیم این صحبتها به میان می‌آید. می‌بینند ماکه آمده‌ایم برای دولت خودمان چنین کارهای معظمی انجام دهیم هیچ نمی‌توانیم بگوییم و بکنیم. آیا چه اثر خواهد کرد؟ چقدر می‌شود به سیلی صورت خود را سرخ نمود.

باری این حرفها بیهوده است و یقین دارم خواهند گفت فلان کس هم در تحت اثر جو هوای فرنگستان حرف می‌زند و حال آنکه چنین نیست و این همان عقایدی است که من در ایران هم داشتم و می‌گفتم. ایران ملت ندارد. افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه می‌داشت به این روز نمی‌افتاد و همه مقاصد حاصل می‌شد. اصلاح حال ایران و وجود آن متعلق به افکار عامه است و اگر بگویید تعلیق و محال می‌کنی عرض می‌کنم خیلی متأسفم. اما در حقیقت نمی‌توانم صرف‌نظر کنم. من همه وقت از همه کس خوش‌بین‌تر بوده و باز هم خوش‌بین هستم. اما امیدم به فضل خداوند است نه به اسباب ظاهر.

حال باید فرض کرد و این احتمال را از نظر دور نداشت که شاید کنفرانس صلح نخواست یا نتوانست به حرف ایران گوش بدهد یا تقاضاهای ایران را قبول کند، آن وقت چه باید کرد. عقیده من که گمان می‌کنم تصدیق آن سهل باشد این است که مسئله استقلال ایران و قضایای متعلقه به آن اگر قدری مقاومت و استقامت و قوت قلب باشد با اوضاع حالیه دنیا حاصل است، بلکه اگر ما در بدو امر از تشکیل مجمع ملل مطمئن بودیم شاید خودمان را محتاج نمی‌دانستیم که این مسائل را در محضر کنفرانس طرح کنیم. چنانکه اگر کنفرانس برای شنیدن حرف ما حاضر شود احتمال کلی می‌رود که مطلب را راجع به مجمع ملل نماید و حتی شاید سایر مسائل ما را ارجاع به مجمع کنند. چنانکه احتمال می‌رود بسیاری از مسائل اروپا و نقاط دیگر را هم بالأخره کنفرانس صلح نتواند حل کند و اگر به عقد مصالحه آلمان و اطیش موفق شد دست و پای خود را جمع کرده مجمع ملل را علم نموده این معضلات را به

آنجا محوّل نماید.

در هر حال عقیده من این است که اگر در کنفرانس نتیجه نگرفتیم دولت ایران باید دست برنداشته مایوس نشده، هرگاه مجمع ملل منعقد شد مطالب خود را به آنجا عرضه بدارد و این هم برای تحصیل بعضی از مقاصد است که دولت به قوه شخص خود نمی‌تواند و الا حق این است که بعد از انحلال کنفرانس در صورت عدم نیل مقاصد دولت ایران به تمام دنیا اعلام کند که من این مسائل را به کنفرانس عرضه داشتم و کنفرانس آنها را مثل بسیاری از مسائل دیگر حل نکرد و حالا اخبار می‌کنم که من این حق را برای خود مسلم می‌دانم و به آن عمل خواهم کرد و کسی را ذیحق در مخالفت با آن نمی‌دانم. بگویند و به آن عمل کند پیش می‌برد. امروز مثل سابق دولت روس نیست که چماق به کله ایران بکوبد. اگر همه را پیش نبرد بعضی را پیش می‌برد، اگر کاملاً و تماماً موفق نشود اقلّ سایرین مجبور هستند داخل مذاکره و مباحثه شوند. هر طور باشد یک چیزی عاید ما می‌شود.

در مسئله جبران خسارات باید دولت ایران اعلان ابطال قروض را بکند. علاقه‌های دولت روس را هر چه هست در ایران ...^۱ کند هر نوع اقدام دیگر برای کندن مو از خرس ممکن شود بکند و متصل فریاد کند که روس و عثمانی مرا خانه خراب کردند، باید از عهده برآیند. اما در باب دعاوی ارضی پرده‌پوشی نمی‌کنم که این یک ادعای زیادی بود که ما کردیم مبالغه‌آمیز بود، مخصوصاً نقشه هم که کشیدیم مزخرف بود.

آقای تقی‌زاده هم در این باب با من موافقت دارند، ولی معذک می‌گویم برای دعاوی ارضی هم برای ایران مجال هست که نتیجه بگیرد. اولاً حرفی زده شد و بعد از این دعاوی ارضی داشتن از طرف دولت ایران چیز تازه و مستبعد به نظر نخواهد آمد و دولت ایران آن را هم باید مسکوت نگذارد و همواره ادعا کند. الا این که باید خودمان بدانیم که در این موضوع نتیجه گرفتن فرع آن است که اگر چیزی به ما بدهند بتوانیم نگاه داریم. نه این که آنچه هم حالا داریم نتوانیم اداره نماییم و اگر دولت ایران فی‌الجمله کارهای خود را اصلاح کند، اداراتش را قدری سر و صورت دهد و قوه تأمینیه فراهم کند یقیناً مقداری از دعاوی ارضی حالیه طبعاً حاصل می‌شود. برای اصلاحات داخله بدون فوت دقیقه‌ای باید به سرعت برق کارکرد. امریکا برای هر نوع مساعدت حاضر است. یا این فقره را باید جرئت کرد استفاده نمود و اگر هم این جرئت نیست هر خاک دیگر باید به سرمان بریزیم باید ریخت و معطل نشد.

۱. یک کلمه ناخوانا.

با کمال یأسی که از مؤثر شدن حرفها داشتم این طول کلام را دادم و دیگر خسته شدم. مجال هم نیست. مقصود این بود که از اوضاع اطلاع پیدا کنید و سر رشته به دست باشد و آلا اینها که گفتم ولو اسباب ملالت خاطر باشد.

ایران اوّل باید وجود پیدا کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکار عامّه است. وجود افکار عامّه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس، بس گفتم زبان من فرسود.

نامه خصوصی به محمود وصال (وقار السلطنه)*

از پاریس ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹

قربانت شوم روزگار و هر چه در وی هست بس ناپایدار است... اما امیدوارم سحر نزدیک باشد. اتفاقاً تاکنون اغلب اوقاتی که وسیله ارسال مکاتیب به طهران به دست آمده وقت چنان مضیق بوده که مجال عریضه‌نگاری جداگانه نداشته‌ام. به پست که برای ارسال مکتوب اعتبار نمی‌کنم و فقط گاهی به ارسال کارت پستال قناعت می‌ورزم، این است که در این سفر کمتر اسباب تصدیع را فراهم کرده‌ام لیکن این نکته البته منظور است که هر چه به میرزا ابوالحسن‌خان می‌نویسم در واقع خطاب به حضرت‌عالی هم هست مطالب هم همانهاست که به او نوشته و می‌نویسم، الآن هم که باز موقعی پیدا شده و مراجعت جناب ارباب را وسیله می‌خواهم قرار بدهم باز بر حسب اتفاق چند فقره کار پیش آمده که دست و پایم را تنگ کرده لهذا بعضی مسائل عمومی را که لازم می‌دانستم به اطلاع حضرت‌عالی و هر کس گوش شنوایی دارد برسانم از مطالب شخصی جدا کرده مستقیماً به حضرت‌عالی عرض می‌کنم.

از گذشته حکایت کردن که چه بود و چه شد خوب یا بد شد فایده ندارد، مجال هم نیست، باشد برای موقع ملاقات. از حال و آینده باید گفت و از گذشته باید عبرت گرفت. دنیا اگرچه همیشه بی اعتبار بوده اما امروز از همه وقت بی اعتبارتر است و به برقراری اوضاع حالیه از گذشته حکایت کردن که چه بود و چه شد خوب یا بد شد فایده ندارد، مجال هم نیست، باشد برای موقع ملاقات. از حال و آینده باید گفت و از گذشته باید عبرت گرفت. دنیا اگرچه همیشه بی اعتبار بوده اما امروز از همه وقت بی اعتبارتر است و به برقراری اوضاع حالیه به هیچ وجه اطمینان نیست ترتیبی که برای کار روزگار پیش آمده و همچنین برای مملکت ما هر چند یقیناً از اوضاع سابقه بهتر است اما باز به این حال نمی‌ماند اروپا عموماً در حال غلیان است. دُول حالیه

* نقل از مجله یغما. عمده مطالب این نامه همسانی دارد با آنچه به مرحوم حکیم‌الملک نوشته بود. - ایرج افشار.

و رجال سیاسی که همان رجال قدیمی هستند خیلی سعی دارند که دنیا را در قالب قدیم خود نگاه بدارند اما موفق نخواهند شد و هر چه بکنند موقتی است و چندی نمی‌گذرد که بکلی ورق‌ها برمی‌گردد. حال در این میانه ما چه باید بکنیم. افسوس که این فقره از همه مشکل‌تر است. به عقیده بنده ما هیچ‌کار نباید بکنیم جز این که خودمان را درست بکنیم. عجبالتاً ما در کار نیستیم. ما نیستیم. ما وجود نداریم و فقط همین عیب را داریم یعنی عدم صرف هستیم که بدتر از وجود ناقص است. فرض کنید تمام دنیا خوب شد. اساس عدالت برقرار شد. انسانیت دنیا را گرفت. تازه آن وقت درست فکر کنیم ببینیم حقاً از روی عدالت و انسانیت و مروّت وقتی که بخواهند با ما معامله کنند چه باید بکنند آیا غیر از این چاره داریم که به نماز ایستاده دست به دعا برداشته بگوییم الهی عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک.

ملت ایران اگر وجود داشت اگر در ایران افکار عامه مؤثر بود آیا دولت ایران جرأت می‌کرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرأت می‌کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟

اگر بدانید در فرنگستان و امریکا از بسته شدن این قرارداد چه محسّری برپا شد. اگر می‌دیدید انگلیس‌ها در عین این که خود را از تنگ و تا نمی‌اندازند چقدر متزلزل و نگران بودند و هستند اما چه فایده ملت ایران که در بین نیست. ایرانی‌ها که نمی‌خواهند داخل آدم باشند دیگران هم که کاسه گرم‌تر از آتش نمی‌توانند بشوند. بسیار خوب، گذشته گذشت در آینده چه خواهیم کرد؟ ملت ایران، مجلس شورای ایران با این قرارداد چه برخورد خواهد کرد؟ می‌شنوم علما در طهران بر ضدّ این قرارداد کاغذ مهر می‌کنند و افکار در هیجان است. اینها همه صحیح اما چه می‌خواهند بکنند؟ فرض می‌کنیم قرارداد باطل شد. بعد از آن چه می‌کنیم. برای زندگی خود چه فکری کرده‌ایم؟ چه طرحی ریخته‌ایم؟ کارهای خودمان را به که می‌سپاریم؟ چه اشخاصی بر سر کار می‌آوریم؟ از آنها چه می‌خواهیم؟ چه دستور به آنها می‌دهیم؟ چه وسیله برای کار کردن آنها فراهم می‌کنیم؟ ...

کار دنیا شوخ نیست، جدّیت می‌خواهد، عقل می‌خواهد، دلسوزی برای مملکت می‌خواهد. اگر این چیزها در ما نیست باید آن را فراهم کرد و وقتی که این صفات جمع شد آن وقت به کار کردن مشغول شد تا وقتی که جماعتی بالتسبیه مهم با طرح عاقلانه و جدّیت تامّه در مملکت متفقاً در صدد اصلاح کار نباشند هیچ کار نخواهد شد و روزه‌روز بدتر می‌شود، و بنابراین به عقیده بنده اوّل از همه این کار را باید صورت داد. اگر می‌شود و اگر نمی‌شود بی‌خود نباید زحمت کشید که هدر است و اگر کاری باید کرد همین است که مقدمه آن کار فراهم شود و البته به

خاطر دارید که سابقاً هم وقتی که من در طهران بودم همین نظر را داشتم و کسی با ما موافقت نداشت. ده سال دیگر هم که بگذرد باز در همان مرحله خواهیم بود و غصه خواهیم خورد.

.....

از قراری که استنباط می‌شود مجلس شورای ملی آینده (اگر منعقد شود) ممکن است خیلی فاسد و اسباب یأس باشد علاج این درد هم باز همان است یعنی هرگاه ملت افکار داشته باشد مجلس هر قدر فاسد باشد نمی‌تواند خیلی خرابکاری بکند بلکه افکار عامه آن را دفع می‌کند.

اکنون باز تأکید و تکرار می‌کنم که از اوضاع حالیه مایوس نباید بود و نباید خیال کرد که برای اقدام موقع گذشته و دیر شده، خیر حالا اول کار است و شب آستن، و باید از حالا پای‌بست خانه را درست کرد که اگر هم حالا شکستی به در و دیوار وارد آید در وقتی که موقع مناسب شد بتوان بر روی پایه بنایی کرد و یقین بدانید که آن موقع خواهد رسید و ممکن است شکستی هم که ما از آن ترس داریم وارد نیاید به شرطی که ایرانیان بدانند چه بکنند و بخواهند بکنند و اگر ما در این صدد نباشیم و آن پایه را درست نکنیم گذشته از این که شکست وارد می‌آید وقتی که موقع مناسب هم رسید باز کاری نخواهیم کرد و باید نسبت به دیگران در حال صفر و قیومت بمانیم چنانکه از اضمحلال دولت روس آن‌طور که باید استفاده نکردیم. دولت روسیه قد علم خواهد کرد و اصلاح خواهد شد و ما هنوز در خم یک کوچه خواهیم بود.

در کلام اطناب کردم و مطلب کم گفتم زیرا که حرف یک کلمه است و به قدری صحیح و مهم است و رفقای ما چنان از مطلب دور و عاری هستند که شخص هر قدر تکرار کند و طول و تفصیل بدهد باز کم گفته است به رفقا باید گفت تا حالا ما گرفتار روس و انگلیس بودیم اگر نجنبید و غیرت نکنید فردا گرفتار افغان و ترکمن و کرد و قفقازی و ارمنی و عرب خواهیم بود... دولت‌های جمهوری یا سلطنتی تشکیل دهند و کرسی‌نشین مجالس بین‌المللی گردند و ما هم چنان در اول وصف او مانده باشیم. این قدر باید دانست که امروز دیگر دوره زندگانی بین‌المللی است یعنی هیچ ملتی ممکن نیست خارج از حوزه ملل و دُول دنیا بماند. اوضاع داخلی هر مملکت هم باید قهراً تبعیت از اوضاع سایر ممالک بکند این حرف اگر سابق راست بود حالا راست‌تر شده. سابقاً رقابت دُول معظمه و کیفیت پلیتیکی آن دوره ممکن بود یک چند یک ملت ضعیف را در حال پستی و یا انفرادی و جدایی نگاه بدارد امروز دیگر ممکن نیست. دُول و ملل همه داخل در یک حوزه و اجتماع خواهند بود و اوضاع و زندگی آنها بر یکدیگر تأثیر کلی خواهد داشت و مملکت ما هم خارج از حوزه نخواهد ماند. نهایت این که اگر مردم مملکت خودشان در صدد اصلاح کار و متناسب ساختن اوضاع خویش با کیفیات خارجی نباشند قهراً در

تحت هدایت دیگران خواهیم بود، انگلیس نباشد امریکا خواهد بود یا مملکت دیگر. تصور نکنید با این فسادى که در ما هست اگر از امریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است. هرکس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید در آن صورت که ما استقلال را از دست داده باشیم مرا چه این یامین چه یهودا. اما این را هم باید دانست که اساس دولت انگلیس و مستملکات او هم به این شکل نخواهد ماند و تغییرات و انقلابات کلی در پیش است. افسوس در همین است که اگر دنیا را آب ببرد ما را خواب برده است.

از مطالبی که باید متوجه و ملتفت بود مسئله مجمع ملل است. نمی‌دانم ایرانیان اهمیت این اساس را به خوبی درک کرده‌اند یا نه. در فرنگستان خیلی به آن اهمیت می‌دهند مخصوصاً کسانی که رجال سیاسی قدیمی نیستند یعنی هرکس اهل علم و فلسفه و ذوق و دارای عقاید انسانیت و عدالت و طالب صلح و امنیت است هواخواه مجمع ملل است و تأسفی که دارند این است که در عهدنامه صلح با آلمان اساس مجمع ملل را آن‌طور که باید محکم و موافق عقاید جدید نداده‌اند و حالا کار می‌کنند و سعی دارند که اولاً مجمع ملل را موجود و منعقد کنند زیرا که می‌گویند همین وجود ناقص هم خوب است ولی به این هم قناعت ندارند و ساعی هستند که بعد از انعقاد اساس آن را محکم‌تر و متین‌تر سازند، و در اکثر ممالک اروپا و امریکا انجمن‌ها و جمعیت‌های زیاد برای ترویج این خیال و عقیده تشکیل داده‌اند و رسالات و مجلات برای این کار نشر می‌کنند و نطق‌ها و کنفرانس‌ها می‌کنند. چند روز قبل در بروکسل پایتخت بلژیک مجمعی منعقد شد از نمایندگان جمیع انجمن‌های ممالک اروپا که برای این مقصود کار می‌کنند و در آنجا حرف‌ها زدند و پیشنهادها کردند که البته بی‌اثر نخواهد بود بعدها هم این مجامع را تکرار خواهند کرد.

.....

ضدیت مجلس شورای امریکا با عهدنامه صلح و مجمع ملل قدری افکار را در این خصوص متزلزل و نگران کرده لیکن این کار پیشرفت خواهد کرد و قوت خواهد گرفت تا کار به جایی برسد که مجمع ملل به منزله پارلمان دنیا شود و کلیه روابط ملل و دُول را اداره کند، و چاره نیست جز این که این‌طور بشود، امروز نشود فردا خواهد شد، فایده این اساس واضح است و حاجت به توضیح نیست ملل کوچک طالب آن باید باشند به واسطه این که فقط به این وسیله از شر تعدی ملل مقتدر مأمون می‌توانند بشوند. اما ملل قوی و بزرگ بیشتر طالب آن هستند به واسطه این که اگر این مجمع نباشد باز باید مثل سابق قشون و قورخانه و اسلحه فوق‌العاده نگاه بدارند تا مقام خود را در دنیا حفظ کنند و این مخارج گزاف دارد که دیگر مردم طاقت تحمل آن را ندارند و اگر هم تحمل کنند باز آسوده نیستند و یک دفعه ممکن است دوباره جنگ در بگیرد و

این نوبت اگر جنگ شد از جنگ سابق خیلی خوفناک تر و هول انگیزتر خواهد بود. امریکایی ها هم که با این اساس ضدیت می کنند یکی واسطه پارتی بازی و مخالفت با شخص رئیس جمهور است که از او راضی نیستند، و دیگر به واسطه این که می گویند اساس مجمع ملل آن طور که باید داده نشده و ترتیباتی که در کنفرانس صلح داده شده موافق مطلوب نیست، و اگر ما مجمع ملل را تصدیق کنیم آن ترتیبات غیرمطلوبه را باید تأیید نماییم. مثلاً در اساس مجمع ملل مقرر شده که دُولی که عضو مجمع هستند باید ضامن استقلال و تمامیت یکدیگر باشند.

پس اگر روزی دولت ایران مدعی انگلیس شود و یا دولت دیگری به حمایت دولت ایران یا مصر برخیزد و بخواهد آن را از چنگ انگلیس نجات دهد ما به موجب این قرارداد مجبوریم از دولت انگلیس حمایت کنیم و تمامیت او را حفظ کنیم زیرا که در واقع مصر و ایران جزء انگلیس است، حال ببینید که در واقع ضدیت امریکایی ها با مجمع ملل برای خاطر این است که اساس ترتیبات عهدنامه را موافق عدالت نمی دانند و دُول اروپا را حریص و طماع می بینند، و به عقیده من همین ضدیت ها اسباب قوت اساس استقلال ملل خواهد شد، و البته می دانید که از این گذشته انگلیس ها گرفتاری های زیاد پیدا کرده و روزبه روز هم گرفتاری ایشان بیشتر می شود. افغانستان و مصر و کردستان و بین النهرین آرام نیست. در هندوستان مجبور شده اند رو به ترتیباتی بروند که منجر به استقلال داخلی آن شود. مسئله ایرلند معما و خار بزرگی شده. بسیاری از انگلیس ها خودشان از این ترتیبات ناراضی هستند و حتی می گویند ما را با بین النهرین چه کار است. زندگانی داخل ممالک به قدری مشکل و مختل شده که نزدیک است درمانده شوند. باری اگر بخواهم همه مطالب را شرح دهم طولانی می شود و به تحریر هم در نمی آید حاصل کلام این است که وضع ناپایداری حادث شده و بر این قرار نخواهد ماند یا باز عن قریب جنگ خواهد شد یا تدریجاً ولی به سرعت اوضاع تغییر خواهد کرد و ورق برخواهد گشت ما باید به فکر کار خودمان باشیم فکر معقول بکنیم ترتیب صحیحی برای زندگانی بدهیم.

.....

خیلی طول کلام می دهم و اسباب تصدیع می شوم. ببخشید، و چون بی رویه و به عجله می نویسم پریشان و نامربوط می گویم اما گفتن این حرفها اگر برای شما دردسر است برای من تسلی خاطر است. حیف که باز به قدری که میل دارم مجال نیست که تحریر کنم نصف شب شده فردا صبح باید مشغول کار دیگر شوم، ارباب هم فردا باید حرکت کند ناچار قصه را کوتاه می کنم بعلاوه زیاد گفتن چه حاصل برای آنها که می فهمند یک حرف بس است بلکه آن هم زیاد است زیرا که خود می دانند چون این حرفها تازگی ندارد و همیشه می گفتیم و می شنیدیم به

دیگران هم که اثر نمی‌کند فایده اصلی این حرفها این است که بدانید بر معلومات بنده چندان چیزی اضافه نشده و عقایدی که داشتم تغییر نکرده در کار مملکت خودمان مایوسم. در عین امیدواری، امیدوارم در عین مایوسی این مسافرت به گردنم افتاد برای ادای تکلیف قبول کردم و به قدری که مقدور بود کوشیدم بعد از این هم هر قدر لازم باشد در ادای تکلیف می‌کوشم و باقی را حواله به خدا می‌کنم. آرزوی شدیدی که دارم این است که یک دفعه دیگر به فیض زیارت حضرت عالی و متعلقان و دوستان برسم و همه را سلامت ببابم.

قلم این جا رسید و سر بشکست و دستم از کار افتاد بهتر آن است که هیچ نگویم که معانی هرگز اندر حرف ناید. خدمت همه دوستان از طرف بنده عرض ارادت و سلام برسانید. خیلی میل داشتم که خدمت آقایان دوستان خاصه عریضه علی حده عرض کنم مجال نیست البته عذر را خواهند پذیرفت همین قدر عرض می‌کنم که هیچ یک از نظرم محو نشده و همیشه در برابر چشمم هستند.

ایام سعادت مستدام باد. - ذکاءالملک

به تاریخ شمسی امروز درست یک سال است که از طهران حرکت کرده و از حضور عزیزان مهجورم در صورتی که به فرموده شیخ اجل یک شب فراق بر من باشد به طول سالی!*

* اکنون که این نامه باز نشر می‌شود باید افزود که از وقارالسلطنه یادداشت‌هایی بر جای مانده که نوه‌اش (هما وصال معدل) آن را استنساخ کرده و به اهتمام آقای علی‌اصغر حقدار (تهران، ۱۳۸۶) با نام خاطرات محمود وصال چاپ شده است. همین رساله کوچک گویای روشن‌بینی و مطلع بودن وقارالسلطنه از اوضاع سیاسی مملکت است و نیک معلوم می‌شود که فروغی بی‌مناسبت چنین نامه‌ای را به وصال ننوشته بوده است.

مناسب است گفته شود که آقای هوشنگ وصال هم کتابی نوشته است به نام باغی بزرگ از وصال تافروغی (تهران، ۱۳۸۱) که باز صفحاتی دیگرست از خاطرات وقارالسلطنه. درگذشت وقارالسلطنه در ۱۳۰۵ شمسی اتفاق افتاد. - ایرج افشار.

کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹

مملکت ایران به حدی دور و از وضع آن بی اطلاع هستند که هر گاه در باب این کشور بحث بیشتری شود بی فایده نخواهد بود.

اکنون که سرنوشت دنیا در پاریس باید معلوم شود جا دارد که چگونگی وضع ایران را نسبت به گذشته و حال حاضر و آینده مورد مطالعه قرار دهیم.

در دوره سیروس و داریوش امپراطوری ایران از هندوکش تا مدیترانه و از خلیج فارس تا دانوب و سیردریا ممتد بود، در دوران پارتی ها و ساسانیان امپراطوری ایران به سرحدات طبیعی خود یعنی بین آمودریا از یک طرف و فرات از طرف دیگر می رسید.

هجوم مغول به سرکردگی چنگیزخان و اعقاب او و تیمورلنگ سبب خرابی نصف مملکت و هلاک ملیونها نفوس گردید. از آن پس ایران در ظرف قرون سیزده و چهارده و پانزده به واسطه نزاع طوایف داخلی زیانهای مفصلی دید و بالأخره در اوایل قرن شانزده به واسطه سعی و جنبش مؤثری ایران مصمم گردید که اتحاد ملی خود را محکم نموده اراضی خویش را از تعدی دیگران مصون نماید به این معنی که سلاطین صفویه سرحدات ایران را تقریباً به مرز اولیه زمان ساسانیان رسانیدند. لیکن بعداً پادشاهان صفویه با عداوت و جنگ دولت عثمانی مواجه شدند و دولت اخیر پس از غلبه بر قسطنطنیه جانشین خلیفه شده و فرمانروایان آن میل نداشتند و نمی توانستند وجود یک کشور قوی مسلمان را در جوار خود نادیده بگیرند.

یک مقاومت شدید متعاقب جنگهای خونین که از طرف صفویه تحمّل شد موجب گردید استقلال ایران تضمین شود. هنگامی که پطرکبیر روسیه را تحریص کرده بود که بعدها باید ملت روس ملت مهاجمی شود ایران با دشمن دیگری مواجه شد که از دولت عثمانی قوی تر بود به برکت نفاق و دودستگیهایی که در اوایل قرن هیجدهم سبب انقراض سلسله صفویه گردید دولت روسیه که ایالت ساحلی بحر خزر را گرفته بود قسمت غربی کشور ایران را به دولت ترکیه واگذار نمود. خوشبختانه ظهور نادرشاه سلحشور نابغه که برخی از مورّخین مشارالیه را بناپارت ایران

نامیده‌اند این طرح زیان‌آور را که از جاه‌طلبی سرچشمه گرفته بود درهم ریخت یا لااقل موجب تأخیر اجراء آن گردید.

یک قرن بعد دولت ایران به واسطه صد سال جنگ و اغتشاشات داخلی ناچار به طی مراحل و سرنوشت جدیدی در دوران قاجاریه گردید و از آن پس ایران صحنه سیاست دولتمن روسیه و ترک شد.

در مقابل ترک‌ها ایران با پیروزی دفاع کرد بدون آنکه بتواند موضوع سرحدات غرب را یکسره نماید، لیکن به دو وهله در ابتدای قرن نوزدهم در مقابل روسیه شکست خورد و هر بار قسمتی از اراضی خود را از دست داد و ناچار به تأدیه مبلغ سنگین غرامت نیز گردید. به علل شکست‌های مذکور قدرت آن را نداشت که آرامش و حکم خود را در ایالات ماوراء قفقاز برقرار و نافذ نماید بخصوص که غالباً ساکنین آن طوایف چادرنشین و بربر و ترکمن و همگی مردمانی آشوب‌طلب بودند. بالمآل دولت روسیه از این وضع استفاده نموده مجدداً در مقام توسعه اراضی برآمد.

چون دولت ایران خود را قادر به مخالفت و ممانعت نمی‌دید ناچار به قبول معاهده‌ای که سرحد را «خراسان» تعیین نموده بود تن درداد - به واسطه این تعیین و تحدید مرز دولت روسیه نه فقط قسمت اعظمی از اراضی ایران را برد حتی شرایط ظالمانه‌ای نیز بر او تحمیل کرد از آن جمله ساکنین دهات سرحدی را ممنوع نمود از این‌که اراضی‌ای را که از حدود مقرر تجاوز می‌کرد کشت و زرع نمایند، یا از آبی که سرچشمه آن در خاک ایران و جانب روسیه روان بود استفاده کرده و بیاشامند.

توسعه دولت مسکو در آسیای مرکزی و خیالاتی که نسبت به هندوستان داشت دولت انگلیس را متوجه خطر نمود و این امر سبب ایجاد دوئیت و رقابت روس و انگلیس گردید. به ملاحظات چندی برای کشور ما خوب بود که دولت بریتانی کبیر برای حفظ تعادل در مقابل روس قد علم کند ولی مآلاً چون کشور ایران بین دو دولت قوی واقع شده از لحاظ اقتصادی به‌خصوص زیان‌هایی دید مضافاً به این‌که دولت روسیه تمام منافع اقتصادی را برای خود و به وسیله خویشان می‌خواست تأمین کند چنانکه بدون همراهی با ایران مدعی بود که مساعده‌ای اقتصادی با ملت می‌کند ولی به هیچ‌وجه میل نداشت که کشور ما سرمایه خارجی را به خود جلب نماید و به واسطه نفوذی که در ایالات شمال و بالتیجه در دربار پیدا کرده بود به منظور خویش فائق آمد و بالأخره در سال‌های اوّل قرن بیستم موفق شد که ایران را کاملاً تحت سلطه و نفوذ خود درآورد تا جایی که شاه را مجبور کردند در مقابل عوائد گمرکات

شمال دو فقره استقراض از بانک روس طهران که در حقیقت تابع وزارت مالیه روس بود بنماید. مردمان وطن پرست روشن فکر که از وضع ایران فهمیدند کشور سریعاً رو به زوال می رود و به واسطه رژیم حکومت فردی و مطلق که قادر به مقاومت در مقابل روس و بهبود بخشیدن به اوضاع نیست دیگر تاب نیاورده از شکست همسایه شمالی در جنگ با ژاپن استفاده کرده مبادرت به یک نهضت ملی نمودند و در پرتو کمک معنوی انگلستان ملت موفق شد در ۱۹۰۶ از مظفرالدین شاه مشروطیت و پارلمان را بگیرد. همین که روس ها واقف شدند این تغییر رژیم به زیان سیاسی آنها منجر و مانع از انجام نقشه های قبلی آنها خواهد شد برای خفه کردن و محو این جنبش ها به فجیع ترین وسایلی متشبث شدند. در همین وقت بیداری ملت ایران حکومت بریتانی را نیز مشوش کرد. بنابراین با دولت روسیه که در نتیجه شکست از ژاپن ضعیف شده بود قرارداد ۱۹۰۷ پترزبورگ را منعقد نمود.

این قرارداد ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرد: (۱) منطقه نفوذ روس شامل تمام حوزه شمالی و (۲) یک منطقه انگلیسی حاوی ایالات جنوب شرقی.

اگرچه در دیباچه قرارداد تصریح شده بود که استقلال و تمامیت ارضی ایران به وسیله روس و انگلیس محترم شمرده خواهد شد و امضاء کنندگان قرارداد از دخالت در امور داخلی کشور خودداری خواهند نمود و قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه صرفاً جنبه اقتصادی دارد اما این تعهدات هیچگاه جامه عمل به خود ننوشتند. صرف ایجاد منطقه نفوذ برای روس اسباب اعتقاد او بود که در قسمت خود قدرت کاملی را اعمال کرده و مانند قطعه ای از کشور خویش در آنجا عمل نماید. بنابراین دولت روسیه ابتدا دربار را وادار نمود که بر علیه احساسات و تظاهرات آزادیخواهان مخالفت و بعداً اقدام به یک کودتای شدید نماید. بالتیجه پارلمان بمباران شد، آزادیخواهان و حتی وکلاء قتل عام یا محبوس یا تبعید گردیدند و غالب این عملیات به وسیله بریگاد سوار روس که به طرز قزاقها تعلیم یافته و فرماندهی آنها را روس ها عهده دار و در خدمت دولت بودند انجام شد.

بمباران پارلمان نتایج طبیعی خود را ظاهر نمود آزادیخواهان که در پایتخت شکست خوردند جبهه ها و جرگه هایی در شهرهای دیگر درست کردند مخصوصاً در تبریز حکومت نشین آذربایجان، از آنجا مدت یک سال با دربار جنگ و جدال داشتند اما چون آذوقه در تبریز به واسطه محاصره قوای دولتی رو به نقصان نهاده بود روس ها به بهانه کمک رساندن به خارجی های مقیم شهر وارد تبریز شدند و اعلام کردند که قصد اشغال آن شهر را ندارند بلکه به محض امکان تبریز را تخلیه خواهند نمود ولی بالعکس مدت ده سال تا انقراض خانواده تزار در مقابل پرتست های دولت در آنجا ماندند.

همین که آزادیخواهان برای گرفتن شاه و تجدید مشروطیت به طرف پایتخت پیشروی کردند، قوای روس با آنکه کمترین خطری برای خارجی‌ها نبود به بهانه حفظ جان و مال اتباع خارجه به طرف مرکز رهسپار شدند و چون دولت تزار قوی بود به مصداق حرف حساب از دهان توپ خارج می‌شود گوش به این اعتراضات نمی‌داد و در قزوین ۱۴۰ کیلومتری طهران لشکر روس توقف نمود و مرتباً مرکز را به اشغال نظامی تهدید می‌کرد.

سه سال بعد از قرارداد ۱۹۰۷ «روس و انگلیس» تمام ایالات شمالی ایران به وسیله قشون روس اشغال گردید و هنگامی که دولت ایران علت این تجاوز و ناروایی را استفسار نمود حتی جوابی هم به استیضاح ایران ندادند.

از جانب ترک‌ها هم ایران به حد کافی زیان دید زیرا هر چند عثمانی از اوج ترقی و عظمت سابق نزول کرده بود لیکن بغضی از ایران در دل داشت زیرا کشور ما مانع مقاصد و نقشه‌های ترکیه راجع به ایجاد یک عثمانی قوی بود بنابراین هر موضوع کوچکی را دستاویز قرار می‌داد. به‌زودی قضیه سرحدات را بهانه قرار دادند و به همین استناد چادر نشینان، بدویان و حتی افراد چریک خود را روانه خاک کشور ایران نمودند.

از نظر صلح‌جویی ایرانی‌ها حاضر شدند حتی منطقه سلیمانیه را به عثمانی‌ها واگذار نمایند ولی مع‌الوصف دولت خشن و جنگجوی عثمانی هیچ‌گاه از ایجاد آشوب و به‌هم زدن وضعیت همسایه صلح‌جوی خود فروگذار نمی‌کرد. با این‌همه مشکلات مکنون ایران توانستند قدرت خود را بازیافته مبانی مشروطیت را تحکیم و پارلمان را باز کنند و همچنین در ۱۹۰۹ با عزم راسخی مشغول پیمودن طرق اصلاح و دادن تشکیلات گردیدند.

در همین هنگام چرخ عملیات و تظاهرات عمال دولت تزاری به کار افتاد و مظالم وحشت‌آوری را مرتکب شد، مظلومی که سربازان و افسران روسی در اراضی و ایالات اشغال‌شده مرتکب می‌شدند غیرقابل تصور و توصیف بود. تحریکات و دسایسی که مأمورین دولت روسیه برای تضعیف حکومت و مرعوب کردن مردم به کار می‌بردند ادامه داشت در عین حال مرتجعین و خائنین مزدور روسیه بودند و کلیه وسایل اغتشاش و بلوا محرمانه یا علناً به وسیله مأمورین سیاسی یعنی قونسول و سفیر روس حمایت و اداره می‌شد ناچار حکومت و دولت ایران هم هر چه سعی و قدرت و وسایل مادی و معنوی داشت باید صرف مقابله با تحریکات خارجی‌ها بکند و ای کاش فقط دولت روس به تحریکات محرمانه و خصوصی اکتفا می‌کرد ولی متأسفانه رفته رفته از طریق دیپلماسی نیز از اعمال هر نوع مظالم نسبت به ایران فروگذار نمی‌کرد.

در ۱۹۱۰ وزراء مختار روس و انگلیس یادداشت مشترکی به دولت ایران دادند و مملکت را

از دادن هر گونه امتیازی به خارجی‌ها که بالنتیجه به زیان منافع سیاسی و نظامی دو دولت نامبرده باشد ممنوع نمودند.

در ۱۹۱۱ که ایران برای حفظ استقلالش در مقابل روس و انگلیس مشغول اصلاح امور مالی خود بود که بالنتیجه بتواند دیون خود را نیز تأدیه نماید، دولت روسیه با ارسال یک التیماتوم دولت را مجبور نمود مرگان شوستر مستشار مالیه و همکارانش را که ترمیم و اصلاح مالیه ایران به آنها محول شده بود از کشور اخراج نماید.

ضمناً کشور را مجبور کردند که بعدها هر وقت مأمورین و مستخدمین خارجی را بخواهد در امور اداری مملکت دخیل نماید قبلاً موافقت روس و انگلیس را جلب نماید.

در سال ۱۹۱۲ دولتین روس و انگلیس مفاد قرارداد ۱۹۰۷ را به ایران یادآور شده و مجبورش کردند که مدلول آن را تقبل و تمکین نماید.

در ۱۹۱۳ دولتین روس و انگلیس مالیات مؤذیان ایرانی مورد حمایت خود را به جای این‌که به صندوق خزانه تأدیه نمایند خود مستقیماً دریافت می‌نمودند. با این مداخلات و اختلال در رشته‌های مالی کشور، دولت روس به مردم نشان داد قول و تعهداتی که نسبت به استقلال ایران داده بود چگونه است از جمله دولت ایران افسرانی از سوند برای اصلاح ژاندارمری و پلیس استخدام کرد، دولت روسیه از ورود و دخالت آنها در ایالات شمالی صراحةً ممانعت نمود و مدعی شد که نظم و آرامش را در ایالات مزبور قوای قزاق تحت فرماندهی افسران روس حفظ خواهند کرد و به دین وسیله اشغال قسمتی از مملکت را به پول و هزینه ایران مسلم نمود. از آن پس روس‌ها شروع به یک اقدامات بر علیه مقدّسات مذهبی نمودند از آن جمله بمباران مرقده حضرت رضا در مشهد، به دار آویختن متنفذین و رؤسای مذهبی در تبریز روز دهم عاشورا یعنی همان روزی که مسلمان‌ها برای شهادت امام حسین پسر پیغمبر عزاداری می‌نمایند.

از شرح و بسط وسایلی که برای محو تجارت و صناعت به کار می‌بردند و هم‌چنین از واگذاری بعضی امتیازات با شرایط فوق‌العاده نامطلوبی به یک عده خارجی و نیز از تحمیل تعرفه‌های گمرکی غیرقابل تحمل به ایران و بالنتیجه بستن راه دروازه‌های تجارت دنیا از طریق روسیه به روی ایران می‌گذریم. دولت ایران مأیوسانه دست و پا می‌کرد که از حلقه محاصره‌ای که دولتین روس و انگلیس ایجاد نموده بودند رهایی یابد و چون دولت فرانسه از ایران دور بود و ملتون از کمک خدایی مأیوس بودند کاری نتوانستند از پیش ببرند.

جنگ عالمگیر شروع شد ایران وسط دو فشار کمرشکن قرار گرفت. ترکیه و متحدین اصرار داشتند ما به نفع آنها وارد جنگ شویم تا در نتیجه فتحشان از شر فشارهای متفقین آسوده شویم.

روس و انگلیس تقاضا داشتند ما بی‌طرف بمانیم تا تمامیت و استقلال ما را یک‌بار دیگر تضمین کنند. ایران بی‌طرفی را ترجیح داد لکن برای اینکه این بی‌طرفی را دیگران هم عملاً به رسمیت بشناسند و ایرانی‌ها هم به مواعید روس و انگلیس مطمئن شوند لازم بود قوای روس خاک ما را تخلیه کند و از تحریکات و انتریک‌های سابق دست بکشد. ولی متأسفانه نه تنها روس‌ها چنین نکردند بلکه دعوی استقلال و بی‌طرفی ما را با نهایت تعجب تلقی نمودند.

ترک‌ها هم به نیت خود به بی‌طرفی ما خندیدند و صرف حضور قوای روسیه را در ایران نشانه نقض بی‌طرفی ما و خطری برای امنیت خودشان تلقی کردند. قوای چریک، عشایر ترک و بعد هم قوای نظامی خود را به طرف آذربایجان و کردستان و کرمانشاه پیش راندند و در نتیجه صفحه غربی ایران میدان جنگ خونین شد. گاهی ترک‌ها روس‌ها را تا نزدیک طهران عقب نشانده به طرف پایتخت تهدیدشان می‌کردند و گاهی به عکس روس‌ها، ترک‌ها را تا سرحد ایران می‌راندند.

بدیهی است در این کشمکش‌ها بر سر ایران و ایرانی چه آمد، تمام مزارع، خانه‌ها و باغ‌ها سوخته و خراب و غارت شده است و عده بی‌شماری از اهالی ایران کشته شده‌اند. روس‌ها و ترک‌ها با شهرهای ایران مانند سرزمین اشغال شده معامله می‌کردند و در نتیجه نیمه غربی ایران از تحمل هر گونه غارت و خرابی، تهیه آذوقه و پرداخت غرامت معاف نمانده است.

با سقوط بغداد به دست انگلیس‌ها و انقراض تزارسم در روسیه ایران تصور کرد نفسی به راحت خواهد کشید، چه اشتباه بزرگی!

ترک‌ها هر چه در جنوب ناتوان شده بودند بر فعالیت و قتل و غارتشان در آذربایجان افزودند، واحدهای نظامی روس هم در نتیجه سقوط حکومت مرکزی دیسیپلین نظامی را کنار گذاشته به چنان قتل و غارتی دست زدند که نظیر آن کمتر دیده شد، قحطی و امراض مسریه (نتیجه قهری جنگ) ایرانیان بدبخت را از پای درآورد.

سال ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ در تاریخ ایران سابقه ندارد صدها هزار ایرانی از گرسنگی مردند، خسارت شهرهای خراب شده و مزارع ویران شده به صدها میلیون تومان بالغ می‌شود.

دولت ایران که این بدبختی‌ها را پیش‌بینی کرده بود بی‌طرفی را اختیار کرده و صمیمانه کوشیده بود آن را بقبولاند، تعجب این جاست که روس و انگلیس با اینکه از نظر علاقمندی به آسیا لازم بود از ایران استمالت کنند مطلقاً به این حوادث و تضرع ایران توجه نکردند.

بالآخره از ۱۹۱۵ ایران می‌دید که بی‌طرفیش را محترم نمی‌شمارند و از هر طرف به ضرر او تمام می‌شود. نمایندگان متفقین از تحریک دست نمی‌کشند. روس‌ها از خشونت دست برنمی‌دارند. انگلیس‌ها به این اوضاع اهمیت نمی‌دهند. ترک‌ها سعی دارند جنگشان را در نظر ایرانی‌ها مذهبی

جلوه دهند. بالجمله ایران در عین بی‌طرفی تمام عواقب وخیم جنگ را تحمّل کرد دولت ایران صلاح دید طرح اتحادی به متفقین پیشنهاد کند. به دو شرط: (۱) استقلال و تمامیت ایران را عملاً احترام کنند. (۲) از نظر پول و اسلحه به ایران کمک کنند تا به نحو مؤثری در جنگ شرکت کند. ولی روس و انگلیس کمترین تغییری حاضر نشدند در برنامه خود بدهند. چند ماه بعد از دولت ایران خواستند که منابع مالی خود را تحت کنترل کمیته مختلطی از روس و انگلیس و ایران قرار دهد تا قزاق‌های روس در شمال و پلیس جنوب در جنوب امنیت ایران را تأمین کنند. بدیهی است دولت ایران نمی‌توانست این پیشنهاد را بپذیرد بنابراین ناچار بود اولاً بی‌طرف بماند. ثانیاً به نفع متفقین اگر بخواهند وارد جنگ شود، ثالثاً ایام بدبختی را به امید روزهای بهتری تحمّل کند. ظاهراً آن روز بهتر امروز است.

جنگ تمام شد، متفقین پیروز شده‌اند. دوره عدالت و انسانیت در تاریخ سیاست شروع شده آیا بر سر ایران چه خواهد آمد؟ ایران متمدن سه هزار ساله تنها دژ محکم مدنیت که در قرون قدیمه در مقابل حملات هون‌ها و تورانی‌ها مقاومت کرده و دنیای غرب را از خطر حمله وحشیانه آنها محافظت نمود، مشعل روشنی که در ایام تیرگی اوضاع اروپا در قرون وسطی دنیای متمدن آن روز را از نظر علم، هنر، فلسفه و ادبیات روشن داشته است!

با چنین ایرانی چه معامله خواهند کرد؟ آیا چنانچه شایسته است با او به عدالت رفتار خواهد شد؟ آیا زورمندان فاتح چنانچه مدّعی بودند که برای حق و آزادی می‌جنگند به ملت ستم‌دیده و باهوش ایران اجازه خواهند داد در محیط امنیت صلح و استقلال زندگی کند؟

پاسخ به مطبوعات انگلیس

بعضی از جراید انگلیس نسبت به تقاضاهای دولت ایران در کنفرانس صلح تنقیداتی کرده از جمله می‌گویند: دعاوی زیاد می‌کنند و بهتر آنکه دعاوی ارضی را کنار گذاشته از مطالبه خسارات هم که منتج نتیجه نخواهد شد صرف‌نظر کرده فقط در باب استقلال خود اهتمام می‌نمود و جد و جهد می‌کرد که در کنفرانس صلح شرکت پیدا کند. در این تنقیدات اشتباهاتی هست که باید رفع شود.

اولاً این که نمایندگان ایران در نیمه فوریه عرض حالی به کنفرانس صلح تقدیم کرده، تقاضای شرکت در کنفرانس را نموده، دلایل متقن برای خود در این تقاضا اقامه کردند و همان وقت هم بعضی از جراید انگلیس نامهربانی خود را نسبت به ایران اظهار نمودند.

اما در خصوص این که «نمایندگان ایران خوب است هم خود را مصروف استقلال ایران نمایند انکار نداشتند و اکنون هم هیچ‌کس مدعی نیست که ایران نباید مستقل باشد، چنانکه عضویت یافتن دولت ایران در مجمع ملل به عنوان اعضاء اصلیه مبنی بر همین اصل است، الاً این که در ظرف چند سال از طرف بعضی دُول همسایه ایران بعضی اقدامات شده که ایرانی‌ها آن را منافی استقلال ایران می‌دانند و نمایندگان ایران در صدد هستند که آن اقدامات را که بعضی از آنها فقط عملی و برخی به صورت قرارداد و نوشته درآمد باطل نمایند و همچنانکه بعضی از جراید نصیحت کرده‌اند این قسمت از منظورات را نمایندگان ایران از همه بیشتر اهمیت می‌دهند و چون به حسن عدالت‌خواهی دُول معظمه اطمینان دارند و صحت این دعاوی محل تردید نیست امیدواری کامل دارند که در این باب موفقیت حاصل خواهند نمود و شرکت ایران در مجمع ملل این امیدواری را تأیید می‌نماید.

اما نسبت به خسارات؛ دولت ایران چگونه از آن صرف‌نظر نماید، در صورتی که نصف آبادی‌های مملکت به واسطه عملیات جنگی دُول متحارب بکلی خراب، هزارها از مردم تلف شده، صد هزارها بی‌خانمان و در به در بیابان گردیده، کرورها خسارت وارد آمده، و هرگاه جبرانی از این صدمات نشود سالهای متمادی ملت ایران در زندگانی عاجز و درمانده خواهد بود.

در ایام جنگ و اوقاتی که دُول متحارب این عملیات را می‌کردند دولت ایران مکرر الزام مسئولیت آن را بر ایشان نموده و خودشان تصدیق کرده، بلکه کتباً تعهد جبران خسارات نموده‌اند. و اما این‌که می‌گویند مطالبه خسارات منتج به نتیجه نخواهد شد، تصدیق نداریم. چه مانعی هست بر این‌که خساراتی که از ناحیه عثمانی وارد آمده جزء قروض آن دولت منظور گردد؟ و نسبت به دولت روس هم اگر فعلاً تمام استرداد خسارات ممکن نیست قسمتی از آن را دولت ایران وسیله برای وصول دارد و در لایحه خود اشاره بدان نموده است. دولت سابق روس که مؤسس این خرابی‌ها بوده مبلغی از دولت ایران طلبکار است و علاقه‌جات زیادی در خاک ایران دارد. آن طلب را می‌توان محو و آن علاقه‌جات را ضبط نمود و نمایندگان ایران از کنفرانس صلح تصدیق این اصل را می‌خواهند که ایران حق این اقدام را دارد و در واقع به نظر نمی‌آید که نتوان این تصدیق را دریغ کرد و دولت ایران این حق را برای خود حاصل شده می‌داند.

اما نسبت به دعاوی ارضی باید دانست دولت ایران به هیچ‌وجه طمع و توقع زیادی ندارد، و اگر دعاوی ارضی نموده از راه طمّاعی نبوده. موجبات این دعاوی یکی این است که اراضی مزبوره سابقاً متعلق به ایران بوده و به زور و غصب از ایران گرفته شده و اعاده آن به ایران عدالت است. دیگر این‌که در بسیاری از نقاط مزبوره اهالی آن‌جا که یا ایرانی‌الاصل هستند، یا با ایرانی‌ها مناسبات نامّه دارند خودشان تقاضا کردند که در تحت لوای ایران قرار بگیرند، و نیز یک منظور عمده دولت ایران در این قسمت از دعاوی این است که سرحداتی برای دولت ایران معین شود که مثل سرحدات امروزه از روی هوای نفس دُول همسایه تعیین نشده، بر طبق مبانی صحیحه طبیعی، و طوری بوده باشد که دولت ایران در محافظت آنها دچار اشکالات نباشد، و بالأخره در این خصوص دولت ایران بکلی مطالب را به نظر حقگزاری کنفرانس صلح وامی‌گذارد داخل کشمکش بی‌جا نخواهد شد.

یک مطلب را خوب است باز یادآور شویم که گاهی اوقات به نظر می‌رسد بعضی از مغرضین ایران می‌خواهند زمزمه کنند که ایرانی‌ها نمی‌توانند مملکت خود را اداره نمایند و باید دیگری از آنها سرپرستی کند. اگرچه مطالعه لوایح و مقالاتی که نمایندگان ایران منتشر کرده‌اند جواب این حرف را به خوبی می‌دهد لیکن باز می‌گوییم: ایرانی‌ها که در ظرف سه هزار سال تاریخ ملی خود مملکت خود را در کمال خوبی اداره کرده، و غالباً جزء دُول معظمه بلکه اعظم دُول بوده، و هر وقت بر حسب پیش‌آمد روزگار لطمه به آنها وارد آمده در اندک مدتی جبران آن را نموده‌اند. چگونه نمی‌توانند مملکت خود را اداره کنند؟ اشتباه در این است که در سنوات اخیر که تغییر اوضاع کلی خاصه در ممالک اروپا مستلزم آن شد که در ایران هم اوضاع تغییر کند، دولت و ملت

ایران در مقابل همسایگان پرزور جبّار طمّاع واقع شده که هر چه خواست برای اصلاح حال خود جد و جهد کند مانع تراشی آنها مساعی او را باطل کرد، و حتّی این که ایرانی ها متوسّل به سرمایه و معلومات فنی خارجی هم شدند و از خارجه در این خصوص استمداد کردند و در این راه هم دُول متعدّی همسایه ایران سنگ انداختند. بلکه ممانعت صریح کردند. اگر ایران در این چند سال اخیر آن طوری که باید اداره نشده، به واسطه انواع اشکالات خارجی از دسایس و حیل و اعمال جبر و زور و غیره بوده، و هر گاه از این به بعد اعمال سابق‌الذکر متروک شود و ایرانی ها را بگذارند که به طوری که منظور نظر خودشان است با مساعدتهای مادی و معنوی دوستان خود مشغول کار شوند، یقین است که در کمال خوبی از عهده اداره مملکت خود برخوردارند و ایران یک عنصر ترقّی بسیار خوبی برای دنیا خواهد شد، و هیچ دولت و ملّتی هم محتاج نخواهد بود که بار سرپرستی ایران را که بار سنگینی است بر دوش بگیرد.

بخش سوم

دوره وزارت امور خارجه

(پس از کودتای ۱۲۹۹)

چهار نامه ذکاءالملک فروغی به سیدحسن تقی‌زاده* (نماینده ایران در شوروی برای عقد قرارداد تجاری)

۱

طهران

پانزدهم شوال ۱۳۳۹

گرامی دوست محترماً مدتی است که از فیض عریضه‌نگاری خدمت حضرت مستطاب‌عالی محروم مانده‌ام. علت آن را اگر بخواهم عرض کنم در صورت تفصیل موجب ملالت است و به وجه اختصار هم مفید نیست. مع‌ذلک اگر شمه‌ای از آن بخواهید این است که مسافرت بنده از بغداد به طهران به واسطه برف و سرما و عواقبی که از این جهت پیش می‌آمد چهل روز طول کشید. در صورتی که مترقب بودیم بیش از یک هفته نشود. صدمات جسمانی و روحانی و مخاطراتی که در ضمن سفر تحمل کردیم قابل وصف نیست.

پس از ورود طهران به فاصله یک هفته انقلاب سید ضیاءالدین پیش آمد. تصور وخامت نتایج این واقعه را هم به نظر دوراندیش خود حضرت‌عالی وامی‌گذارم. گذشته از مسائل نوعی امور شخصی بنده هم طوری پریشان شد که به قول معروف مسلمان نشنود کافر مبیناد.

از بدو ورود به طهران گرفتار مریض‌داری شدم و از این جهت عوالم جگرخراش جانکاهی سیر کردم که لازم نیست به واسطه وصف آن حس لطیف حضرت‌عالی را مجروح کنم. خلاصه آن هم این است که در صورتی که برای شفای آن مریضه در صورت امکان برای هر فداکاری حاضر بودم. به واسطه یأس که از بهبودی او حاصل شده بود عاقبت

برای خاتمه یافتن رنج و مرارت او دعا می‌کردم که اجلش زودتر برسد و این پس از دو ماه و نیم واقع شد و اینک شغل شاغل بنده پرستاری مثنی اطفال بی‌مادر است. باری مقصود این است که اگر در عرض عریضه و جواب مرقومه حضرت عالی تأخیری رفته به این جهات بوده است. امیدوارم حضرت عالی جسماً و روحاً آسوده و سالم بوده باشید. از قراری که آقای میرزا محمد علی خان^۱ اظهار می‌داشتند در ضمن مرقوماتی که به ایشان نوشته بودید از وضع اداره کاوه اظهار نگرانی فرموده بودید. خیلی از این بابت افسرده شدم. اگرچه غیر از این مترقب نبودم. قرار شد با ایشان وقت فراغت پیدا کنیم و در صورت امکان در صدد چاره‌جویی برآییم.

به مناسبت به خاطر آمدن که در جوف عریضه‌ای که از بصره ارسال داشته بودم حواله‌ای هم فرستادم، اشعار به رسید آن فرموده بودید. اگر نرسیده باشد خیلی اسباب نگرانی و تأسف بنده خواهد شد. مستدعی هستم رسید یا عدم رسید آن را ولو به اشاره هم باشد اشعار بفرمایید. نگرانی بنده از این است که در بین راه پاکت را باز کرده و حواله را برداشته و ضبط کرده باشند. در مرقومه شریفه راجع به کتب سلسله انتشارات کاوه شرحی مرقوم فرموده بودید. همان وقت در صدد تحقیق برآمدم معلوم شد منع و حجری که شده از روی ترتیب و استحکامی نبوده که حاجت به اقدام خاص باشد و می‌توان آن را کان لم یکن پنداشت. بنابراین بنده دنبال نکردم. حضرت عالی هم در خیال نباشید.

خیال ابتیاع مطبعه را اکنون که مؤسسين آن استخلاص یافته‌اند احتمال دارد باز تعقیب کنیم و زحمت اقدام آن را کتباً یا تلگرافاً از حضرت عالی تمنا کنیم. هرگاه بنا شد خواهشمندم توجه بفرمایید که اسباب حروف‌ریزی هم تهیه شود، زیرا که بدون آن اسباب حروفی که خریده می‌شود به فاصله کمی خراب و ناقص خواهد شد و هر روز باید آن را با مخارج گزاف تجدید کرد. در خاتمه این فقره را هم عرض می‌کنم که از وقتی که بنده از فرنگستان حرکت کرده‌ام برای بنده روزنامه کاوه نیامده است، نه مستقیماً و نه به توسط گماشتگان طهران. خواهشمندم جبران این فقره را بفرمایید بکنند و تأدیه قیمت را هم بفرمایید که به چه وسیله باید کرد. اگرچه بی‌ترتیبی پست طوری است که شخص رغبت به خواستن کتاب و روزنامه نمی‌کند، چون غالباً نمی‌رسد. خدمت دوستان عزیز مخصوصاً آقای جمال‌زاده به عرض ارادت مصدع. خدمت آقای نواب عریضه جداگانه عرض خواهم کرد. از قراری که از مرقومه ایشان معلوم شد اسکندر خان

۱. ظاهراً منظور محمد علی فرزین است.

نقاش به برلن رفته است. تفصیل کار او برای بنده اسباب حیرت شده، ولی شرح آن را به آقای نواب عرض خواهم کرد و زیاده بر این مصدع اوقات شریف نمی شوم. ایام افاضت مستدام باد. ارادت کیش حقیقی - ذکاء الملک

امروز که این عریضه را عرض می کنم مجلس شورای ملی یعنی دوره تقنینیه چهارم شروع و افتتاح می شود. ان شاء الله نتیجه آن به خیر و بهتر از دفعات سابقه باشد.

۲

طهران

۶ نوامبر ۱۹۲۱

دوست معزز محترماً رقیمة شریفه که در بیست و یکم سپتامبر به پست داده شده بود زیارت و از تفقداتی که درباره مخلص فرموده بودید نهایت امتنان حاصل کردم. از این که به وصول حواله در روزنامه کاوه برنخورده بودم سبب آن است که از روزی که از برلن و از خدمت حضرت عالی مرخص شده ام تا امروز یک نمره از جریده شریفه را زیارت نکرده ام و خیلی از این جهت تعجب دارم. با این که به یقین می دانم در فکر بنده بوده اید و حتی آقای علوی اظهار اطلاع می کردند که به قصد بنده ارسال فرموده اید. بنابراین مطلب معما است که از بی ترتیبی پستخانه است چرا لا اقل بر حسب اتفاق یک نمره هم نرسیده و حال آنکه روزنامه های فرنگی که آبونه هستم می رسد، اگرچه غیر مرتب است. گمان می کنم در پستخانه بعض اشخاص باشند که خود را مستحق تر از بنده بدانند. به هر حال چون بی اطلاع بودم و برات هم در وجه حامل بود می ترسیدم که در غیر محل برود.

قبل از آنکه وارد مقصود اصلی شوم این جمله معترضه را هم عرض کنم که از اهتمامی که درباره تحقیقات راجعه به مطبعه فرمودید کمال تشکر را دارم. چندی قبل رقعه ای هم از آقای تربیت رسیده^۲ از نتیجه آن امر استفسار فرموده بودند چون در واقع خودم هم نمی دانستم چه جواب بدهم جواب ایشان را عرض نکرده ام. اینک موقع را مغتنم شمرده به حضرت عالی و هم به ایشان عرض می کنم بنده خودم که استطاعت ابتیاع مطبعه را ندارم. اهل تشکیل شرکت و کمپانی هم نیستم. اصل این خیال از نصره الدوله بود و او به واسطه پیش آمدهایی که پیدا کرد از

۲. ظاهراً منظور رضا تربیت است که در برلن بوده.

۱. ۱۴ آذر ۱۳۰۰.

این خیال بازماند. مع‌هذا این اواخر که بالنسبه فراغت پیداکرد با او مذاکره و تشویقش کردم، اظهار داشت که آن خیال را تعقیب دارد. دیگر نمی‌دانم چه کرده و چه خواهد کرد.

نیز چندی قبل کارت پستالی از طرف آقای جمال‌زاده که به اتفاق خانم خودشان و آقای نواب و خانم ایشان اجماعاً لطف‌کرده تسلیت گفته بودند زیارت کردم و در نیت داشتم که جواب به ایشان عرض کنم. نمی‌دانم کرده‌ام یا نه. چون به قدری از هر جهت افسرده و دل‌مرده‌ام که متوجه اعمال خود نیستم. در هر صورت از حضرت‌عالی خواهشمندم از حضراتی که اسم بردم از قول بنده تشکر فرمایید و عرض ارادت و سلام مشتاقانه ابلاغ فرمایید که یا لیتنی کنت معکم. اما راجع به خود حضرت‌عالی. آقای میرزا محمدعلی خان کلوب^۲ را (که حالا باید میرزا محمدعلی خان فرزین نامید چون این اسم را اختیار کرده‌اند) خدمتشان کم می‌رسم، زیرا که سخت گرفتار مشاغل اداری هستند، چون چندی قبل مدیرکل وزارت مالیه و بعد خزانه‌دارکل شدند. سابق بر آنکه بیشتر خدمتشان می‌رسیدم یاد دارم که در این خصوص با ایشان صحبت کردم و چنان استنباط نمودم که موجباتی برای تشویق حضرت‌عالی به مسافرت ایران هنوز نیافته‌اند. این اوقات را نمی‌دانم. البته سعی خواهم کرد که عقیده ایشان را باز به دست آورم و شاید وادارشان کنم که خودشان چیزی خدمت حضرت‌عالی عرض کنند.

پس فعلاً ناچارم فقط نظریات شخصی خودم را عرض کنم. اما متحیرم که چه عرض کنم. مجلس شورای ملی نمایش غریبی از خود می‌دهد. آنچه در روزنامه‌ها ملاحظه می‌فرمایید نمونه خیلی ضعیفی از حقیقت است. بیرون مجلس هم نعوذبالله. آنچه به تحقیق می‌توانم عرض کنم این است که امروز مجلس شورای ملی نماینده حقیقی و مظهر کامل ملت ایران است. اما حقیقت ملت ایران را اگر از حیث مدارک و مشاعر یک اندازه اطلاع دارید از حیث صلاح و فساد نمی‌توانید تصور کنید و به وهم درآورید. بنده هم از عهده بیان بر نمی‌آیم. چیزی که منظور نیست حتی در اختیار مصلحت و بهبودی حال مملکت و ملت است.

می‌فرمایید در این مدت کسی به فکر من نیفتاد. بفرمایید کسی به فکر چه افتاد. آنچه من می‌بینم در این مملکت همه‌کس از اعلی و ادنی بدون استثنا (یعنی اگر استثنائی باشد همان در حکم النادر کالمعدوم است) وجهه همیش تحصیل مال است و بس. آن هم گویی ملتزم شده‌اند از غیر مجرای صحیح باشد و انصاف این است که از مجرای صحیح میسر نمی‌شود. مگر این‌که شخص به قوت لایموت قانع شود. آن هم باز نه برای همه‌کس.

یگانه وسیله تحصیل شغل و مقام و هر مقصود دیگر امروز دسته‌بندی و انتریک‌بازی

و شارلاتانی است. تا آنجا که معلّم شدن و حتی رد و قبول شاگردان در امتحانات از روی دسته‌بندی و به ملاحظات شخصی می‌شود.

وزراء به قول عوام مثل پیراهن و زیرجامه عوض می‌شوند و هر وزیر که عوض می‌شود و بر سرکار می‌آید اجزاء ادارات را بیرون می‌کند و یک دسته تازه از قوم و خویشهای خود یا دوستان یا کسانی که با او برای وزیر شدنش در دسیسه‌کاری شریک بوده‌اند بر سرکار می‌آورد بی‌هیچ مناسبتی. تجار و کسبه دست از کاسبی برداشته و سیاست‌مآب شده و منظور واحد از سیاست‌مآبی این است که از این نمذ کلاهی داشته باشند. هر چه آخوند و ملا هست می‌خواهد یا در ادارات مستخدم باشد یا مستمری‌خور باشد.

حضرت عالی می‌دانید که قحط‌الرجال امروزی ما نتیجه آن است که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از لیاقت اشخاص صرف‌نظر شده و هوسناکی اولیای مملکت مدار امور بود. حالا به مراتب بدتر شده و فقط انتریک و دسیسه و دسته‌بندی و فحاشی و بستگی به مقامات مقتدره خارجی و داخلی میزان پیشرفت مقصود است و بنده پیش‌بینی می‌کنم که اگر امر بر همین منوال بگذرد تا ده پانزده سال دیگر معلومات ایرانی‌ها به درجه‌ای برسد که یک نفر آدم قابل مخاطبه و مصاحبه یافت نشود و اعضاء ادارات همه اشخاصی باشند که پانزده سال قبل قابل مهتری و جلوداری شمرده نمی‌شدند.

سست عنصری و سبکسری ما به جایی رسیده که از یک طرف جراید جدیدالتأسیس ما به مناسبت احوال روسیه موسوم به «طوفان» و «آتشفشان» و «احشویروش» می‌باشند (به مناسبت این‌که وزیر مختار روس یهودی است). از طرف دیگر آخوند و ملا و روضه‌خوان منکر مدارس جدید شده می‌خواهند در آنها را ببندند و روزنامه‌ای را که برای نسوان طبع می‌شود توقیف می‌کنند. مختصر خر بازار غریبی است.

وقتی که من از طهران به اروپا مسافرت کردم اوضاع معنوی مملکت صد درجه بدتر از آن بود که حضرت عالی مشاهده کرده بودید. چون به طهران مراجعت کردم هزار درجه از آن هم بدتر شده بود. حرکت قهقراپی، مثل قوه ثقل به قانون تصاعدی سریع می‌شود و خدا عاقبت آن را خیر کند. بنده که عقلم نمی‌رسد که چگونه تصور نجات و فلاحی برای این قوم می‌شود کرد. فقط امیدی که می‌توانم به خود بدهم این است که همان‌طور که برخلاف قواعد عقلی تا کنون این ملت و دولت باقی‌مانده (اگرچه به کثافت و فضاحت) باز هم بماند، یا بهبودی یابد و الا در جبین این کشتی نور رستگاری نیست.

با این تفصیل برای حضرت عالی چه رأی بدهم. در مجلس شورای ملی جمع کثیری با شما مخالفت خواهند کرد و بعضی بی‌طرف خواهند بود. شاید معدود قلیلی هم

دوست باشند. اما به شرایط دوستی آیا عمل بکنند یا نکنند یا نتوانند بکنند. حاصل کلام عقیده بنده پوستکنده این است که اگر می‌توانید در اروپا اقامت کنید عجله به فکر آمدن به ایران نباشید. استعفای از وکالت را هم بنده لازم نمی‌دانم. در صورتی که اعتبارنامه حضرت عالی هنوز در مجلس مطرح و تصویب نشده چه داعی بر این کار دارید. چه می‌دانیم آینده چه در پیش دارد. اگر به طهران تشریف بیاورید یا باید گوشه انزوا اختیار کنید یا در عرصه این معرکه که مختصری از آن وصف کردم مبارزه کنید. مع‌هذا در این قبیل امور کسی نمی‌تواند از روی موازن عقلیه حکم بپی کند. خاصه با این که امور مملکت ما هیچ میزانی ندارد. شاید هم که اگر تشریف بیاورید برای مملکت نتایج حسنه داشته باشد.

اما این که در خارجه از حضرت عالی انجام وظیفه و کاری بخواهند به عقیده بنده اسلم شقوق همین است و اگر جداً در این خط اقدام شود گمانم این است که زود یا دیر نتیجه بدهد. اگر اجازه بدهید بنده آنچه بتوانم در این مقصود قدم خواهم زد. اگرچه قدرت من خیلی محدود است. کسان دیگر را هم که مناسب بدانم با خود کمک خواهم گرفت. هر دستوری را هم که لازم بدانید خود حضرت عالی ارسال خواهید فرمود. دیگر بسته به نظریات خود حضرت عالی است و بنده منتظر زیارت مرقومات شریفه خواهم بود.

آقای حاج سید نصرالله عرض ارادت می‌رسانند. فروغی اخوی از توجهات عالی متشکر است. اگر در روزنامه کاوه نسبت به فروغ تربیت^۱ اظهار لطفی بشود (در صورتی که لایق باشد) موجب مزید امتنان خواهد بود. خیلی مصدع شدم و خاطر شریف را مکدر ساختم ببخشید. ایام افاضت مستدام.

ذکاء الملک

این نامه را در مقام وزارت خارجه به تقی‌زاده نوشته است.

۳

پنجشنبه هفدهم جوزا ۱۳۰۲

دوست عزیز محترم من چون آقای میرزا حمیدخان^۲ عازم مسکو می‌باشد نتوانستم از تصدیع

۲. خرداد.

۱. مجله‌ای بود که به مدیریت ابوالحسن فروغی نشر می‌شد.

۳. حمید سیاح منظور است.

خاطر شریف خودداری کنم. اگرچه مطمئن نیستم که تا رسیدن ایشان به مسکو حضرت عالی آنجا تشریف داشته باشید. در هر حال امیدوارم عهدنامه را تمام نکرده تشریف نبرید و آرزو مندم که تا رسیدن این مشروحه هم این عمل انجام گرفته باشد. نمی دانم به چه زیان از زحمت و مرارتی که در ظرف یک سال در این باب تحمل فرموده اید اظهار امتنان کنم و اگر از طرف ما اشتباهاتی واقع شده و مشکلاتی برای حضرت عالی تولید نموده از آن معذرت بخواهم و اظهار خجالت کنم.

اگرچه باید عرض کنم که در اشتباهات مزبوره شاید هم که تا یک اندازه معذور باشم، چنانکه در تلگرافات سابقه حضرت عالی مکرر ذکر مشکلات راجع به عدلیه بود اما بنده ندیدم که فراغت از آن امور جایی مذکور شده باشد، و همچنین قرینه و اماره به دست نبود که مقصود از استملاک فقط تملک خانه است و عده اعضاء عالی «ونشورک» که برای آنها تقاضای حقوق دیپلماتیک شده در یکی از تلگرافات حضرت عالی هشت نفر مذکور بود. بعد معلوم شد پنج نفر بوده است و ندانستم سهوالقلم بوده یا در مخابره و کشف اشتباه واقع شده. مع ذلک تصدیق می کنم که بی رویه واقع شد و بیش از این می بایست ملاحظه و احتیاط کرده باشیم.

ولیکن حضرت عالی به حسن قریحه و فراست خود به خوبی استنباط فرمودید که نیت ما حسن خدمت بود. بدبختانه خلاف مقصود نتیجه بخشید و چقدر بنده از این حسن انتقال و اعتماد حضرت عالی مسرور و ممنون شدم و حقیقه اگر شبهه می فرمودید و در دلتنگی باقی می ماندید فوق العاده متالم می گردیدم. چه بنده و آقای مستوفی الممالک هم اخلاص و ارادتمان نسبت به حضرت عالی تام و تمام است و هم شیوه و طریقه ما جز صافی و پاکی ان شاء الله هیچ وقت چیز دیگر نخواهد بود و یقیناً خود حضرت عالی این مراتب را تصدیق خواهید فرمود.

اختلاف اقوال شارژ دافر در طهران و حضرات در مسکو اسباب سرگردانی و حیرانی ما و حضرت عالی بوده و معنی آن را نفهمیدیم. عجب در این است که شارژ دافر خود را در حزب و جماعت خیلی متنفذ می داند ولیکن کمتر حرفی از حرفهای او مؤثر و منتج نتیجه شده. غالباً هم شکایت می کند که شما یک چیزهایی وعده می دهید و من به مسکو خبر می دهم بعد نکول می کنید و من سنگ روی یخ می شوم. هر چه می گویم تقبلات ما مشروط بود و بعلاوه تمام وعده می دهید و خلاف می کنید و دبه در می آورید به خرج نمی رود.

مطلب این است که به واسطه چند سال توقف تجارت روسیه مردم شمال ایران نهایت فقیر و پریشان شده اند و حقیقه ممکن نبود قبل از این پیش آمد کسی بتواند تصور کند که تجارت روسیه برای ایرانی ها این اندازه فوز عظیم بوده است.

متصل از اطراف تلگراف و عریضه به مجلس و دولت می‌رسد و التماس می‌کنند که عهدنامه تجارتی با روسیه منعقد کنید. قبل از آنکه این کابینه تشکیل شود به واسطه این که روس‌ها در تجارت را بسته بودند مردم مازندران و گیلان روزگار بدی داشتند. ما که آمدم و روس‌ها برای جلب قلوب در را باز کردند مثل این بود که روحی به قالب مردم دمیده شد. قیمت بعضی اجناس سه چهار برابر شد و مردم شادیه‌ها کردند. این است که گذشته از ملاحظات سیاسی ترس ما از قطع مذاکرات این بود که این مردم بدبخت طاقت تحمل و صبر نداشته باشند. به محض این که در تجارت بسته شود ناله و فریاد آنها بلند شود و دولت ایران دوباره با استیصال داخل مذاکره گردد و در این حال توقعات حضرات بالا رود و از این هم که هست بدتر گردد.

از قراری که وزیر مختار آلمان می‌گفت حضرات در مذاکره با آلمان‌ها هم در عهدنامه تجارتی همین توقعات را دارند و میل داشت ما در سر مسئله ترانزیت ایستادگی کنیم. ولیکن ما دیدیم در تأخیر آفات است چنانکه خود حضرت‌عالی هم گاهی اشعار می‌فرمودید. بعلاوه حوصله حضرت‌عالی سر رفته و حق دارید و حقیقه خیلی بردباری کردید.

عجالة هر چند ازین دیگ چوبی حلوایی نخورده‌ایم یعنی از مذاکره با شارژدافر نتیجه نگرفته‌ایم بلکه ضرر کرده‌ایم ولیکن چون آن هشت فقره را که تلگرافاً شرح داده‌ام اصرار دارد که اگر قبول کنید همینطور عهدنامه تمام می‌شود و آن فقرات جز مسئله تفتیش دفاتر و امور محاکمات همه بر نفع ماست با او مذاکره کرده‌ام که در مسئله تفتیش دفاتر و امور محاکمات قانع شوند به این که در ضمن مراسله کیفیت این امور را در ایران از ما سؤال کنند و ما هم به طور اخبار و حکایت جواب دهیم، به طوری که تعهدی نکرده باشیم مقصود آنها هم حاصل شود. خود شارژ دافر موافقت کرد ولیکن گفت باید به مسکو تلگراف کنم. این حرف بنده را امیدوار کرد که شاید این دفعه سر خود کار نکرده و اگر قولی بدهد درست باشد. بعد از این همه چه قدر اسباب تعجب و عبرت است از پیش‌آمد روزگار که مثل حضرت‌عالی و آقای مستوفی‌الممالک و بنده مجبور می‌شویم چنین عهدنامه که در واقع برای ما نفعی ندارد بلکه احتمال ضرر دارد منعقد کنیم و اگر موفق شدیم شاد هم باشیم.

امیدوارم در مسئله متن عهدنامه و ارجاع به نظریات وکلا که برای حضرت‌عالی شبهه و سوءظنی حاصل شده بود رفع شبهه شده باشد. مأخذ آن پیشنهاد این بود که بعضی از وکلا گفتند این عهدنامه که خیلی مهم است اگر قبل از مراجعه به مجلس امضا شود تجربه کرده‌ایم که بعد دیگر مجلس هر نظری داشته باشد نمی‌تواند اعمال کند و خوب است آقای تقی‌زاده بعد از آن که عهدنامه را تمام کردند قبل از امضاء به طهران بفرستند تا مجلس نظر خود را من غیر رسم بگوید.

بنده خود می دانستم این ترتیب صحیح نیست اما دیدم که اگر هیچ نگویم بعدها هزار قسم حرف خواهند زد و خواهند گفت ما خواستیم بار این مسئولیت بزرگ را از دوش شما برداریم. چه اغراضی داشتید که نپذیرفتید. این بود که هم شارژ دافر به واسطه ضرب الاجل کار را مشکل کرد، هم بعضی دیگر که عاقل بودند تصدیق کردند که این کار عملی نیست و هم با کمیسیون خارجه که مذاکرات کردیم بی نتیجه ماند. ضمناً مجلس در شرف اختتام شد و حواس وکلا مصروف شیطنتهای دیگر گردید و خود بنده هم فکر کردم که شاید مقصود از این پیشنهاد این است که اصلاً عهدنامه منعقد نشود. حالا هم که مجلس کیفیت افتضاح آمیزی اختیار کرده و کسی به این فکر نیست و آن خیال طبعاً از بین رفت.

اما جریان امور را در این جا اگر بخواهم شرح دهم و بیان کنم که به آدم حساس در این جا چه می گذرد و ما چگونه زندگانی و کار می کنیم کتابها باید بنویسم و تصور کردنی و باور کردنی نیست. قریب چهارماه است بنده در هیئت دولت عضویت دارم. در این مدت هیچ کس حتی از وکلا در مصالح مملکتی با بنده یک کلمه حرف نزده. در صورتی که نه عشر از اوقاتم صرف ملاقات اشخاص می شود. از رفتار وکلا در مجلس چه بگویم. از اقدامات بعضی داوطلبان وکالت در موقع انتخابات چه عرض کنم. از منظره وحشتناکی که بعد از انقضای مجلس در پیش است چه فکر کنم. بالاخره از عاقبت کار این مملکت چه نوحه بسرایم. یک نفر نیست از صالح و طالح که به فکر مملکت باشد. رودریاستی هم از میان رفته. صریح می گویند ما طالب نفع خود هستیم و به کار مملکت کار نداریم.

باور می کنید که نماینده ملت به آقای مستوفی الممالک می گفت فلان کس را حاکم فلان جا کنید. جواب می دادند این کار غلط از من شایسته نیست. جواب می داد حالا او را بفرستید تا من از آن جا انتخاب شوم بعد از دو ماه او را معزول کنید. دیگری می گفت فلان شغل را به فلان وکیل بدهید تا در کار ما افساد نکند. می گفتند صحیح نیست. جواب می داد حکم او را بدهید نشانش می دهم و نزد خود نگاه می دارم. بعد از انقضای مجلس حکم را پاره می کنم، و قس علی ذلک.

انتخابات طهران در جریان است و حضرت عالی جزء منتخبین خواهید بود. البته امتناع نباید بفرمایید. اما این که به طهران تشریف بیاورید یا نیاورید باز بنده از حالا نمی توانم اظهار رأی کنم.

هر چند اوضاع با دو سال قبل از این خیلی تفاوت دارد اما باید دید سایر وکلای ولایات کیستند و بعد از انقضای این مجلس در ایام فترتی که قهراً پیش می آید چه اموری رخ خواهد داد و مجلس آینده چه وقت منعقد خواهد شد، زیرا که مسائل غامضه در پیش است که از حالا نمی توان فکر آنها را کرد. دوام کابینه حالیه خیلی مشکل است. کابینه آینده را هم نمی دانم چه صورت خواهد داشت، و

از هر طرف نگاه می‌کنم از جنوب و شمال و داخل و خارج موجبات نگرانی فراهم است و جز این‌که شخص موحد شود و بگوید خدا عاقبت کارها را خیر کند چاره نیست.

اگر به برلن تشریف بردید دوستان برلن را به سلام و عرض اخلاص یادآور می‌شوم. بیچاره آقای نواب که روزگار ناموافقی پیدا کرده‌اند. بنده این‌جا تا توانستم برای تأخیر در تعیین جانشین ایشان کوشیدم، حالا هر قدر بتوانم کاری می‌کنم که دیرتر فعلیت پیدا کند. اما نمی‌دانم چه اندازه موفق شوم. زیاده بر این مجال تصدیع ندارم. ایام عزت مستدام.

ذکاءالملک

هنگام نگارش این نامه در کابینه سردار سپه سمت وزیرخارجه را داشت.

۴

۲۶ فوریه ۱۹۲۴

دوست عزیز محترم من چند فقره مراسلات شریفه تاکنون زیارت شده و موفق به جواب نشده‌ام. یک اندازه به علت کثرت گرفتاری و قدری هم به واسطه این‌که پیش‌آمدهای متوالیه بنده را در عالم تردید داشت و نمی‌دانستم به درستی چه عرض کنم.

امشب مرقومه مورخه پنجم فوریه رسید و چون بالنسبه فراغت هست فوراً به عرض این مشروحه مبادرت می‌کنم به قصد این‌که هر قدر بتوانم اطناب کنم و تلافی سکوت طولانی را یک‌مرتبه درآورده اسباب تصدیع خاطر شریف شوم.

اولاً می‌خواهم از حسن ظن و اعتمادی که به بنده اظهار می‌فرمایید تشکر کنم و تأیید که حسن ظن و اعتماد خود را به قول فرنگی‌ها به موقع قرار داده‌اید زیرا که بنده بعد از قریب پنجاه سال زندگانی چند فقره امور معدود را در دنیا جدی یافته‌ام. یکی از آنها ارادت به اشخاص قابل ارادت و ادای وظیفه لازمه آن ارادت است که به عقیده من تکلیف انسان است و از ادای آن بر کسی منت نمی‌توان گذارد و خدای من شاهد است که اظهار امتنان فوق‌العاده‌ای که دوست عالیقدر ما میرزا محمدخان قزوینی از جزئی خدمتی که بنده کرده‌ام می‌نماید و حضرت‌عالی هم در یکی از مرقومات خود به آن اشاره فرموده‌اید همیشه مرا خجل می‌دارد که من جز ادای وظیفه کاری نکرده‌ام و مقتضای دوستی سی ساله من به او و مقام عالی او در فضل و ادب و

انسانیت مرا مکلف به آن می نمود و شهدالله که شخص محترم شما مقامی دارید که من و هر کس که درک مقام شما را بکند مکلف است که در خدمت گذاری کوتاهی نکند و شما به خوبی مرا شناخته اید و می دانید که خوش آمدگویی نمی کنم و ما فی الضمیر خود را اظهار می دارم و هر وقت خدمتی از من برای شما و امثال شما (هر چند که زمانه به مثل شما بخیل است) ساخته شده شرف خود می دانم و ذوق و وجد من همین است. در این موضوع زیاده بر این نمی گویم که برای سایر مطالب وقت باقی بماند.

ثانیاً در باب تکلیف شخص خودتان و پیش آمدهای مختلف و این که از قبول شارژ دافری روسیه امتناع فرموده و خواسته اید که بنده آن را تصدیق کنم شرح قضیه این است که بنده چون می دانستم مناسب حال حضرت عالی این است که در اروپا شغل ثابتی داشته باشید همواره در صدد این کار بودم و هر چند خود حدس می زدم که در روسیه چندان به حضرت عالی خوش نمی گذرد فکر کردم که نظر به معرفت و اطلاعی که از حال روسیه پیدا کرده اید اگر یک مدت باز با سمت رسمی آن جا به سر برید ولو این که کاملاً مطبوع طبع نباشد بهتر از بی تکلیفی است. این بود که با آقای رئیس الوزراء مذاکره کرده ایشان را به محسنات امر متوجه نمودم و موافق شدند و به حضرت عالی تلگراف اول را مخابره کردم. بعد مسئله قانون پیش آمد و این که تکلیف کفالت را به حضرت عالی کردم فقط از راه اضطرار بود، و الا من خود می دانم که مقام حضرت عالی اجل از شارژ دافری است و کاملاً حق می دهم که با وجود ناملایماتی که در کار بود این مقام را طالب نباشید. مع ذلک مصمم بودم که از حضرت عالی خواهش کنم موقتاً قبول بفرمایید تا مجال برای فکر دیگر داشته باشیم. ضمناً کار عهدنامه تجارتي هم انجام بگیرد. پیش آمدهای دیگر که از اختیار بنده خارج بود نگذاشت و بکلی از آن خیال منصرف شدم. یعنی مسئله سفارت اسلامبول صورت دیگر گرفت و شکل کار طوری شد که آقای مشاور الممالک به مسکو برگشتنی شدند و بنده در کار حضرت عالی متحیر و مردّد ماندم.

زیرا بعد از آن که سفارت عادی فعلاً برای حضرت عالی مانع قانونی دارد فقط خیالی که می توانستم بکنم این است که یا یک مأموریت فوق العاده پیش آید یا مأموریت جامعه ملل به حضرت عالی تفویض شود و این شقّ اخیر بهترین شقوق بود. یعنی به عقیده من هم کار برای حضرت عالی مناسب بود و هم شما برای کار مناسب تانم داشتید و یقین دارم که اگر به این کار مأمور می شدید خدمات مهمه می توانستید به مملکت بکنید. نه تنها در کارهای اختصاصی جامعه ملل بلکه در کلیه سیاست خارجی ایران می توانستید تأثیر و نفوذ تامّ پیدا کنید. از آن جا که این مملکت هزار قسم بدبختی دارد این امر هم از اختیار بنده خارج و به ترتیبی [بود] که نه حوصله و نه

مجال شرح آن را دارم فعلاً آن مأموریت هم به کسی بنا هست محول شود که به عقیده بنده از آن کسی که الآن هم هست ناقابلتر است.^۱

درین ضمن خیال مأمور فرستادن به لندن پیش آمد و بنده فوراً به خیال افتادم که آن مأموریت به حضرت عالی داده شود. اگرچه کاری است موقتی اما اولاً خدمت به مملکت است. ثانیاً باز فرجه‌ای به دست می‌آید که حضرت عالی فعلاً مشغولیاتی داشته باشید تا سر فرصت فکر پخته حسابی بکنیم. این بود که سه روز قبل تلگراف کردم و حالا منتظر جوابم و امیدوارم قبول فرمایید به دلایل فوق.

و بالأخره عرض می‌کنم اگر بنده در وزارت خارجه بمانم و حضرت عالی هم اصرار و عجله در مراجعت به ایران نداشته باشید عزم و تصمیم دارم که شغل مناسب ثابتی برای حضرت عالی در خارج فکر بکنم. اگر مانع قانونی وزیر مختاری را توانستم از راه اصلاح قانون یا تدابیر و لطائف الحیل مرتفع کنم البته یک شغل وزیر مختاری برای شما دست و پا می‌کنم و اگر نتوانستم هر طور باشد مسئله جامعه ملل را درست می‌کنم. الا این که حصول این مقصود قدری مدت می‌خواهد و البته لازم نیست توضیح کنم که در این مساعی که به کار خواهم برد ذره‌ای خود را ملزم نخواهم دانست که مثل سایر اشخاص کار برای آدم فکر می‌کنم، بلکه کمال خوشوقتی را خواهم داشت به این که در ضمن فایده خصوصی، نفع کلی به مملکت خواهم رسانید.

ثالثاً در خصوص مراجعت خودتان به ایران که استشاره فرموده‌اید جواب آن بسیار مشکل است. نه تنها به جهت این که اظهار رأی در این خصوص قبول مسئولیت در زندگانی شخصی یک نفر مرد محترم مثل حضرت عالی است بلکه در حقیقت به واسطه این که شخص نمی‌تواند امور را به درستی پیش‌بینی کند، ولیکن بنده که تکلیف خود می‌دانم که ادای حق مستشاری را بجا آورم لازم می‌دانم ملاحظات که در نفی و اثبات امر به نظر می‌رسد بی‌ملاحظه شرح دهم که بتوانید از روی مبانی صحیح اتخاذ رأی بفرمایید.

یقین است که حضرت عالی اگر به طهران مراجعت فرمایید در صورتی که محظوراتی که بعد عرض خواهم کرد پیش نیاید محسنات عدیده خواهد داشت. گذشته از این که عود به وطن می‌فرمایید با معلومات و تجارب و استعداد فطری که دارید می‌توانید در مجلس و در مردم قاند افکار و منشأ آثار مهمه شوید و اگر از منافع عمومی هم صرف‌نظر کنیم برای شخص خودتان هم

۱. درین وقت ارفع‌الدوله نماینده ایران بوده است و مأموریتش تا سال ۱۹۲۷ دوام می‌یابد. بعد از او فروغی منصوب می‌شود.

البته ممکن است مواقع خوب پیش آید و در این زمینه محتاج به شرح و بسط نیستم، زیرا که مطلب ظاهر است. بعلاوه باید قبول کرد که اصل صحت مراجعت است. بنابراین بنده بیشتر در ملاحظات که موجب نفی قضیه است وارد می‌شوم.

اول مسئله این است که اکنون که متأهل هستید با وجود همسری که اروپایی است آیا در ایران ترتیب زندگانی به خوشی داده می‌شود یا نه. این مسئله را تذکر می‌دهم برای این که دیده‌ام از ایرانیانی که عیال فرنگی دارند کمتر اتفاق افتاده است که چون به ایران می‌آیند خوش و راحت باشند و غالباً مترصد مراجعت می‌باشند. حال البته خصوصیات امر ممکن است اقتضات مختلفه داشته باشد که حکم آن با خود حضرت عالی است. همین قدر بنده موقع را مغتنم شمرده عرض تبریک می‌کنم و آرزو مندم که در زندگانی اشتراکی جدید کاملاً سعادتمند و موفق خواهید بود. مسئله دوم مناسبات مجلس است و در این موضوع اول ملاحظه تصویب اعتبارنامه است. این مجلس حالیه را نمی‌دانم چه خواهد کرد زیرا که تازه افتتاح شده و هنوز شروع به کار نکرده و نمی‌توان دانست چه رویه اختیار می‌کند. اما در دوره‌های سابق مکرر دیده شده که مجلس اعتبارنامه سر تا پا غلط را تصویب و اعتبارنامه بی‌عیب را رد کرده است. حضرت عالی مخالفین ظاهری و باطنی دارید که ممکن است با هم متفق شوند و بدون جهت و حتی بدون اظهار مخالفت اعتبارنامه را رد کنند، چنانکه نظیر آن واقع شده است. پس اول باید ملاحظه این فقره را کرد. یعنی یا باید تشریف بیاورید و مقدمات تصویب اعتبارنامه را فراهم آورید یا قبل از آمدن اعتبارنامه را به مجلس فرستاده تقاضای رأی بنمایید تا تکلیف معلوم شود. در آن صورت هم البته بهتر آن است که قبلاً از عدم رد آن اطمینان حاصل شود که وهنی وارد نیاید. در صورتی که این طریق را بخواهید اختیار کنید و کس دیگر را که بهتر از بنده از عهده این کار برآید نداشته باشید اشاره بفرمایید تا من به قدر قوه خودم بکوشم. اگرچه در این قبیل اعمال بکلی عاری و عاجزم، خاصه در این مجلس که خودم وکالت ندارم و کسانی هم که با من همجنس و دمخور باشند خیلی کم‌اند.

ملاحظه سوم این است که آیا اساساً مناسب حال حضرت عالی هست که بر فرض تصویب اعتبارنامه داخل این مجلس بشوید یا نه. جواب این سؤال هم خیلی مشکل است. فکری که به خاطر می‌رسد این است که اگر بخواهید ساکت بنشینید و بیشتر جنبه تماشاچی اختیار کنید با حیثیت شما نمی‌سازد و شاید ممکن هم نشود و از اختیارتان خارج گردد، و اگر بخواهید داخل معرکه شوید آیا چه نتیجه حاصل خواهد شد.

مطالب مهم این است که مناسبات این مجلس با دولت چه خواهد بود. بعضی را عقیده این است که مجلس تابع رأی شخص اول است. آیا همین‌طور خواهد بود. در آن صورت چه پیش

می‌آید. نعمات جدیده چه آهنگی خواهد داشت. > عکس صوتی خواهیم شنید. اگر آن عقیده صحیح نباشد و مجلس تمکین صریحاً نسود چه خواهد شد. آیا مصادمه می‌شود. آیا یک طرف لژیون می‌رود. سیاست خارجی‌ان چه خواهد بود. مطلب غامض است.

حاصل کلام این است که اگر من مطمئن بودم که به زودی شغل ثابت مناسبی برای >حضرت عالی در خارجه فراهم بشود بدون تردید عرض می‌کردم این دفعه هم از مجلس و آمدن به طهران صرف‌نظر کنید تا ببینیم آینده چه اقتضا می‌کند. حالا هم بهترین وجوه را این می‌دانم که مأموریت لندن را هر چند تعیین تکلیف قطعی نمی‌کند قبول فرمایید. هم خدمتی انجام می‌دهید، هم فرصت و مجالی پیدا می‌کنید. از یک طرف شاید در این اثنا همان چیزی که مصلحت و مطلوب است پیش بیاید یا اقلاً وجهه جریان امور مجلس و مملکت معلوم شود که شخص بتواند تصمیمی اتخاذ کند.

استدلال انسان برعکس آنچه خود عقیده دارد از روی قواعد عقلیه واقعیه نیست و غالباً ناشی از طبیعت و مزاج و اخلاق است. بنابراین ممکن است تمام ملاحظات که برای بنده پیش می‌آید بی‌مورد باشد و بتوان مطلب را بکلی از نظر دیگر نگریست و ممکن است که این همه ملاحظات و رعایت جوانب لازم نباشد. شخص قوت قلب به خرج دهد و یک طرف را تصمیم کند و شاید که خود بنده هم اگر راجع به خودم بود همین کار را می‌کردم. اما در وظیفه مستشاری لازم دانستم که نکات فوق را تذکر دهم.

اما مسئله عهدنامه تجارتنی - برای اطلاع خاطرتان عرض می‌کنم کارهای ما غالباً در افراط و تفریط است. آقای مستوفی‌الممالک که یکی از بهترین اشخاص این مملکت هستند و بنده حقیقه نسبت به ایشان فدوی هستم آن‌طور قوت قلب دارند که همین قدر که انعقاد عهدنامه را مصلحت مملکت می‌دانستند دل به دریا زدند و آن شکلها که ملاحظه فرمودید شد و ممکن بود بدعاقبت گردد. از طرف دیگر آقای مشیرالدوله احتیاط و ملاحظه را به جایی رسانیدند که با وجود این که عهدنامه به جایی رسید که تقریباً می‌توان گفت بی‌عیب شد جرأت امضاء نکردند و بی‌جهت امر را معوق گذاشتند.

دولت حالیه تقریباً حال اعتدال را دارد و گمان می‌کنم عاقبت عهدنامه را همان‌طور که حضرت عالی ترتیب داده‌اید قبول کند. یعنی خود عهدنامه عیناً همان‌طور خواهد بود. ضمایم آن هم تقریباً همان قسم.

و بنده باز در این فکر بودم که اسباب مراجعت حضرت عالی را به مسکو فراهم آورم که عمل را تمام کنید. خیال مأموریت لندن که پیش آمد دیدم تأمل جایز نیست، زیرا که چنین استنباط

کردم که محول کردن امضاء عهدنامه به مراجعت حضرت عالی به مسکو روس‌ها را باز ظنین می‌کند که دولت می‌خواهد به طفره و تعلل بگذراند و مشکلات پیش آورد. بنابراین جدی در آن باب نکردم و احتمال می‌دهم که عمل عهدنامه همین جا ختم شود. دیگر لازم نیست عرض کنم زحمات حضرت عالی در حسن انجام معاهده چقدر محسوس و مشکور است. راست است که همه کس نمی‌فهمد اما معدودی که می‌فهمند کافی است و از همه کس بهتر بی‌رودریاستی خود بنده‌ام که یک اندازه در کار شرکت داشتم و مزه این کار را چشیده‌ام و حالا هم باز مبتلا هستم. همین قدر به طور مختصر و مفید عرض می‌کنم هرگز باور نمی‌کردم این کار به این خوبی ختم شود و تصدیق می‌کنم که کار بزرگی انجام داده و خدمت شایانی به مملکت کرده‌ایم.

هر چند از مفروضه با حضرت عالی ولو یک طرفی باشد سیر نمی‌شوم اما خواب غلبه کرده و به ذکر یک جمله که لازم می‌دانم ختم می‌کنم و آن این است که امیدوارم مخارج مأموریت لندن اگر قبول فرمودید موجب معطلی نشود، زیرا که آن را از بودجه معمولی نخواهیم پرداخت و آقای رئیس‌الوزراء از بودجه وزارت جنگ که کاملاً در اختیار خودشان است می‌پردازند. بعلاوه مدت آن چندان زیاد نخواهد بود.

مقصود از این مأموریت و نظریاتی که در آن باب هست در ضمن عریضه‌ای جداگانه شرح خواهم داد^۱ که با مطالب شخصی مخلوط نشود. هر چند آن را هم شخصاً خواهم نوشت و ترتیب اداری به آن نخواهم داد. اگر بعدها مطلبی به خاطر می‌آید عجله این عریضه را ختم و از طول کلام معذرت می‌خواهم و مزید توفیق و سعادت وجود محترم را خواهانم. ایام اقبال پاینده باد.

ذکاء الملک

پس از تحریر مسطورات فوق تلگراف حضرت عالی رسید که علت رسمیت ندادن به مأموریت و محرمانه داشتن آن را سؤال فرموده‌اید. مختصراً و به طور اشاره عرض می‌کنم محرمانه داشتن آن عقیده آقای رئیس‌الوزراء بود ولیکن به ترتیبی که ملاحظه خواهید فرمود از اهمیت می‌افتد. عدم رسمیت آن به چند ملاحظه است:

یکی آنکه چون ناچار در صورت رسمیت می‌بایست عنوان سفارت فوق‌العاده باشد مبتلا به اجازه شاه و صدور فرمان و نامه می‌شدیم و در آن صورت گذشته از این که کار به تأخیر می‌افتاد با اوضاع و احوالی که در کار هست قرین به یقین بود که امر در عهده تعویق و تعطیل می‌افتاد.

۱. متأسفانه آن نامه موجود نیست.

دیگر آن‌که از طرف خود انگلیس‌ها معلوم نبود چگونه تلقی می‌شود. بعلاوه روس‌ها گوش خود را تیز می‌کردند، اگرچه در هر حال خواهند کرد. حالا عنوان ا کسپوزسیون لندن مستمسکی است. ترتیب فراهم شدن اسباب کار را هم خواهم داد. من جمله خیال دارم با وزیر مختار انگلیس که دو روز دیگر به مرخصی می‌رود مذاکره کنم و به او بگویم که آقای تقی‌زاده در لندن برای مقاصدی که دارید به شما کمک خواهند کرد زیرا که اظهار می‌کند که من در لندن با مذاکره با اولیای امور می‌خواهم اوضاع ایران را خوب تشریح و جلب مساعدت کنم.

به مفتاح السلطنه دستور خواهم داد پس از این‌که لندن رفتید هر طور اقتضا کند به خود بنده محرمانه تلگراف کنید یا بنویسید ترتیب آن را می‌دهم. شاید هم که بالأخره بتوانیم مأموریت حضرت‌عالی را در لندن دائمی کنیم. اما فعلاً امید من به جامعه ملل بیشتر است ولیکن هنوز زمینه حاضر نشده و مشغولم.

در انگلستان البته پروفیسور برون را ملاقات خواهید فرمود. عرض ارادات و تعشق مرا به ایشان برسانید و بفرمایید که اگر کتباً ایشان را تصدیع نمی‌دهم از کثرت گرفتاری و مشغله است. ولی خیلی میل دارم همیشه از ایشان باخبر باشم. یقین است که ایشان هم از مساعدت حضرت‌عالی و بنده و کلیه ایرانی‌ها مضایقه نخواهند کرد. چون چاپار را باید روانه کرد بیش ازین ممکن نیست تصدیع دهم. ایام افاضت مستدام باد. ذکاءالطک - ۳ مارس

بخش چهارم

ریاست وزراء

(کفالت و ریاست)

خطابه تاج‌گذاری *

نخستین سخن چون گشایش کنم جهان آفرین را ستایش کنم
جهان‌دار بر داوران داور است ز هر برتری جاودان برتر است

این تاج و تخت که امروز به مبارکی و میمنت به وجود مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه مزین می‌شود یادگار سلاسل عدیده از ملوکان نامدار و جمعی کثیر از سلاطین عظیم‌الشأن است که از دیرزمانی آوازه این سرزمین را در دنیا به نیکی بلند نموده و قوم ایران را به مدارج عالیّه مجد و شرف رسانیده‌اند، جمشید و فریدون پیشدادی و کیکاوس و کیخسرو کیانی را اگر موضوع افسانه‌های باستانی بخوانند درباره رفعت مقام کورش و داریوش هخامنشی شبهه نمی‌توانند که مصداق‌الفضل مآشهدت به لاعداء گردیده و در ۲۵ قرن پیش به تصدیق دشمنان معظمترین دولت دنیا را تأسیس نموده و عرصه پهناوری را که یک حدّ آن چین و هند و حدّ دیگرش روم و یونان بود جولانگاه رشادت و شهامت ایرانیان ساخته و آثار حیرت‌انگیزی مانند عمارت تخت جمشید و نقوش بیستون از خود باقی گذاشته و مزایای جهانگیری و جهانداری را در وجود خود جمع نموده‌اند.

ذکر اسامی اردشیر و شاهپور ذوالاکتاف به خاطر می‌آورد که چگونه پادشاهان ساسانی سربه‌سر امپراطوری‌های روم می‌گذاشتند و همواره دست تعدّی و تجاوز آنان را از خاک پاک ایران کوتاه می‌نمودند.

خسرو انوشیروان نام نامی خود را مرادف عدل و داد قرار داده علم و حکمت را اگرچه در هند و روم بوده به مملکت خود جلب نموده و در عالم انسانیت دارای آن مقام منبع گردیده که سید کائنات صلی‌الله علیه و آله وسلم به دوران او نازیده است. خسرو پرویز دربار ایران را به ثروت و حشمت و جلال بی‌نظیر معرفی کرده، امراء سامانی و دیلمی مانند نصر بن

احمد و عضدالدوله عشق و شور ایرانی را به هنرپروری و آبادی و عمران ثابت نموده‌اند. شاه اسماعیل صفوی خود را جوهر غیرت و رشادت قلمداد کرد. و شاه عباس کبیر نمونه کاملی از مملکت‌داری و رعیت‌پروری و سیاست‌مداری به دست عالمیان داده است. حکمت بالغه خداوند جلّت قدرته چنین مقتضی است که احوال ممالک و امم نیز مانند اوضاع طبیعت زیر و رو و نشیب و فراز داشته باشد گاهی به اوج ترقی و تمکن و قدرت صعود کنند و زمانی به حضيض ضعف و مسکنت نزول نمایند. مملکت و ملت ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده ولیکن فضل الهی همیشه شامل حال ما گردیده و اگر وقتی به حکمت دری را بسته پس از چندی به رحمت در دیگری گشوده و در طی ادوار قصیر یا طویل از پستی و انحطاط رادمردان سترگ به وجود آورده است که دوره سربلندی و سعادت را برای اهل این سرزمین تجدید نموده‌اند. ظهور اردشیر بابکان پس از زمان انحطاط سلسله اشکانی و شاه اسماعیل صفوی بعد از دوره تطاول مغولان و انقلابات ناشیه از آن و نادرشاه افشار در دنباله فتنه افغان بهترین امثله این قضیه و شاهد این مدّعی می‌باشد.

شهریارا، انعقاد این محفل عالی که وجود ملت ایران با قلبی سرشار از شادی و مسرت و صمیمیت و حسن ارادت در آن شرف حضور یافته و مقارن این احوال عموم اهل مملکت در سرتاسر ایران به جشن و سرور اشتغال دارند و دوستان خارجی ما نیز با شوق و ذوق وافر در این شادمانی شرکت می‌نمایند تنها برای آن نیست که یک پادشاه نو به تخت این سلطنت کهن پای می‌نهد و تاج کیانی بر سر می‌گذارد بلکه برای آن است که به این ملت ستم‌دیده بشارت رسیده است که بار دیگر آب رفته به جوی آمده و به خواست خداوندی روزگار حرمان و محنت سپری شده و ایام سربلندی و عزت روی نموده است.

مبشر این نوید و علل این مژده که جان فشاندن بر آن رواست عملیات محیرالعقول ذات مقدس ملوکانه است که در گشودن ابواب خیر بر روی این ملت در مدتی قلیل راهی طویل پیموده و در موقعی که هیچ‌گونه ترقّب و انتظاری نبود بلکه علامت یأس و نومیدی از همه طرف هویدا بود دست همت از آستین غیرت درآورد و وسایل قدرت و دولت و سعادت ملت را از سرحدّ عدم به اقلیم وجود ساییده به مدارج عالیّه ارتقاء داد و به این موجب وارث بالاستحقاق تاج کی و تخت جم گردید.

شاهنشاهها، ملت ایران می‌داند که امروز پادشاهی پاک‌زاد و ایرانی‌نژاد دارد که غمخوار اوست

و مقام سلطنت را برای هوای نفس و عیش و کامرانی خویش احراز ننموده بلکه در ازای زحمات و مجاهدت فوق‌العاده‌اش در راه احیای ملک و دولت و برای تکمیل اجرای نیات مقدسه خود در فراهم ساختن اسباب آسایش ابناء نوع و آبادی این مرز و بوم دریافته است.

ملت ایران می‌داند که ذات شاهانه با آنکه وظیفه خود را نسبت به وطن به‌طور وافی و اکمل قبلاً ادا فرموده‌اید و پس از تحمل این همه متاعب و به‌کار بردن آن اندازه مساعی بر حسب قاعده حقاً برای وجود مبارک نوبت استراحت و فراغت رسیده مع‌هذا آن ضمیر منیرانی از خیال رعیت آسوده نیست و دائماً در فکر بهبودی احوال آنان است و اگر هر آینه به واسطه موانع طبیعی یا فقدان وسایل و اسباب در انجام منظور همایونی راجع به اصلاح امور مملکتی اندک تأخیر و تأنی حاصل شود خاطر مقدس مکدر و قلب مبارک متألم می‌گردد.

ملت ایران می‌بیند که امروز به فیض وجود شاهنشاهی فایض شده که رفتار و گفتارش برای هر فردی از افراد و هر جمعیتی از جماعات باید سرمشق واقع شود و اگر طریق‌الناس علی‌دین ملوک بپیماید همانا به سر منزل سعادت و شرافت خواهد رسید.

ملت ایران باید بداند و البته خواهد دانست که امروز تقرب به حضرت سلطنت به وسیله تأیید هواهای نفسانی و استرضای جنبه ضعیف بشری سلطان و تشبّات گوناگون و توسّل به مقامات غیرمقتضیه میسر نخواهد شد بلکه یگانه راه نیل به آن مقصد عالی احراز مقامات رفیعه هنر و کمال و ابراز لیاقت و کفایت و حسن نیت و درایت در خدمتگزاری این آب و خاک است خادم محترم و عزیز و خائن خوار و خفیف خواهد بود و به همین سبب در سایه توجهات ملوکانه دولت خدمتگذاران لایق صدیق پرورش خواهد داد و ملت قابلیت و استعداد خود را نمودار خواهد ساخت و یقین آن است که نیت پاک اعلیحضرت همایونی افراد ملت و چاکران درگاه را نیز در شاهراه صحت و استقامت هدایت خواهد نمود و روح آن بزرگواران اعلاشان که اکنون وجود مبارک به حق بر جای تکیه می‌زند شاد و خرم خواهد گشت.

شاهنشاه، همه کس انصاف خواهد داد که سخن بیهوده و گزاف نگفتم و اینک از روی دل و جان زبان به دعا گشوده عرض می‌کنم:

ز دیدار تو تاج روشن شده است	ز بدها تو را بخت جوشن شده است
سرت سبز بادا دلت پر ز داد	جهان بی‌سر و افسر تو مباد
تو را با جاویده تخت و کلاه	که شایست تاجی و زیبای گاه
خداوند پیروز یار تو باد	دل زیردستان شکار تو باد

بخش پنجم

دورهٔ سفارت کبرای ایران در ترکیه

قرارداد مودت ایران و ترکیه نامه به تیمورتاش

این نامه را محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)^۱ در مهر ماه ۱۳۰۵ به تیمورتاش وزیر دربار نوشته و درباره عهدنامه ایران و ترکیه اشاراتی دارد.

پنجم اکتبر ۱۹۲۶

قربانت شوم چند روز قبل تلگرافی از حضرت عالی به توسط آقای فهیم الدوله^۲ زیارت شد، راجع به معاهده ایران و ترکیه که چند روز قبل از آن هم از طرف سفارت روس به توسط شارژ دافر پاریس پیغامی در همین زمینه از طرف حضرت عالی رسید جواب آن را تلگرافاً^۳ و فوراً ندادم به واسطه این که اولاً با تلگراف توضیح مطلب مشکل بود ثانیاً اشاره فرموده بودید که به سویس تشریف خواهید آورد و بنابراین نمی دانستم کجا باید جواب داد، چنان که این عریضه را هم به آقای فهیم الدوله خواهم داد که خدمتان تقدیم کنند.

بنده در مسکو از آقای مشاور الممالک^۴ و در برلن از آقای فرزین^۵ شنیدم که روزنامه های روس و آلمان از قول جراید انگلیسی اظهار می کنند که در دوایر جامعه ملل نسبت به عهدنامه ایران و ترکیه اظهار نگرانی می کنند که مخالف اساسنامه جامعه است و حتی آقای فرزین گفتند شخصی از دیپلمات ها که حالا بنده فراموش کرده ام که بود به ایشان گفته بود چرا دولت ایران می خواهد از جامعه ملل خارج شود.

۱. محمدعلی فروغی در مرداد ۱۳۰۵ پس از برکناری از ریاست دولت با مأموریت سیاسی (در ضمن برای جابه جا کردن بچه هایش در پاریس) روانه اروپا شد و در شهریور ۱۳۰۵ از طرف مستوفی الممالک رئیس الوزراء غیاباً به سمت وزارت جنگ در مجلس معرفی گردید (بیوگرافی او در دوره دوم رهبران مشروطه دیده شود).

۲. فهیم الدوله = مصطفی قلیخان هدایت از رؤسای وزارت خارجه.

۳. فروغی با آن که مردی دانشمند و مدتی رئیس فرهنگستان بود کلمه «تلگرافاً» را که غلطی مصطلح و عامیانه می باشد به کار برده است.

۴. مشاور الممالک = علیقلی خان انصاری سفیر ایران در شوروی.

۵. محمدعلی فرزین = وزیر مختار ایران در برلن.

ایشان جواب داده بودند گمان ندارم دولت ایران چنین قصدی داشته باشد، اما ایشان درست از موضوع و محمول اطلاع نداشتند، بنده مطلب را به ایشان حالی کردم و هر چند می‌دانستم که این اظهارات از طرف خود انگلیس‌ها است؛ شاید هیچ عنوانی در جامعه ملل نشده زیرا که مجلس عمومی جامعه ملل که منعقد نشده بود، شورای جامعه ملل هم یا منعقد نشده بود یا اگر شده بود به کارهایی مشغول بود که مجال توجه به عهدنامه ایران و ترک نداشت و مخصوصاً موقع ثبت عهدنامه وقتی موقع پیدا می‌کند که دولت ایران تقاضا کند، آنهم وقتی خواهد بود که مجلس شورای ملی عهدنامه را تصویب کرده باشد، مع‌هذا برای این که سکوت دولت ایران در مقابل اظهارات جراید حمل به تصدیق نشود فوراً به آقای مستوفی‌الممالک^۱ تلگراف کردم که تکذیب این اظهارات لازم است و چون تصور می‌کردم حضرت‌عالی طهران تشریف دارید و از مطالب کاملاً مستحضرید و امید نداشتم که کس دیگری این مطالب را بفهمد به ایشان گفتم به حضرت‌عالی مراجعه کنند.

ضمناً اجازه خواستم که خودم اقدام کنم، ایشان جواب دادند به سفارت خودمان به لندن نوشتم که در جراید انگلیس خاطرنشان کنند که عهدنامه ایران و ترکیه مخالف اساسنامه جامعه ملل نیست و دولت ایران در پروتکل منضم به عهدنامه قید کرده است که به تعهدات خود در مقابل جامعه وفا خواهد کرد. نمایندگان ترکیه هم قبول کرده‌اند و نیز بنده آقای انتظام‌الملک^۲ را هم که نماینده دوم مادر جامعه ملل هستند مسبق کردم که هرگاه واقعاً در جامعه ملل از این عنوانات شود ملتفت باشد از شبهات جلوگیری نماید بعد مطلع شدم که دُول دیگر هم از این عهدنامه‌ها منعقد کرده‌اند و آن را مخالف اساسنامه جامعه ملل ندانسته‌اند ولی به عقیده بنده آن دُولی که در ضمن عضویت خود در جامعه قید کرده‌اند که در بعضی امور مختار خواهند بود نمی‌توانند سرمشق ما باشند زیرا ما بدون هیچ قیدی عضویت جامعه را قبول کرده‌ایم، در هر حال اقدامی که فعلاً لازم بود کرده‌ایم و تصور می‌کنم تا وقتی که مطلب دوباره مطرح نشده دیگر حاجت به اقدامی نباشد.

امیدوارم حضرت‌عالی در روسیه موفقیت کامل حاصل فرموده باشید، بنده بکلی از اوضاع بی‌خبرم فقط بعضی سروصداها از دور از ایران می‌شنوم و قدری نگران می‌شوم از این گذشته در این سه ماه مسافرت بکلی برکنار بوده و در پاریس هم منزل نکرده به خارج شهر رفتم و منتظر بودم که موقع افتتاح مدارس برسد و بچه‌ها را جابه‌جا کنم تا موقع مراجعت به ایران برسد.

۱. مستوفی‌الممالک = حسن مستوفی شخصیت ملی و معروف، همزمان با تاریخ نامه فروغی رئیس‌الوزراء بود.

۲. انتظام‌الملک = سید ابوالقاسم = نماینده دوم ایران در جامعه ملل و معاون وزارت امور خارجه.

اینک فردا عازم «تولوز» هستم چون آنجا را برای تحصیل بچه‌ها اختیار کرده‌ام و پس از ده دوازده روز خیال می‌کنم راه طهران را در پیش خواهم گرفت، حضرت عالی را نمی‌دانم چه کرده‌اید و چه خیال دارید بکنید، امیدوارم عن قریب در طهران یکدیگر را به سلامتی ملاقات کنیم و اوضاع و احوال ما موجب نگرانی نباشد. دیگر زیاده بر این مصدع خاطر شریف نمی‌شوم.

ایام عزت مستدام باد - فروغی

گزارشها و پیشنهادهای

۰۱

قربانت شوم بنده چون به خوبی می دانم حضرت اشرف عالی چه اندازه گرفتار و مشغولید حتی الامکان نمی خواهم باعث مزید اشغال و گرفتاری خاطر محترم شوم ولیکن بعضی مطالب را ناچار باید به عرض برسانم. این است که حسب التکلیف به تصدیع خاطر شریف می پردازم و از طول کلام معذرت می خواهم.

در خصوص مأموریت بنده بین دولت ایران و ترکیه که سوء تفاهم کلی دست داده است. منظور دولت این بوده که بنده این جا به اظهار خصوصیت و مهربانی و چرب زبانی حضرات ترک ها را به اصطلاح خودمان از خر شیطان پایین بیاورم که تغییر روش بدهند. خود بنده هم تقریباً این طور فهمیده بودم، اما بعد از ورود به انقره و مذاکرات اولیه دیدم حضرات بنده را مأمور رسمی دانسته چنین می پندارند که آمده ام کلیه مشکلات و اختلافات بین دولتین را حل و رفع نمایم. در دستورالعملی هم که برای بنده ارسال فرموده بودید پس از بیان مشکلات و اختلافات اجمالاً فرموده بودید این مطالب را تو باید اصلاح کنی و کیفیت اصلاح را توضیح نکرده و مخصوصاً تصریح نفرموده بودید که قضیه اکراد باید در طهران مذاکره شود و آقای وزیر دربار در مراسله خصوصی برعکس سیاست کرد را هم جزء مطالبی که بنده باید این جا اصلاح کنم ذکر فرموده بودند. بنابراین بر خود بنده هم امر مشتبه شد و به این جهت بود که در تلگراف اول خود پرسیدم تکلیف و مأموریت من چیست. وقتی که پاریس هم بودم این تأمل را داشتم و قبل از توضیح مطلب نمی خواستم به انقره بیایم. قضیه اولتیماتوم که پیش آمد دیدم تأخیر جایز نیست و آمدم. باری، جواب تلگراف بنده بعد از بیست و دو روز رسید و نتیجه این شد که در

• مخاطب این نامه معلوم نیست، ظاهراً رئیس الوزراء است یا وزیر خارجه. - در اصل مکتوب، فروغی مکرر عبارت را اصلاح کرده و تغییر داده است. نقل از مجله یغما

ظرف یک ماه اول توقف در انقره خودم نمی دانستم چه کارهام، و حضرات بنده را مأمور مذاکرات و مقالات بر طبق نظریات خویش می دانستند و حسن اتفاق بود که آن ایام گرفتار کارهای کنگره حزب ملی و نطق مفصل هفت روزه مصطفی کمال پاشا و انتخاب رئیس جمهور و جشن های جمهوریت و تشکیل هیئت دولت بودند و مجال نداشتند به بنده بپردازند و ضمناً منتظر عاقبت گفتگوی قضایای اکراد بودند و باید عرض کنم که اشتباه حضرات اتفاقاً برای ما مفید واقع شد و شرح مطلب از این قرار است:

قضیه اکراد در این جا خیلی بیش از آنکه ما تصور می کنیم اهمیت دارد. ترک ها عدم تجانس ملت، یعنی وجود عناصر یونانی و ارمنی و صرب و بلغار و عرب را علت اصلی بدبختی های خود در ازمنه گذشته دانسته و سعی در احتراز از تجدید این ابتلا در زندگانی جدید دارند و می خواهند در خاک خود عنصر فساد نداشته باشند. صرب و بلغار و عرب که از دستشان رفته و حالا با این عقیده که پیدا کرده اند این پیش آمد را برای خود فوزی می دانند ارمنی را در ترکیه تمام کرده اند یونانی ها را هم می کوچانند و بیرون می کنند. با این احوال چنین می دانستند که به مقصود نایل شده و دیگر در مملکت سر خر ندارند. در سه سال قبل ناگاه مبتلا به عصیان اکراد و قضیه شیخ سعید شدند و آن غائله بسیار مهم بود و وجود ترکیه را تقریباً به خطر انداخته بود چنانکه مجبور شدند هشتاد هزار قشون در کردستان جمع کنند و ده میلیون خرج کرده اند و به سبب خبطهایی که قبلاً از این حادثه و بعد از آن کرده اند قضیه خاتمه نیافته و این فقره را حس می کنند چنانکه واقعه دو ماه قبل باز جراحی به قلبشان وارد ساخته است.

بدتر از همه این که تخم لق کردستان مستقل را هم انگلیس ها در دهن اکراد شکسته و خاطر دولت ترکیه را از این جهت متزلزل ساخته اند، و البته ما هم باید مثل آنها متزلزل باشیم الا این که متأسفانه ترک ها در این قضیه عوض این که ما را با خودشان همدرد بدانند مدعی فرض می کنند، یعنی از یک طرف مثل روس ها یا به تقلید و القاء آنها ایران را تابع انگلیس می دانند، از طرف دیگر از مذاکراتی که در طهران با ممدوح شوکت بیگ شد فهمیده اند که ما می خواهیم یک منطقه کردنشین بین ایران و ترک حایل قرار دهیم و این فقره را قبل از آنکه حضرت عالی در تلگراف خود به بنده بفرمایید اینها به بنده گفته بودند.

خلاصه نظر به مسطورات فوق عقیده ترک ها این بوده و هست که دولت ایران نمی خواهد در تأمین حدود با آنها همکاری کند و نسبت عهدشکنی که به ایران می دهند به این نظر است در صورتی که مقصود اصلی آنها از انعقاد عهدنامه با ما این بود که با مساعدت ما از شر اکراد خلاص شوند که به واسطه وجود کرد از آن همه زحمات که برای تشکیل یک ترکیه جدید خالی از اغیار

کشیده‌اند هدر نرود زیرا که کرد را نه مثل ارمنی می‌توانند تمام کنند، نه مثل یونانی می‌توانند بکوچانند، مسلمان است و آسیایی و با سایر اتباع ترک هم‌مذهب و جمعیت کثیر و علاج ندارد. پس برای این‌که دائماً مجبور نباشند عده کثیری قشون در آن حدود نگاه دارند و خرج گزاف بکنند مایلند با کمک ایران به نحو خوشی خاتمه به این ابتلا بدهند. اولتیماتومی هم که به دولت ایران دادند در تحت تأثیر این عقاید و تصورات بوده الا این‌که سیاست ترکی است، منظور و مقصود را خوب در نظر می‌گیرند اما وسایل و طریقه عمل را بد اختیار می‌کنند چنان‌که شیطنتهایی هم که در ایران کرده‌اند بیشتر از همین راه است و البته مأمورین آنها هم عاقل و درست نیستند و خبط و خطاهایی بر اشتباهات دولشان اضافه می‌کنند.

در باب اولتیماتوم یک مسئله دیگر هم در کار بوده و آن این است که با همه اهتمامی که مصطفی کمال پاشا کرده باز رجال دولت همه متفق نیستند و هر یک هوایی در سر دارند، پس مدعیان دولت می‌خواستند قضایای سرحدی را وسیله پیشرفت مقاصد خود قرار دهند و سیاست شرق را غلط نمایش داده بگویند دوستی با ایران فایده ندارد، خاصه این‌که این عقیده هم این‌جا کم‌کم طرفدار پیدا می‌کند که سیاست شرقی و اتصال به روسیه دیگر برای ترکیه بی‌فایده است و باید به دُول مغرب، به عبارت آخری انگلیس نزدیک شد و بدین جهت بود که روس‌ها سراسیمه بودند و سعی داشتند بین ایران و ترکیه زود اصلاح شود. باری مدعیان با وسایل و نظریات مذکوره در آن موقع که مجلس جدید ترکیه در شرف انعقاد بود و رئیس جمهوری و هیئت دولت می‌بایست تجدید شود تغییراتی بر وفق منظور خود می‌خواستند بدهند و عصمت پاشا و توفیق رشدی‌بیک در تحت فشار نظامیان اولتیماتوم ایران را برای حفظ موقع خود دادند که اگر ایران از در موافقت درآمد بگویند سیاست ما غلط نبوده و پیش بردیم و الا خود را بری‌الذمه کرده باشند ولی البته مساعدت ایران موقع آنها را خیلی محکمتر می‌کرد چنان‌که کرد، و از ورود بنده هم حضرات خیلی استفاده کردند و آن را دلیل بزرگی بر حسن نیت ایران و صحت سیاست خود گرفتند، و همواره در جرایدشان که همه آلت دولت‌اند این مسئله را نشر دادند که فلان کس می‌آید و برای رفع اختلافات از طرف دولت ایران اختیارات دارد و مشکلات حل خواهد شد و از این حرفها و اقدامات. به مقصود هم رسیدند و موقع خود را محکم نمودند و تشکیل کابینه جدید از سابق هم بهتر شد، و دو سه نفری که کاملاً با سایرین موافق نبودند خارج شدند و تبدیل به سه نفر موافق گردیدند.

این کارها صورت گرفت و توفیق رشدی‌بیک حاضر شده با بنده داخل مذاکره شود. بنده با او

در زمینه‌ای که خودمان در نظر داریم صحبت‌های مفصل کردم و حسن اثرکرد و در آخر که به او گفتم من رسمیت ندارم که با شما قرار و مداری بدهم با مقدمات فوق خیلی وارفت و حالا یک هفته است همواره به من اصرار می‌کند شما اختیارنامه از دولت بگیرید با هم کنار خواهیم آمد و دیگر داخل در مذاکره نمی‌شوند و گمانم این است که به دیگران هم بروز نداده‌اند که من رسمیت ندارم بلکه برعکس در روزنامه‌ها گاه گاه می‌نویسند مذاکرات در جریان است و برای طول کشیدن مطلب محمل‌ها ذکر می‌کنند در صورتی که مذاکراتی در کار نیست.

بنده در موقع ورود به انقاره از این مسائل بی‌خبر بودم و کم‌کم به واسطه مطالعات و مذاکرات آگاه شدم و به این جهت هر چند ابتدا عقیده داشتم که رسمیت نداشتنم بهتر است حالا می‌بینم اگر رسمیت نداشته باشم و وارد قضیهٔ اکراد نشوم حضرات پریشان می‌شوند و بر سوء ظنشان می‌افزاید که ایران نمی‌خواهد در امر اکراد موافقت کند و مخصوصاً اگر بنده بدون نتیجه از این جا بروم موقع آنها خیلی بد، و رنجش و کدورت بین دولتی افزوده می‌شود؛ این بود که چند روز قبل عرض کردم به بنده اختیار بدهید رسماً داخل مذاکره شوم به شرط این‌که قبل از امضاء قرارداد در باب تأمین حدود از عمل سرحد مطمئن شویم و البته مذاکره راجع به اکراد را هم بنده از پیش خود نخواهم کرد و مطالب را تلگرافاً بلکه کتباً اطلاع خواهم داد و اصل مقصود این است که این جا مذاکره این کار شروع شود و حضرات از حسن نیت دولت ایران مطمئن شوند، و صورت ظاهر حفظ شده باشد و الاً بعدها با فراغت خاطر دولت می‌تواند مطالعات کند و طریقه صحیح را اختیار نماید و عجله در کار نخواهد بود.

اما مسئلهٔ سرحد، آنچه بنده فهمیدم فعلاً حضرات طمع به خاک ایران ندارند و از اختلاف سرحدی مقصودشان این نیست که مشکلات برای ما درست کنند یا قطعه‌ای از خاک ما را متصرف شوند بلکه منظور این است که اولاً چون حرفی زده و پروتکل ۱۹۱۳ را غیرمعتبر شمرده‌اند این حرف را به کرسی بنشانند، و قرارداد سرحدی جدیدی با ایران ببندند چنان‌که با سایرین کرده‌اند، و بگویند ترکیه جدید بکلی مملکتی است تازه و از هیچ جهت با دولت عثمانی سابق مشارکت ندارد، و ضمناً طالبند تغییرات جزئی در خط سرحد داده شود به نظر استراتژی آن هم بیشتر حدس می‌زنم منظور این باشد که سرحد کوتاه شود و حفظ آن در مقابل دولت ایران یا در مقابل اکراد سرحدی سهل‌تر گردد.

اینها حدس است و یقین ندارم و میل داشتم حضرات را به اظهار مطالب وادارم و از نیت باطنی آنها مطلع شوم اما چون نمی‌خواستم در باب توقعاتشان روی خوش نشان بدهم و آنها هم دیدند من اختیاری ندارم دیگر به مطلب نزدیک نشدند و منتظرند ببینند من چه سمتی پیدا

می‌کنم، اما باز حدس می‌زنم که چون علاقه کامل به مسئله تأمین حدود و رفع شر اکراد دارند حالا در این باب با آنها داخل مذاکره شویم عمل سرحد را بتوانیم به خوشی ختم کنیم. در هر حال لازم است در باب حدود مطالعه شود بلکه بتوان فهمید که مقصود آنها از تغییر دادن خط سرحدی برای ازدیاد و تسهیل تأمین حدود چه باید باشد و این چیزی است که مهندس و ارکان حرب می‌توانند بفهمند.

در هر حال عقیده بنده این است که در باب تأمین حدود، با دولت ترکیه باید همراهی کرد زیرا که اولاً نگرانی دولت از این که اکراد را بخواهند منقرض کنیم مورد ندارد و آنها چنین توقعی ندارند و شاید اصرار به خلع اسلحه آنها هم نداشته باشند، چون می‌دانند و فهمیده‌اند که این کار مشکلی است و به زودی صورت پذیر نیست و اساس تقاضای آنها این است که بین دولتین همکاری باشد که از یک طرف اکراد ایران اسباب زحمت ترکیه نباشند و از طرف دیگر اکراد خودشان خاک ایران را مأمن و ملجاء خود بر ضد ترکیه نتوانند قرار دهند، پس با این مقصود چه ضرر دارد همراهی کنیم. امر از دو حال خارج نیست یا واقعاً منظورشان همین است البته باید همراهی کرد و مصلحت خود ما نیز در این است، و یا این منظور را ندارند و توقعات شاق دارند در آن صورت ما حسن نیت خود را نشان داده و بری الذمه می‌شویم. و در هر حال دولت حالیّه ترکیه نمی‌تواند این قضیه را به سهل انگاری بگذرانند و با هر زحمت و فداکاری باشد اقدام به تأمین حدود خواهد کرد منتها این که اگر ما همراهی نکنیم دلتنگ خواهد بود و شاید صدمه‌ای در ضمن به ما بزند.

اما این که عرض کردم ترک‌ها طمع به خاک ایران ندارند تصور نفرمایید بنده آدم زودباوری هستم و به محض این که دو مجلس با آنها نشستم اطمینان پیدا کرده‌ام. بنده ترک‌ها را به خوبی می‌شناسم و به زودی هم مطمئن نمی‌شوم و هیچ اطمینان نمی‌دهم که هیچ وقت آنها نسبت به خاک ایران لااقل آذریابجان طمع نداشته باشند، عقیده‌ای که اظهار کردم بنابر این است که امروز به کارهای داخلی خودشان مشغولند و می‌دانند که هنوز یک ملت و دولت با اسطقس نشده‌اند. از طرف یونان و ایتالیا و شاید خود انگلیس نگرانی‌هایی دارند، و اوضاع اقتصادی آنها بد است. مصطفی کمال پاشا و رجالی که امروز بر سر کارند مدّعی و دشمن بسیار دارند که فعلاً نمی‌توانند نفس بکشند اما به محض این که یک گرفتاری برای ترکیه پیش بیاید آنها هم دست از آستین درخواهند آورد. مصطفی کمال پاشا رویه عاقلانه‌ای پیش گرفته که طمع و بلندپروازی ترک‌های سابق را از قبیل پان‌اسلامیسم و پان‌تورانیسم کنار گذاشته و تمام هم خود را مصروف می‌دارد به این که پایه دولت و ملت ترک را بر اساس محکم بگذارد و از این جهت

ممکن است برای ما خطرناک‌تر باشد، یعنی اگر دوره مصطفی کمال طولانی شد و مجال پیدا کرد که نیت خود را انجام داده ترکیه را از عوارض و مشکلات داخلی و خارجی خلاص کند، ممکن است به خیال وسعت خاک کشور هم بیفتد یا جانشین‌های او این خیال را بکنند، و البته در این صورت بهتر موفق می‌شوند. اما این خیالی نیست که برای امسال و سال آینده بلکه ده بیست سال دیگر بتوانند در نظر بگیرند بسته به پیش‌آمد امور است و اجازه بدهید عرض کنم که هر وقت آن روز پیش آید (و امیدوارم پیش نیاید) ما به توسط یک منطقه کردنشین نخواهیم توانست جلوگیری بکنیم.

جمعیت ترکیه به واسطه سرشماری اخیر معلوم شد امروز چهارده میلیون است و تاده پانزده سال دیگر بیست میلیون خواهد شد و اگر تا آن وقت دولت ترکیه از کارهای داخلی خود فارغ شد و سیاست خارجی هم اجازه بدهد در کمال سهولت دولت صدهزار نفر قشون برای ایران راه می‌اندازد و کرد و فارس و هر چه در جلو باشد می‌مالد بلکه همان کردهایی که ما امروز اسباب کار خود می‌دانیم آلت مقاصد آنها خواهند شد. به عقیده من بنده امیدی که ما در آتیه باید داشته باشیم، اولاً در داخله به حسن سیاست و اداره خودمان است که دوایر کشوری و لشکری ما چنانکه باید جریان صحیح داشته باشد و مردم مرفه و خرسند بوده و به دولت خود علاقه داشته باشند و بهانه به دست کسی ندهند و اگر هم خطری پیش بیاید عموم ملت برای دفع خطر جهت فداکاری باشند. ثانیاً در خارجه به حسن روابط با دُول و ذی‌علاقه ساختن آنها به بقا و سعادت ملت ایران است که اگر دولتی خیال کج نسبت به ما بکند سایرین احساسات موافق داشته باشند و نظر به رقابتهای خودشان ظاهراً یا باطناً از ما تقویت کنند و یک دلیل این‌که بنده اصرار به عضویت ایران در جامعه ملل و مشارکت صمیمی در عملیات آن دارم همین است و این قضیه در زندگی ملل تأثیر قوی دارد.

چون صحبت از مخاطرات آینده خودمان در مقابل ترکیه می‌کنم لازم می‌دانم دو فقره مطلب را هم خاطر نشان کنم: یکی این‌که دولت ترکیه به شدت مشغول ازدیاد قوه هوایی است و امروز قریب پانصد طیاره دارد و نظر به این‌که روز به روز بر اهمیت قوه هوایی در جنگ‌های آینده افزوده می‌شود این مسئله خیلی قابل توجه است. دیگر این‌که استنباط می‌کنم ترک‌ها در ازدیاد نفوذ خود در افغانستان نیز اهتمام و ظاهراً موفقیت دارند و قشون افغانستان امروز در تحت تعلیم و نفوذ صاحب‌منصبان ترک است و عن قریب ممکن است قوه افغانستان هم قابل ملاحظه شود و اگر روزی خدای نخواست ترک‌ها نسبت به ما سوء قصدی داشته باشند افغانها برای آنها همدست خوبی بشوند، و نباید از نظر دور داشت که افغانستان طالب و محتاج

دسترسی داشتن به دریاست و ممکن است طمع به سیستان و بلوچستان ما داشته باشد و همین فقره نیز خود محرک او تواند شد هر چند خیال خام باشد ما نباید از نظر دور داشته باشیم. مسافرت امیر افغان را هم به اروپا و ترکیه نباید فراموش کنیم.

پس ملاحظه می‌فرمایید که بنده چندان خوش‌بین نیستم. مع‌هذا مخاطره را نزدیک نمی‌دانم، و عقیده دارم که الآن در سر نزاع سرحدی ترک‌ها نمی‌خواهند از خاک ما چیزی بربایند، با وصف این معتقدم که هم مسئله خط سرحدی، و هم تأمین حدود را هر چه زودتر باید خاتمه داد که طول کشیدنش ممکن است مفسده داشته باشد.

در خصوص تأمین حدود، صمیمانه، اما بر طبقی که برای ما مناسب و ممکن باشد باید با ترک‌ها همکاری کرد. در باب سرحد هم باید فهمید منظور ترک‌ها چیست. البته تا آخر درجه امکان باید برای حفظ سرحد ۱۹۱۳ کوشید، اما در فکر هم باید بود که اگر جد کردند چه بکنیم. و نیز باید عرض کنم که چون مکرر اظهار کردند ما در باب سرحد منظوری نداریم و فقط می‌خواهیم کار تأمین حدود را آسان کنیم و اگر یک قطعه کوچک از یک طرف بگیریم حاضریم از طرف دیگر به دادن قطعه معادل آن جبران کنیم، و به عبارت آخری تعدیل سرحد می‌خواهیم نه ازدیاد خاک، بنده به خاطر می‌رسید بگویم راه این کار این است که شما اول سرحد ۱۹۱۳ را قبول و به دولت ایران پیشنهاد کنید یک معامله خاکی به تراضی طرفین بکنیم ولیکن چون مطمئن نبودم که دولت ایران به این هم راضی باشد به توفیق رشدی‌بیگ نگفتم اما به ممدوح شوکت به‌طور سرزنش گفتم که اگر دولت ترکیه چنین قصدی دارد چرا با دولت ایران نزاع جویی می‌کند، من اگر بودم در سرحد سابق مناقشه نمی‌کردم ولیکن با دلیل و برهان دولت ایران را متقاعد می‌کردم که یک معامله خاکی با شما بکند و در این صورت دولت ایران از طرف شما نگران نمی‌شد اگر معامله را بر طبق مصلحت می‌یافت شاید رضا می‌داد. حال نمی‌دانم ممدوح شوکت بیک این حرف را به دیگران بزند یا نزند، در هر صورت خوب است دولت مطالعه کند که در صورت لزوم چنین عنوانی بکنیم یا نکنیم زیرا که اگر این طریقه را پیش بگیرند سرحد ۱۹۱۳ ثابت می‌شود و اختیار معامله خاکی به دست خودمان است می‌خواهیم می‌کنیم نمی‌خواهیم نمی‌کنیم، و اگر بخواهیم بکنیم هم کیفیت آن به اختیار خودمان خواهد بود.

اما این‌که دولت ترکیه اول از مجلس یک اجازه بگیرد و بعد با ما قرارداد سرحدی ببندد باور نمی‌کنم عملی باشد اما این مسئله را چندان مهم نمی‌دانم و اصل این است که در باب خود سرحد ترک‌ها موافق شوند و احتمال می‌دهم اگر در باب تأمین حدود و تصفیه اکراد از ما

روی موافقتی ببینند کار خیلی آسان می‌شود. یک نکته را هم باید در نظر داشت که سخت‌گیری ما به ترکیه برای سرحد ۱۹۱۳ در مقابل دولت عراق اگر خیال به هم زدن آن سرحد را داشته باشیم موقع ما را مست خواهد کرد.

چون قلم در دست دارم این موضوع را هم عرض می‌کنم: بنده با آنکه به ترک‌ها خوش‌بین نیستم حتم هم نمی‌دانم که آنها همیشه با ما معاند باشند یا خیالات جهانگیری که گفتم داشته باشند، ممکن است عقل به سرشان بزند و بفهمند که این خیالات دیگر بعد از این مقتضی نیست و شاید همچنان که ادعا می‌کنند سوءنیت نداشته باشند و واقعاً می‌توانیم با هم دوست شویم و دست به دست یکدیگر بدهیم، اما اینها همه احتمالات است، نظر به ماضی احتمال اولی قوی‌تر است ولیکن احتمال دوم را هم بکلی نفی نمی‌توان کرد، و بنده اگر این‌جا ماندنی باشم تا یکی دو سال دیگر خواهم توانست به حقیقت نزدیک شوم.

اما در خصوص کردستان مستقل به عقیده بنده این خطر را برای ما باید مسلم داشت و به حرف انگلیس‌ها که «به شیخ محمود گفتیم کردستان مستقل قبول نمی‌کنیم» نباید مطمئن بود. بنده این‌جا هم با انگلیس‌ها صحبت کرده‌ام و چیزها فهمیده‌ام.

اولاً با اهمیتی که ناحیه نفتخیز کردستان پیدا کرده من باور نمی‌کنم انگلیس‌های مآل‌اندیش آرام بنشینند و بگذارند دولت ترکیه خود را جمع‌آوری کند و چند سال دیگر سر وقت موصل برود و برای جلوگیری از این خطر یقیناً کردها را به عنوان استقلال با خود همدست خواهند کرد، فرضاً که انگلیس‌ها هم در این باب اهمیتی نکنند چون این حرف به دهن‌ها افتاده و کردها هم مردمان با استعدادی هستند خودشان بالطبع دنبال آن می‌روند، خاصه این‌که به غیرتشان نخواهد گنجید که زیردست عرب باشند. پس ما باید در هر حال به فکر کردستان خودمان باشیم و اگر حقیقتاً ممکن شد ترک‌ها را با خودمان همدست کنیم اما نه برای مضمحل و منقرض کردن اکراد چه این خیالی خام است بلکه به مهربانی و ذی‌علاقه ساختن آنها به دولت ایران و تربیت کردن آنها به تربیت ایرانی و این کار برای ما سهل‌تر است تا برای ترکیه زیرا که کردها از حیث زبان و نژاد ایرانی هستند و الآن کسانی که می‌خواهند غیرت ملی در آنها ایجاد کنند به شاهنامه و داستان جمشید و فریدون متوسل می‌شوند، اگر مأمورین دولت ایران قدری عاقل باشند و طمع را هم کم کنند و دست تعدی و اجحاف را از سر اکراد کوتاه نمایند و فی‌الجمله حسن‌تدبیری به خرج دهند اقل مطالب این است که بین کرد و فارس خصومت و کینه نخواهد بود و روزی که خیال کردستان مستقل قوت بگیرد کردهای ایران برای ما اسباب زحمت نخواهند شد و شاید که جنبه ایرانی آنها غلبه کند و هیچ آسیبی به ما

نرسد بلکه منتفع هم بشویم، اما اگر رویهٔ مأمورین ایرانی مثل سابق باشد و بعلاوه لاقیدی ما کردها را به حال خود بگذارد به عقیدهٔ بنده مخاطره نزدیک است.

ترک‌ها می‌گویند انگلیس‌ها بین کردها و نصرانی‌ها و ارامنه هم الفتی داده و در بهار آینده در صفحات کردستان ایران نیز آشوب به پا خواهد شد. ممکن است این حرف بی‌حقیقت بوده بخواهند ما را بترسانند، و با خودشان موافق کنند، اما غافل هم نباید بود. شنیدم اعلیحضرت همایونی در سفر اخیر آذربایجان به واسطهٔ محبت‌هایی که به مردم آن صفحه فرموده‌اند خیلی آنها را جلب کرده‌اند، خداوند سایهٔ این پادشاه را کم نکند که راه مملکت‌داری همین است و کاش عموم متصدیان امور همین شیوه را داشتند.

از طول کلام معذرت می‌خواهم و به عقیدهٔ خودم عرض این مطالب لازم بود. هر چند خیلی در دسر دادم اجازه می‌خواهم دو کلمه هم راجع به مطالب جزئی و اداری تصدیق بدهم. اولاً این‌که مسئلهٔ مخابره و مکاتبهٔ ما خیلی ناقص است، تلگراف بسیارگران تمام می‌شود و با این اعتبار تلگرافی که داریم به محض این‌که دو یا سه تلگراف کردیم پول تمام شده معطل می‌مانیم و در هر صورت با لزوم ایجاز مخابرات نمی‌توان همه چیز را روشن بیان کرد. پست هم از آنقره به طهران خیلی دیر می‌رسد، اگر مستقیم بفرستیم اقلأ یک ماه طول دارد و اگر به توسط برلن بفرستیم قریب بیست روز، بنده وقتی که در وزارت خارجه بودم می‌خواستم ترتیب یک کوریهٔ ماهانهٔ دائمی بدهم که در سال چهار پنج هزار تومان بیشتر خرج ندارد چرا حالا وزارت خارجه این ترتیب را نمی‌دهد، ماهی یک دفعه یک کوریه از طهران به اسلامبول و از اسلامبول به طهران بفرستند که در ظرف یک هفته می‌رسد و آنچه مطلب هست با شرح و بسط یکدیگر می‌رسانیم و همان کوریه می‌تواند نوشتجات سایر سفارتخانه‌های اروپا را هم از طریق اسلامبول برساند و این چهار پنج هزار تومان ضرر دولت هم نمی‌شود زیرا که در عوض مبالغ کلی از خرج تلگراف دولت و سفارتخانه‌ها کسر می‌شود بلکه صرفه هم خواهد داشت. خوب است این فقره را جداً مقرر فرمایید در نظر بگیرند.

عرض آخر این‌که بنده از اوضاع خانوادگی خود بی‌خبرم و نمی‌دانم به آنها چه می‌گذرد، شخصاً از حضرت اشرف خواشمنم توجهی فرموده و از حال آنها به توسط اخوی خودم استفسار فرمایید و اگر از بابت مخارج دست‌تنگ باشند آنچه مقتضی است دربارهٔ آنها توجه مبذول فرمایید چه تاکنون آنچه به بنده مرحمت شده صرف مخارج اینجا و ژنو و لوازم کار تحصیل بنده زاده‌ها کرده‌ام و به طهران نتوانسته‌ام کمکی بکنم.

ایام جلالت مستدام - فروغی محمدعلی

خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی بیک*

خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی بیک، روز پنجشنبه دهم نوامبر در وزارت خارجه ترکیه در آنقره با حضور ممدوح شوکت بیک سفیر ترکیه در طهران، سه و ریع بعد از ظهر.

چون اول دفعه بود که بنای مذاکرات جدی بود، توفیق رشدی بیک گفت خوب است هر دفعه مجلس می‌کنیم یک مذاکرات غیررسمی مقدمه داشته باشیم و تهیه زمینه بکنیم بعد کنفرانس را رسمی کرده صورت مجلس به‌طور خلاصه بنویسیم که نتایج حاصله ثبت شود. گفتم عجله بهتر است قبلاً مذاکرات غیررسمی باشد و درست مطلب و مقصود یکدیگر را بفهمیم تا بعد اگر مقتضی شد کنفرانس را رسمی کنیم. قبول کرد ولی ممدوح شوکت بیک در ضمن مذاکرات یادداشت برمی‌داشت و تقریباً هیچ داخل صحبت نشد. مذاکرات به زبان فرانسه بود.

من گفتم هر چند شما را سابقاً مسبوق کرده‌ام حالا باز توضیح می‌کنم که دولت ایران فقط دستوری که به من داده این است که با شما مذاکره کنم و بر شما معلوم نمایم که اموری بین دولتم واقع می‌شود و قضایایی اتفاق می‌افتد که باعث کدورت روابط می‌گردد و حال آنکه ما از طرف خودمان اطمینان می‌دهیم که کمال میل و آرزو را داریم که با ترکیه عوالم دوستی و برادری صمیمانه داشته باشیم. ما می‌دانیم و در ایران همه کس معتقد است که چندی قبل ما و ترکیه هر دو در کنار پرتگاهی بودیم بلکه در حال سقوط در پرتگاه بودیم، و مخاطراتی که متوجه ما بود برای هر دو یکی بود. مصائب ما یکسان و از یک منشاء و سبب بود، به این واسطه مردم ایران که شما را با خود همدرد می‌دیدند حس همدردی می‌کردند و جز خیر شما را نمی‌خواستند و الآن کماکان، چه هنوز معلوم نیست مخاطرات مشترکه بکلی مرتفع شده باشد. از کجا که دو روز دیگر روسیه باز گرفتار انقلاب نشود و به حال ده سال پیش نیفتد و همان طمعها و خیالات حریفهای او نسبت به ما و شما ظاهر نگردد؟ یا از کجا معلوم که روسیه دوباره امپریالیست نشود و باز ما مبتلا به همان مصائب ده سال قبل نشویم؟ پس ما مهلت موقتی داریم و باید آن را مغتنم شماریم، و کار بکنیم، و خودمان را بگیریم، و دست به دست هم بدهیم، شاید که از آن مخاطرات هنگام ظهور بتوانیم جلوگیری کنیم. گفت اگر با هم متفق باشیم شاید نیست یقین است. گفتم اگر متفق نباشیم و به همین شکل که تاکنون زندگی کرده‌ایم باز هم بکنیم عکس آن در هر حال یقین است.

در این زمینه بسط کلام دادم و او هم تصدیق و تأیید می‌کرد که ثمره این رویه را به تجربه دیدیم و جایز نیست باز تکرار کنیم. گفتم دولت ایران مرا برای این فرستاده است که این مطالب را

خاطر نشان شما کنیم، و معلوم کنم که آنچه مانع حصول این مقصود است چیست. آن اندازه که راجع به دولت ایران می‌شود یکی مسئله سرحد است که پس از گفتگوها و کشمکشهای بسیار حل شده بود، و حالا باز می‌بینیم دولت ترکیه آن را تجدید می‌کند و حل شده نمی‌داند. این مسئله افکار ایرانی‌ها را پریشان ساخته و نگران شده‌اند که دولت ترکیه چه مقصود دارد. پس اگر مقصودی ندارید باید رفع این نگرانی را از اذهان ایرانی‌ها بکنید. دیگر تجاوزاتی است که عشایر سرحدی شما به خاک ایران می‌کنند و سلب امنیت می‌نمایند. و یکی هم بعضی سوء عملیات است که از مأمورین شما سر می‌زند و البته به دستور دولت ترکیه نیست ولیکن اسباب کدورت خاطر و نگرانی ایران می‌شود، و من در عالم خیرخواهی می‌گویم که باید از آن جلوگیری نمایید، من دستور و منظور دیگری ندارم و توقع دارم این مسائل را در نظر بگیرید و ما را آسوده خاطر کنید. توفیق رشدی‌بیک شرحی گفت از این‌که ما لزوم موافقت با ایران را کاملاً معتقدیم و هیچ سوء نیتی نداریم. برای ما مطلب مهم این است که حدود ما تأمین شود و مجبور نباشیم آن‌جا قشون زیاد نگاه داریم و مخارج گزاف بکنیم و می‌خواهیم ببینیم شما در این باب با ما همراهی می‌کنید یا نه؟ در مذاکرات از طرف شما گفته شده است برای این‌که ما وارد این مسئله بشویم شرط اول این است که عمل سرحد تسویه شود. من هم می‌خواستم بگویم اول باید تکلیف تأمین حدود معین شود ولیکن چون می‌خواهیم نتیجه بگیریم این‌طور نمی‌گویم و حاضریم در آن واحد هر دو مطلب را حل کنیم و یک مرتبه آسوده شویم. گفتم این اظهار دولت ایران را شما نباید حمل بر گروکشی کنید. اولاً به جهت آن است که چنان‌که به شما گفتم خاطر دولت ایران از رفتار شما نگران است. ثانیاً تا عمل سرحد حل نشود مقصود شما در تأمین حدود حاصل نخواهد شد زیرا بر فرض قراری دادیم. در موقع اجرا هر روز برمی‌خوریم به این‌که ما می‌گوییم شما از حدود تجاوز کردید شما می‌گویید نکردیم، و باز همین اوضاع حالیه در جریان خواهد بود. گفت راست است و ما در واقع اختلاف حدودی هم نداریم و برای ما هر چه هست مسئله تأمین حدود است، این‌که سرحد و پروتکل ۱۹۱۳ را ما نمی‌توانیم قبول کنیم به دلایل اساسی و اصولی. اولاً مجلس ما آن را تصویب نکرده، و ثانیاً مجرا نشده، و ثالثاً ما که دو دولت دوست موافق هستیم قضیه‌ای را که به ما مربوط و بین خودمان است چرا باید خودمان حل نکنیم و وساطت دیگران را در کار بیاوریم. پس با آن‌که ما طمع نمی‌داریم و شما هم یقیناً طمع نمی‌دارید چرا این قضیه سرحد را نتوانیم حل کنیم و از قراری که شنیده‌ام در ایران وقتی می‌گفتند در این باب به حکمیت رجوع کنیم این هم صحیح نیست و این مسئله را نمی‌توان به حکمیت انداخت چون مسئله حاکمیت (Souveraineté) است، خاصه این‌که ما اختلافی نخواهیم داشت، و همان سرحد را اساساً

قبول داریم. و ممکن است پروتکل ۱۹۱۳ را مآخذ قرار دهیم. ولیکن مطلب این است که ما بعد از انقلاب تمام عهود و قراردادهایی که با هرکس داشتیم فسخ و باطل کردیم، و تجدید نمودیم. چه با دُولی که جنگ کرده بودیم چه با آنها که جنگ نکرده بودیم، مثل بلغارستان و با خود شما هم از ناحیه دیگر همین معامله شده یعنی بعد از به هم خوردن دولت تزاری شما و دولت سویت عهدنامه‌هایی که داشتید به هم زدید و تجدید کردید، حال دولت ایران نسبت به ما که عالم برادری داریم چرا باید از این امر استنکاف نماید و ما از این مسئله اساسی نمی‌توانیم صرف‌نظر کنیم.

گفتم دولت ایران معتقد است که آن پروتکل اگر به تصویب مجلس نرسیده محتاج نبوده است زیرا که نه عهدنامه و قرارداد است نه تسلیم خاک که تصویب مجلس لازم داشته باشد و فقط تجدید حدود بوده است. گفت تسلیم خاک از ترکیه به ایران بوده و مقداری در این باب محاجه کردیم. استدلال او این بود که اساس سرحد ما از روی معاهده ارضروم بوده و این سرحد مطابق آن نیست و از ترکیه اراضی به ایران منتقل شده است و حرف من این بود که در عهدنامه ارضروم چیزی نیست که در این تجدید حدود بتوان تسلیم خاکی از طرف ترکیه قائل شد. بالاخره هر دو در نظر خود باقی ماندیم و من گفتم از این گذشته فرضاً که تصویب مجلس را هم لازم داشته باشد باز ربطی به دولت ایران ندارد دولت ترکیه می‌بایست آن را به تصویب برساند، و اما این که می‌گویید شما عهود و قراردادهای با دُول خارجه باطل کرده و تجدید نموده‌اید این از آن مقوله نیست، قرارداد سرحدی راجع به وجود و تشخیص هویت مملکت است مثل عهدنامه تجارت و سیاسی و غیره نیست که بتوان به میل خود به هم زد، و اما دولت سویت که با ما عهدنامه‌های سابق را تجدید کرد سرحد را با ما به هم نزد و در معاهده جدید قبول کرد که سرحد قدیم برقرار باشد بلکه موافقت کرد که تعدیاتی که دولت تزاری برخلاف معاهده کرده بود جبران شود و اصلاح کند.

و اما این که دولت ایران گفتگوی حکمیت به میان آورده از آن است که دو دولت وقتی اختلافی دارند موضوع هر چه باشد اگر با هم کنار نیامدند یا باید به حکمیت رجوع کنند یا جنگ کنند. گفت استغفرالله جنگ که نباید بکنیم. اما یک راه دیگر هم هست و شما می‌دانید که آن راه در این دوره رایج شده و آن صلح و مصالحه است (Conciliation). گفتم آن هم در صورتی است که طرفین دعوی داشته باشند و من امیدوارم کار ما به دعوی نکشد، و باز شرحی از لزوم موافقت بین جانبین گفتم و از این که ممالک ما که این همه با هم روابط معنوی دارند اگر دست به دست یکدیگر بدهند و مزاحم هم نباشند در آینده نه تنها خود را می‌توانند حفظ کنند بلکه در دنیا مقامی حاصل کرده شرف و آبرو تحصیل نموده سری میان سرها درخواهند آورد. تصدیق بلیغ کرده گفت من به شما اطمینان می‌دهم که ما خواهیم توانست با هم کنار بیاییم اما به

هر صورت در باب حدّ باید مابین ما و شما یک نوشته جدیدی رد و بدل شود همان‌طور که ما با دیگران کردیم و شما هم با روسیه کردید. گفتم با روسیه در ضمن یک عهدنامه مودت بود. گفت در هر حال یک نوشته‌ای بین شما رد و بدل شد و بعلاوه یک علت دیگری هم هست که باید نوشته رد و بدل شود و آن این است که در نتیجه تغییر حدودی که بین ما و روسیه واقع شده در یک قسمت جدیدی هم ما با شما هم خاک می‌شویم که آن را نیز باید تحدید کرد. گفتم ما با روسیه قرارداد سرحدّی داشتیم و تحدید حدود کرده بودیم آن را که تغییر نخواهیم داد و عیناً باید همان که آن وقت بین ما و روسیه بود حالا بین ما و ترکیه باشد. گفت ما که نمی‌توانیم حدود خودمان را در ضمن قراردادی که شما با روسیه داشتید تشخیص کنیم. گفتم راست است اما خواهیم گفت همان سرحدّی که سابقاً بین روسیه و ایران بود حالا بین ایران و ترکیه است. گفت آخر باید یک قرارداد سرحدّی باشد که اسامی آن نقاط در آن ذکر شود و دائماً که نمی‌شود عطف به قرارداد با روسیه کرد، و من هر چه می‌گفتم این اشکال ندارد و عین آن قرارداد روس و ایران را می‌گیریم و قرارداد ترک و ایران می‌کنیم باز می‌گفت در هر حال باید یک نوشته رد و بدل شود. گفتم آخر مطلب دوتا است یک وقت است شما سرحدّ را نمی‌خواهید تغییر دهید فقط صورت کار را می‌خواهید با اصول خودتان تطبیق کنید به عبارت آخری فورمالیته به عمل آورید. این سهل است می‌نشینیم و راهی که مقصود شما را حاصل کند و برای دولت ایران هم قابل قبول باشد پیدا می‌کنیم. یک وقت است که می‌خواهید سرحدّ را تغییر دهید در آن صورت کار ما مشکل خواهد شد. گفت خیر همان پروتکل سابق را مآخذ قرار می‌دهیم، منظور ما تحصیل موجبات امنیت خودمان است و اگر هم تغییری لازم شود به شما عوض خواهیم داد. عجله شما از دولت خودتان اعتبارنامه ولو تلگرافی باشد بگیرید و مطمئن باشید که کنار خواهیم آمد. گفتم دولت ایران نمی‌داند مقصود شما چیست و من هم نمی‌دانم به دولت چه بگویم و اعتبارنامه برای چه بگیرم. گفت مطلب همین دو فقره است یکی عمل سرحدّ، یکی تحدید حدود. گفتم درست است اما ما نمی‌دانیم چه می‌خواهید بکنید. گفت هیچ تکلیف شاق به شما نمی‌کنیم نه می‌خواهیم با اکراد جنگ کنید، نه خلع اسلحه نمایید، نه هیچ توقعی دیگر داریم. فقط می‌خواهیم شما نگذارید عشایر خودتان به خاک ما بیایند و عشایر ما را هم به خاک خودتان راه ندهید و اگر آمدند در منطقه سرحدّی نگاه ندارید مثلاً صد کیلومتر و یا پنجاه کیلومتر دور کنید و این ترتیب را ما با همه همسایه‌های خودمان از انگلیس و فرانسه و غیره داده‌ایم و حتی این مسئله طبیعی است که اگر هم از شما توقع نمی‌کردیم می‌بایست منظور بدارید و ما هم نسبت به شما همین تعهد را می‌کنیم. گفتم اما در باب سرحدّ از این اظهارات مبهم شما چیزی نفهمیدم و نمی‌دانم چه بگویم.

مذاکرات قریب دو ساعت طول کشید و وقت منقضی شد و قرار شد جلسه دیگر ملاقات کنیم، و از کسانی که از جزئیات این مسائل آگاه هستند نیز حاضر کنند که توضیحات بیشتر بدهند.

۰۲

اگر به خاطر محترم مانده باشد چندی قبل بر حسب اعلام توفیق رشدی بیک عرض کردم یک نفر از رجال عراق به آنقره خواهد آمد که با دولت ترکیه در باب روابط خودشان داخل مذاکره شود و خوب است بنده از نظریات دولت در باب روابط ایران و عراق مستحضر باشم که اگر صحبت پیش آید بدانم چه بگویم، جوابی هم تلگراف شده بود اما قدری در کشف آن نقص بود و اساساً هم جواب برای مقصود بنده وافی نبود.

اینک خاطر محترم را مستحضر می‌دارد که آن شخص چندی است آمده است و «صبیح نزهت بیک» نام دارد، هر چند عراقی است ولیکن به مناسبت آنکه سابقاً عراق جزء دولت عثمانی بود صاحب منصب عثمانی بوده است علاوه بر ترکی و عربی که زبان خود او محسوب می‌شود فرانسه و انگلیسی و فارسی هم حرف می‌زند و آدم بافهمی است. در عراق وزیر و وکیل هم بوده است. ابتدا روزی که در اسلامبول میهمان سفیر انگلیس بودم آنجا بود و با هم آشنا شدیم و همان روز سفیر انگلیس به بنده گفت آشنایی شما با این شخص مفید است و شاید مذاکرات خصوصی شما با او در باب اصلاح روابط ایران و عراق مؤثر شود. حالاکه به آنقره آمده‌ام او هم در آنقره است. با بنده هم طرح خصوصیت ریخته و آمد و شد می‌کنیم، بنده را مهمان هم کرده است، زن و بچه‌اش هم اینجا هستند و به‌طور فامیلی با بنده رفتار می‌کنند، گاه‌گاه صحبت از عراق و ایران دوستی و برادری و یگانگی هم می‌کند.

از مسائل مبتلی بها تابه حال آنچه گفتگو کرده است راجع به این بوده است که بنده را معتقد سازد که دولت ایران نباید برای ایرانی‌ها در عراق مزایای قضایی بخواهد، و ماحصل حرف او این است که مزایای قضایی در عراق راجع به همه دُول نیست و فقط انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها (و شاید یکی دو دولت دیگر که فراموش کرده‌ام) دارای آن هستند. آن مزایا هم منحصر به این است که دعاوی آنها در محکمه مختلطی محاکمه می‌شود مرکب از دو قاضی انگلیسی و دو قاضی عراقی در تحت ریاست یک انگلیسی، و این کیفیت را حتی ما برای آلمان‌ها

و امریکایی‌ها قائل نشده‌ایم، ترک‌ها هم اصرار نخواهند کرد. اگر دولت ایران جد کند که این مزیت را دارا شود نتیجه فقط یک ضرر فاحشی برای ما خواهد بود به این معنی که اتباع سایر دولی که دارای این مزیت هستند در عراق معدودند و برای رفع حاجت آنها عده معدودی قضاة انگلیسی کافی است اما اتباع ایران بسیارند و عده کثیری قضاة لازم خواهیم داشت، و این اولاً خرج گزاف برای ما دارد، و شما می‌دانید که قضاة انگلیسی چه مواجب‌های گزاف می‌گیرند. ثانیاً ما را بیشتر در چنگ انگلیس‌ها گرفتار می‌کند در صورتی که حق این است که ایران سعی باشد که ما از دست انگلیس‌ها زودتر خلاص شویم، و انگلیس‌ها خودشان حرفی ندارند بلکه ما را ترغیب می‌کنند که تکلیف دولت ایران را قبول کنیم، اما شما باید دلتان بیشتر برای ما بسوزد.

بنده در این باب مخصوصاً با توفیق رشدی‌بیک گفتگو کردم که بدانم نظر دولت ترک چیست. گفت ما اساساً با کاپیتولاسیون برای هر دولتی باشد مخالفیم، چنان‌که دیدید در جواب شما راجع به الغای کاپیتولاسیون در ایران چه احساسات موافقت‌آمیزی نشان دادیم. اما مادام که در یک مملکتی نسبت به یکی از اتباع خارجه مزایایی برقرار باشد ما هم آن را برای خود می‌خواهیم، چنان‌که اشکال ما در الغای کاپیتولاسیون در ایران نسبت به خودمان به این نظر بود که دیگران داشتند نه این بود که ما طالب آن بودیم و حالا که نسبت به دیگران موقوف کردید ما هم با کمال مسرت قبول می‌کنیم. در عراق هم همین‌طور است و مادام که دیگری آن‌جا مزایایی دارد ما هم خواهیم داشت، و دست بر نمی‌داریم زیرا که اگر نداشته باشیم آن وقت این خود نسبت به ما کاپیتولاسیون وارونه است، و من بعد ما تفوق ملل مغرب را بر خودمان زیر بار نمی‌رویم. با مصر هم همین اشکال را داریم و قبول نخواهیم کرد.

در باب حدود هم حرفی زد که من ملتفت نشدم و همین قدر فهمیدم که گفت املاک داشتن والی پشتکوه در عراق نتیجه‌اش این است که می‌آید در املاک خود در خاک ما و بر ضد شما اتریگ می‌کند. و می‌گفت حالا که انگلیس‌ها و ایرانی‌ها مشغول شده‌اند مسائلی را که در بین دارند تصفیه می‌کنند احتمال دارد نماینده‌ای هم به طهران بفرستند که کارهای عراق را مذاکره کند.

بنده این موقع را مغتنم شمرده گفتم: شما چون عراقی هستید نه انگلیسی در یک مسئله میل دارم نظر شما را بدانم. آیا تصور نمی‌کنید مادام که انگلیس‌ها دست‌اندرکار شما هستند در باب کردها برخلاف مصالح ما و شما کار بکنند؟

گفت: در مسئله کردستان امروز انگلیسی‌ها جدیت سابق را ندارند و فهمیده‌اند که خیال تشکیل کردستان مستقل برای خودشان تولید زحمت و مخارج و مسئولیت زیاد می‌کند و عاقبت هم نتیجه صحیح نمی‌دهد. حالا ما سیاستی که نسبت به اکراد اختیار کرده‌ایم مدارا و

مماشاة و عدم مزاحمت با زبان و عادات آنهاست. تعلیم زبان کرد را در مدارس خودشان اجازه می‌دهیم و مستخدمین و اعضاء ادارات را هم در ولایات کردنشین از کرد معین می‌کنیم، و به‌طور کلی شیوة مدارا و مماشاة اختیار کرده‌ایم، و همین مسئله اکراد را از حدّت و التهاب برای استقلال انداخته است، حتی این‌که عامّة مردم خوشتر دارند مأمورین را از غیرکرد معین کنیم، زیرا که مأمورین کرد که اهل محلّ اند نظریات مغرضانه دارند و مردم را ناراضی می‌کند، و با وجود عدم مزاحمت ما با زبان کردی خودشان بالطوع و الرغبة زبان عربی و سایر معلومات لازمه را می‌آموزند به واسطه این‌که می‌بینند در اداره و مقامات دولتی بهتر به دردشان می‌خورد. حاصل این‌که شیوة مدارا و همدلی ما با کردها شدت تعصب آنها را تخفیف داد. حتی در موقع انتخابات اصرار ندارند که وکیل کرد انتخاب کنند چنانکه من خودم که کرد نبودم وکیل کردستان بوده‌ام، و حالا ترک‌ها هم فهمیده‌اند که در کار اکراد خبط کرده‌اند و تغییر سیاست داده‌اند. اما انگلیس‌ها هم با این سیاست موافق‌اند، و دنبال کردستان مستقلّ نیستند، و همواره به ما نصیحت می‌کنند که شما کاری نکنید که کردستان برای عراق نظیر اسکاتلند باشد برای انگلستان نه به منزله ایرلاند باشد.

اگر در عرایض سابق بنده راجع به اکراد توجه فرموده باشید عین سلیقه بنده است. خلاصه چند روز پیش سفیر انگلیس به بنده می‌گفت با صبیح‌بیک چطورید؟ گفتم با هم رفیق شده‌ایم. گفت آیا تصور می‌کنید بتوانید در روابط ایران و عراق با اوکاری صورت بدهید؟ گفتم وابسته به نظر دولت‌های ماست. بعد از آن خود صبیح‌بیک به بنده می‌گفت به عراق نوشتم خوب است وجود فلانی را مغتنم بشماریم، و شما نظریات خودتان را در باب روابط خودمان با ایران به من بنویسید که به‌طور خصوصی با فلانی صحبت کنم. سفیر انگلیس هم بر طبق همین نظر تلگراف کرده است. این است لازم دانستم اولاً مذاکراتی را که بین ما شده به استحضار خاطر محترم برسانم. ثانیاً عرض کنم که اگر واقعاً مفید و مقتضی می‌دانید که بنده با این شخص مذاکراتی بکنم دستور جامع مفصلی مرقوم فرمایید که خوب از نظریات دولت و جزئیات از هر جهت آگاه باشم، و مقصودم این نیست که مأموریت رسمی به بنده داده شود فقط آگاهی از نظریات دولت لازم است که هر وقت صحبت پیش بیاید بر طبق منظور دولت گفته باشم بلکه اسباب تسهیل کار کسانی که مذاکرات رسمی می‌کنند شود.

در هر حال بنده با این شخص روابط دوستانه خود را حفظ باید بکنم زیرا که از یک طرف چون صاحب‌منصب عثمانی بوده با ترک‌ها روابط تامّ و دوست و آشنای بسیار دارد، و ممکن است به درد بخورد. از طرف دیگر روابطش با انگلیسی‌ها محکم است و از آن جهت هم

ممکن است وجودش برای ما مفید باشد. اگر هم مذاکرات با دولت عراق طوری است که حاجت به گفتگوی بنده با صبیح‌بیک نیست اشاره بفرمایند که تکلیف خودم را با او بدانم.

•۳

امان‌الله خان خردترین پسران حبیب‌الله خان امیر افغانستان است که پس از رسیدن به پادشاهی برای تحصیل استقلال کشور خود با دولت انگلستان رزمی سخت درافتد و پیروزی یافت. او در سالهای اول پادشاهی خود در اصلاح تشکیلات اداری و قضایی و بسط و توسعه فرهنگ و فلاح و اعزام محصل به اروپا اقداماتی مؤثر کرد و آنگاه در اول دسامبر ۱۹۲۷ برای مشاهده اوضاع اروپا افغانستان را ترک گفته با ملکه ثریا در مدت شش ماه ممالک مصر، ایتالیا، فرانسه، سویس، آلمان، لهستان، روسیه و ترکیه را دیدن فرمود، و در پنجم ژوئن ۱۹۲۸ (۱۶ خرداد ۱۳۰۷) به خاک ایران وارد شد، و پس از ده روز توقف به کشور خودش روی نهاد. از اشارت بدین نکته گزیر نیست که - برخلاف دربار و دولت - ملت ایران از این پادشاه صمیمانه پذیرایی کرد تا به جایی که بسیاری از خانواده‌ها به افتخار ورود او پسران نوزاد خودشان را «امان‌الله» نام نهادند. (نویسنده این سطور در آن هنگام ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشت و هم در آن شهر به حضور شاه و ملکه بار یافت). باری، امان‌الله خان پس از ورود به کابل پنج روز متوالی نطقی درباره گزارش مسافرت خود ایراد کرد، و مواد قراردادهایی را که با کشورهای مختلف منعقد ساخته بود و ارمغانی ارجمند برای ملت خود می‌دانست توجیه و تفسیر نمود، و راهی را که تصور می‌کرد ملت افغان باید به سوی کمال بپوید نشان داد و برنامه پیشرفت را معین فرمود.

برای اصلاحاتی که امان‌الله خان به پیروی مصطفی کمال پاشا در نظر گرفته بود مخصوصاً در برداشتن حجاب زنان، منع تعدد زوجات، تحصیل دختران به روش اروپاییان، تغییر لباس مردان و زنان، افزایش مدت خدمت نظام اجباری، و این‌گونه امور در افغانستان به هیچ‌روی زمینه فراهم نبود و با تحریکاتی که می‌شد در ماه دسامبر ۱۹۲۸ (آذرماه ۱۳۰۷) در سرتاسر افغانستان شورش و طغیان و هرج و مرج حکمروا گشت.

از ناحیه کوهستانی شمال کابل راهزنی «حبیب‌الله» نام معروف به «بچه سقو» که سپاهی بی‌شمار از یاغیان و راهزنان، و خواسته‌ای بی‌کران از تاراج و غارت گرد آورده بود، به تحریک و

حمایت آخوندها که امان‌الله خان را تکفیر کرده بودند و بچه سقورا به پادشاهی امیدواری می‌دادند، به کابل حمله برد و قوای دولتی را پراکنده ساخت. امان‌الله خان از آن پس که دریافت مذاکرات صلح با شورشیان سود نمی‌بخشد، به نفع برادرش عنایت‌الله خان که در آن هنگام ولایت‌عهدی داشت از سلطنت کناره جست و به قندهار رفت، اما این تدبیر سود نبخشید و چون عنایت‌الله خان هم نتوانست با یاغیان کنار آید، پس از سه روز از پادشاهی استعفا داد و از پی برادر به قندهار شتافت. سه روز از فرار امان‌الله خان، و چند دقیقه بعد از عزیمت عنایت‌الله خان، بچه سقو با رفقای راهزن خود فاتحانه وارد پایتخت شد و به سلطنت نشست و خویش را امیر حبیب‌الله غازی خواند و مردم را به اطاعت و فرمانبری دعوت نمود.

بچه سقو در نخستین وهله اعلامیه‌ای به امضاء هشت تن از پیشوایان مذهبی منتشر ساخت که به موجب آن همه اقدامات اصلاحی امان‌الله خان منسوخ گشت. و نیز مالیات را به نام این‌که برخلاف شرع است ملغی ساخت، و کلیه مجسمه‌ها و آثار تاریخی را که در موزه کابل جمع‌آوری شده بود به نام این‌که موجب رواج بت‌پرستی است درهم شکست و مدارس دختران را بست... آخوندها هم که فرصتی در کین‌توزی از امان‌الله خان فراچنگ آورده بودند این‌همه را بر طبق شرع تفسیر و توجیه و او را تقویت و تأیید می‌کردند.

این راهزن پادشاه سی‌ساله، که چهره‌ای سیاه و پراژنگ و خویی خشن و ناهنجار داشت، چون از طرفی تمام ساز و برگ سپاه و خواسته و خزینه را متصرف شده بود و از طرف دیگر دشمنان خود را به شدت تمام شکنجه می‌کرد با وحشت تمام توانست چندی حکومت کند.

بچه سقو در دوران کوتاه تسلط خود بسیاری از رجال و بزرگان افغانستان را که با او مخالفت می‌کردند با وضعی بسیار فجیع که بازگفتن آن تأثرآورست مقتول ساخت. یکی از آنان علی احمدجان برادر ملکه ثریا بود که دستور داد او را در زندان به زمین میخکوب کردند و آنگاه میله‌ای آهن سرخ از شقیقه وی بدان سو گذراندند. جماعتی دیگر را هم که بیشتر از منسوبان خاندان سلطنت بودند به زندان درافکند و خانمان آنها را به تاراج داد.

از وقایع بازگفتنی، داستان دو دختر از بستگان امان‌الله خان است که بچه سقو هشت تن از عمال خود را برای ربودن آن دو مأمور کرده بود. دختر بزرگتر چون از قضیه آگاه شد نخست آن هشت تن را یکی از پی دیگری با گلوله از پای درآورد آنگاه خواهر کوچک را کشت و بعد هم خود را.



در آغاز بهار ۱۹۲۹ امان‌الله خان و ملکه ثریا و عنایت‌الله خان یکباره کشور خویش را ترک

گفتند. عنایت‌الله خان ایران را برای اقامت برگزید و تا پایان عمر در آن‌جا زیست و امان‌الله خان ایتالیا را، که هم اکنون نیز در آن‌جاست. در همان هنگام که امان‌الله خان تاج و تخت موروثی را از دست داده از افغانستان به اروپا می‌رفت نادرخان برای به دست آوردن همان تخت و تاج از اروپا به افغانستان می‌آمد.

نادرخان در اواخر فوریه ۱۹۲۹ یعنی سه ماه پس از آن‌که امان‌الله خان از کابل بیرون شده بود با برادرانش به افغانستان آمد. جنگهای نادرخان با حبیب‌الله بچه سقو بیش از هشت ماه مدت گرفت تا در اواخر سال ۱۹۲۹ شهر کابل تسخیر و بچه سقو گرفتار و زندانی و چندی بعد به دار آویخته شد و نادرخان بر سریر سلطنت جلوس نمود.

در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ نادرشاه با مدعیانی که پادشاهی وی را گردن نمی‌نهادند در زد و خورد بود و در دو سال بعد هم که مملکت آرامش نسبی داشت هنوز پادشاه به اصلاحاتی توفیق نیافته بود که در جشن توزیع جوایز به دست دانش‌آموزی عبدالخلیق نام پسر غلام نبی از طرفداران حساس امان‌الله خان به قتل رسید (نوامبر ۱۹۳۳).

بعد از نادرشاه فرزندش محمد طاهرخان به تخت سلطنت افغانستان برآمد (پادشاه فعلی) و او جوانی است کاردان که رابزنان و پامردانی امین و خیراندیش دارد.

امان‌الله خان پادشاهی مصلح و خیرخواه ولی بی‌احتیاط و سبکسر بود. پیروزی در نخستین رزم چندان وی را سرمست ساخت و به غرور افکند که یکباره زمام تأمل و تدبیرکشورداری را از کف نهاد. در آن زمان روس‌ها و ترک‌ها برخلاف انگلستان دوستانی همداستان بودند. امان‌الله نیز به آنها پیوست چنان‌که در این دو کشور از وی تجلیلی بزرگ کردند و قراردادهای شیرین‌تر بستند، و مسلم بود که سیاستمداران چاره‌جوی و کین‌توز انگلستان این بلندپروازی‌ها و بندوبست‌ها را پاداشی سخت خواهند داد. عکس‌العمل روس‌ها در این قضایا تهیه و تنظیم فیلمی در نمودن اصلاحات امان‌الله خان بود که دو سه شبی هم در طهران نمایش داده شد ولی پس از چندی با دولت نادرشاه قراردادی در بی‌طرفی و عدم تهاجم منعقد ساختند (ژوئیه ۱۹۳۱) که انگلیس‌ها انعقاد این قرارداد را از کامیابی‌های شایان نادرشاه می‌شمارند.

مورخین انگلیسی وقایع سلطنت و پایان کار امان‌الله را به تفصیل نوشته‌اند و اظهار عقیده نیز کرده‌اند که چون اصلاحات امان‌الله خان در کشوری عقب‌افتاده مانند افغانستان غیرعملی بوده و اقدامات او موجب زیان و کشتار بسیار شده در پیشگاه گناهکار است و آنچه به او رسید کمترین پاداش او بوده است.

پذیرایی که در آنقره از پادشاه افغانستان به عمل آمد هر چند منتهای آنچه در قوه داشتند

کردند ولیکن چیز فوق العاده نبود. سه چهار روز اول او را در هتلی منزل دادند که جدیداً در آنقره دایر شده و هتل حسابی است تقریباً مثل هتلهای درجه دوم فرنگستان و بنده هم این سفر در همان هتل منزل دارم. تفصیل پذیرایی هایی که به عمل آمده در روزنامه ها درج است و منضمّاً ارسال می دارم، یقین دارم که در ایران مخصوصاً در طهران اگر ان شاء الله مکروهی دست ندهد به مهمانها خوشتر خواهد گذشت البته روز ورود به طهران معبر آنها را زینت باید کرد مثل اوقاتی که سلاطین خودمان از مسافرتها مهم برمی گردند و جمعیت مردم در خیابانها باشند و دست بزنند و هورا بکشند این کارها در این جا خیلی ضعیف بود زینت خیابانها منحصر به چند پرده بیرق ترک و افغان و مقداری چراغ بود و جمعیت تماشاچی هم زیاد نبود آن قسم که خیابانهای ما را با بیرقهای کوچک و بزرگ و قالیچه و آئینه و غیره زینت می کنند، چراغانیهای ما هیچ نسبت به این جا نخواهد داشت. روز سوم و چهارم ورود هم پادشاه از هتل رفت به خانه یکی از اعیان ترک در بیرون شهر از یکی از همراهان پادشاه شنیدم که علت آن این بود که از بس اتومبیلها که از جلو هتل عبور می کردند سر و صدا می کردند شاه نمی توانست بخوابد و فرار کرد. خانه ای که آن جا منزل کرد بنده ندیده ام اما به قیاس خانه هایی که از اعیان ترک دیده ام در جنب خانه های بزرگ طهران خانه دهاتی محسوب می شود. البته در اسلامبول که در قصر دلمه باغچه آنها را منزل می دهند حکایت دیگری است اما باز تصور می کنم پذیرایی هایی که در صاحبقرانیه و سعدآباد و غیره از آنها خواهد شد خیلی باجلوه تر خواهد بود.

بنده چون رسماً جزو کوردیلماتیک نبودم در مهمانیها به واسطه اشکالی که در باب جای میز پیش می آمد دعوت نشدم، اما در دو سواره موعود بودم و رفتم. در هر دو نوبت پادشاه با بنده چندین دقیقه صحبت و مهربانی کرد و از لزوم صمیمیت روابط مابین دُول ثلاثه گفتگو نمود و مکرر می گفت شما در کارها تان اشکالی باشد که از من کاری برای تسهیل آن ساخته باشد بگویید من هم در همان زمینه صحبت هایی کردم و در باب کارهای خودم گفتم امیدوارم اشکالی نباشد، کار مهمی که من دارم تسویه امر سرحد است پس اجمالاً او را از آن فقره مسبوق کردم، ولیکن گفتم اگر شما در این باب حرفی بزنید ممکن است ترک ها تصور کنند من به شما شکایتی کرده ام و دلتنگ شوند بنابراین اگر هم حرفی می زنید باید بکلی از طرف خودتان و طوری باشد که تصور سوئی برای آنها حاصل نشود.

در شب دوم مصطفی کمال پاشا هم مرا نزد خود طلبید و مقداری صحبت از لزوم موافقت و صمیمیت ما با همدیگر کرد. این دفعه دومی بود که با او ملاقات می کردم (دفعه اول در بدو ورود من به آنقره بود در سفر اول و خیلی مختصر و رسمانه گذشته بود). چون فرانسه حرف

می‌زدیم و ظاهراً مصطفی کمال پاشا فرانسه روان حرف نمی‌زند توفیق رشدی‌بیک مترجم واقع شد. خلاصه حرف مصطفی کمال این بود که ما باید در اصلاح امور داخلی خود جد کنیم و سعی کنیم که هر یک از دولتهای ما فی‌نفسه اهمیت داشته باشد و مخصوصاً در باب ازدیاد و تقویت قشون توصیه می‌کرد و بالأخره اظهار امیدواری به پیشرفت کارها نمود و معلوم بود که می‌خواهد گرم باشد.

همان شب در اواخر شب توفیق رشدی‌بیک بنده را کنار کشید و گفت می‌خواهم با شما مشورتی بکنم، پادشاه افغان اصرار دارد که ما عهدنامه اتفاق و اتحاد ببندیم و همین حالا امضا کنیم. شما در این باب چه می‌گویید. بنده گفتم در این مسئله به‌خصوص من از دولت خودم دستوری ندارم همین قدر می‌دانم که اعلیحضرت پهلوی و دولت من به موافقت و صمیمیت تامه دول ما کاملاً مایل و معتقدند، اما عقیده شخصی من این است که امروزه عقد عهدنامه اتحاد و اتفاق مابین ما ضرورت و فایده ندارد و ممکن است به واسطه برانگیختن حریفهای ما مضر هم واقع شود، ما باید عملاً روابط خود را صمیمی کنیم و کاری بکنیم که اشتراک منافع و مصالح ما و احساسات دوستانه ما طوری باشد که اگر یک روزی پیش‌آمدی روی دهد طبعاً ما هم با هم متحد باشیم، ضمناً تهیه کارهای خودمان را ببینیم و مستعد شویم شاید روزی هم بیاید که مقتضی شود عقد اتحاد را روی کاغذ هم بیاوریم.

گفت بلی من هم کاملاً این عقیده را دارم، رویه ما باید مثل رویه فرانسه و انگلیس باشد قبل از جنگ که عهد اتحادی نبسته بودند اما روزی که جنگ پیش آمد با هم در جنگ متفق شدند و حالا با این وضعی که هر یک از ما داریم متحد شدن ما چه فایده دارد. بنده متوجه شدم که اصرار مصطفی کمال پاشا چند دقیقه قبل به این که ما هر یک باید خودمان قدرت و اهمیت داشته باشیم از چه مأخذ بود. باری در این زمینه سابقاً هم با توفیق رشدی‌بیک مذاکرات کرده بودیم بالأخره گفت می‌دانستم که شما با من هم سلیقه‌اید، حالا اگر مجلسی کردیم و شما را هم دعوت کردیم خواهش دارم عقاید خود را اظهار کنید اما چنین مجلسی واقع نشد. سه روز بعد از آن پادشاه افغانستان عازم اسلامبول شد و فردای آن روز در روزنامه صورت عهدنامه‌ای را که امضاء کرده بودند و ملاحظه خواهید فرمود منتشر کردند و بنده تلگرافاً اطلاع دادم. امروز خصوصاً از توفیق رشدی‌بیک وقت خواستم و در آن باب با او گفتگو کردم. گفت همان‌طور که شما اظهار نظر کردید عمل نمودیم و از شما خیلی ممنون هستم که به من کمک کردید و عقیده شما را اظهار کردم و غازی خیلی تحسین کرد. پادشاه افغانستان خیلی بیش از اینها می‌خواست ما گفتیم باید آهسته رفت و مرحله به مرحله، عجله این اندازه می‌کنیم شما به ایران بروید با پادشاه ایران هم

مذاکره کنید ببینید ایشان چه می‌گویند، اما من به شما نصیحت می‌کنم بیش از این اندازه تقاضا نکنید هر چند ما حاضریم که پیش هم برویم اما نمی‌خواهیم مبادرت از ما باشد زیرا که ممکن است قبول نشود آن وقت ما به محذور می‌افتیم.

آنچه استنباط می‌کنم طرح کار گویا این است که بین افغان و ایران، و بعد ایران و روس، و بعد روس و افغان هم قراردادهایی نظیر این بسته شود و به این طریق تسلسل دُول اربعه حاصل گردد. در این باب ظاهراً ترک‌ها چندان اشتیاقی ندارند یعنی در عین این‌که می‌خواهند با روسیه دوست باشند نمی‌خواهند سیاستشان را تابع روسیه بکنند و مقدرات خود را به آن ببندند و میل دارند استقلال سیاست خود را محفوظ بدارند در هر حال توفیق‌بیک سفیر ترک در روسیه که همراه پادشاه افغانستان به طهران می‌آید دستورالعمل از دولت خود دارد البته در ضمن مذاکره با او و مددوح شوکت‌بیک مطالب را بهتر درک خواهید فرمود و مطلب قابل توجه این است که این عهدنامه که تازه منعقد کرده‌اند عهدنامه را که سابق بین آن دو دولت در ۱۳۳۷ منعقد شده بود سست و ضعیف می‌کند یعنی آن عهدنامه اتحاد تدافعی بود و این عهدنامه می‌گوید در صورتی که جنگی پیش بیاید مطالعه خواهند کرد که چه باید کرد. بنابراین پادشاه افغان به جای این‌که کار را محکم ترکند سست‌تر کرده است و نمی‌دانم عالماً عامداً کرده یا نفهمیده است، احتمال می‌رود ترک‌ها سر او را شیره مالیده باشند شاید در طهران بتوانید مطلب را درست استنباط فرمایید. در هر صورت عقیده‌ای که بنده اظهار کردم کاملاً با عقیده غازی و دولت ترک موافق بود و تصور می‌کنم دولت ایران هم همین رویه را باید داشته باشد یعنی در عین کمال همراهی و مهربانی و سعی در ازدیاد حسن روابط و همکاری باید خود را گرفتار و مقید نسازیم، که با نظریاتی که من در ترکیه دیده‌ام ترک‌ها خود را مقید نخواهند ساخت و ما بی‌جهت گرفتار می‌شویم.

پادشاه افغان در آنقره گفتگو از اتصال خطوط آهن دُول ثلاثه و همچنین خطوط هواپیمایی هم کرده است و به او وعده همراهی داده‌اند و توفیق رشدی‌بیک در باب خط هواپیمایی می‌گفت ما به این شکل قبول می‌کنیم که شرکتی به‌طور تساوی بین ترکیه و ایران و افغانستان منعقد شود و امتیاز هواپیمایی به آن شرکت داده شود و آنروپلانیها در خاک هر دولتی وارد می‌شوند ملّیت آن دولت را داشته باشند. در باب راه آهن هم می‌گفت به پادشاه افغان گفتیم شما اگر با ایران در باب متصل کردن راه آهن شرقی غربی ایران به خطوط آهن افغانستان موافقت حاصل نمودید ما هم حاضریم که راه آهن آذربایجان را در خاک خودمان امتداد دهیم و به راه آهن‌های خود متصل سازیم و به این طریق افغانستان و ایران به دریای سیاه مربوط شوند.

این مسائل چه اندازه عملی باشد نمی‌دانم. در هر صورت چنان‌که از عهدنامه هم ملاحظه

می‌فرمایید معارف و نظام افغانستان به دست ترک‌ها و جای تأسف است که ما با همزادی و همزادی که با افغان داریم از این جهت بسیار عقب هستیم و کاش ممکن می‌شد که اصلاح و جبرانی در این باب به عمل می‌آمد. بسیار بجا بود که بنده هر قدر ترک‌ها با ما اظهار صمیمیت و دوستی می‌کنند اگرچه از روی حقیقت باشد هیچ میل ندارم با این‌که از مغرب و شمال گرفتار ترک هستیم در مشرق هم دچار نفوذ ترک باشیم.

۰۴

فدایت شوم مدار امور دنیا بر ترکیبی از غم و شادی و ناخوشی و فرج و شدت است چنانکه پس از تألم و تحسر فوق‌العاده از فوت مرحوم انتظام‌الملک که حقیقه فقدان اسف‌انگیزی بود خبر محول شدن امور وزارت خارجه به حضرت‌عالی موجب کمال مسرت گردید به دو جهت یکی این‌که امیدواری حاصل شد که آن اندازه که در قدرت و اختیار حضرت‌عالی است البته در جریان کارهای وزارت خارجه که این اوقات گرفتار وقفه و سکنه و فلج بوده بهبودی و اصلاح روی خواهد داد دیگر این‌که این پیش‌آمد حضرت‌عالی را از مسافرت پرزحمت افغانستان و اقامت کابل مستخلص نمود هر چند رأی رزین و عقل متین اعلیحضرت امان‌الله خان اوضاع آن مملکت را به صورتی درآورد که فعلاً تا مدتی مدید همه از این نعمت بهره‌مند خواهند بود، و راستی بنده هیچ نفهمیدم چه سرنی داشت که در موقعی که ما می‌دانستیم امان‌الله خان از سلطنت استعفا داده و حتی معلوم نبود که زنده است یا کشته شده، و در هر صورت مسلم بود که از کابل بیرون رفته و دیگر کسی او را به سلطنت نمی‌شناسد روزنامه‌های ما خبر حرکت حضرت‌عالی و سایر اعضاء سفارت را از راه مشهد به کابل می‌دادند، و بالأخره حقیقت مطلب بر ما معلوم نشد مثل بسیاری از امور دیگر از اوضاع وطن عزیز که بر بنده بی‌تمیز فهم حقیقت آن همان اندازه مشکل و معما شده و حسرت آن به دلم مانده که حسرت درک حقیقت عالم خلقت و معرفت ذات باری‌تعالی بر دل حکما و دانشمندان باقی است.

خلاصه از این پیش‌آمد در ضمن شادی و خرسندی یک تأسف هم دارم که قبلاً این فقره را پیش‌بینی نکرده بودم و الا هر طور بود ترتیبی می‌دادیم که قبل از مراجعت حضرت‌عالی به طهران ملاقاتی دست دهد و اوضاع این سفارت و حوائج آن را شفاهاً برای حضرت‌عالی بیان کنم تا بلکه

بتوانید دستگیری بنمایید و چون این امر میسر نشده ناچار باید آن مقصود را به تحریر حاصل کنم ولیکن از یک طرف هر قدر شرح و بسط و حسن بیان به کار برم تفاوت تحریر با تقریر مثل تفاوت عیان با بیان است که شنیدن کی بود مانند دیدن و در این مورد نوشتن کی بود مانند گفتن، و از طرف دیگر چون ناچار بیان مطلب طولانی و مفصل خواهد شد البته مایه ملالت و دردسر خواهد بود و به همین جهت چندین روز است که از اقدام به عریضه نگاری خودداری می کنم ولیکن چون چاره نیست به قول فرانسویان همت و شجاعت خود را دو دستی گرفته قلم برمی دارم و برای این که مسائل درهم و مخلوط نشود هر مطلبی را روی ورقه جداگانه می نگارم اما بعضی کلیات است که فقط برای استحضار خاطر خودتان به طور خصوصی باید عرض کنم و بنابراین در همین ورقه تصدیع می دهم.



آن چه بنده در این مدت اقامت در خارجه استنباط کرده ام، وزارت امور خارجه ما از حیث اداری وجود خارجی ندارد و به این واسطه تمام زحمات آن بر دوش کفیل یا مقامات دیگر است. به عقیده بنده اول کاری که باید کرد اگر ممکن شود فکر علاج این درد است، هر چند قحط الرجال شاید سبب باشد که این درد درمان ناپذیر شمرده شود و خود بنده هر وقت متصدی امری بوده ام همین فقره مانع شده است از این که بتوانم کاری صورت دهم. مثلاً وقتی که بنده راجع به اوضاع این سفارت یا در باب دولت ترکیه و سیاست دولت ایران در مملکت و اقداماتی که باید به عمل آید مطلبی به وزارت خارجه اظهار می کنم باید در آن جا اداراتی، و در رأس آن ادارات اشخاصی باشند که اظهارات بنده را بفهمند و از مطالب سابقه داشته باشند، اگر درست می گویم تصدیق و موافقت و مساعدت کنند، اگر اشتباه کرده ام به خطا واقف سازند و بالأخره به دست وزیر و کفیل و غیره تکلیف را تعیین و کار را راه بیندازند. چنین چیزی در وزارت خارجه نیست هر چه می گویم و می خواهیم نمی رسد یا اگر می رسد بی ربط است و در عالم سرگردانی می مانیم. حتی این که نمی دانیم راپورت های ما به طهران می رسد، یا نمی رسد و اگر می رسد کسی آنها را می خواند یا نمی خواند و اگر می خواند می فهمد یا نمی فهمد، و اگر می فهمد تصدیق دارد و می پسندد یا ایراد و اعتراض دارد. و به همین جهت است که بنده در اوایل مأموریت های مفصل مشروح چه در باب جامعه ملل و چه راجع به ترکیه می دادم، کم کم سرد شده و امروز به ادای تکلیف اکتفا می کنم.

همین حالتی که در دستگاه وسیع وزارت خارجه مشاهده می فرمایید در دستگاه حقیر سفارت ما هم موجود است یعنی به واسطه نبودن اعضاء کافی - کماً و کیفاً - امور سفارت مختل است و هر کاری هم که صورت بگیرد از جزئی و کلی پس از مدتی خون دل و مراقبت و مباشرت خود بنده

است. اعضاء سفارت منحصرند به یک مستشار و یک منشی اول و یک آتاشه که مستخدم رسمی هستند یک مترجم ترکی و یک ماشین‌نویس فرانسه هم داریم اما....

حالا قیاس بفرمایید از یک سفارتی که حالش این باشد چه کار ساخته می‌شود. حضرت‌عالی خودتان در برلن وزیر مختار بوده‌اید در صورتی که بین آلمان و ترکیه از هر جهت تفاوت از زمین تا آسمان است بعلاوه ایران با دولت آلمان نه همسایه و هم سرحد است، نه ابتلائات سیاسی و اقتصادی و طوایفی و عشایری و رقابتی دارد. نه چندین هزار ایرانی در خاک آلمان هست چنان‌که در ترکیه هستند، با این تفصیل آیا سفارت برلن اگر کیفیت این سفارت را داشته است چه حالی داشته‌اید؟ و اگر بهتر بود تصور بفرمایید که اگر این کیفیت را داشت چه می‌کردید؟

قوزبالاقوز مسئله جامعه ملل است که در آن باب هم عیناً ابتلائی سفارت ترکیه را دارم بلکه بدتر، زیرا که در سفارت اقلای یک اعضاء ناقص داریم برای جامعه ملل که هیچ اندر هیچ است و هر چه هم گفتم به جایی نرسید....

• ۵

خاطر اولیای امور مستحضر است که در عهدنامه‌هایی که در نتیجه جنگ بین‌الملل بین دول متجارب منعقد گردید، نظر به تغییراتی که در سرحدات ممالک اروپا داده شد بعضی ولایات از بعضی دول مجزی و جزء دولت دیگر قرار گرفت. مثلاً مقداری از خاک سابق آلمان به لهستان و قسمتی از مجارستان به رومانی متعلق گردید. بنابراین به بعضی دلایل و سوابق این ترتیب را عادلانه‌تر و به حق نزدیک‌تر دانستند. در این اراضی که دست‌به‌دست گشته اهالی یکسان و یک‌جنس نیستند چنان‌که در قسمتی از آلمان که به لهستان داده شده جماعتی از آلمان‌ها اقامت دارند که نسبت به لهستانی‌ها در اقلیت‌اند، و همچنین قسمتی از مجارها در رومانی در اقلیت واقع شدند و قس علی ذلک. پس در معاهدات صلح راجع به اقلیتها موادی مندرج کردند و امضاکنندگان آن عهدنامه‌ها تعهداتی نمودند مبنی بر حفظ حقوق اقلیت‌ها که در زیر دست اکثریت مظلوم نشوند مثلاً بتوانند مدارس و کلیسا و امثال این چیزها برای خود داشته باشند و زبان و دین و مذهب و آداب و اموال خود را بتوانند حفظ کنند و مستهلک در اکثریت ناهمجنس خود نشوند و مراقبت در آراء مواد مزبور بر عهده شورای جامعه ملل قرار گرفت ولی صورت

قضیه در معنی این شده که دُولی که دارای اقلیت‌ها در خاک خود هستند مایل اند حتی‌الامکان آنها را محو کنند و ملت خود را متحدالشکل سازند، و اقلیت‌ها برعکس سعی دارند برای دُولی که برخلاف میل جزء آنها شده‌اند زحمت بتراشند، و حفظ اعتقاد بین این دو نظر بسیار مشکل می‌باشد. خاصه این‌که اقلیت هر مملکتی پشت‌گرمی به اکثریت مملکت دیگر دارد مثل این‌که لهستانی‌های آلمان نظر به دولت لهستان دارند و آلمانی‌های لهستان مرتبط به دولت آلمان می‌باشند و این کیفیت راجع به صرب و بلغار و رومانی و مجار و غیره‌ها نیز هست. این است که شورای جامعه در همه دوره‌های اجلاسیه مبتلا به رسیدگی به شکایت‌های اقلیت‌ها و ضدیت‌های دُول متبوعه آنها می‌باشد و گاهی اوقات به مشکلات هم برمی‌خورد و قضایایی پیش می‌آید مثل آن‌که سال گذشته در لوگانو بین دکتر اشترازمان وزیر خارجه آلمان و مسیوزالسکی وزیر خارجه لهستان پیش‌آمد و عاقبت هم ممکن است همین قضیه اقلیت‌ها برای دُول اروپا اسباب دردسر و مخاطره شود.

اما غرض این جانب از بیان این فقره توجه دادن اولیاء امور است به دو مطلب:

اول این‌که باید خرسند و خوشوقت باشیم از این‌که مبتلا به تعهداتی راجع به اقلیت‌های خاک خودمان نشده‌ایم و عهداً و قانوناً کسی نمی‌تواند به جامعه ملل یا هیچ مقام دیگر از دولت ایران نسبت به این موضوع شکایت و تظلمی بکند و مراقب باشیم که هیچ‌وقت خودمان را نزدیک به چنین تعهدی نکنیم و آرزومند باید باشیم که پیش‌آمد امور ما را مبتلا به چنین چیزی نسازد.

دوم این‌که در عین مسرت از این کیفیت نباید مغرور باشیم به این‌که از این بابت آسوده‌ایم، پیش‌آمدهای دنیا را کسی نمی‌داند و همواره باید متوجه بود که موجبات چنین پیش‌آمدی برای ما دست ندهد، زیرا خاطر اولیای امور به‌خوبی مستحضر است که در مملکت ما هم عناصر مختلفه هست که می‌تواند برای ما روزی اسباب زحمت شود. ارمنی و یهودی و نصرانی چون عدداً قلیل‌اند کمتر محلّ ملاحظه‌اند ولیکن از سه عنصر مهم ترک و کرد و عرب نباید غافل بود و حاجت به تذکار نیست که مجاورت خوزستان یعنی اراضی عرب‌نشین ما با عراق، و مجاورت کردستان ما با عراق و ترکیه و مجاورت تمام شمال و شمال غربی ما (که بسیاری از سکنه‌اش ترکی‌زبان‌اند) با ترکیه، و قفقاز و ترکستان موجب نگرانی بلکه مخاطره است خوش‌بختانه امروز این مخاطره فوریت و قوت ندارد. دولت عراق هنوز اسطقس پیدا نکرده. در باب کردها عراق و ترکیه با ما همدردند. نسبت به عنصر ترک هم که از همه بیشتر محلّ ملاحظه است فعلاً دولت ترک نمی‌تواند نظر داشته باشد. ترک‌های قفقاز و ترکستان هم که هنوز وجودی پیدا نکرده و زیر تسلط روس‌ها هستند. بعلاوه از اکثر ممالکی که عناصر مختلفه دارند خاصه ممالک مجاوره ما ایرانی‌ها نسبت به اقلیت‌های خود بهتر رفتار کرده‌اند و کمتر آنها را از خود رنجانیده‌اند.

اما اگر چه می‌توانیم خوشوقت باشیم که مخاطره نزدیک نیست از آینده نمی‌توان مطمئن بود و باید در فکر باشیم. عنصر ترک خود را در همه جا دارد آراسته می‌کند. به استحکام دولت سویت هم برای سد تجاوزات آنها نمی‌توان مطمئن و امیدوار بود. عنصر کرد را هم متأسفانه انگلیس‌ها بدهوا کرده‌اند اگر هم آنها نمی‌کردند سوء سیاست ترک‌ها و اسباب و علل دیگر این نتیجه را می‌داد. عرب‌ها هم که دارند جانی می‌گیرند. پس اقلیت‌های ما همه پشت‌گرمی و تکیه‌گاه پیدا می‌کنند و بنابراین امروز اگر خطری نباشد از فردا اطمینان نمی‌توان داشت.

این مسائل را اولیاء امور بهتر از من می‌دانند. ادعای این‌جانب این نیست که مجهولی را معلوم کرده‌ام. غرض یادآوری است و جلب توجه به این نکته که مرتفع ساختن این عیب کار آسانی نیست و حزم و احتیاط لازم دارد و مخصوصاً به قوه قهریه و جبر و زور نمی‌شود و هر چه به این وسایل بیشتر تشبث شود بدتر و خطر نزدیکتر خواهد شد. این است درس تجربه و عبرتی که از تاریخ و ابتلائات سایر دُول باید بگیریم. به عقیده بنده مصیبت‌هایی که روس‌ها می‌کشند هر چند اساساً به واسطه این است که بنیان دولت روسیه بر ظلم بود اما می‌توان گفت سببش از صد پنجاه رفتاری است که روس‌ها با اقلیت‌های مملکت خود می‌کردند نسبت به اطیش و مخصوصاً دولت عثمانی که دفع شر اقلیت‌ها را به اضمحلال آنها تصور می‌کرد شبهه نیست که سبب عمده هلاک آنها اختلاف عناصر ممالکشان بود و بالآخره باید متوجه بود که هیچ دولتی ولو این‌که عناصرش متحدالجنس باشند استحکام پیدا نمی‌کند مگر این‌که سکنه‌ای که در تحت او واقفند از حکومت خود راضی باشند. زور و قوه جبریه نمی‌تواند دولت را نگاه بدارد و اگر هم بدارد موقتی است و این اصل که در همه موارد صحیح است نسبت به اقلیت‌ها صحیح‌تر و مسلم شده است و چاره کار جز این نیست که دولت و حکومت و مأمورین دولتی با مردم عموماً قسمی رفتار کنند که راضی باشند. مقصودم این نیست که نسبت به اقلیت‌ها متعلق باید بود و ضعف باید نشان داد، بلکه اولاً باید آنها ببینند که دولت و مأمورین آنها را با سایر مردم به یک چشم نگاه می‌کنند، و یک عنصر را بر عنصر دیگر مزیت نمی‌دهند، و عالم عالم یگانگی است، ظلم و تعدی و اجحاف نباید ببینند، متعرض دین و مذهب و زیان و آداب و رسوم و ترتیب زندگانی مردم نباید شد مگر مسئله چادرنشینی و ایلیاتی که البته باید به مرور و حسن تدبیر موقوف شود و رفع هر نقص و عیبی در زندگانی و عادات مردم هست و هر بهبودی که در احوال مردم لازم باشد باید به مدارا و بدون آزار و اذیت و حکم و زور و مزاحمت فراهم بشود و به ترتیب و نصیحت و ترغیب و تشویق صورت بگیرد. اقدامات شدید اگر هم پیشرفت کند بی‌اساس است و عاقبت ندارد و مفسده حاصل می‌کند. برای متحدالجنس نمودن ایرانیان بهترین

کارها نشر معارف فارسی و ایرانی است اما آن هم نه به طوری که محسوس شود که می خواهند آنها را فارسی کنند. مثلاً بنده هیچ معتقد نیستم کسی ترکی یا کردی یا عربی حرف زدن را منع کند. فارسی گفتن را اجباری نماید. از حسن اتفاق ترکی و کردی هیچ کدام زبان ادبی نیستند و اقلیت های ما مایه ادبی و معارفی را ندارند و به سهولت در زبان و ادبیات و معارف فارسی مستهلک می شوند. اما زبان و ادبیات و معارف فارسی را هم باید ترقی داد. مدت چندین قرن تمام ممالک مجاور ایران از هندوستان و افغانستان و ترکستان و قفقاز و عراق و خاک عثمانی یعنی از دریای بنگاله تا دریای آدریاتیک جولانگاه هنرمایی ایرانی بود به سبب هنرمندی ایرانی ها و مخصوصاً از دولت سر فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ که هنوز هم اثرات آن در دنیا باقی است. سعدی و حافظ ساختن البته در قدرت کسی نیست و باید خدا بسازد اما دولت و ملت ایران اگر درصدد ترقی معارف خود باشند و معارف قدیم را هم حفظ کنند مقصود حاصل می شود.

حاصل کلام این است که عناصر مختلف مملکت باید مشمول عدل و انصاف باشند و در رفاه و آسایش و اطمینان خاطر و سرفرازی زندگی کنند و هیچ گونه داعی و محرک برای این که به سوی دیگری غیر از دولت متبوعه خود نگاه کنند یا به فکر استخلاص خود از آن دولت بیفتند نداشته باشند و بر آنها محسوب باشد که هیچ پیش آمد دیگری برای آنها بهتر از اوضاعی که دارند نیست. ضمناً معارف ایرانی ترقی داده شود و به حسن تدبیر ترویج و بسط یابد.

در خاتمه آنچه بنده استنباط می کنم این است که بعدها برای دُول و ملل مخاطره اساسی از راه جنگ و قهر و غلبه یک دولت بر دولت دیگر نخواهد بود بلکه خطری که متوجه اقوام و ملل هست خطر جهل و بی لیاقتی و سوء اداره و اختلافات داخلی است.

۶

مذاکرات با نماینده انگلیس*

شنبه ۲۲ و یکشنبه ۲۳^۱ با مستر ناکس انگلیسی دید و بازدید شد. از مذاکرات او که باید به خاطر داشت این است:

راجع به کردستان می گفت «برای کردهای عراق چاره ندیدیم جز این که خودشان را به کارهای

* نقل از مجله یغما.

۱. ماه و سال معلوم نیست. این یادداشت در آنکارا نوشته شده ظاهراً سال ۱۳۰۷ شمسی.

خودشان واداریم و اجازه بدهیم که زبان خودشان را معمول بدارند و البته این سیاست کردها را اهمیتی می‌دهد که برای همسایگان آنها مطلوب نیست.» و می‌پرسید: «آیا ممکن می‌دانید که ایران و ترک و عراق یک سیاست مشترک در باب اکراد اختیار کنند.» پرسید «در قضایای اخیر بین ایران و ترکیه سفیر شوروی چه می‌کرد و چه می‌گفت.» گفتم «چنین دیدم که روس‌ها مایلند ایران و ترک با هم دوست باشند.»

گفت «یقین از جهت آن است که می‌ترسند اگر با هم نفاق داشته باشند یکی مایل و متکی به روس شود و دیگری به انگلیس.»

در خصوص تعیین سرحد بین عراق و ترک می‌گفت «مشغول تحدید هستم و عن قریب به محلی که سرحد مشترک بین ایران و عراق و ترک می‌شود خواهیم رسید.»

در باب عراق و سرپرستی خودشان می‌گفت «در امور داخلی، ما حتی الامکان می‌خواهیم زحمت و خسارت و مسئولیت امور داخلی عراقی‌ها را برعهده خودشان بگذاریم و فقط مراقب امور خارجی آنها باشیم. قوای انگلیس تماماً از عراق می‌روند و فقط قوای هوایی نگه می‌داریم» و می‌گفت «از اطلاعات که این‌جا به ما می‌رسد آنچه به نظر من برجسته است بدی روابط ایران و عراق است.»

در خصوص روسیه و کلیه اوضاع دنیا می‌گفت «البته بر حسب قاعده روسیه تدریجاً عاقل می‌شود و بقیه اروپا هم تدریجاً به طرف چپ می‌رود و عاقبت تا سی چهل سال دیگر به هم می‌رسند. امپریالیسم روس – را معتقد بود که – باز ظاهر خواهد شد چنان‌که هنوز فکر داشتن اسلامبول از کله‌ها بیرون نرفته است. پس اگر اروپاییان همواره مثل حالا با هم در کشمکش باشند، آن امپریالیسم روس متوجه اروپا خواهد بود و الا متوجه مشرق می‌شود و امروز هیچ‌کس از اروپاییان خیال تعرض به روسیه ندارد و اگر مجبور شوند فقط جدال دفاعی خواهد بود.»

به مناسبت کمونیسم روسیه یاد از ظهور عیسویت که آن نیز نوعی از کمونیسم بود کرد، و این‌که ابتدا بندگان و یهودان را تعقیب کردند و بعد کم‌کم مخصوصاً به واسطه نفوذ زنها نشر و بسط پیدا کرد و سایرین هم به آن متوجه شدند. کمونیسم رفت و عیسویت ماند و عیسویت چیز دیگر شد حالا هم راجع به جنبش کنونی همان‌طور خواهد شد....

•۷

از مسائلی که ذهن را خیلی متوجه می‌سازد این است که ادارات ما حالا کاملاً مثل ماشین کار می‌کنند اما تصوّر نفرمایید این عبارت را من باب تمجید عرض می‌کنم بلکه مقصودم این است که همان‌طور که ماشین در کار کردن بی‌تصرف است ادارات ما هم همان حال را دارند، یعنی جریان اداری در ادارات ما این شده که یک مراسله این اداره به آن اداره می‌نویسد، آن اداره دوّم این مراسله را سواد کرده به اداره سوّم ارسال می‌دارد اداره سوّمی هم مثل ماشین به اداره دوّمی جوابی می‌دهد، اداره دوّم سواد آن جواب را به اداره اوّلی ارسال می‌دارد و خیال می‌کنند به این ترتیب کار صورت گرفته است.

نمونه آن قضیه دبستان ایرانیان است که با همین پست در این باب بنده تشکی کرده‌ام. مطلب از این سفارت به وزارت خارجه نوشته شده بود، وزارت خارجه آن را به وزارت معارف ارسال داشت، وزارت معارف یک کلمه جواب «بیشتر نیست» به وزارت خارجه داد، وزارت خارجه هم عین جواب را برای ما سواد فرستاد و هیچ‌کس در این بین نبود که بگوید آخر یک کلمه با وزارت معارف گفتگو باید کرد و مساعی باید به عمل آورد که مقصود حاصل شود.

اگر معنی کار در ادارات این باشد ماشین در روی میز بگذارند خیلی بهتر است تا اعضاء پشت میزها بنشینند. متمنی هستم در این باب هم اهتمامی بفرمایید وقتی که این قبیل مراسلات را برای امضا خدمت سرکار می‌آورند ادارات را توجه بدهید که این قسم جریان اداری دردی دوا نمی‌کند و اگر این ترتیب دوام داشته باشد البته تصدیق خواهید فرمود که اداره این سفارت هم ناچار یکی از چرخ‌های همان ماشین خواهد بود....

••۸

در راپرت‌های سابق و لاحق خود نوشته‌ام فعلاً ترک‌ها نسبت به ما سوءنیتی ندارند بد نیست که عقاید خودم را در این باب توضیح بکنم: امروز ترک‌ها به کارهای خود مشغولند یعنی ملتفت شده‌اند که در گذشته اساس کارشان غلط بوده است و به این واسطه مملکتشان تجزیه و دولتشان ضعیف و ملتشان فقیر و نادان و عاجز و استقلالشان محدود شده بود و حتی نزدیک بود

وجودشان از میان برود این است که حالا تمام مساعی عقلای آنها مصروف است به این‌که ترتیبات اداری خود را منظم کنند، اقتصادیات خود را ترقی دهند، قوه نظامی خود را با مقتضیات امروزی متناسب نمایند حدود و ثغور خود را امن کنند، مشکلات سیاسی خود را تسویه نمایند و مخصوصاً اساس قومیت خویش را محکم سازند و به این واسطه حتی‌الامکان از جنگ و جدال و حوادث احتراز دارند. ممکن است اگر امری پیش بیاید یک‌دفعه نپاییده مثل پاییز گذشته کاسه و کوزه را به هم بزنند اما این نه از بابت طمع و سودای جهانگیری است بلکه از جهت سوء ظن و ترس و خیال است.

اما خوش‌بینی بنده فقط راجعه به حالت حالیه است و از آتیه نگرانم به این معنی که اگر ترک‌ها به پیشرفت مقاصد امروزی خود موفق شوند و روزگار بگذارد بنیان کار خود را محکم کنند و اساس سیاست دنیا و اوضاع بین‌الملل نیز مانع خیالات خام نباشد یقیناً هوا و هوس در سر خواهند داشت و ممکن است نسبت به ما خیالاتی بپزند و آن اشکال مختلف می‌تواند داشته باشد که دو قسم آن را عجله من می‌توانم پیش‌بینی کنم:

یکی این‌که یک قسمت کوچک یا بزرگ از خاک ما را بخواهند متصرف شوند هر چند این خیال با وجود دولت روسیه به ملاحظه قفقاز و ترکستان مستبعد است ولیکن از کجاکه مناسبات روسیه با قفقاز و ترکستان همیشه مثل امروز بماند و از کجاکه یک وقتی گرفتاری‌های روسیه در داخله یا خارجه برای اجرای مقاصد ترک‌ها موقع مناسب به دست ندهد و چنانکه سابقاً نوشته‌ام برای آن موقع من از افغانستان هم نگرانم. نمی‌دانم اطلاعات شما از آن مملکت از چه قرار است اگر آنچه این‌جا استنباط می‌شود صحیح باشد افغان‌ها بکلی در تحت نفوذ ترکند. از ترکیه صاحب‌منصب و مستشار می‌گیرند و غیره. پادشاه افغان هم که عن‌قریب به آنقره خواهد آمد و نمی‌دانم هیچ گفتگوی رفتنش به ایران هست یا نیست. باری اینها همه چیزهایی است که باید در نظر گرفت. اما با این همه احتمال این پیش‌آمد را به واسطه اوضاع بین‌المللی آتیه می‌توان ضعیف دانست خاصه این‌که می‌بینم خود ترک‌ها اصرار دارند که دولت ایران باید در ازدیاد قوه بکوشد و قشونش را اقلأً به صد و پنجاه هزار نفر برساند و ما حاضریم برای این مقصود هر کمکی بتوانیم به ایران بکنیم. حالا آیا حرف‌ها خدعه و تزویر است و می‌خواهند ما را اغفال کنند و مطمئن هستند که ما نمی‌توانیم قوه خود را زیاد کنیم، یا از روی صدق است و حقیقه سوءنیت ندارند و میل دارند ما قوت داشته باشیم که روزی بتوانیم زیر بال آنها را بگیریم بنده عجله من می‌توانم از روی قطع در این باب حکم کنم و فهم مطلب طول مدت و تجربه لازم دارد ولیکن صورت ظاهراً اظهاراتشان به صداقت و صمیمیت بیشتر شباهت دارد.

اگر این عناوین را هم صمیمی بدانیم ممکن است بگوییم این عقیده دولت امروزی ترک است از کجا یک روز کسانی بر سرکار نیایند که عقیده مخالف داشته باشند؟

این احتمال را هم که مرتفع بدانیم قسم دیگری ممکن است پیش بیاید که احتمالش قوی تر است و تصور می‌کنم از حالا این خیال در بعضی از دماغ‌های ترکی وارد باشد و آن این است که ترک‌ها خود را فوق سایر ملل و لااقل فوق ملل مشرق می‌دانند و نظری که درباره خودشان و سایر مشرق‌زمینی‌ها دارند نظر آن است که قبل از جنگ آلمان‌ها نسبت به سایر اروپایی‌ها و ملل دیگر داشتند، یعنی خود را مستحق سیادت بر ملل مشرق می‌دانند و پس از آنکه تفوق اقتصادی و علمی و صنعتی و تمدنی خود را مسلم کردند درصدد برخواهند آمد که اگر به زور نباشد به رضا و رغبت سایر ملل مشرق را تابع و زیر بلیط خود قرار دهند و از حالا هواهای ملل اروپایی در سر دارند و اگر ما مثل گذشته غافل و خواب باشیم و ترک‌ها به پختگی و متانت کار کنند نظر به هم‌کیشی و مناسبات زبانی و نژادی و تمدنی و غیرها که در بین بوده و هست و می‌توان به وسیله تبلیغات و تدابیر دیگر قوت داد این خطر ممکن است پیش بیاید و کسی هم جلوگیری نمی‌تواند بکند زیرا که امری معنوی و طبیعی است.

این نگرانی‌های من بجا باشد یا نباشد یک مطلب مسلم است که هیچ ملت بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا معنوی خود را از دست می‌دهد. در آتیه لشکرکشی و جنگ و جدال با توپ و تفنگ کم‌کم منسوخ می‌شود اما کشمکش معنوی هیچ‌وقت از بین مردم مرتفع نخواهد شد. هر قومی که خود را لایق و مستعد می‌سازد مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت خادم خواهد بود چنان‌که افراد مردم به حسب استعداد و لیاقت بعضی آقا و جماعتی نوکرنند. و چون این ترتیب طبیعی و مقرون به عدالت است چاره هم ندارد. نتیجه‌ای که از این مقدمات می‌خواهم بگیرم این است که باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند و الا زبردست شدنش حتمی است زبردست ترک نشود زبردست عرب - که عن قریب تربیت شده انگلیس خواهد بود - می‌شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینیم جای بسی نگرانی است.

افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صنف باشند گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آنتریگ‌بازی و حق‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ‌وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند و شما که از اوضاع گذشته و حال دنیا خبر دارید می‌دانید که هیچ‌وقت

بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت هر ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت آورده و به اتفاق و اتحاد مطلوب خویش را حاصل نموده است.

اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد. البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را از نظر نباید دور داشت چه همان‌طور که مادیات به تنهایی برای ارتقای یک ملت کفایت نمی‌کند معنویات هم به تنهایی کافی نیست، ولیکن باید دانست که تا ملت تربیت نشود هر چه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد و عیناً مانند احوال پدرهایی است که برای اولاد خود مال و دولت فراوان به ارث می‌گذارند و آنها را تربیت نمی‌کنند، چه بسیار دیده‌ایم که آن اموال را فرزندان ناقابل به اندک زمانی به باد می‌دهند ولی اولادی که تربیت شده و قابلیت دارند از پدر هم که ارشی نبرند خودشان تحصیل مالی می‌کنند و شاهد دیگری که دارم اینست که در زمان جنگ بین‌الملل چندین ملیون پول از خارجه به ایران آمد ولیکن چون ملت مستعد نبود در ظرف مدت خیلی آن پول‌ها به خارجه برگشت و مطلب قابل انکار نیست و حاجت به بسط کلام ندارد.

اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف است به وسایلی که دائماً گفته می‌شود: تکثیر و تأسیس مدارس و مؤسسات و مجامع و مجلات علمی و ادبی و صنعتی، ترجمه و تألیف و طبع کتب مفیده، طلبیدن معلمین خارجی، فرستادن جوان‌های مستعد به خارجه، تشویق و تجلیل ارباب کمال و قس علی‌ذلک و یقین است که در این باب مسامحه جایز نیست اما امروزه این اقدامات هم کفایت نمی‌کند و مهمتر از این‌ها آنست که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود. در این دوره وقتی که ما از اخلاق سخن می‌گوییم رندان در دل استهزا می‌کنند و حتی به زبان می‌آورند و اگر بخواهند به معقولیت حرف بزنند می‌گویند اینها صوفی و درویش یا موهوم‌پرست‌اند و رضای خاطر خدا و پیغمبر را در نظر دارند، آخرت را می‌خواهند و از بهشت و دوزخ می‌ترسند. لازم نمی‌دانم داخل این بحث شده توضیح کنم که چنین نیست رضای خاطر خدا و پیغمبر لازم باشد یا نباشد موضوع دیگری است و این حرف‌های ما برای آخرت نیست صرف مصلحت دنیوی خود را در نظر داریم و در این باب هیچ‌کس از جهت فرنگی‌مآبی و تجدد به من نمی‌رسد الا این‌که من وقتی که به اوضاع فرنگستان نگاه می‌کنم آکادمی‌ها و مدارس عالی و کارخانه‌های صنعتی و تأثرهای اخلاقی و موزه‌ها و لابراتوارها و حکما و علما و ادبا و هنرمندان را می‌بینم، مدعیان من قهوه‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و رقاص‌خانه‌ها را تماشا می‌کنند که نسبت به آن مؤسسات عالی در اقلیت ضعیفی هستند و غالباً

هم اهل خود فرنگستان در آن جا آمد و رفت نمی‌کنند و تله پول برای خارجی‌هاست. طول نمی‌دهم مقصود اینست که امروز ملت ایران نه خداپرست است نه وطن‌دوست، نه آزادی‌خواه نه شرافت‌طلب، نه دنبال ناموس، نه طالب هنر، نه جویای معرفت، باید کاری کرد که مردم از شارلاتانی و هوجبگری و انتریک‌بازی مأیوس شوند و دست بردارند، در آن صورت ناچار متوجه کار و هنر و کمال می‌شوند، همت و غیرت پیدا می‌کنند، حقیقت‌طلب می‌شوند، دولت هم اگر نکند خودش اسباب تحصیل و معرفت را فراهم می‌کنند و با امنیت و عدالتی که دولت برقرار می‌کند دنبال اقتصادیات هم می‌روند و مثل سایر ملل ثروت و قدرت و شرافت مملکت خویش را ترقی می‌دهند. از حسن اتفاق این قسمت از تربیت ملت که از همه مشکل‌تر و مهم‌تر است وسیله‌اش به دست ما آمده و باید مفتنم بشماریم و آن وجود مبارک شاهنشاه پهلوی است. دوست عزیز... مرا می‌شناسید و می‌دانید که متملق و چاپلوس نیستم و اگر می‌خواستم مزاح‌گویی کنم در طهران می‌کردم آنچه می‌گویم از روی دلیل و برهان است. ممکن است اشتباه کرده باشم اما صحیح یا غلط عقیده‌ام اینست. و بعلاوه می‌دانم که شما هم با من هم عقیده‌اید و توضیح مطلب مهم است. مردم دنیا خاصه اهل ایران همیشه نظر به مقامات عالیه داشته و کلام معروف صحیح است که: النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ و البته چون مقام شخص پادشاه از سایر مقامات عالی‌تر است نظر توجه عامه به او از همه بیشتر است، همه از او تقلید می‌کنند، همه می‌خواهند خاطر او را خرسند سازند، کلامش مؤثر و رفتارش سرمشق است، و اگر هم در بدو امر متابعتشان از گفتار و کردار او از روی حقیقت و قلباً نباشد کم‌کم به مرور زمان حقیقت پیدا می‌کند و بهترین شاهد این مدعا هم گذشته از دلایل تاریخی دیگر اینست که ببینید وجود شاهنشاه پهلوی در همین چهار پنج سال اخیر با آنکه دوره کشمکش و انقلاب بوده چه تأثیر خوشی داشته است. الحاصل پادشاه مملکت، خاصه پادشاهی مقتدر و نامی مثل اعلیحضرت پهلوی گفتار و کردارش ظاهر می‌کند که به ارباب هنر و کمال و مردمان درست و با حقیقت نظر توجه دارد و از شارلاتانها و هوجبها و انتریک‌گان‌ها و متقلبین بیزار و متنفر است، و این فقره قوی‌ترین عامل ترقی اخلاقی ملت و نجات‌دهنده مملکت خواهد بود.

تصور نکنید عقیده من اینست که آنچه نوشتم کشفیاتی است که خودم تنها کرده‌ام و کسی دیگر نمی‌داند اما گمان می‌کنم هیچ‌کس مثل من بی‌غرضانه نمی‌گوید... از این تصدیع طولانی که به سرکار دادم مقصودم این است که چون شما را...^۱

توصیه‌های فروغی به ماکدونالد*

در میان اوراق سیدحسن تقی‌زاده که به لطف خانم عطیه تقی‌زاده دیده‌ام ورقه‌ای به خط محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) به دست آمد. این ورقه یادداشتی است از عقاید نمایندگان ایران برای بیان کردن در ملاقاتی که قرار بود در موضوع روابط ایران با ماکدونالد انجام شود. در آن اوقات ماکدونالد به واسطه مشکلات کارگری انگلستان بار دوم (۱۹۲۹ - ۱۹۳۱) به ریاست وزراء نایل شده بود (به علت آن‌که خود رهبر حزب کارگر بود) و دولت ایران تقی‌زاده را به عنوان مأمور فوق‌العاده بر انگلستان اعزام کرد. نامه‌ای هم مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۰۸ از تیمورتاش به تقی‌زاده در دست است که علت اعزام تقی‌زاده به مأموریت شرح داده شده است (زندگانی طوفانی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، صص ۵۴۵ - ۵۴۶).

این یادداشت قاعده‌ناظرست به نطقی که ماکدونالد در اصول عقاید دولت کارگری انگلیس اظهار داشته بود. اتفاقاً در همین موضوع گزارش نسبة مفصل‌تری از تقی‌زاده در دست است که در شماره هشتم سال ۲۹ یغما (۱۳۵۵) به چاپ رسانیدم. مقدمه آن گزارش متحدالمضمون است با آنچه فروغی درین یادداشت مندرج ساخته. متأسفانه کلمه‌هایی چند از لبه دست چپ نوشته به علت پاره شدن ورقه ناقص شده است، ولی مطلب روشن است که چه بوده است.

ایرج افشار

نیات حسنه و احساسات و عقاید نوع‌پرورانه و عدالت‌خواهانه شما و پارتی شما و دولت شما را می‌دانستیم... اظهار کردید ما را بیش از پیش مسرور و مطمئن کرد و مشوق شد که احساسات خودمان را که بر تأیید و تکمیل انجام مرام... و توصیه کنیم که در اجرا و پیش بردن این اصول و احساسات نسبت به ایران لااقل لازم است که شما نظر توجه خاص داشته باشید زیرا که... می‌کنیم این اصول و عقاید در اذهان همشهریان شما یکسان عمومیت ندارد و گاهی از اوقات در ضمن عملیات و مذاکرات رسمی یا خصوصی آنها آثاری دیده می‌شود دلیل بر این‌که بعضی از آنها هنوز

یک چیزی از «مانتالیته» قدیم و *prejugé* سابق اروپاییان نسبت به آسیایی‌ها دارند و شاید تصور کنند لازم باشد رفتار و معامله‌ای که با آنها می‌شود باید غیر از آن باشد که با اروپایی‌ها می‌کنند. یقین داریم و از بیانات خودتان معلوم بود که این عقیده را ندارید و نیز می‌دانیم که دولت انگلیس مطلقاً و بالخصوص هم مسلکهای شما استقلال و تمامیت و ترقی و سعادت ایران را می‌خواهد و لازم می‌دانید.

البته تصدیق هم دارید بر این که آثاری از ایرانی‌ها در سنوات اخیر ظاهر شد که معلوم کردند که هرگاه با آنها مساعدت شود یا لاقلاً ممانعت نشود قادر هستند بر این که مملکت ایران را یک عنصر منظم و امنیت و پیشرفت تمدن و ترقی نمایند.

روحیات ایرانی‌ها هم تغییرات کلی کرده و متوجه به عوالم دیگری شده‌اند. در این صورت انصاف و عدالت مقتضی است که به آنها به درستی و به نظر صحیح نگریسته شود و گذشته از این که ما در این اظهارات به تکلیف وطن پرستی خود رفتار می‌کنیم مصلحت دولت و ملت انگلیس و حسن روابطی که باید مابین ملتین ما موجود باشد و سابقاً هم موجود بوده این اقتضا را دارد که ما شما را متوجه این نکات بکنیم.

یک وقتی بود که ایران در جنگ ظالم گرفتار بوده و به دولت انگلیس به نظر دولت یاور نگاه می‌کرد و دولت انگلیس متأسفانه کاملاً نمی‌توانست به طوری که مایل و مقتضی بود دوستی و یآوری خود را به موقع عمل بیاورد. حالا که روزگار تغییر کرده و بسیاری از موانع مرتفع شده حیف است که انگلیس نیات حسنه خود را کاملاً بروز ندهد.

از آن جا که از موافقت شما با این عقاید کاملاً مطمئن هستیم وظیفه خود دانستیم که این مطالب را به شما بگوییم و امیدواریم شما به ما اجازه بدهید که از طرف شما پیغام و وعده‌های امیدبخش به دولت ایران بدهیم.

بخش ششم

دوره نمایندگی ایران در جامعه ملل

و

ریاست جامعه ملل

سخنرانی دربارهٔ جامعهٔ ملل*

صورت کنفرانسی است که آقای میرزا محمدعلی خان فروغی نمایندهٔ دولت ایران در جامعهٔ ملل در مهرماه ۱۳۰۸ (اکتبر ۱۹۲۹) در سفارت پاریس برای محصلین ایرانی ایراد نمودند.

آقایان عزیز را باید مسبوق سازم که مترقب نباشند که برای ایشان کنفرانس منقح مرتبی ایراد کنم زیرا که آقای وزیر مختار غفلةً از من این تقاضا را کردند و من با آنکه سفری هستم و مجال نبود تهیهٔ کار را ببینم، به دو جهت قبول کردم:

یکی این که امتناع از قبول تقاضای ایشان را جایز نمی‌دانستم، دیگر آنکه خواستم در سعادت روشن ساختن ذهن ابناء وطن هر چند به قدر قلیلی باشد شرکت کنم، زیرا به عقیدهٔ من خدمتی که مسلماً و بی‌شبهه می‌توان امروز به مملکت ماکرد نسبت به معارف است، هر خدمت دیگر از هر قبیل باشد ممکن است مخلّ تردید شود که آیا مفید است یا نیست الاً خدمت به معارف؛ چه سعادت و ترقی و آبادی و شرف و شوکت مملکت میسر نمی‌شود مگر این که ملت قابل باشد و در این خصوص احوال ملل کاملاً مانند احوال افراد است.

یقیناً می‌دانید و شاید که موارد عدیده در خاطر داشته باشید از اشخاصی که با کمال جد و جهد برای فرزندان خود مال و ثروت فراوان جمع‌آوری کرده و نقدینه و جواهر و ملک و خانه و باغ و ائانه و غیرها تهیه دیده و به میراث گذاشته‌اند، اما در تربیت آن‌ها کوتاهی نموده یا موفق نشده‌اند. پس آن فرزندان در اندک زمانی تمام آن مال و نعمت را تلف کرده و به زودی مجبور به خدمت‌گزاری اشخاصی شده‌اند که شاید پدرانشان خدمتگزار پدران آنها بوده‌اند، و شیخ بزرگوار ما سعدی شیرازی این معنی را به بهترین عبارت ادا فرموده که می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام	هر یک از گوشه‌ای فرارفتند
پسران وزیر بی‌دانش	به گدایی به روستا رفتند
روستازادگان دانشمند	به وزیری پادشا رفتند

و برای صدق این مدعا نسبت به اقوام و ملل هم می‌توانم گواهی از آنچه به رأی‌العین دیده‌ام بیاورم، و آن این است که در ایام جنگ بین‌الملل به مناسبتی که نمی‌خواهم در این جا بیان کنم به مملکت ما پول فراوان وارد شد به طوری که دو سال بعد از خاتمه جنگ که من از اروپا به ایران مراجعت می‌کردم از قسمتی از مملکت خودمان که عبور می‌نمودم به چشم خود دیدم که در بازارها طلا فراوان‌تر از نقره و اسکناس بود، اما چون ملت ایران استعداد نداشت که آن وجوه را به کار بیندازد و از آنها استفاده کند چیزی نگذشت که همه آن طلاها از ایران بیرون رفت و اگر هم بیرون نمی‌رفت و می‌ماند ثمر نداشت زیرا که طلا و نقره فی‌نفسه فایده ندارد و انتفاع از آنها در صورتی حاصل است که در راه صحیح مصرف شود.

اگر به خاطر داشته باشید شیخ اجل شیراز در کتاب بی‌نظیر بوستان حکایتی نقل می‌کند که منتهی به این دو شعر می‌شود:

زر از سنگ خارا برون آورند که با دوستان و عزیزان خورند
زر اندر کف مرد دنیا پرست هنوز ای برادر به سنگ اندر است

در مورد مللی که از طلا و نقره نمی‌توانند استفاده صحیح کنند، باید گفت از بودن در سنگ هم بدتر است زیرا برای استخراج و تهیه و ضرب سکه زحمت کشیده نشده و ثروت‌های دیگر به مصرف نرسیده و مفاسد بسیار نیز که نتیجه وجود نفوذ است حاصل نگردیده است.

در هر حال مال و ثروت خود به خود نعمت و دولت نیست، نعمت آنست که قوه و قدرت بر تحصیل مال و استفاده از آن داشته باشیم و برای مملکت هم فقر واقعی فقر مال نیست، فقر رجال است که موجب بی‌قابلیتی ملت می‌شود و قابلیت ملت جز به وسیله دانایی و هنرمندی نتواند بود، و ملت دانا و هنرمند نمی‌شود مگر این‌که افراد دانشمند با لیاقت فراوان داشته باشد، بنابراین از جمیع خدماتی که صاحب‌اختیاران مملکت ما در این دوره کرده‌اند آنکه بی‌شایبه و شبهه مفید خواهد بود اقدامی است که در تربیت جوانان وطن کرده و می‌کنند، و هر کسی در این راه مساعدت و مدد کند می‌تواند خرسند باشد، این است که من هم خواستم از این خرسندی بهره داشته باشم الا این‌که چون از پیش چیزی تهیه نکرده‌ام ناچار مطالبی به‌طور مشوش و پراکنده خواهم گفت و در واقع برای شما قدری به‌طور خودمانی صحبت خواهم کرد.



موضوع گفتگو جامعه ملل است که به فرانسه Société des Nations و به انگلیسی League of Nations می‌گویند و مؤسسه جدیدی است که در نتیجه جنگ بزرگ و صلح و رسایل تأسیس

شده، و امسال سال دهم تأسیس آن بود. البته می‌دانید که جامعهٔ ملل عبارت است از پنجاه و پنج دولت که بر طبق یک اساسنامه که در صدر عهدنامه و رسایل گذاشته شده با یک دیگر برای حفظ صلح و امنیت عالم و همکاری در امور مشترکه ملل مجتمع شده‌اند، و نمایندگان آن دُول سالی یک مرتبه در ماه سپتامبر در ژنو مجلس می‌کنند و این مجلس را مجمع عمومی جامعهٔ ملل (Assemblée générale) می‌گویند و در ظرف سه چهار هفته در امور مهمهٔ بین‌الملل مذاکرات به عمل می‌آورند، و دستورها صادر می‌نمایند.

بعلاوه جامعهٔ ملل یک هیئت دیگر دارد که شورای جامعه می‌گویند (Conseil de la Société des Nations) و عبارت از نمایندگان چهار دولت است و هر سال سه یا چهار مرتبه منعقد می‌شود و دستورهایی که مجمع عمومی صادر نموده یا مطالب دیگری را که اساسنامهٔ جامعه بر عهده آنها محول ساخته تحت بحث و رسیدگی در می‌آورند و تصمیماتی می‌گیرند. از این گذشته جامعهٔ ملل یک ادارهٔ دائمی دارد که ما دارالانشاء (général secrétariat) می‌خوانیم و ادارهٔ مهمی است مرکب از اشخاص قابل لایق از همهٔ ملل که یک نفر از آنها هم ایرانی است و کارهای جامعه را برای شوری و مجمع عمومی تهیه می‌کند.

در حقیقت اگر بخواهیم تشکیلات جامعه را به تشکیلات یک دولت تشبیه کنیم دُولی که عضو جامعه هستند به منزلهٔ افراد ملت‌اند، و مجمع عمومی که مرکب از نمایندگان کل دُول است مانند مجلس ملی ممالک است، که هیئت مقننه باشد. دارالانشاء جامعه به منزلهٔ وزارت‌خانه‌ها است، و شورای جامعه در حکم هیئت وزراء که هیئت مجریه می‌شود، و برای تکمیل مرام یک محکمه قضاوت بین‌الملل نیز برای رسیدگی به مراعات بین ممالک دارد و بنابراین هیئت قضایه آنست. کمیسیون‌های دائمی و موقتی هم برای مسائل مختلفه هست که ذکر آنها موجب طول کلام خواهد بود.

در این زمینه فقط چیزی که اضافه می‌کنم این است که شورای جامعه که مرکب از چهارده عضو است پنج عضو آن دائمی است که عبارت است از فرانسه و انگلیس و ایتالیا و آلمان و ژاپن، و نه عضو دائم که مدت عضویت آنها سه سال است، و هر سال سه عضو از اعضاء موقتی خارج و سه عضو دیگر انتخاب می‌شوند.

سال گذشته دولت ایران به عضویت شوری انتخاب شد و چون در هر دورهٔ اجلاسیه یکی از اعضاء رئیس شوری می‌شود، در دوره ماه سپتامبر گذشته این‌جانب که نمایندهٔ ایران هستم سمت ریاست داشتم و تا ماه ژانویه که موقع انعقاد دورهٔ آینده است به ریاست باقی خواهم بود، و چون مرسوم است که مجمع عمومی سالیانه در تحت ریاست رئیس شوری افتتاح شود در این

نوبت مجمع عمومی را هم من افتتاح کردم، و چون مقرر شده بود که سنگ اول عمارتی که در ژنو برای جامعه ملل می‌سازند در موقع دوره دهم مجمع گذاشته شود بر حسب اتفاق افتخار شرکت در این امر نیز به مناسبت ریاست نماینده ایران در شوری نصیب این جانب گردید.



حال بینیم مقصود از جامعه ملل چیست و چرا و چگونه تشکیل شده است. برای این که مطلب بهتر روشن شود خوبست مقدمه به شما یادآوری کنم که این اوقات در روابط بین‌الملل دو مسلک مختلف ظهور کرده است که در زبان‌های اروپایی یکی را ناسیونالیسم (nationalisme) و دیگری را انترناسیونالیسم (internationalisme) می‌گویند، و در این مورد ناسیونالیسم به آن معنی نیست که ما به آن مانوس بوده‌ایم که عبارت از ملت‌پرستی و نقطه مقابل استبدادپرستی است و در این جا مقصود از ناسیونالیسم خودپرستی است منتهی خودپرستی اجتماعی نه انفرادی، یعنی این که شخص ملت خود را فوق همه ملل بداند. وجود او را واجب و وجود سایر ملل را مضر یا بی‌فایده یا لااقل کم‌اهمیت و غیرقابل اعتنا فرض کرده، بنای او بر این باشد که سایرین را فدای خود بکند و از اختلاط و امتزاج با آن‌ها احتراز نماید. اما انترناسیونالیسم بکلی برعکس این است یعنی نفی ملت و قومیت و صاحبان این مسلک معتقدند که اقوام و ملل نباید بر یکدیگر امتیاز داشته باشند و دولتهای مختلف تشکیل دهند، بلکه باید مشترکاً زندگانی کنند.

اما به عقیده اکثر عقلا و صاحب‌نظران این دوره، این دو مسلک در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند و حد اعتدالی باید اختیار کرد. نه آن قدر ملت‌پرست باید بود که نسبت به سایر ملل بغض و عداوت حاصل شود، نه آن اندازه بین‌المللی باید بود که امتیاز قومیت و ملت از بین برود، چه در این مرحله از تمدن که ما هستیم امتیاز قومیت و ملت را نمی‌توان از بین برد، و مصلحت هم نیست از بین ببریم، زیرا که عامل قوی ترقی دنیا است. از طرف دیگر، بغض و عداوت با سایر ملل هم نه لازم و نه مطابق صلاح و صرفه ملل است، زیرا که امروز زندگانی دنیا صورتی پیدا کرده که همه ملل به هم محتاج‌اند و نمی‌توانند منفرد و جدا زندگانی کنند، و باید راهی پیدا کرد که ملل به طریق همکاری و موافقت با یکدیگر پیش آیند، و اساس روابط بین‌الملل بر تعاون گذاشته شود. این حد وسط بین افراط و تفریط ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم و فکر همکاری و تعاون، منشأ و باعث ایجاد جامعه ملل شده و بنابراین می‌توانیم بگوییم جامعه ملل مظهر یک جنبه از تعاون نوع بشر است.

البته اطلاع دارید که حکمای طبیعی در عصر ما در باب خلقت عالم و جریان اوضاع آن عقیده‌ای اظهار کرده‌اند که ما آن را تکامل ترجمه می‌کنیم و شرح و توضیح مثل معروف خودمان است که می‌گویند کون در ترقی است، و در مقام بیان اسباب و عوامل ترقی از جمله چیزها که ذکر کرده‌اند یکی مبارزهٔ حیاتی است (Lutte pour la vie) که به‌طور مختصر و مفید اگر بخواهید این است که موجودات برای زندگانی با یکدیگر مبارزه یعنی کشمکش و تنازع می‌کنند. آن‌ها که قوی‌تر و سالم‌تر و کامل‌تر بر آن‌ها که ضعیف و مریض و ناقص‌اند غلبه می‌یابند و آنان را از بین می‌برند، و به این طریق همواره موجودات اکمل باقی می‌مانند و دیگران برطرف می‌شوند. بنابراین رأی و عقیده ممکن است چنین نتیجه گرفته شود و بعضی همین نتیجه را گرفته‌اند که باید موجودات دائماً در تنازع باشند تا ترقی حاصل شود.

من خودم از کسانی هستم که به مسئلهٔ تکامل و آرائی که طبیعیون در آن باب اظهار کرده‌اند به‌طور کلی و اصولاً معتقدم، و تأثیر مبارزهٔ حیاتی را هم در تکامل عالم قائل هستم، اما عقیده‌ام این است و در این عقیده شریک بسیار دارم بلکه تصور می‌کنم اکثر مردمان صاحب‌نظر بر این هستند که مبارزهٔ حیاتی انسان که اکمل موجودات است مبارزهٔ بین افراد یا جماعات خود انسان نباید باشد بلکه با عوامل طبیعی که منافی وجود انسان هستند باید واقع شود، و برای این‌که در این مبارزه پیشرفت و غلبه حاصل کنیم باید افراد جماعت ما دست‌به‌دست یکدیگر بدهیم و هر چه در این تعاون ساعی‌تر باشیم ترقی انسان سریع‌تر و بهتر خواهد بود. صدق این قول هم خیلی ظاهر و محسوس است که ملل مغرب که بیش از ملل مشرق حس تعاون داشته بر طبق آن عمل کرده و می‌کنند چقدر از ما در شاهراه ترقی پیش افتاده‌اند.

این معنی که اکنون کم‌کم معتقدین آن بسیار می‌شوند و عمومیت پیدا می‌کند کشف تازه‌ای نیست که ما کرده‌ایم از قدیم‌الایام بر عقلاً معلوم بوده است. چون وقت تنگ است و طول کلام باعث ملالت می‌شود شواهد عدیده نمی‌آورم فقط یک دو فقره را که مربوط به خودمان است مذکور می‌دارم ضمناً برای شما قصه نقل می‌کنم که زیاد کسل نشوید.

دو سال قبل موقعی که برای مجمع عمومی در ژنو بودم شخصی از اهل ذوق نزد من آمده گفت جنگی ترتیب داده‌ام که بسیاری از رجال معاصر در آن راجع به جامعهٔ ملل هر یک به خط خود چیزی نوشته‌اند از شما هم خواهش دارم چند سطر بنویسید: من عبارتی نوشتم که معنی آن این بود که جامعهٔ ملل وقتی درست می‌شود که مردم بفهمند که مانند حیوانات نباید با هم در تنازع باشند بلکه برای غلبه بر موانع طبیعی باید با یکدیگر متحد شوند و شعر مولانا جلال‌الدین رومی را شاهد آوردم که می‌فرماید:

جان‌گراگان و سگان از هم جداست متحد جانهای مردان خداست
صاحب جنگ از نوشته من نشاط یافته گفت عجب است بزرگان شما هفتصد سال پیش
مطالبی را گفته‌اند که امروز ما در ترویج آن باید بکوشیم.

در همین سپتامبر گذشته که باز در ژنو بودم در یکی از ضیافتها که غالباً برای آشنا شدن
نمایندگان دُول با یکدیگر واقع می‌شود یکی از هم‌قطارهای ایرانی من در سر میز پهلوی شخص
ناشناسی قرار گرفته بود در ضمن صحبت آن شخص اظهار داشت من یک قطعه شعر فارسی
می‌دانم که حق این است شعار جامعه ملل باشد پس قطعه معروف را خواند که:

بنی‌آدم اعضاء یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی

هم‌قطار من متعجب شد که این کیست که فارسی می‌داند و شعر سعدی می‌خواند معلوم شد
نماینده دولت البانی است و چون قبل از جنگ اخیر البانی جزء دولت عثمانی بود و عثمانی‌ها
غالباً با ادبیات فارسی آشنا بودند او هم فارسی می‌داند.

از نقل این حکایات علاوه بر شاهد آوردن بر مقصود این منظور را هم دارم که متذکر باشید و
شادی و تفاخر کنید که مملکت ما چه مردمان بزرگ‌پرورده و آن‌ها چه آثار نفیس برای ما به
میراث گذاشته‌اند که به هر موضوع متوجه شوید می‌توانید از کلمات آن‌ها استفاده و به آن استناد
کنید و موجبات سرافرازی و آبرومندی خود و ملت خویش را فراهم آورید به شرط آنکه قدر آن
بزرگواران را بدانید و به احوال و کلمات آن‌ها معرفت پیدا کنید.

خلاصه پس از آنکه تصدیق کردیم که مصلحت انسان در این است که اقوام و ملل مانند افراد
یک ملت در خط همکاری و تعاون بیفتند و از جنگ و قتال دست بردارند به نظر می‌رسد که
ترتیب صحیح این خواهد بود که اجتماع ملل هم مانند اجتماع افراد یک ملت باشد به این معنی
که به خاطر می‌آوریم روزی را که روابط بین افراد مانند روابط بین ملل غیرمنظم و مدار امور بر
زور و قدرت بود. اقویاً همواره درصدد این‌که ضعف را تابع اراده و هوای نفس خود ساخته
مالشان را ضبط و خود و کسانشان را به خدمت‌گزاری و بندگی خویش وادارند، ضعفای ساعی و
جاهد که از این پیش‌آمد احتراز کنند و مفری بیابند نتیجه این‌که افراد بشر همه از یکدیگر ظنین و
ترسناک و دائماً در حال بیم و باک بودند و مانند حیوانات که همواره با یکدیگر در نزاع و جدال
می‌باشند زندگانی می‌کردند.

اما چون خداوند به انسان عقل داده کم‌کم فکر کردند که به این ترتیب آسایش از همه مسلوب

است و بهتر آنکه در هیئت اجتماعیّه قیود و حدودی برای هرکس مقرر شود تا همه به آسودگی زیست کنند. ان حدود و قیود عبارت است از قانون و بنابراین همین که مردم در امر زندگانی مجرب و بصیر شدند تشکیلاتی برای جریان امور اجتماعی دادند، برای وضع قانون هیئت مقننه تأسیس کردند، اجرای انرا هم به هیئت دیگر محول نمودند، و چون قانون را همه کس همه وقت یک نوع تفسیر نمی کند برای رفع اختلافات هیئت قضایه وضع نمودند، و چون بعضی اوقات بعضی اشخاص سرسخت و ناسازگار می شوند برای جلوگیری از سرکشی آنها قوهٔ تأمینیه از قبیل پلیس و ژاندارم ایجاد نمودند. پس اکنون که ملل را هم می خواهیم مانند افراد در تحت ترتیبی درآوریم که با یکدیگر به صلح و سلامت کار و زیست کنند همان تشکیلات را برای زندگانی بین الملل باید فراهم آوریم.

مؤسّسین جامعه ملل چنانکه قبلاً بیان کردم تا یک اندازه این طرح را در نظر داشته اند، اما موفق نشده اند که آن را کاملاً عملی نمایند. مجمع عمومی قوهٔ مقننه تامّ و تمام نیست و قانون بین الملل هنوز تدوین نشده است شورای جامعه مانند هیئت های مجریهٔ ممالک نمی تواند کار بکند. محکمهٔ قضاوت بین الملل هم برای رفع اختلافات اجباری نیست و هنوز همهٔ دُول قبول نکرده اند که هر اختلافی که پیدا کنند به حکمه رجوع شود، و از همه بدتر این که جامعه ملل قوهٔ مثل پلیس و ژاندارم ندارد که اگر یکی از دُول بخواهد سرکشی کند از او جلوگیری نمایند.

در این صورت باید گفت جامعه ملل بسیار ناقص است اما آیا به این واسطه باید نسبت به آن بی علاقه باشیم و هیچ امیدی از آن نداشته باشیم؟ نه والله هیچ مؤسسه ای از مؤسّسات بشری از روز اوّل کامل و موافق دلخواه نبوده است. باید به خاطر آورد که وقتی جامعه ملل را تأسیس می کردند دنیا چه حال داشت و افکار چگونه بود و حالا چگونه است. آن زمان بسیاری از مردم بکلی مخالف این اساس بودند و همان عقاید کهنه را داشتند که دُول باید مستقل بوده و به قوهٔ خود تکیه داشته باشند. بعضی دیگر که آرزوی تغییر وضع را داشتند باور نمی کردند که این کار سر بگیرد. خود من که همیشه طرفدار این مسلک بوده ام وقتی که کنفرانس صلح منعقد بود و مذاکره از تأسیس جامعه ملل می شد در پاریس بودم و خیلی کم امیدواری داشتم و به خاطر دارم که روزی با مسیو پنلوه (Monsieur Painlevé) که حالا وزیر جنگ و سابقاً رئیس الوزراء و همه وقت از رجال محترم و متنفذ فرانسه بوده و یکی از بزرگترین علمای عصر نیز محسوب است با هم نهار می خوردیم. صحبت از جامعه ملل به میان آمد و می دانستم که طرفدار آنست. پرسیدم آیا گمان می کنید واقعاً این کار سر بگیرد؟ گفت یقین بدانید که سر خواهد گرفت. آن وقت قدری مطمئن شدم و در حقیقت اهتمام این قبیل اشخاص و خصوصاً پافشاری مستر ویلسون

(Mr. Wilson) رئیس‌جمهوری دولت امریکا که در سیاست نظر فیلسوفانه داشت سبب تأسیس جامعه ملل گردید و مستر ویلسون ایستادگی کرد که اساسنامه آن در صدر معاهده صلح قرار گیرد، و اگر او این جد و جهد را نمی‌کرد گمان می‌رود که جامعه ملل اصلاً منعقد نمی‌گردید، زیرا که اذهان و افکار آن زمان مستعد و حاضر برای این ترتیب و این سیاست نبود و اگر از ابتدا می‌خواستند جامعه ملل را به‌طور کامل و موافق آمال فلاسفه تأسیس کنند به هیچ‌وجه صورت نمی‌گرفت. این بود که به همین اندازه قانع شدند.

و باز به خاطر دارم که پس از آنکه صلح‌نامه امضا شد با مسیو لئون بورژوا (Monsieur Leon Bourgeois) - که در فرانسه جدی‌ترین طرفداران جامعه ملل بود و البته می‌دانید که از رجال بزرگ دوره اخیر محسوب می‌شود - ملاقات کردم و اظهار بشاشت نمودم که جامعه ملل درست شد، ابتدا با افسردگی گفت آنچه می‌خواستم نشد، بعد تبسم کرده گفت باز خویست بهتر از نبودن است، کم‌کم درست می‌شود. و اگر درست تأمل کنیم صلاح در همین بود زیرا که زندگانی و افکار مردم را به‌طور انقلاب و دفعه نمی‌توان تغییر داد. همیشه باید کارها به تدریج صورت بگیرد. البته گاهی اوقات هم انقلاب لازم می‌شود اما به‌طور کلی هر تأسیس که به تدریج و تکامل واقع شود محکم خواهد بود و مؤسسات انقلاب غالباً بی‌ثبات و دوام است، چنانکه آزادی و حکم‌فرمایی قانون و حکومت مشروطه پارلمانی هر چند در اکثر ممالک دنیا برقرار شده در انگلستان که به تدریج در ظرف هفتصد سال تکامل یافته تقریباً بی‌عیب و نقص جریان دارد ولی در سایر ممالک که دفعه آمده غالباً درست کار نمی‌کند، جزر و مد دارد، و گاهی سکنه و وقوف پیدا می‌کند، و الآن در بسیاری از ممالک این کیفیت مشهود است.

باری آن زمان که اساسنامه جامعه ملل را تهیه می‌کردند تازه جنگ خاتمه یافته بود دُول فاتح مست فتح و ظفر بودند و هواهای بزرگ در سر داشتند، سعی و جهدشان همه این بود که ثمرات فتح و غلبه را محفوظ و مستقر سازند، و قوه و قدرتی را که حاصل کرده‌اند نگاه بدارند، و حتی‌المقدور بهره و نصیب خود را از فتوحات زیاد کنند. دُول مغلوب که کاری نمی‌توانستند بکنند. دُول بی‌طرف هم مأیوس یا شریک خیالات دُول فاتح بودند و در هر حال نفوذ و تأثیری نداشتند. با این حال و با وجود همه نواقص تشکیل جامعه ملل یکی از قضایای بسیار مهم تاریخی نوع بشر است و با آنکه بیش از ده سال از عمر این مؤسسه نمی‌گذرد. و ده سال در عمر ملل و ممالک مدت ناقابلی است مع‌هذا تکامل آن محسوس و مشهودست و برای اثبات این مدعا نظر مختصری به اساسنامه جامعه و اوضاع و احوال می‌اندازیم.

اولاً توجه به مقدمه و دلایل اساسنامه بفرمایید که ترجمه آن این است: «دُول معظمه

متعاهده نظر به این‌که برای استقرار همکاری با یکدیگر و تأمین صلح و امنیت بین آنان لازم است تعهد کنند که: متوسل به جنگ نشوند؛ با یکدیگر به‌طور علنی و آشکار روابط بین‌المللی را مبتنی بر عدالت و شرافت نگاه بدارند؛ مقررات حقوق بین‌الملل را که از این به بعد قاعده واقعی عملیات دُول خواهد بود کاملاً رعایت نمایند و عدالت را حکم‌فرما ساخته کلیه تعهدات مندرجه در معاهدات را در روابط بین ملل مجتمعه محترم شمارند؛

علی‌هذا اساسنامه ذیل را که به موجب آن جامعه ملل تأسیس می‌شود قبول نمودند. اگر به خاطر داشته باشید در انقلاب کبیر فرانسه وقتی که خواستند یک اساسنامه یعنی قانون اساسی برای دولت آزاد فرانسه بنویسند اصولی در صدر آن مقرر داشتند که در دنیا معروف است به «اعلام حقوق بشر» (Déclaration des Droits de l'Homme) و آن عبارت بود از اصول آزادی و مساوات مردم و تا آن وقت رسماً و جزماً دُول تصدیق نکرده بودند که افراد مردم حقاً با یکدیگر در حقوق باید متساوی باشند و باید آزاد باشند، یعنی اختیار جان و مال خود را داشته باشند، و هر معامله‌ای که با آنها می‌شود باید به موجب قانون باشد و قرار دادن این اصول در صدر قانون اساسی فرانسه از مهم‌ترین قضایای تاریخ بشر شمرده می‌شود. حال به عقیده من می‌توان گفت قرار دادن این اصول در صدر اساسنامه جامعه ملل که فصل اول صلح‌نامه و رسایل است می‌تواند ثانی اثین اعلام حقوق بشر شود زیرا که این مقدمه چند اصل را مسجل کرده است: اول این‌که ملل باید با یکدیگر همکاری کنند در صورتی که قبل از آن بنای ملل بر رقابت و کشمکش بود.

دوم این‌که ملل باید در صلح و امنیت زیست نمایند و متوسل به جنگ نشوند و حال آن‌که قبل از آن جنگ را مفید و عامل ترقی دنیا می‌دانستند.

سوم این‌که روابط بین‌الملل باید مبتنی بر عدالت و شرافت باشد در صورتی که قبل از آن تصور می‌شد دُول باید سعی باشند که یکدیگر را گول بزنند و مغبون کنند و برای این مقصود حتی از ارتکاب قبايح مانند دروغ‌گویی و خدعه و تزویر و جنایات دیگر امتناع نداشتند.

چهارم این‌که حقوق بین‌الملل یعنی قانون باید مدار زندگانی ملل با یکدیگر باشد و حال این‌که سابقاً همیشه از این اصول تمکین نداشتند و دُول مقتدر لااقل رعایت حقوق بین‌الملل را منحصر به مواقعی می‌دانستند که موافق صرفه و صلاح ایشان باشد.

پنجم این‌که تعهدات مندرجه در عهدنامه‌ها باید محترم شمرده شود در صورتی که قبل از آن دُول با قدرت هر وقت تعهدات را منافی میل خود می‌دانستند به زور یا به خدعه عهدنامه را پامال می‌کردند.

حال متوجه به مواد اساسنامه می‌شویم. هفت مادهٔ اول آن راجع به تشکیلات جامعه است مادهٔ هشتم و نهم مقرر می‌دارد که شورای جامعه باید اقدامات برای تقلیل لشکرها و تجهیزات قشونی ممالک بنماید و ساختمان اسلحه را تحت نظارت قرار دهد. مادهٔ دهم اعضاء جامعه را متعهد می‌کنند که تمامیت و استقلال یکدیگر را در مقابل تعرض خارجی محافظت کنند. مادهٔ یازدهم مقرر می‌دارد که هر جنگ یا تهدید جنگی که یکی از اعضاء جامعه دچار آن شوند راجع به کلیهٔ جامعه است و باید جامعه برای حفظ صلح اقدامات کند. مادهٔ دوازدهم و سیزدهم می‌گوید هرگاه مابین اعضاء جامعه اختلافی بروز کند که امکان منجر شدن به نزاع داشته باشد اختلاف را به حکمیت یا قضاوت یا میانجیگری شورای جامعه محول نمایند. در مادهٔ چهاردهم شورای جامعه مأمور تهیه اساسنامه محکمه قضاوت بین الملل است. مادهٔ پانزدهم معین می‌کند که هرگاه اختلافی بین اعضاء بروز کرد و به میانجیگری محول شد چه قسم باید اقدام شود. مادهٔ شانزدهم و هفدهم معلوم می‌کند که اگر یکی از دُول برخلاف مقررات مواد دوازدهم و سیزدهم و پانزدهم رفتار کرد و جنگ واقع شد سایر اعضاء جامعه ملل برای منع جنگ و تنبیه متخلف چه باید بکنند.

سایر مواد اساسنامه که جمعاً ۲۶ ماده است بالنسبه کمتر اهمیت دارد و برای احتراز از طول کلام از ذکر آنها صرف نظر می‌کنم، و نیز برای کوتاه کردن سخن راجع به همهٔ مواد سابق‌الذکر شرح و توضیحی نمی‌دهم که اهمیت آنها واضح است فقط خاطرنشان می‌کنم که مادهٔ دهم که دُول را ضامن تمامیت و استقلال یکدیگر می‌سازد یکی از موادی است که دولت ایران را نسبت به جامعه ملل علاقه‌دار ساخته زیرا که متأسفانه اوقاتی بوده است که ما از تعرض دُول مقتدر نسبت به استقلال و تمامیت خود بسیار اندیشناک بودیم، و بعد از تأسیس جامعه بعضی از دُول که می‌خواستند از زیر بار این تعهد خارج شوند یا ملاحظات دیگر داشتند درصدد برآمدند این ماده را لغو کنند و نزدیک بود موفق شوند. تنها دولت ایران بر ضد این اقدام قیام کرد و نمایندگان ما جد و جهد کردند و نگذاشتند. بعدها اکثر دُول که پی به ضرر آن کار برده بودند از دولت ایران ممنون شدند که در واقع یکی از ارکان جامعه را حفظ کرد، و برای این که خاطر شما را مطمئن کنم که جامعه ملل در راه تکامل سیر می‌کند و افکار کسانی که نظر عالی داشتند و اذهان مستعد قبول نبود کم قوت می‌یابد.

تذکر می‌دهم که ده سال قبل وقتی که اساسنامه را می‌نوشتند صلح طلبی در دنیا آنقدر قوت نداشت که بگویند جنگ امری نامشروع است و جزماً تعهد کنند که به آن متوسل نشوند و با این که در اساسنامه ذکر عدم توسل به جنگ شده در متن اساسنامه صریحاً چنین تعهدی نکرده بودند بلکه از مادهٔ دوازدهم می‌توان استفاده کرد که جنگ مشروع است زیرا که می‌گوید دُول

اختلافات خود را به محکمه یا حکم یا شوری محول کنند و قبل از آنکه سه ماه از صدور حکم محکمه یا حکم راپرت شوری بگذرد متوسل به جنگ نشوند. مفهوم این عبارت البته این خواهد بود که بعد از انقضای سه ماه توسل به جنگ جایز است، از بعضی عبارات دیگر اساسنامه هم این استفاده را می‌توان کرد اما سیر و تکامل افکار در ظرف هشت نه سال به جایی رسید که تمام دُول میثاق پاریس (Pacte de Paris) را که میثاق بریان کلوک (Briand Kellog) نیز می‌گویند بستند و جنگ را نامشروع دانستند و تعهد کردند که آن را وسیلهٔ پیشرفت مقاصد خود نسازند و حالا گفتگوی آن است که در اساسنامهٔ جامعه ملل باید تجدیدنظر کرد و آن را با اوضاع کنونی که نامشروع شده موافقت داد.

کلام طولانی شد و دیگر وقت نداریم که شرح بدهم که جامعه ملل چه کارها کرده و چه پیشرفتها حاصل نموده، در بهبودی روابط بین ملل چه ترقی روی داده، مسئلهٔ قضاوت و حکمیت بین‌الملل و تدوین حقوق بین‌الملل چه اندازه پیش رفته، اذهان به مسئلهٔ عملی ساختن تقلیل تجهیزات قشونی نزدیک شده و جامعه ملل برای امور خیریه که مایهٔ بهبودی زندگانی مردم باشد چقدر اهتمام کرده، و افکار مردم چه اندازه از بی‌علاقگی یا ضدیت نسبت به جامعه منصرف شده است.

به عقیدهٔ من ما ایرانی‌ها باید جداً طرفدار جامعه ملل باشیم زیرا که خاصیت وجود آن برای دُول ضعیف بیش از سایرین است و باید اوضاع بین‌المللی پانزده سال قبل را به خاطر آوریم و سعی کنیم که آن افکار و آن ترتیب دوباره پیش نیاید و دنیا در این خطی که افتاده روز به روز بیشتر برود. متأسفانه کسانی هستند که به جامعه ملل اظهار بی‌اعتقادی می‌کنند برای این که خود را دارای فکر عمیق و نظر بلند جلوه دهند. یا عیب‌جویی می‌کنند که ما به این جامعه ملل امیدواری نداریم، و اگر باید باشد باید قسم دیگر باشد. بسیاری از اشخاص دیگر هم از این حرف‌ها به ضلالت می‌افتند و با این مؤسسه مخالف می‌شوند، ولیکن باید متوجه بود که خود طرفداران جامعه ملل هم آن را ناقص می‌دانند و از آن راضی نیستند منتها این که اصلاح و تکمیل آن را به مخالفت یعنی به تخریب آن نمی‌دانند، بلکه معتقدند که هر چه این جامعه ملل را سست کنیم اصل اساس را متزلزل می‌سازیم.

مخالفین جامعه ملل عیناً حال آن کسانی را دارند که در اوایل امر مشروطیت در ایران با آن ضدیت می‌کردند به عنوان این که قانون اساسی ما ناقص است، یا کاملاً مجری نیست، یا وکلای ما خوب نیستند، و ما به آنها می‌گفتیم اینها دلیل مخالفت با مشروطیت نمی‌شود باید طرفداری کرد و مساعی به کاربرد، که نواقص آن رفع شود. نسبت به جامعه ملل هم همین طور است. مثلاً می‌گویند کار نمی‌کند، یا کم کار می‌کند، یا کند کار می‌کند، و به خاطر نمی‌آورند که

جامعه ملل مرکب از نمایندگان دُول است و آن نمایندگان باید مطابق نظر دُول کار بکنند. دُول هم امروز باید موافق افکار عامه ملت‌ها رفتار نمایند هر چه افکار عامه ملل بیشتر علاقه به حسن جریان و سرعت عمل جامعه داشته باشد طبعاً جامعه ملل بهتر و تندتر کار خواهد کرد، و باید به خاطر آورد که یکی از معایب و مواقع کار جامعه این است که همه دُول جزء آن نیستند خصوصاً دولت امریکا و دولت روسیه که وجودشان در امور دنیا مداخلیت تامه دارد، و یکی از مساعی که برای بهبودی کار جامعه ملل باید به کار برد این است که دُول مزبور داخل جامعه ملل شوند اگرچه حالا هم با این که رسماً جزء جامعه نیستند در کارهای مهم جامعه شرکت می‌کنند.

نیز می‌گویند در جامعه ملل عدل و انصاف کاملاً رعایت نمی‌شود و باز اغراض در کار است. می‌گویند جامعه ملل آلت دست دُول معظم است و از سایرین کاری ساخته نیست. اما اولاً این کیفیت را بیش از آن که هست جلوه می‌دهند. ثانیاً این عیب‌ها هم تا یک اندازه به واسطه اعتنا و توجه افکار عامه به جامعه ملل و متفق شدن دُول کوچک با یکدیگر رفع تواند شد. ثالثاً کدام حوزه و مجمع و کدام پارلمان و کدام محکمه و کدام هیئت دولت در دنیا هست که عدل و انصاف در آن کاملاً جاری باشد و اعمال اغراض در آن نشود و متنفذین و مقتدرین سعی در پیش بردن مقاصد خود نکنند در همه هیئت‌های اجتماعی متمدن که ما داریم آیا غیر از این است که صاحبان اقتدار به زور یا به تدبیر و خدعه و حيله سعی دارند که کارها را بر وفق مرام خود جریان بدهند آیا همان کسانی که این اعتراضات را می‌کنند اگر خودشان دخیل در کارها باشند همین شیوه را نخواهند داشت؟ آیا به این دلیل ضعفا باید از زندگانی در هیئت اجتماعی دست بکشند و دوباره به جنگ‌ها و مغاره‌ها پناه ببرند. و آیا همین قوانین و محاکم دولت‌های ناقص جابر، باز به حال ضعفا بیش از اقویا نافع نیستند و اگر این مؤسسات نباشد اقویا ضعفا را بکلی پامال نمی‌کنند؟ چندی قبل به یکی از رجال یکی از دُولی که جزء جامعه ملل نیستند گفتم چرا به جامعه داخل نمی‌شوید. گفت شما که داخل شده‌اید چه نفعی برده‌اید؟ از این حرف بسیار تعجب کردم که گویی انتفاع از جامعه باید چنان باشد که به باصره و سامعه محسوس شود و مثل این است که کسی مدتی مورد تعرض اشرار و جنایتکاران نشده باشد و بگوید فایده پلیس و ژاندارم چیست، و حال آنکه خاصیت وجود پلیس و ژاندارم وقتی به خوبی مسلم و ظاهر میشود که هیچ‌کس هیچ‌وقت گرفتار اشرار نشود.

حاصل کلام این است که روابط ملل داخل در مرحله تازه شده ورق تاریخ دنیا برگشته و تأسیس جامعه ملل نتیجه این تغییر و تبدل است و با وجود همه نواقص باید وجودش را مفتنم شمرد و در رفع نواقص آن باید به مأنوس و مستعد ساختن افکار و متفق شدن دُول کوچک سعی

کرد و بر دُول بزرگ معلوم نمود که صرفهٔ خود آنها هم در این است که با همه به عدالت و انصاف رفتار کنند و هر کس خیرخواه عالم انسانیت و همچنین دلسوز مملکت و مَلّت خویش است باید از این اساس تقویت کند و شما که امیدوارم از قایدین مَلّت باشید یا بشوید وجداناً مکلف هستید که در این ملک سیر نمایید.

گزارش از مجمع عمومی جامعه ملل *

(سال ۱۳۰۸)

دوره دهم مجمع عمومی جامعه ملل در هذه السنه که یک عشره کامله از عمر آن مؤسسه می‌گذشت یکی از دوره‌های درخشان جامعه محسوب است، چه اولاً عده دُولی که در مجمع نماینده داشتند از همه وقت بیشتر بود به واسطه این که سه دولت از دُول امریکای جنوبی که مدتها بود در کارهای مجمع شرکت نکرده بودند در این دوره نماینده فرستادند، به سبب این که در عرض سال گذشته اقدام شورای جامعه در جلوگیری از وقوع جنگ بین دولتن بلیوی و پاراگونه معلوم کرد که وجود جامعه ملل در ممالک خارج از اروپا نیز تأثیری قوی دارد، و مایه امیدواری و موجب توجه و اعتنای دُول امریکا نسبت به جامعه شده بود و عده دُول حاضر در این مجمع به پنجاه و سه بالغ گردید. ثانیاً حسن خاتمه مذاکرات دُول متحارب در لاهه در موضوع غرامات جنگ، و تخلیه ولایت رنانی موجب دلگرمی و رفع نگرانی و مزید امیدواری عموم دُول به پیشرفت همکاری شده بود. ثالثاً وجود حکومت کارگر در رأس مملکت انگلیس و حضور رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه و وزیر تجارت آن دولت و لرد رابرت سیسیل که از رجال مهم انگلیس و ذی‌علاقه به جامعه ملل است و سه سال بود به واسطه اختلاف نظرش با حکومت سابق در امر تخفیف اسلحه از جامعه کناره‌گیری کرده بود، دلیل بود بر این که دولت انگلیس در منظراتی که جامعه ملل تعقیب می‌نمایند بیش از پیش مساعدت خواهد داشت.

نظر به مراتب منظوره در این دوره مجمع عده کثیری از نمایندگان دُول در کلیات مسائل نطق کردند و نظریات مهمه اظهار و پیشنهادهای تازه نمودند، و بعد در کمیسیون‌ها موضوعات مختلفه را که در دستور بود، یا بعد به دستور الحاق شد، تحت مباحثه جدی درآورده قدمهای چند در طریق وصول به مقصود برداشتند و روی هم رفته افکار عمومی

دنیا از این دوره اظهار خرسندی کرده و اساس جامعه را مستقر و محکم تر دانستند. چون معمول این است که مجمع عمومی جامعه را در ماه سپتامبر رئیس شورای جامعه افتتاح می نماید و در هذه السنه در آن موقع اینجانب رئیس شوری بودم، مجمع عمومی را اینجانب افتتاح و بر حسب معمول نطق افتتاحیه ایراد نمودم و بیانات اینجانب مبنی بود بر مزید علاقه ایران نسبت به جامعه ملل به واسطه منتخب شدن ایران در شورای جامعه، اظهار خوشوقتی از پیشرفتهایی که در ظرف سال گذشته برای تشدید مبانی صلح و همکاری دُول حاصل شده، و اشاره به مهمّات امور مزبوره، و امیدواری به پیشرفت های آتی، و مسرّت از ورود نمایندگان سه دولت از دُول امریکای جنوبی، و امیدواری و انتظار این که دُول دیگر هم به ما ملحق شوند مخصوصاً دولت مصر که ورودش به جامعه علام و آثار دارد، و اشاره به این که در این دوره دهم مجمع اولین سنگ بنای جدید جامعه گذاشته خواهد شد.

بعد از انتخاب هیئت رئیسه و انتظامات داخلی مجمع، همین که حسب معمول وارد مباحثه کارها شدند اوّل کسی که نطق کرد مستر مکدانلد رئیس الوزراء انگلیس بود، و در حقیقت مهمترین نقطههایی بود که در این دوره ایراد گردید. اساس بیانات او اظهار خوشوقتی بود از ترقیاتی که در ظرف پنج سال اخیر (یعنی از دفعه اوّل که خود او به مجمع آمده بود تا این موقع که دفعه دُوم است) در کار جامعه حاصل شده، و حسن خاتمه مذاکرات لاهه، و این که تخلیه رُنانی از قشون خارجی قبل از موعد مقرر واقع می شود، و میل دولت انگلیس و عموم دُول به این که در کار صلح و مخصوصاً تخفیف اسلحه قدمهای جدی برداشته شود، و دوره نظامی تاریخ دنیا خاتمه یابد، و دعوت کمیسیونهای مربوطه به این که در این باب جدّاً کار کنند، و وعده به این که دولت انگلیس با دولت امریکا در تخفیف تجهیزات بحری داخل مذاکره شده و توافق حاصل خواهند نمود، و لزوم تجدید نظر در اساسنامه جامعه برای توافق دادن آن با مقتضیات امروزه که معاهده تحریم جنگ منعقد گردیده است، و اهتمام دولت انگلیس در پیشرفت اساس حکمیت و قضاوت بین الملل، و اعلام این که دولت مزبور ماده ۳۶ اساسنامه محکمه بین المللی را دایر بر اجباری بودن قضاوت در بعضی امور امضاء خواهد کرد، و اخبار به این که دولت مصر ترتیباتی داده شده که او را قادر به ورود در جامعه می نماید و لزوم مساعدت با دُول شرق که تمدنهای قدیم دارند و اگر امروز اروپا به طیب خاطر با آنها مساعدت نکند ممکن است بعدها به عنف بشود، و هم چنین لزوم رعایت اقلیت ها که باید از دُول متبوعه خودشان راضی و شاد باشند، و اشاره به قضایای فلسطین و این که این وقایع جنگ نژادی و مذهبی نبوده و شرارت سیاسی بوده و باید تفتیش صحیح به عمل آید و از وقوع نظایر آن جلوگیری شود، و لزوم اهتمام

در حلّ مسائل اقتصادی بین‌الملل و حاضر بودن دولت انگلیس به این‌که در کلیه این امور مساعدت و موافقت نماید.

به واسطه کمال اهمیت نطق مستر مکدانلد ترجمه بعضی از قطعات برجسته آن را در این جا نقل می‌کنیم. در اوایل نطق خود می‌گوید: «باید قدرت و اعتبار جامعه ملل را بسط داد به‌طوری که مبانی صلح بین‌الملل وسیع‌تر و محکم‌تر گردد. در سنه ۱۹۲۴ دولت انگلیس مسئله‌ای که به مجمع طرح کرد این بود که اگر بتوانیم بین ملل عالم امنیت ایجاد کنیم آنها به طیب خاطر و بدون اکراه در طریق صلح قدم خواهند زد، در این باب باز عنوانات خواهیم نمود زیرا مسئله‌ای که جامعه ملل با آن مواجه است مسئله امنیت است، و امنیت چنانکه در ۱۹۲۴ دیدیم تا یک اندازه زیادی متوقف بر احوال و روحیه مردم است، یعنی مادام که ملل در شک باشند و سوء ظن داشته باشند هر قدر هم سعی کنیم ممکن نیست شرایط صلح کاملی قبول نمایند که بخوبی سبب حلّ مسائل دیگر از قبیل ترک اسلحه شود.»

بعد باز راجع به ترک اسلحه می‌گوید: «ملل حس امنیت واقعی نخواهند کرد، و اطمینان به عقل سلیم نخواهند داشت مگر وقتی که من و شما و همه ما که این جا جمع هستیم مساعی خود را متحد کنیم که احتمال جنگ تخفیف یابد، و یکی از موجبات مهمه احتمال جنگ این است که بعضی از ممالک، بلکه همه آنها مهمات و اسلحه جنگی زیاد دارند، بنابراین دولت انگلیس اهتمام تام خواهد داشت که تهیه کنفرانس ترک اسلحه به سرعت واقع شود، و کمیسیون‌های مربوط به این امر همواره امکان وقوع جنگ را در نظر نداشته باشند زیرا با این کیفیت کاری صورت نخواهند داد بلکه باید متوجه باشند که امروز احتمال جنگ کمتر از امید به دوام صلح است، و باید از مستشاران نظامی خود تقاضا کنیم که به خاطر بیاورند که یک قرارداد سیاسی هم به قدر یک فوج یا یک دسته کشتی زره‌پوش موجب امنیت می‌تواند باشد.»

جای دیگر می‌گوید: «به عقیده ما حکمیت اساس صلح است. البته بر حسب قواعد خلقت و بشریت مابین ملل حتی آنها که نیتشان کاملاً صلح‌طلبانه و دوستانه است اختلاف بروز می‌کند، و مشکلات ظهور می‌نماید، و ما نمی‌توانیم طبیعت خود را ترک کرده و فرشته و ملک شویم، ولیکن باید با ملاحظه نقش بشریت کاری بکنیم که مناقشات حادثه منجر به جنگ نشود و اسباب فصل اختلاف به طریق قضاوت عاطل و باطل بماند. به این نظر در ظرف این چند هفته که ما بر سر کار آمده‌ایم تمام توجه خود را به مسئله حکمیت معطوف داشته‌ایم و اینک من می‌توانم به شما اعلام کنم که دولت من مصمم است ماده قضاوت اجباری را امضاء کند، و اکنون مشغول هستیم عبارتی را که باید مطلب را به آن ادا کنیم تهیه نماییم و در ظرف همین دوره مجمع انی کار را انجام خواهیم داد.»

به مناسبت قرارداد جدیدی که دولت انگلیس با مصر می‌خواهد ببندد و او قادر به ورود در جامعه ملل کند می‌گوید: «به عقیده من این معاضدت مهمی است که به کار جامعه ملل می‌شود اگر چه طالب صلح باشیم باید فراموش نکنیم که صلح تنها مابین ملل اروپا و میان فرانسه و انگلیس و آلمان و بلژیک و غیره نباید برقرار باشد، چه این فقره با کمال اهمیت و لزومی که دارد فقط یک جزء مسئله است، و در حقیقت حفظ صلح و سلامت متضمن مسائل غامضه می‌باشد. یک قسمت از دنیا هست که تمدن و فلسفه و مذهب و تربیت کهن دارد و تاکنون از قدرت مادی ملل مغرب زمین کمتر بهره داشته است، اما این دنیای کهن که ما آن را در خوابی سنگین فرض می‌کردیم حالا بیدار شده و متوجه حیثیت و اعتبار ملی گردیده است، و این فقره تا یک اندازه نتیجه تعلیماتی است که از خود ما دریافت نموده است. حالا آن دنیای کهن افکار خود ما را پیش می‌کشد و از ما می‌طلبد که آثار عملیات خودمان را منکر نشویم، و آن آزادی را که چندین نسل متوالی ما ظهور داده و محافظت نموده‌اند به او بدهیم، و این کار را نه به طریق تفضل بکنیم بلکه از آن جهت که اذهان و قلوب ما روشنی یافته و به معرفت رسیده است.»

«پس اگر ما این تصدیق را نکنیم، قوت قلب نداشته باشیم، و به طفره و تمجج بگذرانیم، به خطر جنگ و نزاع گرفتار خواهیم شد، و در زندگانی اجتماعی ملل مزبور قوایی متراکم خواهد گردید که بالمآل به جای این دست طلب دراز کنند اولیئاتوم به ما خواهند داد، و مشکلات و عوائق پیش خواهد آمد. و عقیده ما این است که تا وقت باقی است صلح را باید با شرافت و آبرومندی صورت داد که نتیجه جنگ و مبارزت نباشد و ظهورش مانند طلوع آفتاب عالمتاب در دنبال شب تاریک جلوه داشته باشد.»

«منظور ما از معاضدت جامعه ملل و عقد قرارداد با مصر این است که ملل مزبور را به حسن نتیجه مذاکرات معقولانه امیدوار سازیم و نباید ملل شرق را مقامی بیاوریم که برای استخلاص از معاهدات بی‌مورد تنها چاره خود را در این بینند که پیش روی دُولی که آن معاهدات را بسته‌اند آنها را پاره کنند. این جاست که مابین یک قسمت از دنیا و قسمت دیگر خطر جنگ در پیش است هرگاه درصدد برآیم که این مسئله را به موقع خود حل کنیم اقوام روی زمین را مستخلص ساخته و حوزه مذاکرات صلح‌آمیز را وسعت خواهیم داد، و اگر ملل را آزاد کنیم به جای این که دشمن ما شوند با ما متحد و همدست خواهند شد، همین نظر شامل حال اقلیتهایی که در ممالک بزرگ وجود دارند نیز می‌باشد. گمان می‌کنم همه کس تصدیق دارد که مسئله اقلیت‌ها عبارت است از این که اقوامی که در تحت یک دولت مختلط زندگی می‌کنند آسایش خاطر داشته باشند، چه هر قدر سعی کنید که اروپا را به قطعات جزء تقسیم نمایید ممکن نخواهد شد که

ممالکی تشکیل دهید که سکنه آنها از جهت نژاد و سوابق احوال متحد و یکسان باشند، و در هر حال ناچار مختلط خواهد بود، پس در این صورت مصلحت و صرفه جماعتی که اکثریت دارند آن است که عقل و متانت به خرج دهند و در درون سرحدات سیاسی خود اقلیت‌ها را راضی و خرسند نگاه دارند تا آنها از زندگانی در تحت دُولی که در اداره آن واقع شده‌اند سرافراز باشند.»

قسمت آخر نطق مستر مکدانلد از این قرار بود: «جامعه ملل باید برای حلّ مسائل اقتصادی بین‌المللی پیش از پیش سعی کند، اشاره مختصر و مفیدی که مسیو بریان در این باب کرده خیلی مورد توجه است و یقین دارم که معزیه فکر خود را شرح و توضیح خواهد داد. در هر حال این مجمع باید مسئله تعرفه‌های گمرکی را طرح کند زیرا از تجربه‌ای که تاکنون برای دنیا حاصل شده معلوم می‌شود که اوضاع و احوال مقتضی موانع گمرکی موجود بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نیست.»

«مسئله‌ای که ما باید حلّ کنیم و در آن باب همه ملل شریکند مسئله فقر آنهاست و برخوردارده‌ایم به این‌که اگر ثروتی که مایه آسایش و تنعم است میان تمام مردم توزیع نشده باشد و همه کس خود را و محیط خود را از آن برخوردار نبیند هیچ ملتی دارای آسایش و تنعم نخواهد بود. تعرفه‌های گمرکی مولد فقر و قلت مزدکارگران و بی‌کاری آنها و جنگ و جدال بین طبقات کارگر و کارفرما می‌باشد، و هر قدر آزادی معاملات بدتر تنظیم یافته باشد این معایب بیشتر خواهد بود. بعلاوه هر چه اختلاف سیاسی ما بیشتر ظهور می‌کند مبایت سیاست اقتصادی ما نیز بیشتر می‌شود.»

«دولت انگلیس با کمال میل حاضر است با هر کس که بخواهد قراردادهای سیاسی را به قراردادهای اقتصادی مبدل و آزادی اقتصادی را تأمین نماید مساعدت و همکاری کند، و مانع شود که ملت سیاسی سبب اختلال اقتصادی گردد، بلکه تأیید کند که ملت سیاسی اسباب همکاری و معاضدت اقتصادی باشد.»

«به این طریق است که برای فداکاری‌های صلح حاضر شده‌ایم زیرا که من می‌دانم که صلح هم مانند جنگ فداکاری لازم دارد. اما تفاوت میان مللی که برای صلح فداکاری می‌کنند با آنها که برای جنگ فداکاری می‌کنند این است که هر قومی که علم دار صلح می‌شود حصول مقصودش احتمالی است اما آن قوم که مبادرت به تجهیز سلاح می‌نماید منتهی شدن کارش به جنگ حتمی می‌باشد. یکی از آیات کتاب مقدس که در جامعه ملل به آب طلا باید نوشته شود این است که می‌نویسد: شمشیرزن عاقبت به شمشیر هلاک می‌شود. اما من نمی‌خواهم مملکت‌م هلاک شود و آن گوشه کوچکی از مملکت‌م که مسقط‌الرأس من است – یعنی اسکاتلند – حیثیت قومیت خود را از دست بدهد، و از همکاری با سایر ملل بازایستد.»

«من نمی‌خواهم جزایری که در حاشیه سواحل اروپا واقع است یعنی جزایر انگلیس و ایرلند هلاک شود و نیز نمی‌خواهم مجموعه عظیم اقوام که در دنیا منتشر است (یعنی اقوام متعددی که از مهاجرین انگلیس تشکیل شده مانند کانادا و استرالیا و غیره) هلاک شود که هر یک برای خود نعمت ملیّت را تهیه می‌کنند در عین این‌که رشته ارتباط نهانی را که با وجود استقلالشان حافظ حس خویشاوندی آنها باماست در قلوب خود می‌پرورانند. و نمی‌خواهم که این هیئت اجتماعی به دیگران تهدید نماید و قوّه خودپرستی باشد که قدرت مادی خود را برای اکراه و اجبار دیگران بکاربرد. ملل و اجتماعات آنها زنده نمی‌مانند مگر این‌که انوار جدیدی بر آنها بتابد و بهترین دلیلی که ما می‌توانیم از تابش انوار جدید به دست بدهیم این است که میل خود را به تخفیف اسلحه ظاهر سازیم و فکر کهنه تأمین خود را رها کنیم و با قوت قلب و عزم جزم این شیوه را اختیار نماییم که به رجال و نسوان و مللی که با ما معاهدات می‌بندند اعتماد کنیم، ما می‌خواهیم سهم خود را بدهیم چنانکه دیگران سهم خود را می‌دهند. و برای این‌که این عمل بدون انقطاع انجام یابد به جای لشکرها محاکم تأسیس نماییم و تهدید را تبدیل به تحبیب کنیم و تصدیق نماییم که حق و برهان در دنیا بزرگترین قوّه خلاق است. دولتی که امروز من در این جا نماینده او هستم این طریقه را اختیار کرده، و حاضر است که همه مراحل مهم معظم را که برای تأسیس اساس جدیدی در روابط بین‌المللی لازم است طی نماید زیرا که نمی‌خواهد مایه و جوهر قوم خودش و دیگران به هدر رود و نمی‌خواهد ملل فقیر شوند و نمی‌خواهد به واسطه ظهور جنگهای دیگر اصل تمدن منهدم گردد.»

این بود قسمت‌های مهم نطق مستر ماکدانلد.

مذاکرات نمایندگان دُول دیگر هم همه مبنی بود بر اظهار خوشوقتی و امیدواری از پیشرفت که در کارهای جامعه ملل مشاهده می‌شود، و نتایجی که ظرف ده سال عمر این مؤسسه گرفته شده، و از حسن خاتمه مذاکرات کنفرانس اخیر لاهه و ترقی که در امر قضاوت و حکمیت بین‌الملل محسوس است، و این‌که عهدنامه تحریم جنگ مقبول عموم دُول گردید، و نیز اظهار علاقه و اهتمام تامّ به این‌که این نتایج باید تکمیل شود به این‌که در تخفیف اسلحه قدم جدی برداشته شود، و ماده سی‌وشش اساسنامه محکمه بین‌الملل مقبول عموم دُول گردد، و بیش از پیش حکمیت مبنای رفع اختلافات گردد، و در بعضی مواد اساسنامه جامعه تجدید نظر شود که با عهدنامه تحریم جنگ موافق و متناسب گردد، و نیز اظهار امیدواری، و تأکید به این‌که مذاکرات بین دولّین انگلیس و امریکا راجع به تخفیف سلاح بحری به نتیجه برسد، و عهدنامه‌هایی که در

تحت توجه جامعه ملل منعقد شده و بسیاری از دُول امضا کرده و بعضی هنوز به تصویب قطعی نرسانده‌اند، که مبتلا به تعرض و تعدی خصمانه می‌شوند تصویب شده و صورت تحقق پیدا کند، و نسبت به اقلیت‌ها در ممالکی که وجود دارند حسن معامله شود.

از جمله مسائلی که مکرر موضوع گفتگو و طرف توجه بود لزوم همکاری اقتصادی دُول نسبت به یکدیگر و مرتفع ساختن مشکلات و عوائقی که در معاملات بین‌الملل موجود است، و متروک یا خفیف کردن حقوق گمرکی و امثال ذلک بود، و عنوان تازه در این خصوص از طرف مسیو بریان رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه فرانسه شد که در حقیقت مقدمه تأسیس دُول متحده اروپا (نظیر دُول متحده امریکا یعنی اتازونی) بود و اشاره مستر مکدانلد هم در نطق خود به مسیو بریان راجع به همین فقره بود و این موضوع محل توجه تمام افکار عمومی دنیا گردید و اثرات مهمه خواهد داشت.

پس از ختم مباحثات در کلیات، کمیسیون‌های شش‌گانه مجمع حسب‌المعمول مشغول کار شدند و مسائل را تحت شور آورده نتایج نظریات خود را به مجمع راپرت دادند و تصمیماتی در آن مسائل در مجمع گرفته شد که تفصیل آنها را آقایان علا و سپهدی و سرهنگ ریاضی در راپرت‌های جداگانه نقل کرده‌اند و اینجانب راجع به آنها تذکرات عمومی که مطابق نظریات خود لازم می‌دانم معروض می‌دارم.

چنانکه اینجانب همیشه پیش‌بینی و اظهار کرده‌ام اهمیت جامعه ملل روزبه‌روز زیاد می‌شود یعنی احتیاج ممالک و ملل به یکدیگر دائماً رو به ازدیاد می‌رود و این احتیاج بهتر محسوس می‌گردد و دُول مجبور می‌شوند سیاست بین‌الملل اختیار نمایند و جامعه ملل ناظم و مدیر این سیاست است بعلاوه روزبه‌روز جنگ در نظر مردم مخوف و مهیب‌تر می‌گردد و امیدواری به جلوگیری از جنگ و استقرار صلح نیز پیش می‌رود، چنانکه امروز مثل چند سال قبل دیگر کسی فکر بر طرف کردن جنگ را استهزا نمی‌کند و همان اندازه که سابقاً رجال تحصیل افتخار را در ترغیب و تشویق مردم به جنگ و جدال برای ترقی و شرافت مملکت خود می‌دانستند امروز شهرت و اعتبار را در ترویج صلح و نزدیکی ملل به یکدیگر می‌بینند و دُولی هم که از ورود به جامعه به دلایل مخصوص احتراز دارند در عملیات او شرکت می‌نمایند و به پیشرفت کارهای او اهمیت می‌دهند و بنابراین لازم است اولیای دولت علیه نیز این فقره را از نظر دور ندارند و به لوازم آن قیام فرمایند.

چنانکه سابقاً هم عرض کرده‌ام تاکنون دولت ایران نه از جامعه ملل استفاده مهمی کرده و نه در کارهای آن شرکت حسابی نموده است و رؤیه ما در هر موقع فقط این بوده که حالت دفاعیه

داشته‌ایم. عضویت یافتن دولت ایران در شورای جامعه دُول شرکت بالنسبه مهمی است که در کارهای آن می‌کند ولیکن این کافی نیست و حق این است که در عملیات جامعه دخالت مهم‌تر داشته باشیم و امید است که اکنون که هیئت نمایندگی دولت کامل‌تر شده یک اندازه به این مقصود نزدیک شویم.

در هذه السنه به واسطه عضویت ایران در شورای جامعه خاصه که نوبت ریاست هم به نماینده ایران رسید و بالاخص که مجمع نیز تحت ریاست نماینده ایران افتتاح شد و بر حسب اتفاق در همین موقع اولین سنگ عمارت جامعه گذاشته می‌شد، و نماینده ایران به مناسبت ریاست شوری از ارکان تشریفات این امر بود بحمدالله برای مملکت ایران در جامعه و در کلیه دنیا حیثیت و سرافرازی کامل حاصل شد خاصه این‌که به خواست خداوند و به اقبال همایونی از عهده آن وظایف هم به خوبی برآمدیم و به آبرومندی برگزار شد ولیکن از این گذشته در عملیات دیگر رویه ما مثل سابق بود یعنی فقط اظهار وجودی که کردیم یکی این بود که در موقع مذاکره عمل تریاک باز اظهار حسن نیت و بیان مشکلات کردیم، و در مورد برده‌فروشی معذور بودن خود را از قبول قرارداد منع برده‌فروشی اظهار نمودیم، و قانون آزادی بندگان را که اخیراً از مجلس گذشته شاهد حسن نیت آوردیم، و در موقعی که نماینده چین متوسل به ماده نوزدهم اساسنامه جامعه برای تجدید معاهدات شده بود با او مساعدت کردیم، و در باب نسخ کاپیتولاسیون در مصر نیز اظهار موافقت نمودیم. دو فقره مداخله دیگر ما در کارها یکی این بود که در موقع مذاکره قرارداد معاونت مالی به دُولی که مورد حمله واقع می‌شوند، در معلق ساختن آن به قراردادهای معامله اسلحه و ساختن اسلحه مخالفت کردیم. و دیگر این‌که وقتی مذاکره عراق و فلسطین به میان آمد وعده دولت انگلیس را در باب قرارداد قضایی جدید عراق که موجب شناخته شدن دولت عراق از طرف دولت ایران شده بود یادآوری کردیم، و راجع به قضایای فلسطین لزوم تفتیش و تحقیق بیطرفانه و عادلانه را نسبت به موقوف و برقرارکردن ترتیب و اساسی که در آتیه موجب امنیت و آسایش اهل آن مملکت گردد خاطر نشان و نسبت به همکیشان خود اظهار همدردی کردیم. بالأخره امر دیگری که موجب خوشوقتی تواند بود این است که از طرف دولت علیه به موقع اجازه رسید و پروتکل تجدید نظر در اساسنامه محکمه لاهه و پروتکل الحاق دولت اتازونی را به محکمه مزبوره امضاء نمودیم و علاقه خود را به این مؤسسه اظهار ساختیم.

با این تفصیل به عقیده اینجانب دولت علیه باید بیش ازین در کارهای جامعه ملل شرکت کند یعنی اولاً نمایندگان دولت مخصوصاً آنها که برای این کاریشتر فراغت دارند باید مطالعات به عمل آورند. هم خود در کارها صاحب نظر شوند، هم دولت را آنچه باید کرد مستحضر سازند.

ثانیاً دولت هم خود بیشتر به آن مسائل توجه فرماید و در مهمات آن امور اتخاذ نظر کرده به نمایندگان خود دستور لازم بدهد، تا آنها در مواقع مناسب اقدامات مقتضیه را بنمایند. و در این مورد باید به خاطر داشت که دخالت دولت در این امور موجبات عدیده دارد که یکی از آنها تحصیل اعتبار و داشتن سر میان سرهاست ولی از این مهم‌تر آن است که در حقیقت پیشرفت کار جامعه ملل برای دُول ضعیف مخصوصاً ضرورت دارد. از این گذشته ما اگر مراقب و هوشیار باشیم در بسیاری از مواقع می‌توانیم از کارهای جامعه استفاده کنیم چنانکه بسیاری از دُول دیگر کرده و می‌کنند.

از اموری که مخصوصاً باید به آن عنایت کرد، تعیین تکلیف معاهدات و قراردادهایی است که به مباشرت جامعه ملل تهیه و منعقد شده و بسیاری از آنها را نمایندگان ایران امضاء کرده‌اند و اکثر آنها به تصویب قطعی نرسیده است. از حسن اتفاق در این مسامحه و غفلت دولت ما شرکای چند داشت و به این واسطه سرافکنندگی ما تخفیف می‌یافت ولیکن باید متوجه بود که این ترتیب نمی‌تواند دوام داشته باشد و بالأخره نتیجه وجود و عملیات جامعه همین قراردادهاست. و اگر بنا باشد به واسطه اهمال و غفلت دُول آن قراردادهای عاقل و باطل بماند، زحمات و فداکاریهایی که در این راه تحمّل می‌شود به هدر می‌رود. امسال در این موضوع گفتگو بسیار شد و بعدها این فقره را بیشتر تعقیب خواهند کرد و لازم است دولت علیه در قراردادهای مزبور مذاقه کرده، در هر یک تصمیمی بگیرد. نسبت به اکثر آنها گمان می‌رود محظوری در تصویب و قبول نباشد پس از آنها را تصویب کند و هر یک را هم که نمی‌پسندد یا صراحة رد کند یا در اصلاح معایب آنها پیشنهادها بنماید. و ما نمایندگان دولت قرار گذاشته‌ایم در این باب آن اندازه که از دست ما ساخته است بذل مساعی بنماییم و به دولت اطلاع بدهیم البته دولت علیه هم از طرف خود اقدام لازم را در تکمیل مرام خواهند فرمود.

فعلاً تا وقتی که بتوانیم به دولت علیه اظهار نظریات موجه در امور مهمه مربوطه به جامعه ملل بنماییم اینجانب لازم می‌دانم خاطر اولیای امور را به بعضی نکات متوجه سازم:

اولاً راجع به عمل تریاک است که خطرش روزبه‌روز به ما نزدیک‌تر می‌شود. از حسن اتفاق اشخاص جدیدی که متوجه مسئله تریاک نمی‌باشند امریکایی‌ها و بعضی از اروپایی‌ها هستند و چون تریاک‌کشی در اروپا و امریکا چندان شایع نشده نظر آنها بیشتر متوجه مرفین و سایر ادویه مشتقه می‌باشد. ما هم این نظر را تأیید می‌کنیم و همواره می‌گوییم شما بیش از آنکه مراقب زراعت و تجارت تریاک هستید باید مراقب ساختن مرفین و غیره باشید و فعلاً این رویه برای ما مفید شده و فرجه‌ای به دست ما داده ولیکن این فرجه و مهلت موقتی است، قرارداد بین‌المللی تریاک به مرحله اجرا رسیده و قهراً کنترل تجارت تریاک روزبه‌روز شدیدتر خواهد شد و یقیناً

روزی خواهد رسید که صدور تریاک ما به خارجه گرفتار مشکلات و موانع خواهد شد. از این گذشته قبل از آنکه کار ما به آنجا برسد برای قبول کردن قرارداد بین‌المللی هم دست از سر ما بر نمی‌دارند و دائماً یادآوری و محصلی خواهند کرد و ما اگر نخواهیم در زراعت و تجارت تریاک خودمان تقلیلی بدهیم حتماً باید راهی پیدا کنیم و قرارداد بین‌الملل را قبول نماییم و الا چنانکه مکرر عرض کرده‌ام عاقبت حکایت پول و چوب و پیاز می‌شود یعنی هم ضرر خواهیم کرد هم بدنام و مرهون خواهیم شد.

دوم مسئله برده‌فروشی است که به عقیده اینجانب باید راهی پیدا کرد و قرارداد بین‌المللی را در این موضوع قبول نمود، زیرا که عدم تصویب آن بی‌جهت دولت را بدنام می‌دارد و هر قدر بگوییم برده‌فروشی در ایران موضوع ندارد و تصویب و عدم تصویب قرارداد تأثیری نخواهد داشت، اثرش مانند تصویب نخواهد بود. قرارداد خصوصی با دولت انگلیس هم بر فرض که مضرتی نداشته باشد باز جلوه و نمایش تصویب قرارداد عمومی را نخواهد داشت. اینجانب مسبقاً که مانع دولت علیه در تصویب قرارداد برده‌فروشی ارتباطی است که قرارداد مزبور با قرارداد معامله اسلحه دارد ولیکن عقیده‌ام این است که بالأخره برای همان قرارداد هم باید فکری کرده و نباید به خودداری از امضاء آن اکتفا نمود چه بالأخره وقتی که قرارداد مقبول عموم دَوَل گردید علی‌رغم ما اجرا می‌شود ضررش عاید می‌گردد و بدنامی عدم شرکت در امور خیر برای ما می‌ماند. گذشته از این که قرارداد خصوصی که دولت انگلیس با دولت ایران برای برده‌فروشی می‌بندد همان مقرراتی که در قرارداد اسلحه نسبت به کشتی‌های ایران در خلیج فارس قید شده و سبب احتراز نمایندگان ایران از امضاء قرارداد مزبور گردید، تصریح شده است و اینجانب تصور می‌کنم اگر دولت علیه در قرارداد خصوصی با انگلیس آن مقررات را قبول می‌کند دیگر دلیل ندارد که وحشتی از قبول قرارداد اسلحه و قرارداد عمومی برده‌فروشی داشته باشد و اگر آن مقررات را قبول نمی‌کند مسئله برده‌فروشی در خلیج فارس حل نمی‌شود و ما باز دائماً گرفتار این قضیه خواهیم بود. در هر حال چون اخیراً در ضمن مذاکرات راجع به تقلیل سلاح قرارداد معامله اسلحه تزلزل پیدا کرده و احتمال می‌رود باز بتوانیم آن قرارداد را موضوع بحث قرار دهیم و رفع مضرت آن را برای خود بنماییم لازم است که در این خصوص عطف توجهی بشود و در این باب امیدوارم بتوانیم عن‌قریب نظریاتی به دولت علیه پیشنهاد نماییم.

سوم مسئله تقلیل سلاح است که کم‌کم دارد به مرحله جدی می‌رسد و با عنواناتی که امسال در مجمع شد و اقدامی که دولت انگلیس در حصول توافق با دولت امریکا در باب تجهیزات

بحری کرد و حالا فرانسه و ایتالیا و ژاپن را هم دعوت به مذاکره این کار کرده و ممکن است که بالأخره موافقتی حاصل شود در آن صورت کنفرانس تقلیل سلاح عمومی منعقد خواهد شد و ما هم البته در آن شرکت خواهیم کرد. پس برای آن موقع باید سیاست خودمان را معین کرده باشیم تا گرفتار عسر و حرج نشویم.

به عقیده اینجانب یقین است که همه کس تصدیق خواهد کرد که دولت ایران قشون و تجهیزات زیادی ندارد بلکه زیاده از آن که دارد محتاج است ولیکن باید تا میزان احتیاج و کیفیت و کمیت قشونی و تجهیزاتی خود را با ملاحظه اطراف بسنجیم تا در موقع خود بتوانیم از نظریات و حوائج خود دفاع کنیم. نه تنها ضرر نبریم بلکه استفاده هم بکنیم. امیدوارم دولت علیه اهمیت و فوریت موضوع را از نظر دور نخواهد داشت و با آقای سرهنگ ریاضی در این باب ترتیبات جدی خواهند داد.

چهارم مسئله اصلاح اساسنامه جامعه ملل است در آن قسمت که به سبب انعقاد میثاق پاریس یعنی قرارداد تحریم جنگ ضرورت پیدا کرده است که امسال در مجمع عنوان شد که نظر به تحریم جنگ که حالا دیگر محرز و منجز شده مواد دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم اساسنامه جامعه با اوضاع و احوال تناسب ندارد و باید در آن مواد تجدیدنظر شود البته ما در این موضوع مطالعاتی خواهیم کرد ولیکن دولت علیه هم باید نظر خود را معلوم فرماید. عجله اینجانب می‌توانم عرض کنم یقین است که هر قدر در اساسنامه جامعه مسئله جایز نبودن محاربه بیشتر مقید شود برای دولت ضعیف صرفه دارد.

پنجم مسئله تدوین قوانین بین‌الملل است که در اول بهار آینده کنفرانس آن در لاهه منعقد می‌شود و لازم است دولت علیه در مواردی که موضوع بحث خواهد شد و به همه دولت‌ها اطلاع شده است نظر خود را معلوم فرمایند و در کنفرانس هم نماینده مهمی داشته باشند چه این موضوع کمال اهمیت را خواهد داشت.

ششم مسئله سیاست دولت علیه است در باب حکمیت بین‌الملل و محکمه عدالت بین‌الملل و قبول ماده ۳۶ اساسنامه محکمه مزبوره که اینجانب از ژنو در آن باب تلگراف کرده بودم و جواب رسید که امضاء ماده مزبور با سیاست دولت مخالفت دارد. هر چند حق این است که با مخابرات تلگرافی این کار صورت گرفتنی نبود ولیکن تمنای اینجانب آنست که در این باب دستور صحیح صادر و ضمناً توضیح شود که چگونه است که سیاست دولت علیه با امضاء ماده مزبوره مبیانت دارد زیرا آنچه تاکنون استنباط کرده‌ام دولت ضعیف همه طرفدار این ماده هستند و امسال که دولت انگلیس و فرانسه و ایتالیا آن ماده را امضا کردند اسباب خوشوقتی عموم گردید و یکی از

موجبات امیدواری عامه به پیشرفت کار صلح در دنیا همین فقره بود. بسیاری از دُول قبلاً این ماده را امضا کرده بودند بسیاری دیگر هم در همین ایام بعد از انگلیس و فرانسه و ایتالیا امضا کردند و اینجانب نتوانستم ملتفت شوم که امضاء آن برای ما چه ضرری دارد و برای مزید توضیح عرض کنم که: اولاً بنیان این اصول در اساسنامه خود جامعه ملل گذاشته شده و در واقع هرکس عضویت جامعه را قبول کرده به موجب ماده ۱۳ اساسنامه جامعه قبول این فقره را تعهد کرده است. ثانیاً امضاء ماده ۳۶ اساسنامه محکمه لاهه دُول را مقید نمی‌کند که هر اختلافی با هرکس پیدا می‌کنند مجبور باشند به قضاوت رجوع کنند و این تعهد منحصر است به موادی که در ماده ۳۶ اساسنامه جامعه و همین ماده ۳۶ اساسنامه محکمه قید شده است. ثالثاً همین تعهد را در موقع امضاء قید می‌کنند که در مقابل دُولی است که آنها هم این تعهد را کرده باشند. رابعاً هر دولتی برای مدت معینی این تعهد را می‌کند که بسیاری پنج سال را اختیار کرده‌اند و بعضی ده سال و پانزده سال. خامساً اگر چنانکه اینجانب حدس می‌زنم احتراز دولت علیه از امضاء این ماده به ملاحظه بعضی دعاوی سابقه است گذشته از این که معلوم نیست آن دعاوی مشمول این موارد باشد می‌توان قید کرد که این تعهد برای اختلافاتی است که در آتی روی دهد چنانکه بعضی از دُول همین قید را کرده‌اند. حاصل این که اینجانب تصور می‌کنم دولت علیه خوبست در این قضیه تجدید نظری فرمایند و با ملاحظه اطراف کار دستور جدیدی بدهند چه وقتی که معلوم شود دولت ایران از امضاء ماده امتناع دارد مایه تعجب خواهد گردید.

اما در خصوص فکری که اخیراً به اذهان آمده و مسیو بریان در مجمع هذه السنه اشاره به آن نموده که به طور خلاصه از آن تعبیر به دُول متحده (اتازونی) اروپا می‌کنند شک نیست که بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول و البته در این باب ملاحظاتی عدیده به نظر می‌رسد، این اتحاد و اتفاق آیا سیاسی و اقتصادی هر دو خواهد بود یا فقط اقتصادی است. اگر قسم اول باشد مشکلاتش بی‌حد و حصر است اگر قسم دوم باشد موانع عدیده دارد. اوضاع و مقتضیات اقتصادی دُول اروپا همه یکسان نیست و وفق دادن آنها با هم بسیار مشکل است. از این گذشته حدود اروپا کجاست آیا انگلستان هم جزء آنست یا نه، اگر جزء نباشد این تأسیس بر ضد انگلیس خواهد بود، اگر جزء باشد حدود انگلستان کدام است، آیا افریقای جنوبی و استرالیا و کانادا و هندوستان و غیره هم ضمیمه باید بشوند یا خیر. دیگر این که روسیه و ترکیه چه می‌شود، کلنی‌های فرانسه و ایتالیا چه صورت خواهند داشت. این مسائل که حل شد آن وقت این نظر پیش می‌آید که این اساس با امریکا چه روابط خواهد داشت، با ممالک آسیا چه خواهد کرد. باری این‌ها همه مشکلات است، مع هذا به عقیده اینجانب دُول غیراروپایی نباید اعتماد به این

مشکلات کنند و نسبت به این فکر لاقید باشند. بدبختی‌های اقتصادی و سیاسی اروپا به قدری است که ممکن است واقعاً مجبور شوند عاقبت چنین کاری بکنند و در آن صورت آسیایی‌ها باید فکر کار خودشان را داشته باشند که عرصه سیاست و اقتصاد دنیا بکلی دگرگون خواهد شد و در این باب مجال گفتگو بسیار است اما فعلاً اینجانب به غیر از تذکر مقصودی نداشتم.

عجالةً این راپرت را بیش از این طولانی نکرده مسائل دیگر و تکمیل نظریات معروضه را موکول به آینده و تکمیل مطالعات می‌نماید.*

* در این مورد دیده شود مقاله «ایران و کنفرانس بین‌المللی خلع سلاح» از مهشید لطیفی‌نیا در گنجینه اسناد (شماره ۵۸، تابستان ۱۳۸۴).

بخش هفتم

دوره وزارت امور خارجه

چهار نامه به مستشارالدوله صادق

(سفیر کبیر ایران در ترکیه)

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) در دولت مهدی قلی مخبرالسلطنه (هدایت) وزیر خارجه بود. (از ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹ تا اواسط شهریور ۱۳۱۲) و پیش از آن چندی سفیر در ترکیه. نامه‌ای که ازو در اینجا چاپ می‌شود مکتوبی است که به سفیر ایران در انقره نوشته است و مناسبتش آمدن توفیق رشدی‌بیک، وزیر خارجه کشور ترکیه، و رسیدگی به مسائل سرحدی بوده است.

۱

طهران - ۱۸ فروردین ۱۳۱۱

قربانت شوم از وقتی که آقای توفیق رشدی‌بیک آمده و رفته‌اند همه روزه مترصد بوده‌ام که به تصدیع خاطر شریف پرداخته شرح مسافرت ایشان را بیان کنم ولیکن غالباً گرفتاری مجال نداده و اگر هم ساعتی فراغت بوده خستگی به درجه‌ای بوده است که حال تحریر نداشته‌ام، به این واسطه این تکلیف لازم به تأخیر افتاده و اینک می‌بینم اگر بخواهی فراغت و حالت کاری و کافی برای این منظور پیدا کنم دیگر موقع بکلی می‌گذرد. این است که با کمال خستگی و بی‌حالی بنای پریشان‌نویسی می‌گذارم (اصل: می‌گذرم).

چنانچه خاطر محترم مستحضر است مسافرت آقای توفیق رشدی‌بیک مصادف با سرمای زمستان سخت و کثرت برف و بارندگی شد و قدری از این بابت سخت گذشت. چون اظهار می‌داشتند که چهار روز بیشتر در طهران اقامت نخواهند کرد ما هم در پذیراییها عجله کردیم. شب همان روز ورود در منزل شخصی بنده شامی با حضور آقایان وزراء داده شد و نطقهای رسمی خود را در آن موقع رد و بدل کردیم که به نظر شریف رسیده است.

وزراء آن روز که به حضور همایونی شرفیاب شدند اعلیحضرت کمال محبت و مهربانی

فرمودند و حضرات را برای شام نگاه داشتند. مذاکرات همه مبنی بر لزوم اتفاق و اتحاد دولتين و ملتین و صمیمیت فیما بین و اثرات مهمی که این موافقت در امور مملکتین بلکه در امور مشرق‌زمین خواهید داشت و اطمینانهایی که از دو طرف اظهار شد به این‌که این موافقت و صمیمیت باقی و برقرار خواهد بود و احساسات مودت‌آمیزی که بین اعلیحضرت همایونی و غازی مصطفی‌کمال موجود و برقرار می‌باشد به‌طوری که استحضار دارید. آقای توفیق رشدی‌بیک عکس غازی را تقدیم حضور کردند و اظهار هم داشتند که اولین طیاره که از کارخانه جدیدالاحداث بیرون خواهد آمد به مدرسه هواپیمایی ایران هدیه خواهند کرد.

بعد از آن یک شب هم بنده در کلوب ایران شامی با حضور همه کور دیپلماتیک دادم که بعد از آن سواره و رقص و غیره هم دایر بوده و یک شب در بلدیه سواره داده شد و یک شب هم سفارت ترک مهمانی کرد. در این ضمن روزها مشغول مذاکرات در کارها بودیم.

ابتدا بنده به آقای توفیق رشدی‌بیک اظهار نمودم بهتر آن است که از مسئله مبادله اراضی صرف‌نظر کنید ولیکن می‌دانستم که کمال علاقه را به این امر دارند و از پیش تصمیم هم کرده بودیم که اگر توقعاتشان مثل سابق نامعقول نباشد موافقت کنیم همین هم شد و حق این است که رفتار توفیق رشدی‌بیک در طهران و مذاکراتش ربطی به گفتگوهای سابق نداشت.

در منطقه‌هایی که می‌بایست موضوع مبادله شده تقریباً بکلی پیشنهادهای ما را پذیرفتند. به این ترتیب دیگر اختلافی باقی نمی‌ماند مگر در قطور که در مذاکرات سابقه، رازی و هرائیل را می‌خواستیم و آنها نمی‌دادند. در این موقع بنده به تمایل اعلیحضرت همایونی به توفیق رشدی‌بیک گفتم بیایید این فقره را هم همین موقع بین خودمان حل کنیم و استخوانی دیگر لای زخم باقی نگذاریم. ایشان گفتند پس قسمتی را که محل اختلاف مانده نصف می‌کنیم. هرائیل از ما و رازی از شما. همین قسم قبول کردیم و متخصصین خط سرحد را روی کاغذ به تفصیل و همچنین روی نقشه مشخص کردند و عمل تمام شد.

در این جا یک قصه‌ای باید نقل کنم که به خود توفیق رشدی‌بیک حکایت کردم و کس دیگری نمی‌داند و آن این بود که بعد از موافقت اساسی در ناحیه قطور متخصصین یعنی نظامیها در سر یک تپه باز بنای کشمکش گذاشتند و عاقبت صاحب‌منصب خودمان نزد بنده آمد که حضرات در سر آن تپه ایستادگی دارند چه باید کرد. من گفتم در این موضوع بهتر این است که رأی اعلیحضرت همایونی ببینیم چیست، پس صاحب‌منصب را به حضور بردم و مطلب را به عرض رساندیم. اعلیحضرت از صاحب‌منصب پرسیدند اهمیت این منطقه برای شما از چه بابت است. عرض کرد از نظر استراتژیک است. فرمودند آیا بین دولت ایران و ترکیه احتمال جنگ می‌دهید.

عرض کرد گمان نمی‌کنم. فرمودند پس اهمیت استراتژیک چه معنی دارد و چرا سختی می‌کنید. در حینی که مسائل سرحد مذاکره می‌شد بنده به توفیق رشدی‌بیک گفتم شما که تحمل این مسافرت را کرده‌اید حیف است که فقط نتیجه‌ای که می‌گیریم همین عمل سرحد باشد. عهدنامه تجارت و اقامت و غیره‌ها را مجال نداریم در این مختصر توقف شما تمام کنیم. اما قرارداد حکمیت را که من خودم در انقره با شما مذاکره کرده و توافق پیدا کرده بودم چرا امضاء نکنیم. فوراً قبول کرد و آن را هم امضاء کردیم و از این دو فقره گذشته دیگر هیچ امری قطع نشد الا این که آقای توفیق رشدی‌بیک خیلی اظهار علاقه به بهبودی روابط اقتصادی و تجاری بین مملکتین کردند و این که باید در این مسائل مطالبات به عمل آید و قراردادهایی لازم بسته شود.

و در باب راه طرابوزان هم وعده‌های بلیغ داد که عن قریب تمام خواهیم کرد و رجال دو مملکت مجبور نخواهند بود که برای مسافرت به خاک یکدیگر از ممالک ثالث عبور کنند.

اشاره به میل ملاقات اعلیحضرت و غازی هم شد ولیکن نحوی از تصریح به عمل نیامد و نیز مذاکره از این که رجال مملکتین خوب است گاه‌گاه همدیگر را ملاقات کنند به عمل آمد و در واقع حسن طلب بازدید کردند چنانکه در تلگراف عصمت پاشا هم تلویحی شده بود. بنابراین بنده با اجازه اعلیحضرت همایونی وعده دادم و ذیلاً در این باب مطالبی هست عرض می‌کنم. چهار پنج روز توقف معهود و مراسم پذیرایی و کارهایی که در نظر بود هم صورت گرفت و منقضی شد اما برف و بارندگی و مسدود بودن راهها به آقای توفیق رشدی‌بیک اجازه حرکت نمی‌داد حتی این که طیارات هم نمی‌توانستند به واسطه گرفتگی هوا حرکت بکنند. بنابراین اقامت ایشان در طهران دو هفته زیاده‌تر طول کشید. و در روزهای آخر آقای وزیر دربار هم که در اروپا بودند و در پهلوی به واسطه مسدود بودن راهها معطل شده بودند از یک ساعت روشن شدن هوا استفاده کرده به طهران پرواز کردند و به ملاقات حضرات نایل شدند، در تمام مدت اقامت غیررسمی آقای توفیق رشدی‌بیک اوقات به ملاقاتهای دوستانه و مهمانیهای خودمانی و ساز و صحبت صرف شد. ورود آقای وزیر دربار هم مطلع را تجدید کرد و روی هم رفته خیلی خوش گذشت و البته خودشان برای حضرت عالی جزئیات را نقل کرده و احساساتشان را ظاهر نموده‌اند. چند تخته قالیچه نفیس هم به حضرات هدیه داده شد.

چنین به نظر می‌رسد و باید امیدوار بود که این مسافرت توفیق رشدی‌بیک و حصول توافق در امر سرحد واقعاً صفحه جدیدی در تاریخ ایران و ترکیه باز کند و این دو دولت بتوانند حقیقه دوست باشند و بین ملتین نیز عوالم و دادیه روی دهد و آن کدورتها و جداییهایی که سابقاً در بین بود کم‌کم مرتفع گردد زیرا که دیگر واقعاً مطلب مهمی که قابل آن باشد که صمیمیت و صفای

فیمابین را مکدر کند وجود ندارد و البته قسمت مهم تکمیل این مودت و محبت بر عهدہ حضرت عالی است کہ آنجا بہ حسن مجاملت و کاردانی کہ در وجود محترم هست مقصود را حاصل فرمایید و اعلیحضرت همایونی مخصوصاً امروز بہ بندہ امر فرمودند کہ حضرت عالی را بہ این نظرات متذکر کنم البته بندہ می‌دانم کہ حاجت بہ توصیه بندہ نیست ولیکن اطاعت امر می‌کنم.

اما مسئلہ مسافرت بندہ بہ ترکیہ در ہذہ السنہ کہ وعدہ داده‌ام قصد خودم این است کہ از این مسافرت استفادہ کردہ بہ اروپا یعنی بہ خصوص بہ ژنو در موقع انعقاد جلسہ مجمع عمومی ہم بروم خاصہ کہ امسال دولت عراق باید وارد جامعہ شود و حالا بین ما و عراق ہم روابط رو بہ خوبی می‌رود و مناسب است کہ در آن موقع بندہ در مجمع حضور داشته باشم.

در طرف دیگر از قراری کہ آقای توفیق رشدی‌بیک اینجا بہ آقای (حسنعلی) غفاری اظہار کردہ بودند در نظر آنها خیلی بہ موقع خواہد بود کہ در وقت جشن جمہوری کہ اواخر اکتبر است بندہ آنجا باشم و این کیفیت اشکالی ہم ندارد زیرا کہ مجمع عمومی جامعہ ملی در سپتامبر است و ممکن است بندہ اول آنجا را برگذار کنم و بعد بہ انقرہ بیایم. حال از حضرت عالی خواہشمندم ترتیب این کار را با آقای توفیق رشدی‌بیک مذاکرہ فرمایید و تکلیف مرا از ہر جہت معلوم نمایند کہ بندہ چہ وقت و چطور مناسب است آنجا بروم و ترتیب پذیرایی از چہ قرار خواہد بود.

یقین دارم کہ حضرات چون از پذیرایی ما راضی و خوشوقت بودہ‌اند در خصوص پذیرایی بندہ کوتاہی نخواہند کرد. مع ہذا مقتضی آن است کہ یک اندازہ مطلب معلوم باشد. از جملہ چیزہا کہ توفیق رشدی‌بیک اظہار کرد این بود کہ عمارت سفارت شما در انقرہ هنوز رسماً آداب (inauguration) نداشتہ و این کار را موقعی کہ شما بیایید خواہیم کرد و غازی ہم در آن موقع بہ سفارت خواہد آمد.

مطلب دیگر این است کہ مصادف بودن مسافرت بندہ بہ انقرہ با عید جمہوری از یک جہت البته خوب است اما البته نباید پذیرایی بندہ تحت الشعاع جشن جمہوری بشود. در خصوص مدت توقف بندہ در انقرہ و کلیۃً ترکیہ و سایر جزئیات و کیفیات ہم تمنی دارم مطالعات و مذاکرات لازم را فرمایید و قبل از این کہ موقع مسافرت بندہ بہ اروپا برسد اشعار فرمایید کہ مجال برای تأمل و تہیہ داشتہ باشم و در ضمن از این مسافرت خود کمال خوشوقتی را خواہم داشت کہ فیض زیارت حضرت عالی ہم دست خواہد داد.

مسافرت آقای توفیق رشدی‌بیک از پهلوی بہ طهران با اتومبیل بودہ آقای حسنعلی خان غفاری (معاون الدولہ) معاون وزارت خارجہ برای استقبال و پذیرایی بہ پهلوی رفته بودند و چون ورود حضرات از موقع مقصد تأخیر شد یک ہفتہ در پهلوی مجبور شد بمانند. در مراجعت ہم آقای

غفاری تا پهلوی از ایشان مشایعت کردند و این دفعه با طیاره بود زیرا که برف راه را مسدود داشت. در این سه چهار روز گذشته مشغول پذیرایی کمیسر عالی انگلیس در بغداد بودیم که به اتفاق زوجه و دختر خود به طهران آمده بود و دو هفته دیگر بنای پذیرایی ملک فیصل پادشاه عراق خواهد بود. فعلاً دیگر مطلب لازمی به نظر نمی‌رسد و بیش از این مصادعت نمی‌نماید.

ایام عزت مستدام - فروغی

۲

طهران - ۲۵ مرداد

قربانت شوم مرقومه خصوصی ۹ مرداد زیارت شد از کثرت گرفتاری و تشنّت حواس الآن به خاطر ندارم از وقت تشریف‌فرمایی حضرت مستطاب‌عالی تاکنون مکاتبه خصوصی واقع شده است یا نه، در هر حال امیدوارم صحت و سلامت و مقتضی‌المرام باشند.

در باب کارهای آن سفارت کبری به قدری که مقدور بوده و بنده مطلع و متذکر بوده‌ام اهتمام در انجام آنها کرده‌ام. بعضی از قسمتها اشکالات قانونی داشت آن را هم با تقدیم لایحه به مجلس شورای ملی مرتفع ساخته‌ایم. آقای تقی‌زاده هم شهدالله از مساعدت مضایقه نکرده‌اند حاصل این‌که بقیه طلب اجیمان دیگر مانع قانونی ندارد و همین که جریان اداری سیر خود را نمود وجه ایصال و از این جهت خیال حضرت‌عالی آسوده خواهد شد. البته احتیاطات لازمه را در باب تحویل گرفتن عمارت و بی‌نقص و عیب بودن آن به عمل آورده‌اید ضمناً خواهش از حضرت مستطاب‌عالی در این باب دارم و آن این است که از ابتدای اقدام به تأسیس این عمارت مسیو اجیمان مشغول شد یک آلبوم عکسهای مختلف مربوط به بنای عمارت تهیه کند و معهود بود که چون به اتمام برسد یک نسخه از آن آلبوم به بنده بدهد. اینک لطف فرموده به او یادآوری بفرمایید که متظر دریافت آلبوم هستم که تأسیس این عمارت برای بنده فایده‌ای که داشته و دارد همین آلبوم یادگاری خواهد بود.

در خصوص وجه اثاثیه اشکال آن هم قانونی بود که چون در سال گذشته تعهدی از این بابت نشده بود وزارت مالیه قانوناً نمی‌توانست پردازد بالأخره آقای تقی‌زاده موافقت کردند که آن را هم ثانیاً از مجلس شورای ملی اجازه پرداخت بگیریم و گرفتیم و عن‌قرب دریافت خواهید فرمود.

در خصوص خرج سفر خانواده هم که مرقوم فرموده بودید تقاضای حضرت‌عالی کاملاً حق است و از طرف وزارت خارجه مانعی ندارد و اقدام خواهد شد امیدوارم در مالیه

هم به اشکالی تصادف نکند در هر صورت از طرف بنده اقدام لازم به عمل خواهد آمد. میل دارم بدانم حوضخانه‌ای که در عمارت سفارت منظور داشتیم خوب از آب درآمد یا نه و در اوقات گرمی هوا از آن استفاده می‌شود یا خیر و به‌طور کلی در آن عمارت حضرت‌عالی و اعضاء سفارت راحت و مرفه‌الحال هستند یا نه امیدوارم باشند و زحمات و مخارج بی‌حاصل نبوده است. در خصوص خرج اثاثیه فراموش کردم عرض کنم که امیدواری دارم که بتوانم همان ده هزار تومان را که حضرت‌عالی در نظر دارید ایصال دارم ولی در صورتی که چنین شود لازم خواهد بود طوری ترتیب اسناد خرج داده شود که نسبت به سه هزار تومان از این ده هزار تومان چون از اعتبارات سال گذشته تأدیه می‌شود اسناد خرج هم به تاریخ سند ماضیه باشد.

عرض آخرم این است که وجهی که در دو سال قبل برای بنایی عمارت به جهت بنده فرستادند بنده در بانک گذاشتم و چون تدریجاً به مسیو اجیمان پرداخته می‌شود مبلغی فرع بر آن قرار گرفت. این کیفیت را بنده هنوز این‌جا عنوان نکرده‌ام ولیکن حق این است که وجه این فرع به حساب دولت بیاید. از طرف دیگر با احتیاجی که عمارت و باغچه سفارت به تکمیل و اتمام دارد انصاف این است که وجه مزبور را به این مصارف بزنیم خاصه اگر بخواهید چاه بکنید یا چیزی بخرید. پس با این حال تدبیری باید اندیشید و عقیده بنده این است که مقرر فرمایید فروعی که ما از بابت پول بنایی از بانکها گرفته‌ایم حساب کنند، معلوم سازند و به بنده به‌طور خصوصی مرقوم بفرمایید شاید بتوانم وزارت مالیه و دولت را حاضر کنم که این وجه را جزء عایدات دولت نبرند و به خودمان واگذار کنند.

مصادعتم طولانی شد و میل دارم باز مداومت کنم اما کار مجال نمی‌دهد بنابراین برای این‌که عریضه به پست برسد ختم می‌کنم و منتظر زیارت مرقومات شریفه خواهم بود. حساب بنایی را گمان می‌کنم آقای خواجه‌نوری به‌خوبی بتوانند روشن کنند. ایام عزت مستدام - فروعی

قربانت شوم با آنکه کمال میل را دارم غالباً به تصدیع خاطر محترم پردازم و خاطر خود را به مفاوضه با جناب‌عالی ولو به چند دقیقه باشد خوش بسازم کثرت گرفتاریهای گوناگون از این تمتع هم بنده را محروم دارد و میسر نمی‌شود فعلاً مسافرت جناب آقای کاظمی وزیر مختار

دولت ایران را در بغداد به آن صفحات مغتنم شمرده به این وسیله خود را در محضر عالی یادآور می‌شوم. مسافرت آقای کاظمی به این مناسبت است که اولاً چون ایشان وزیر مختار بغدادند در قضایای مربوط به اکراد خیلی وارد بوده و در این باب استحضار تام دارند. بنابراین در مذاکراتی که با دولت ترکیه راجع به اکراد داریم اطلاعات و نظریات ایشان مورد استفاده است. ثانیاً در گفتگوی انعقاد عهدنامه بی‌طرفی یا عدم تعرض با دولت عراق یا با دولتی ترکیه و عراق دخالت تامه داشته‌اند و اخیراً که چند هفته اجازه مسافرت به طهران و مذاکره در این مسائل از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی به ایشان داده شد با ایشان در این مسائل تبادل افکار به میان آمد و چون برای مطالعه و مذاکره در امور مربوط به روابط ایران و سوریه بنا شده است که آقای کاظمی مسافرتی به شام و بیروت نمایند نظر به قرب جوار آن نقاط به اسلامبول مناسب دیده شد که تا اسلامبول سفر خود را امتداد داده خدمت حضرت مستطاب عالی برسند هم حضرت عالی را کاملاً به مسائل و نظریاتی که در این جا هست واقف سازند هم خودشان بهتر و بیشتر از نظریات دولت ترک آگاه شوند که بعد در بغداد از روی بصیرت بتوانند مطالب را تعقیب نمایند. چون احتمال کلی می‌رود که در موقع مسافرت ایشان به اسلامبول آقای توفیق رشدی‌بیک هم در اسلامبول باشند خیلی مناسبت خواهد بود که اسباب ملاقات ایشان را با معزی‌الیه نیز فراهم فرموده متفقاً در این مسائل مذاکره فرمایید که مطلب و طرفین خوب روشن شود زیرا که با مخابره و مکاتبه غالباً هم رفع ابهام و اجمال مشکل است یا طول مدت دارد.

در باب مسائل راجع به تحدید حدود ترکیه و ایران و مسئله مریضخانه و مدرسه ایرانیان و اسلامبول و مسائل راجع به اتباع و غیره هم آقای کاظمی مطالبی خدمتان عرض خواهند کرد و چون مجال زیاده بر این مصادعت نیست با کمال بی‌میلی سخن را کوتاه کرده تمیم مرام را به مصاحبه شفاهی آقای کاظمی با حضرت مستطاب عالی وامی‌گذارم.

ایام عزت مستدام - فروغی

قربانت شوم از حرکت چاپار سیاسی استفاده کرده این مختصر را در جواب مرقومه شریفه تصدیق می‌دهم که مفاد مرقومه مزبوره را به عرض اعلیحضرت همایونی رسانیدم. جوابی

فرمودند که عازم بودم ماحصل آن را خدمت حضرت عالی عرض کنم که اگر مبنی بر بی‌مرحمتی نبود البته حاکی از دلتنگی‌هایی بود از آنچه در سوابق ایام گذشته و به غفلت حضرت عالی در جواب لاطائلات روزنامه‌ها در مأموریت اخیر پاریس منتهی می‌شد و بالاخره حاصل این‌که من به ایشان دلخوشی و علاقه ندارم، اما بغض و عداوتی هم در میان نیست.

بعد از این گفتگوها که خود چندان امیدبخش نبود متأسفانه مقاله جناب عالی پیش آمد که در خصوص نهضت ملی ادبی نگاشته بودید و در مجله تعلیم و تربیت درج شده بود و بعد روزنامه ایران هم آن را نقل کرده بود. عناوین مزبور که اساساً به نظر مخالفت با آن نهضت می‌آمد با لحنی که نوشته شده بود و نیشهایی که به بعضی مقامات داشت بکلی کار را خراب کرد و رنجش را به حد کمال رسانید و فی الحقیقه بنده تعجب کردم که چه شده است که حضرت عالی این قسم برداشت مطلب کرده و از استعمال بعضی عبارات زننده و مخصوصاً اشاره به اعمال جبر و زور و شمشیر خودداری نفرموده‌اید.

این روش سوءظن‌ها را تجدید و تبدیل به یقین نمود و نه تنها نسبت به خودتان احساسات را حدید و شدید نمود بلکه موجب عتاب و خطاب به کسانی که مقاله را درج کرده و نقل نموده‌اند شد و هنوز دنباله آن خاتمه نیافته است.

با این تفصیل البته استنباط می‌فرمایید که احساسات از چه قرار است و بنده متحیرم که چه رویه باید اختیار کرد و شاید که اصلح سکوت و خودداری باشد، زیرا که باور نمی‌کنم که رفع این سوءتأثیر به این زودی ممکن باشد و جبران آن به آسانی میسر شود، مگر این‌که پیش‌آمدهایی موقع به دست دهد که بتوانید خلاف آن را ظاهر نمایید.

چون چاپار در شرف حرکت است مجال نیست که زیاده برین مصدع اوقات شوم و سلامت و سعادت وجود شریف را خواهانم.

فروغی^۱

۱. در اوراق تقی‌زاده نوشته‌ای به خط ناشناخته و ساختگی و بی‌امضا هست. شاید این نامه به اشاره فروغی نوشته شده باشد زیرا از حیث مضمون با نامه خود فروغی همسانی دارد. چه بسا فروغی خود به چنین خطی دوست خود را متوجه خطرات کرده است. نوشته مذکور چنین است:

مقاله‌ای که در شماره پنج مجله تعلیم و تربیت نوشته بودید و بعد هم روزنامه ایران درج کرد تأثیر بدی در مقامات عالی‌نموده. مقاله به قلم کاووس دهیار (نفیسی) در ایران، اطلاعات، کوشش با عبارات خیلی زننده در رد آن مقاله نوشته شد. حال که می‌خواهید گوشه‌گیری کنید صلاح نیست راجع به اوضاع ایران چیزی بنویسید که بد تعبیر می‌شود. بهتر این است که در آن جا مشغول کارهای علمی صرف شوید. لازم هم نیست که در جراید از خود دفاع کنید.

یادداشت*

یادداشتی است راجع به اختلافات سرحدی ایران و شوروی که بعد از ملاقات مسیو لیتوینف در مسکو حسب الوعده تهیه کرده برای آقای پاکروان^۱ فرستادم که به کمیساریای خارجه بدهند. به تاریخ دوم مهر ماه ۱۳۱۱ (۲۴ سپتامبر ۱۹۳۲)

در ضمن مذاکراتی که راجع به تسویه اختلاف سرحدی دولتین شوروی و ایران بین آقایان لیتوینف و کاراخان و فروغی با حضور آقایان پاکروان و پطرسکی واقع شد آقایان لیتوینف و کاراخان اظهار می داشتند که بعضی مقامات مربوط شوروی و همچنین هیئت دولت شوروی هنوز این مسائل را مطالعه و از قضایا کما هو حقه استحضار حاصل ننموده اند، به این ملاحظه آقای فروغی وعده کردند برای تسهیل کار کمیساریای خارجه در روشن کردن مطالب راجع به این مسائل تذکریه ای تهیه و توسط سفارت کبرای ایران به کمیساریای خارجه داده شود، لهذا وعده را وفا کرده توضیحات زیر را می نگارم.

مقدمه باید خاطر نشان شود که در ضمن مذاکرات سابق الذکر چنین استنباط شد که بعضی مقامات شوروی تصور می کنند دولت ایران می خواهد از خاک شوروی چیزی بگیرد. این تصور بکلی خطا است و دولت ایران نه از خاک شوروی و نه از هیچ یک از همسایگان خود چیزی نمی خواهد اخذ کند و هر چه را ادعا می کند به دلیل و برهان ملک خاص خود می داند و از دولت شوروی متوقع است نسبت به دولت ایران مطابق همان اصل مرامی که مسیو استالین اعلام کرده که «نه یک وجب خاک دیگران را می خواهیم و نه از یک وجب خاک شوروی صرف نظر می کنیم» صمیمانه رفتار کند.

دعای دولت ایران به منتها درجه معقول و توقعاتش در حداقل ممکن می باشد حتی یادآوری نمی کند که در تمام طول سرحدات بین ایران و شوروی قطعات زیاد از خاک ایران در تصرف دولت شوروی هست که ملک دولت ایران بوده، و دولت جابر تزاری روس آنها را به زور جنگ و قهر و غلبه از دولت ایران غصب کرده بود، و اگر دولت شوروی می خواست حقوق مغضوبه دولت ایران را کاملاً اعلام کند هزاران کیلومتر اراضی می بایست به دولت ایران بدهد چنانکه با دولت ترکیه همین معامله را کرده است. ولیکن دولت ایران چنین توقعات ندارد و آن چه را به موجب معاهدات از دست داده مطالبه نمی کند و فقط آرزویی که دارد این است که دولت شوروی اقلاً از دولت تزاری نسبت به ایران متجاوزتر نشود و اراضی را که تا آخرین روز

۱. در آن وقت فتح الله پاکروان مأمور وزارت خارجه بود.

دولت تزاری بلکه چندین سال بعد از آن هم در تصرف ایران بوده ضبط نکند و مقرراتی را که به موجب عهدنامه قبول کرده است منکر نگردد و به عهد و پیمان خود وفا کند و مطالبی را که ذیلاً می‌نگاریم فقط توضیح همین فقرات است.

گفتگوی سرحدی بین ایران و شوروی یک فقره راجع به حدود شرقی بحر خزر است که تکلیف آن در عهدنامه فوریه ۱۹۲۱ معین شده، و فقره دیگر راجع به حدود مغان است که دولت شوروی چند سال بعد از عهدنامه مزبور آن را احداث کرده است.

در حدود مغان سرحد ایران و شوروی را عهدنامه ترکمان‌چای و پرتوکل سرحدی عهدنامه مزبور معین نموده و به عبارتی که می‌توان این‌طور خلاصه نمود: خط سرحد در ساحل رود ارس بیست و یک ورس بعد از معبر یدی بلوک یعنی در مغرب بهرام‌تپه مجرای ارس را ترک کرده و خطی را در صحرای مغان متابعت می‌کند که از جنوب به مشرق سی و دو درجه و نیم انحراف دارد و بعد از طی چهل و پنج ورس به تپه بیل‌سوار می‌رسد. در موقعی که این سرحد معین شده استوانه‌ای هم برای علامت سرحدی برپا کرده بودند و در پرتوکل به آنها اشاره شده است.

مأمورین دولت تزاری پس از تعیین سرحد به شیوه معمولی خود و بنا بر حرص که به ازدیاد خاک داشتند باز قصد تجاوز از آن حدود نمودند و چون دولت ایران آن زمان مستحفظین سرحدی نداشت بلکه در آن حدود واسطه وجود عشایری که آن‌جا ساکن بودند و عبور و مرور می‌کردند، از طرف دولت ایران قدرتی اعمال نمی‌شد استوانه‌ها و علامت سرحدی از میان رفت و برای دولت تزاری بهانه جهت ادعا پیدا شد. عنوان تعیین بیست و یک ورس و اصلاح زاویه را پیش کشیدند و خواستند سرحد را مقداری به نفع خود تغییر دهند ولیکن نمایندگان ایران به دلیل و برهان، بی‌مورد بودن دعاوی آنها را ثابت نمودند، و مطلب طوری بود که حتی مأمورین دولت تزاری هم قانع شدند و قضیه را مسکوت گذاشتند و سرحد همان‌طور که معین شده بود و اراضی همان‌طور به تصرف دولت ایران بود باقی ماند. متأسفانه کاری را که مأمورین تزاری نکردند مأمورین دولت شوروی به عهده گرفتند و یک اندازه به آن عمل نمودند و اختلاف سرحدی مغان را ایجاد کردند. استدلال دولت ایران در این سرحد این است که:

اولاً چنانکه از پرتوکل سرحدی استنباط می‌شود کناره رود ارس در این ناحیه آن زمان جنگل انبوه بوده، و عملیات مهندسی در آن‌جا اشکال داشته، و بعلاوه آن زمان عملیات مهندسی مثل امروز دقیق نبوده، و به این واسطه به مسافات و زاویه‌ها اطمینان نیست.

ثانیاً معبر یدی بلوک را به درستی نمی‌توان معلوم کرد.

ثالثاً مجرای رود ارس دائماً در تغییر است و نیز این نکته محل ملاحظه است که مسافت را

در کنار رودخانه به خط مستقیم باید گرفت نه با پیچ و خمهایی که آب در ضمن جریان احداث می‌کند و به آن هیچ اعتباری نیست.

به دلایل فوق مسئله مسافات و زاویه و غیره را که باعث این اشکالات می‌شود باید کنار گذاشت، و دو مطلب را باید در نظر گرفت.

یکی این‌که پرتوکل سرحدی نشانی واضح برای ابتدا و انتهای خط مزبور معین کرده و آن در طرف شمال بهرام‌تپه است و در جنوب تپه بیل‌سوار. پس سهل‌تر از همه این است که این دو نقطه را مأخذ قرار دهیم چنانکه ابتدا همین قسم کرده بودند و دفعه اخیر که این قضیه بین وزیر مختار دولت تزاری و صدر اعظم ایران مذاکره شده بود همین فقره موجب اسکات و اقناع وزیر مختار گردید (در ۱۹۰۱).

مطلب دیگر این‌که تصرف دولت ایران را در تمام مدت دولت تزاری و حتی چند سال بعد از آن باید در نظر گرفت و این فقره هم اشکال ندارد زیرا گذشته از این‌که تحقیقات محلی می‌توان کرد دلایلی موجود است که به آنها می‌توان استناد نمود: یکی این‌که آثار گمرک خانه و قراول‌خانه ایران در بهرام‌تپه و بیل‌سوار هنوز باقی و مشهود است.

دوم این‌که پست ایرانی بهرام‌تپه را در ۱۳۰۴ شمسی کورتانف نام مأمور شوروی از دست مأموران ایرانی گرفته. و این فقره آن وقت پرتست دولت ایران واقع شده است.

بالاخره یک نمونه خوب برای رفتار غیرمنصفانه مأمورین شوروی و سبق دولت ایران این است که نهر موسوم به حسن‌خانلو که در دوره تزاری یکی از اتباع روس در خاک ایران حفر کرده بود و دولت ایران آن را پر کرده و ممانعت نموده بود دولت شوروی در سال ۱۹۲۳ از دولت ایران تقاضا کرد برای حوانج دفع ملخ آن را تنقیه کنند و آب را جریان دهند، و دولت ایران برای ابراز مساعدت با دولت شوروی این تقاضا را قبول کرد و هنگامی که این گفتگو واقع شد خود آقای فروغی وزیر امور خارجه بودند و مکاتبات بین وزارت امور خارجه و سفارت شوروی در طهران در این باب موجود است، و در آن موقع دولت شوروی انکار نداشت که نهر مزبور در خاک ایران حفر شده و برای تنقیه آن اجازه دولت ایران را لازم می‌دانست و این اجازه موقتاً داده شد با قید این‌که هر وقت دولت ایران بخواهد آن را پر خواهد کرد. با این حال بعدها مأمورین شوروی مدعی مالکیت آن ناحیه شده‌اند.

این بود شرح اجمالی راجع به حدود مغان که اولاً متن قرارداد و پرتوکل، و ثانیاً سبق تصرف دولت ایران به ما حق می‌دهد که خط سرحدی را خطی بدانیم که از بهرام‌تپه به بیل‌سوار کشیده شود و امید است که مأمورین شوروی اسم بیل‌سوار را هم عوض نکنند و با طالش میکائیلو

خلط نمایند و اگر صمیمیتی در کار باشد تعیین تپه ببله‌سوار اشکالی نخواهد داشت، و اگر حقیقتاً دولت شوروی به بردن آب ارس برای مغان از نهر حسن‌خانلو احتیاج داشته باشد البته دولت ایران مضایقه ندارد که در این باب هر قسم مساعدت لازم را بنماید.

اما تفصیل سرحدّ مشرق بحر خزر از این قرار است که پس از آنکه دولت روس بر ترکمنستان و خاک ترکمن تسلط یافت و ضرورت پیدا کرد که بین دولت ایران و دولت روس در آن نواحی تعیین سرحدّ بشود در سنه ۱۸۸۱ قراردادی منعقد شد که یک قسمت آن (از بحر خزر تا درجز) علنی بود، و قسمت دیگر (از درجز تا سرخس) سری، و علت سری بودن این قسمت مجاورت آن ناحیه با افغانستان بود که تا یک مدت نمی‌خواستند انگلیسی‌ها از این سرحدّ مطلع شوند. خلاصه در قسمت علنی از کنار بحر خزر تا نقطه موسوم به چاپ رود اترک را سرحدّ قرار دادند و بقیه سرحدّ را هم تا بابادورمز تعیین کردند، در قسمت مخفی هم کذلک از بابادورمز تا سرخس سرحدّ را شرح دادند و مقرر شد در چهارده ورس فاصله در شمال سرخس ناصری سرحدّ دولّین به حریرود منتهی شود، و بنا گذاشتند کمیسیون به محلّ رفته سرحدّ را مطابق این قرارداد تشخیص کرده نصب علامت کنند ولیکن در این تشخیص سرحدّ، مأمورین تزاری بنابر همان طبیعت حق‌شکنی و حرص به ازدیاد خاک چندین فقره بدمعاملگی و کج‌رفتاری نسبت به دولت ایران نمودند و دولت ایران به واسطه ضعف و بی‌اسبابی آن سوءرفتار را تحمل نمود.

مهمترین این کج‌رفتاریها در قسمت اترک بود که نه‌ری را که موسی‌خان نام ترکمن در جنوب اترک از رود مزبور جدا کرده بود اترک قلمداد کردند و به زور به دولت ایران قبولانیدند، و به این واسطه مقدار زیادی از خاک ایران را برخلاف حق و عهد به روسیه دادند، و نیز در طرف سرخس در سنه ۱۸۹۶ به جای این‌که چهارده ورس در شمال سرخس سرحدّ معین شود فقط در چهار ورسی سرحدّ را قرار دادند و در بعضی جاهای دیگر هم بی‌عدالتی‌هایی کردند که به این اندازه مهم نبود. علاوه بر این در سال ۱۸۹۳ دولت تزاری دولت ایران را مجبور کرد که قریه فیروزه را با اراضی مجاور آن در ازای دو قطعه زمین حصار و عباس‌آباد به دولت روس واگذار کند.

نظر به بی‌عدالتی‌های مذکور در فوق که از طرف دولت جابر حق‌شکن تزار به ایران شده بود، در عهدنامه فوریه ۱۹۲۱ که برای رفع و جبران مظالم آن دولت بین ایران و شوروی منعقد شد دولت به موجب فصل سوّم رضایت داد که سرحدّ بین دولّین را مطابق آنچه در ۱۸۸۱ معین شده تصدیق و رعایت کند، و از جزایر سواحل بحر خزر که متعلق به ایران بوده صرف‌نظر نماید، و فیروزه و اراضی مجاور آن را به دولت ایران پس بدهد، در حالی که سرخس کهنه در تصرف دولت شوروی بماند. و نیز در همین فصل سوّم عهدنامه ۱۹۲۱ مقرر شد کمیسیونی مرکب از

نمایندگان دولّین برای حلّ کلیّه مسائل متنازع فیهای سرحدّی و همچنین تنظیم مسئله آبهای سرحدّی مأمور شود. کمیسیون اعزام شد ولیکن مأمورین شوروی نخواستند با مأمورین ایران همکاری کنند و همه را به طفره و تعلل گذرانیدند. در مسئله تنظیم آبها که بر نفع دولت شوروی بود جد کردند و عمل سرحدّ را معوق گذاشتند و بنابراین فصل سوّم عهدنامه ۱۹۲۱ هنوز بعد از یازده سال غیرمرعی مانده و دولت ایران متحیر است که اولیای دولت شوروی چرا این رفتار را پیش گرفتند و بلافاصله بعد از انعقاد عهدنامه ۱۹۲۱ از اجرای آن منصرف گردیدند. و در سر مسائل ارضی و سرحدّی با دولت ایران این قسم رفتار می کنند، و در مقابل تشکّیات و مطالبات دولت ایران به تأویلات و تفسیرات غیرموجه متوسّل می شوند چنانکه مثلاً گفته اند مقصود از سرحدّ ۱۸۸۱ همان است که بعد از آن تاریخ در پرتوکل ها معین شده، و حال آنکه اگر چنین بود به هیچ وجه حاجت به ذکر آن در عهدنامه نبود زیرا که عهدنامه ۱۹۲۱ برای تعیین سرحدّ بین دولّین منعقد نشد و الا لازم بود در طرف آذربایجان هم ذکر شود که سرحدّ همان است که به موجب عهدنامه ترکمن چای معین شده است ولیکن چون در آن جا بنا نشده بود سرحدّ را تغییر دهند ذکری از آن نکردند، چه عهدنامه ۱۹۲۱ برای این بود که یک اندازه از مظالم دولت تزاری جبران شود و نسبت به حدود مشرق بحر خزر چون بعد از ۱۸۸۱ تعدّیات فاحش نسبت به دولت ایران شده بود خواستند آنها را مرتفع سازند و سرحدّ واقعی که در ۱۸۸۱ معین شده برگردانند. و نیز شنیده می شود که می گویند اگر فیروزه به دولت ایران رد شود باید عباس آباد و حصار هم که در عوض فیروزه به ایران داده شده مسترد گردد. بطلان این مدعا هم بدیهی است زیرا اگر چنین بنایی بود می بایست در عهدنامه ذکر شود و نیز گفته شده است که چون اراضی که دولت ایران مطالبه می کند متعلق به ممالکی است که در تحت اتحاد جماهیر شوروی می باشند و مستقیماً متعلق به روسیه نیستند به این واسطه برای دولت مسکو مشکل است آنها را متقاعد کند، ولیکن حاجت به توضیح نیست که این عذر را هم نمی توان موجه دانست چیزی که عهداً یا حقاً تعلق به دولت ایران دارد بر عهده دولت شوروی است که هر کس را باید متقاعد کند.

نتیجه این که دولت ایران هیچ چیز مطالبه نمی کند که به موجب عهدنامه و قرارداد و سبق تصرف حق او نباشد، و اولیای دولت شوروی البته در نظر خواهند گرفت که هیچ یک از این موازین را برای احقاق حق دولت ایران نخواهند رعایت کنند در افکار عامّه ایران و خارج ایران چه تأثیرات سوء حاصل خواهد شد، و بکلی حسن اثر و امیدواریهایی که برای ملت ایران نسبت به سیاست شوروی در نتیجه انعقاد عهدنامه ۱۹۲۱ حاصل شده بود و هم اکنون به واسطه طول مدت تسویه امور سرحدّی متزلزل شده به هدر خواهد رفت.

بنابراین باید امیدوار بود که کمیساریای خارجه دولت شوروی سایر مقامات مربوطه آن دولت را از حقیقت قضایا مستحضر نموده موجبات استرضای خاطر دولت و ملت ایران را هر چه زودتر فراهم نمایند که به‌طوری که شفاهاً مذاکره شد معوق ماندن این مسائل همواره باعث بروز وقایع و اتفاقاتی می‌شود که مناسبات دوستانه فی‌مابین را که دولتین آرزومند حفظ و تحکیم آن می‌باشند مکدر می‌سازد.

بخش هشتم

دوره نخست وزیری

(پس از شهریور ۱۳۲۰)

معرفی هیئت دولت به مجلس شورای ملی *

نخست وزیر — اراده مقدس ملوکانه بر این قرار گرفته است که بنده مفتخر شوم به این که هیئت دولت را تشکیل بدهم. بنابراین هیئت دولت را به این ترتیب به محضر محترم مجلس شورای ملی معرفی می‌نمایم: آقای آهی وزیر دادگستری، آقای سهیلی وزیر امور خارجه، آقای علم وزیر پست و تلگراف، آقای مرآت وزیر فرهنگ، آقای دکتر سجادی وزیر راه، آقای عامری وزیر کشور، آقای سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ، آقای وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، آقای گلشانیان کفیل وزارت دارائی، آقای رام رئیس کل کشاورزی. وزیر پیشه و هنر بعداً معرفی خواهد شد. خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیت مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌ای که مکرراً از طرف دولتهای وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند و همین قدر به استحضار خاطر نمایندگان می‌رساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنه با دُول خارجه مخصوصاً همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است، خواهند کوشید. ضمناً خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌سازد که چون به‌طوری که به‌خوبی آگاهی دارند دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد برای این که این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی از نیت صلح‌خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به قوای نظامی کشور هم‌اکنون دستور می‌دهد که از هر گونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.

رئیس — آقای صدر

صدر — در عین حال که ملت نگران اوضاع حال بوده با امیدواری کاملی که همیشه به نیت مقدسه شاهنشاه محبوب خود در حفظ مناسبات دوستانه با دو دولت همسایه داشته و دارد انتظار می‌رفت که اقدامات مؤثر و فوری به عمل آید اینک که هیئت دولت جدید به مجلس معرفی می‌شوند به واسطه حسن اعتمادی که ملت به هیأت فعلی دولت دارد این امیدواری بیشتر و وسیله اطمینان و آسایش خاطر ملت بهتر فراهم می‌شود و اینک انتظار داریم که هیئت دولت با جدیت در بهبودی اوضاع کوشش کرده و نتیجه را به مجلس اعلام فرمایند.

رئیس — آقای مؤید احمدی

مؤید احمدی — مجلس و ملت ایران کاملاً به نیت مقدسه اعلیحضرت همایونی و اصلاح پیشرفت امور کشور اطمینان دارند و علاوه بر این هیأت دولت حاضر که به ریاست آقای فروغی معرفی شده کاملاً طرف اطمینان عامه ملت و مجلس شورای ملی هستند و مجلس شورای ملی منتظر است نتیجه اقدامات سریعه و مجدانه دولت را در اصلاح کلیه امور کشور خاصه اوضاعی که اخیراً پیش آمد ملاحظه کند. امید است هر چه زودتر اقدامات دولت به عرض مجلس شورای ملی برسد که موجب تسکین نگرانی عمومی گردد.

تشریح سیاست خارجی دولت

در جلسه هشتم دوره سیزدهم مورخ ۵ شنبه ۲۰ آذر ۱۳۲۰ برنامه دولت مطرح گردید و نوبت در اطراف آن سیاست خارجی مفصلاً بیاناتی ایراد نمود.



فروغی در جلسه نهم مورخ ۲۳ آذرماه ۱۳۲۰ مجلس از لحاظ سیاست خارجی نطق مشروحی ایراد نمود که ذیلاً نقل می‌گردد. این نطق از لحاظ روشن شدن سیاست خارجی حائز کمال اهمیت است و بسیاری مطالب آنکه از زبان رئیس دولت بیان شده می‌رساند که دولت تحت تأثیر نمایندگان متفقین قرار داشته و در حقیقت در پس آینه طوطی‌صفتی بوده است.

نطق نخست‌وزیر

در جلسه گذشته چند نفر از آقایان نمایندگان محترم بیاناتی فرمودند درباره برنامه دولت که مطرح مذاکره است که بسیاری از آنها توضیحات و تذکرات بود توضیح در بعضی مطالب که اکثر محل توجه هیئت دولت هم بوده و هست و در هر صورت ما از بیانات آقایان استفاده کرده‌ایم، باز هم حاضریم که استفاده کنیم. بنده به مناسبت بیاناتی که در جلسه گذشته شد مقتضی می‌دانم که بعضی عرایض را بکنم. از جمله بعضی از آقایان اشاره فرمودند درباره سیاست خارجی و میل کردند به این که در سیاست خارجی دولت مذاکره بشود. بنده هم عقیده‌ام این است که خوب است بلکه هم لازم است گاهی اوقات سیاست خارجی دولت در مجلس شورای ملی مطرح مذاکره بشود (صحیح است).

سیاست خارجی ما بلکه تمام دُول امروز مدارش بر این جنگی است که در حال جریان است. خاطر آقایان به خوبی مستحضر است که دامنه این جنگ روزبه‌روز توسعه پیدا کرده است تا جایی که امروز تقریباً تمام دنیا را گرفته است و کمتر جایی است بلکه شاید جایی نیست که

مستقیم یا غیرمستقیم از این جنگ نصیبی نداشته باشد ناچار ما هم همین حال را داریم. حالا باید به خاطر آورد وقایع شهریور ماه گذشته را در آن موقع قوای دولتی شوروی و انگلیس داخل خاک ما شدند و عملیاتی کردند دولت مصلحت ندید با آنها ستیزگی بکند و مقتضی دیدند که ترک مقاومت بکند و با نمایندگان آن دو دولت مشغول مذاکره شدیم و مذاکرات ما منتهی شد به مبادله مکاتباتی که در همان شهریور ماه آنها را به مجلس آوردیم و آقای وزیر امور خارجه قرائت کردند و خاطر آقایان و عموم ملت از قضایا مسبوق شد که علت وقوع این وقایع چه بود بنده فرض می‌کنم که اگر از خود حضرات آقایان شوروی‌ها و انگلیس‌ها هم بپرسیم این‌طور جواب خواهند داد که این جنگ از برای ما یک مسئله حیاتی و مهمانی است، حکایت جنگ‌های سابق نیست. سابقاً وقتی دو دولت با هم جنگ می‌کردند سر یک موضوع خاصی بود مثلاً برای این بود که یک قطعه خاکی از آن دولت بگیرند یا خاکی که آن دولت از آنها گرفته است پس بگیرند وقتی که یک طرف مغلوب می‌شد مقصود طرف دیگر حاصل شده و کار تمام می‌شد. اما این جنگ این‌طور نیست. این جنگ جنگی است که اگر ما مغلوب شویم دشمن ما وجود ما، و حیثیات ما را فانی خواهد کرد. بنابراین ما مجبوریم که به هر وسیله متوسل بشویم که مانع این پیش‌آمد بشود از جمله آلمان‌ها رسم دارند که هر جا هستند به هر قسم که می‌توانند بر ضد ماکار کنند و برای ما مشکلات بتراشند و فتنه‌انگیزی می‌کنند و ما مطلع بودیم که در ایران هم جماعت کثیری از آلمانی‌ها جمع شده بودند چهارصد پانصد نفر آنها که مردمان کاری هستند مشغول به همین عملیات هستند و تهیه می‌دیدند که فتنه بزرگی را ایجاد کنند به دولت شما هم این تذکرات را دادیم و توقع کردیم تمنا کردیم و رفع این شر را بکنند دولت شما اعتنایی که می‌بایست بکند نکرد و ما مجبور شدیم بالأخره خودمان عمل کنیم در هر حال این زبان آنها است. این امور واقع شد و موافقت شد با آنها که آلمانی‌ها از خاک ما با ترتیباتی بیرون بروند. پس از آنکه این نگرانی تا اندازه‌ای رفع شد آمدند و به ما پیشنهاد کردند بیاید با ما یک پیمان اتحادی ببندید چرا؟ علت این پیشنهادی که به ما کردند و می‌کنند چیست؟ باز از قول آنها یعنی چه از مطالبی که استنباط می‌کنم و چه از چیزهایی که صراحتاً و مستقیماً به ما گفته‌اند و چه از آنچه که غیرمستقیم از آنها استنباط کردیم می‌توان زبان حال آنها را این‌طور فرض کرد که می‌گویند موقع جغرافیایی مملکت شما که با دو دولت همسایه است طوری است که ما دو دولت که هر دو مشترکاً داخل در جنگ هستیم با یک دشمن قوی باید متفقاً و جداً در دفاع و حفظ خودمان بکوشیم و مجبوریم و ناچاریم با همدیگر ارتباط و اتصال داشته باشیم برای این‌که بتوانیم به هم کمک کنیم. موقع جغرافیایی کشور شما طوری است که امروزه مخصوصاً در نتیجه پیش‌آمدهای این جنگ

بهترین و سهل‌ترین راه از برای ما عبور از کشور شما است و ما می‌خواهیم به وسیله مملکت شما به همدیگر ارتباط پیدا کنیم و قوا و مهمات ببریم و بیاوریم و ما از این مقصود نمی‌توانیم صرف‌نظر بکنیم برای این‌که گفتیم این مسأله برای ما حیاتی و مماتی است این یک علت از برای این‌که به کشور شما نظر داریم و میل داریم با شما همکاری کنیم علت دیگر این است که باز نظر به موقع جغرافیایی شما دشمن ما کشور شما را که با هر دوی ما همسایه است می‌تواند وسیله قرار دهد برای این‌که به ما آسیب برساند و ما محتاج هستیم و مجبوریم که جلوی این وسایل را بگیریم و تدارک و تهیه این کار را داشته باشیم برای این‌که دشمن اگر بخواهد کشور شما را از برای آسیب رساندن به ما وسیله قرار دهد جلوگیری کنیم این دو علت اصلی است که ما به کشور شما و به همکاری شما محتاجیم. حالا هم این اعمال را می‌کنیم این کارها واقع می‌شود ولیکن بنابر پیش‌آمدهایی که واقع شد این عملیات ما امروز به صورت اشغال خاک شما صورت می‌گیرد و ما این مطلب را خوش نداریم زیرا که با شما دشمنی نداریم بلکه می‌خواهیم با شما دوست باشیم و این کارها را از روی اجبار می‌کنیم و این مقاصد را باید انجام بدهیم اگر شما با ما مساعدت بکنید این علامت دوستی شما خواهد بود و اگر نکنید آن وقت ما نمی‌توانیم نسبت به شما احساسات دوستانه داشته باشیم پس اگر شما با ما یک پیمان اتحادی ببندید که این مقاصد ما را حاصل کند ما در عوض تعهد می‌کنیم که استقلال و تمامیت خاک شما و حاکمیت شما را رعایت کنیم و محترم بداریم و بلکه اگر مزاحمتی از طرف دولت دیگری هم به شما بشود و تجاوزی بشود ما حاضریم که از شما دفاع کنیم و این زمان هم که جنگ دنیا را فرا گرفته است و اثرات نامطلوبی را برای شما من جمله در امور زندگی و اقتصادی شما خواهد داشت ما متعهد می‌شویم هر چه از دستان برمی‌آید به شما کمک کنیم که کمتر در تحت این تأثیرات واقع شوید و صدمه بخورید و وقتی هم در اوقاتی که انجمن‌های صلح و انجمن‌های بین‌المللی تشکیل می‌شود منافع شما را محفوظ بداریم و هیچ اقدامی و هیچ امری که برخلاف مصلحت شما باشد و برخلاف تمامیت خاک شما باشد ما موافقت نکنیم. این را هم ضمناً خود بنده باید عرض کنم که این مساعدتی که می‌گویند در امور اقتصادی به شما می‌کنیم تا یک اندازه تا به حال هم کرده‌اند و این را باید انصاف داد و کسی را نباید متهم کرد. حالا از آن طرف راجع به این اتحاد می‌گویند این اتحاد شما را مجبور به جنگ هم خواهد کرد و عملیات جنگی خواهد کرد؟ نخیر ما از شما شرکت در عملیات جنگی نمی‌خواهیم، ما از شما کمک اشخاصی نمی‌خواهیم، ما هیچ‌گونه توقعی نداریم از این‌که شما برای خاطر ما فداکاری از حیث اشخاص بکنید. جوانهای خودتان را فدا کنید. حتی هیچ توقع نداریم که تهیه و تدارک جنگی کنید تا به درجه‌ای که اگر

اسلحه یا مهمات زیادی هم داشته باشید ما حاضریم از شما بخریم و ممنون هم می‌شویم از شما و توقع این را نداریم که با ما کمک جنگی بکنید چه از حیث اسلحه و مهمات و چه نفرات و خیال شما راحت باشد و در عهدنامه هم ذکر می‌کنیم که عملیات جنگی بر عهده خود ما باشد. ما البته قوای لازم داریم و باید هم داشته باشیم اما توقع ما از شما این است که فقط اکتفا کنید به این که امنیت داخلی خودتان را حفظ کنید و شاهد بر این اتحادی که شما با ما می‌کنید و مجبور نمی‌کند شما را که با ما وارد در جنگ بشوید این است که مثلاً دولت ترکیه از اول جنگ با ما متحد حالا هم که بیست و هفت ماه از جنگ می‌گذرد دولت ترکیه وارد در جنگ نشده است. این هم عرض کردم زبان حال آنها است در علت پیشنهاد عقد اتحاد دولت ایران بعد از این کارها و مشاوراتی که به عمل آورد مقتضی دید در این باب داخل مذاکره شود و این پیشنهاد وارد نکند ما هیئت دولت سابق تقریباً از بدو تشکیل تا حالا که تقریباً سه ماه می‌گذرد مشغول این مذاکرات بوده‌ایم و البته عقد یک اتحادی مثل یک معامله‌ای است بین دو نفر که با هم معامله می‌کنند سعی دارند هر کدام معامله را به منافع خودشان نزدیکتر کنند. به این جهت بوده است که این مذاکرات طول کشیده است و حالا تقریباً تمام شده است و ترتیب را هم این طور دادیم که وقتی عهدنامه حاضر شد به مجلس شورای ملی بیاوریم و تحت مشاوره و مطالعه مجلس قرار بگیرد و اگر موافقت شد امضاء شود.

این قسمت راجع است به روابط ما با این دو همسایه، اما راجع به همسایه‌های دیگرمان چندان چیز تازه‌ای نداریم که عرض کنم یکی از همسایه‌های ما دولت عراق است. این دولت هم متأسفانه در نتیجه جنگ گرفتار تشنجاتی شده است ولیکن این مسأله تأثیری در روابط ما با دولت عراق نداشته است و روابط ما با آن دولت کماکان دوستانه است. همسایه دیگر ما افغانستان است با دولت افغانستان هم دوستی و یگانگی ما کماکان در اعلی درجه است. موقع جغرافیایی افغانستان قدری بهتر از ما است و به این جهت کمتر از ما گرفتار نتایج جنگ شده است ولیکن همچو هم نیست که بکلی مصون مانده باشد. در هر صورت امیدواریم که بیش از این به این دولت دوست ما از جنگ صدمه وارد نیاید. دولت دیگر همسایه ما دولت ترکیه است آقایان مستحضرنده که بنده شخصاً نسبت به ترکیه علاقه مخصوصی دارم به واسطه این که از بدو تأسیس سیاست جدید مابین دولت ایران و دولت ترکیه بنده دخیل و واسطه این کار بوده‌ام. خاطر آقایان مستحضر است که سابق بر این یعنی در زمان دولت عثمانی روابط ایران و عثمانی ترکیه چندان تعریفی نداشت بسیاری اوقات با هم جنگ کرده بودند و اوقاتی هم که با هم جنگ نکرده بودیم و ظاهراً صلح و صفا داشتیم باطناً مهر و محبتی نداشتیم.

خوشبختانه دولت ترکیه جدید سیاستش چه در امور داخلی و چه در امور خارجی بکلی با سیاست دولت عثمانی متفاوت بود و حاضر شد آن دولت بعضی خیالات باطل را که با ما سابقاً داشتند ترک کنند و طرح دوستی و محبت بریزند در دفعه اول تقریباً چهارده سال قبل که بنده به ریاست وزراء مفتخر بودم در آن موقع یک عهدنامه دوستی با دولت ترکیه جدید منعقد کردیم و چنین اتفاق افتاد که بعد از آن بنده مأموریت پیدا کردم در ترکیه و در آن جا سیاست جدید دولت تازه ترکیه را یعنی دولتی را که رئیس او مصطفی کمال آتاترک مرحوم بود به رأی‌العین دیدم و مطمئن شدم و دولت خودم را مطمئن کردم به این که این دولت نسبت به ما سوء نیتی ندارد و صمیمیتی را که اظهار می‌کنند حقیقت دارد اساس دوستی دولت ترکیه و ایران از آن زمان محکم شده است و ممکن است که آقایان شنیده باشند و ملتفت شده باشند که مثلاً اخیراً در یکی از روزنامه‌های ترکیه یک شرحی نوشته شده بود نسبت به ایران که چندان بوی محبتی از آن نمی‌آمد و آقایان روزنامه‌نویسهای ما هم این مطلب را دیدند و متأثر شدند و اظهار عقیده و گله کردند ولی بنده مطمئن بودم و هیئت دولت ترکیه هم صراحتاً گفتند و اطمینان دادند به این که این حرف‌ها را شما منتسب به دولت ترکیه نکنید. این یک شخصی است، یک نفری است که خیالاتی دارد گاهی اوقات چیزهایی اظهار می‌کند که ما از او راضی نیستیم نه تنها نسبت به شما این اظهارات را کرده است نسبت به مقامات دیگر هم حرفهایی زده است که هیچ مناسبت نداشته است و این را مطمئن باشید که از ناحیه ما نیست و حتی خیلی هم در نظر ما ناپسند آمد. اما روابط ما با دُول دیگر یعنی دُولی را که غیر از همسایه‌های خودمان هستند هیچ عرضی ندارم زیرا متأسفانه تقریباً روابط ما با غیرهمسایگان مقطوع است. راه رفت و آمد نیست. با بعضی که رسماً مقطوع شده است و با بعضی هم که رسماً مقطوع نشده است عملاً مقطوع شده است گمان می‌کنم که سیاست خارجی دولت را کاملاً برای آقایان روشن کردم. حالا دو کلمه از تعبیر مطالب دیگری که آقایان نمایندگان در جلسه گذشته اظهار فرمودند می‌خواهم عرض بکنم بیانات خیلی مفصل بود و نمی‌توانم در آنها وارد شوم و ضرورت هم شاید نباشد عجالتاً مختصراً عرض می‌کنم مثلاً بیانات آقای نوبخت که خیلی مفصل بود یک مقداری از آنها را که ملاحظه فرمودید حکایت زمان ماضی بود و ربطی به حالا و برنامه دولت نداشت و یک مقداری از آنها هم ممکن بود راجع به زمان حال باشد لازم است عرض کنم که بسیاری از اظهاراتی که کردند اطلاعاتی که دارند از روی اشتباه بود. نمی‌خواهم بنده یک‌یک آنها را عرض کنم زیرا خیلی وقت می‌گذرد. نمی‌خواهم عرایض طولانی شود مثلاً فرمودند می‌خواهند لباس نظامیان را عوض کنند هیچ همچو چیزی نیست هیچ مذاکره‌ای نشده است در صورتی که فرضاً هم شده باشد چه ضرری به

دنیا و آخرت ما وارد می‌آید که لباس نظامیان ما عوض شود. بنده مکرر در عمر خودم دیده‌ام که لباس نظامیان ما عوض شده لباس سربازان مادر زمان ناصرالدین شاه جور دیگری بود و بعد عوض شد و بعداً هم مکرراً عوض شد (انوار - یک کلاه را عوض کردند) در هر صورت این مطلب صحت ندارد و همچو چیزی نیست نه در هیئت دولت صحبتی شده است نه در وزارت کشور.

یک چیز دیگر مثلاً فرمودند راجع به عطیه ملوکانه که در تقسیمش تبعیض کرده‌اند طهران را ترجیح داده‌اند بر شهرستانها. این هم حقیقت ندارد عطیه ملوکانه که برای مساعدت زندگانی نظامیان داده شده بود بنابراین گذاشتند که به یک طبقه از نظامیها داده شود یعنی از درجه سرهنگ دومی به پایین که هر کدام به مناسبت این‌که تاکنون به نظامیها پاداشها و حقوق کافی داده نشده است و دست‌تنگ هستند به آنها کمکی از برای مخارج زمستانشان بکنند و آن طبقه‌ای را که معین کرده‌اند همه را بالسویه داده‌اند و راجع به همه‌جا این تقسیم را کردند و تبعیضی نشده است. نسبت به کسانی که در قضایای اخیر شهید شده بودند قرار شد به بازماندگان آنها از این عطیه ملوکانه معادل سه ماه حقوق آنها کمک شود برای این‌که فعلاً به فوریت یک افاقه درکار آنها بشود علاوه بر آن حقوق هم به موجب مقرراتی که در وزارت جنگ است به این بازماندگان که البته استحقاق این را دارند که دائماً به آنها مساعدت بشود یعنی وظیفه به آنها داده شود و فعلاً چون مقرراتی نیست و محلی نیست وزارت جنگ عن‌قریب یک لایحه‌ای به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد که یک ترتیبی اتخاذ بشود که بازماندگان این شهدا بتوانند وظیفه‌ای را که استحقاق دارند بگیرند (صحیح است) اظهار تأسف فرمودند جماعتی از نظامیان این اوقات به مناسبت سن و مناسبات دیگر بازنشسته شده‌اند برای این‌که این‌ها هم در این عمل بازنشستگی فوراً یک سکنه به زندگیشان وارد نیاید معادل دو ماه به آنها داده شده (وزیر جنگ - به افسران بازداشت شده نه بازنشسته) بلی افسران بازداشت شده. دیگر اظهار تأسف کردند مثل این‌که اعتراض کردند از انحلال اداره بازرسی مالی وزارت جنگ در صورتی که به عقیده بنده کار خوبی کردند زیرا که امور مالی وزارت جنگ مثل امور مالی سایر وزارتخانه‌ها در تحت بازرسی وزارت دارائی رفته است (صحیح است) در هر صورت اداره بازرسی دارائی وزارت جنگ چیز بی‌فایده بود و انحلال او هم مطابق اصول بود و هم مطابق صرفه‌جویی از این قبیل بود این‌که عرض کردم اطلاعات آقای نوبخت کافی نبوده و در بسیاری از این موارد برای ایشان اشتباهاتی دست داده است یک کلمه دیگر هم می‌خواهم عرض کنم راجع به بعضی از مذاکرات که راجع به مسئله امنیت شد که خیلی محل توجه همه هست چه باید باشد حتی این‌که اخیراً در روزنامه‌ها هم چیزهایی نوشته می‌شود و اظهاراتی می‌شود مثل این‌که بنده و هیئت دولت کاملاً به معنای

امنیت پی نبرده‌ایم بنده اطمینان می‌دهم که ما کاملاً می‌دانیم که امنیت چیست و چه اقسامی دارد البته به‌طور کلی می‌توان گفت و تعریف جامعی که برای امنیت می‌توان کرد این است که در هر کشوری امنیت یعنی این که جریان امور آن کشور بر طبق قانون باشد و قانون در آن جا حاکم باشد و محترم باشد و مجری باشد. این فرمول کلی است ولی البته اقسام هم دارد یک قسم امنیت جانی و مالی مردم است در مقابل دزدان و غارتگران و اشرار، یک قسم امنیت قضایی است یعنی این که مردم مجبوراً با هم معاملاتی دارند و داد و ستد دارند حقوقشان را بتوانند حفظ کنند و مطمئن باشند که کسی اگر به حقوق آنها تخطی کرد و خواست حقوق آنها را پایمال کند نتواند و وسیله‌ای داشته باشند از برای این که حق خودشان را بگیرند. این هم یک قسم از امنیت است. یک قسم امنیت هم امنیت محکومین است در مقابل حاکمان و مقصودم از حاکم فرماندار و استاندار تنها نیست مقصود بنده هر کسی است که حکمش بر دیگران روا باشد مخصوصاً مأمورین دولت که باید مردم از تعدی و اجحاف مأمورین دولت مصون باشند (صحیح است) یک قسم دیگر امنیت را هم (که نمی‌دانم توجه فرموده‌اند) این است که باید حیثیت و شرافت و آبروی مردمان آبرومند در امان باشد در مقابل اشخاصی که می‌خواهند تخطی بکنند (صحیح است) البته تمام اقسام این امنیت منظور نظر است و امیدواریم که همه دست‌به‌دست هم بدهیم امنیت و به عبارت آخری محترم داشتن قانون را در کشور خودمان تأمین کنیم البته مسأله امنیت ارتباط کامل هم پیدا می‌کند به آزادی در این باب هم در جلسه خصوصی مذاکرات شد و بنده همیشه گفته‌ام و گمان می‌کنم کسی هم منکر نباشد که بنده هم آزادی طلب هستم (صحیح است) آزادی طلبی خودم را پنهان نکرده‌ام حتی در موقعی که اظهار آزادی طلبی خطرناک بود و آقایان مسبوق هستند و مجبور نیستیم توضیحش را بدهم حتی در این باب بر من زحمت وارد آمد و فقط خداوند مرا حفظ کرد.

بنده آزادی طلب هستم و شخصیت بنده این است که آزادی در دنیا مخصوصاً کشور ما برقرار باشد ولیکن تأسف دارم که توجه کافی نشد به بیانی که بنده یک شبی کردم و به توسط رادیو منتشر شد که در آن جا همه این مطالب به‌طور مختصر و مفید با این که نه حال داشتم و نه مجال ذکر کردم. همان‌طور که امنیت در سایه قانون و محترم بودن قانون تأمین می‌شود آزادی هم در سایه محترم بودن قانون تأمین می‌شود. در این اوقات می‌پنیم که در روزنامه‌ها خیلی صحبت از سانسور می‌کنند و از این که هیئت دولت لایحه تهیه کرده است که جراید را تحت سانسور در بیاورد و به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد بنده مأخذ این اطلاعات را نمی‌دانم چیست ولیکن بنده اطمینان می‌دهم که در این هیئت دولت صحبتی از سانسور پیش نیامده و پیش

نخواهد آمد و لایحه هم برای این کار تهیه نشده است. نه این است که بنده سانسور را یک عفریتی می‌دانم آن‌طوری که آقایان به نظرشان مجسم می‌کنند. عرض کنم به هیچ وجه من الوجوه در هیچ وقت از اوقات سانسور نباید باشد در جراید این را هم عرض کنم و بنده باک ندارم که این را عرض کنم که سانسور بعضی اوقات در جراید باید باشد. در همین موقع در ممالکی که همیشه آزادی داشته‌اند و آزادی در آنجا حکمفرما است الآن سانسور در آنجا برقرار است و در یک وقتی سانسور اگر باشد باید از روی مصلحت و موقت باشد یعنی در یک وقتی باید سانسور کرد که مصالح عالی مملکت بر آزادی زبان و قلم مرجع باشد ولی البته باید موقت باشد امیدوارم که در کشور ما کار به آنجا نرسد و آرزو مندم و هیچ میل ندارم که بیایم در مجلس شورای ملی و تقاضای برقراری سانسور را بکنیم برای این که یک اندازه کار به دست کسانی است که از آزادی زبان و آزادی قلم استفاده می‌کنند به خاطر داشته باشند که زبان و قلم اگر آزاد باشد آن زبان و قلمی باید آزاد باشد که عفت داشته باشد (صحیح است) بنده البته از بیانات و تذکرات آقایان مستفیض می‌شوم و عجالاً عرایض خودم را خاتمه می‌دهم و همین قدر یادآوری می‌کنم که این هیئت دولت یازده روز است به مجلس شورای ملی معرفی شده‌اند و این هم روز دومی است که در برنامه او مذاکره می‌شود و خیلی مقتضی است و مصلحت است که آقایان البته صحبت‌های خودشان را بکنند اما در این جلسه تکلیف هیئت دولت را از رد یا قبول معلوم بفرمایند زیرا تا وقتی که تکلیف برنامه معین نشده است هیئت دولت تا اندازه‌ای تکلیفش نامعلوم است.

پس از بیانات فروغی، چند نفر دیگر از نمایندگان و وزیران صحبت کردند بالأخره در جلسه ۲۳ آذرماه ۱۳۲۵ اعلام رأی شد و از ۱۰۳ نفر عده حاضر در جلسه ۷۷ نفر موافق، دو نفر مخالف، و سه نفر ممتنع بودند و ۲۱ نفر هم از جای خود برنخاستند. در واقع دولت در مجلس ۲۶ نفر مخالف داشت و با احتساب چند نفری که در موقع اعلام رأی از جلسه خارج شدند معلوم شد دولت فروغی اکثریت ضعیفی در مجلس دارد و زیاد دوام نخواهد کرد.

باید یادآور شد که منظور فروغی از مطالبی که در مورد سانسور مطبوعات بیان داشت این بود که اثر لایحه پیشنهادی خود را دایر بر سانسور مطبوعات و بازداشت اشخاص مفسد که در کابینه اول به مجلس دوره ۱۲ پیشنهاد کرد و مورد مخالفت شدید مجلسیان قرار گرفته بود، از بین ببرد. لایحه سانسور مطبوعات و بازداشت اشخاص مفسد در آخرین روز مجلس دوره

دوازدهم که روز هشتم آبان ماه ۱۳۲۰ تشکیل شد توسط آقای وزیر دادگستری به مجلس تقدیم گردید که شدیداً مورد مخالفت و حمله از طرف بعضی از نمایندگان قرار گرفت و حتی در جلسه خصوصی فروغی هر چه سعی و تلاش کرد آن را به تصویب برساند مثمر ثمر واقع نشد و فروغی ناچار شد لایحه را پس بگیرد. بدیهی است تقدیم لایحه سانسور مطبوعات به مجلس در مطبوعات هم اثر نامطلوبی برای دولت به جای گذاشت و در بعضی از جراید شدیداً به لایحه مزبور اعتراض شد.

امیر تیمور — بنده این عرایض را عرض کردم برای این که هر روز دچار استیضاح نشویم.

دکتر سنگ — بعد می توانید استیضاح کنید (همه نمایندگان — زنگ رئیس).

رئیس — دعا که در مجلس موضوعی ندارد.

جمعی از نمایندگان — رأی بگیرید. رأی. رأی

دکتر سنگ — بنابراین بنده پیشنهاد می کنم رأی بگیرید اگر هیئت دولت قبول شد آن وقت.

نخست وزیر — عرض کنم خود آقای امیر تیمور که مدتهاست در مجلس شورای ملی هستند ترتیبات پارلمانی را البته می داند ولیکن بنده لازم می دانم عرض کنم موضوع ارز را که ایشان فرمودند چون در دوره سابق این هیئت دولت این مطلب مذاکره شد و خودشان مسبوق هستند که بنده یک وقتی که متجاوز از یک ماه و چهل روز قبل از این باشد در این موضوع لازم دانستم که با بعضی از آقایان نمایندگان و جماعتی که اهل اطلاع باشند مشورت کنیم.

این طور که ایشان می فرمایند میلیونها به مملکت خسارت وارد می آید و خواهد آمد این مسأله مسلم نیست ببینیم واقعاً این طور هست یا نیست بعد از این مدت کمیسیون هم منعقد شد مذاکرات کردیم مشاوره بسیار کردیم و مطلب تقریباً تا اندازه ای روشن شد و بنا شد که هیئت دولت بروند و در زمینه این عملیاتی که واقع شده است فکر کنند و تصمیمی بگیرند در این ضمن ترتیباتی پیش آمد که در هیئت دولت تغییری واقع شد و در این چند روزه تقریباً از آن روزی که این جلسات کمیسیون خاتمه پیدا کرد تا امروز مشغول همین کار است. اگر مقصودتان این است که آن استیضاح را بفرمایید خوب آن استیضاح که از هیئت دولت نبود از وزیر دارائی بود و چون وزیر دارائی رفته است از وزیر دارائی جدید که گمان نمی کنم موضوعیتی داشته باشد این استیضاح را بکند و هیئت دولت هم می گوید ما مشغول این عمل هستیم و هر چه زودتر این

تصمیم را خواهیم گرفت اگر شما به عقیده خودتان باقی بودید و دولت هم اقدامی نکرد شما مختار هستید که سؤال کنید می‌خواهید هم استیضاح کنید دولت هم استنکاف نمی‌کند و اشکالی ندارد مسائل دیگری را هم که فرمودید اگر بنده حالا وارد بشوم خیلی مفصل می‌شود و عیناً همین حال را دارد و این فرض است که ما بدانیم این هیئت دولت که هست طرف اعتماد مجلس هست یا نیست اگر امروز خیلی عجله دارید باید معلوم شود چه وزیری در مذاکرات طرف شما می‌شود و الا بعد به‌طور خصوصی، به‌طور رسمی، به‌طور علنی، همه جورش را حاضرم. بنابراین مطلب این است مذاکره در باب این‌که فلان امر چه شده یا چه نشده طرف می‌خواهد باید معلوم شود که طرف شما هست یا نیست این را وقتی معلوم کردید آن وقت هر فرمایشی دارید بفرمایید.

امیر تیمور کلالی — بنده عجلتاً با فرمایشی که آقای رئیس‌الوزراء فرمودند می‌گذارم برای بعد وقتی که تکلیف هیئت دولت معلوم شد.

عده حاضر ۱۱۲ نفر، رأی سفید ۶۵ رأی و چهار رأی کبود و دو ورقه بدون اسم شمارش شد. اسامی مخالفین آقایان: ارگانی - مجید موقر - ابوالقاسم نراقی - عبدالله شهدوست. موافقین آقایان: هدایت - نواب - فرخ - حمزه‌تاش - هاشمی - ابراهیم سمیعی - شجاع - مشیر دوامی - لاریجانی - صفوی - فرشی - رستم‌گیو - احمد مذهب - محمود عزیری - نائینی - بیات - عبدالله ناهید - مجد ضیائی - نقابت - معینی - خسروشاهی - شاهرودی - کامل ماکونی - کازرونیان - ملک‌زاده آملی - یمین اسفندیاری - دکتر لقمان - نصرتیان - محمدتقی شیرازی - محمدرضا پارسا - محمدتقی معتضدی - افخمی - ساگنیان - فیاض - صفاری - بوداغیان - فتوحی - رهبری - گودرزنیا - مرآت اسفندیاری - رفیعی - دکتر ملک‌زاده - اصفهانیان - مخبر فرهمند - ابراهیم بریگی - دکتر غزل‌ایاغ - دکتر قاسم غنی - مقدم - معتصم سنگ - اوحدی - طالش رحمت سمیعی - چاپچی - اسمعیل سنگ - خلیل حریری - محسن مهدوی.

برای آرامش مردم طهران*

عرایض بنده امروز مختصر است و هنوز موقع این نرسیده است که خاطر محترم نمایندگان را از جزئیات و تفصیل قضایای اخیر مستحضر کنم. همین قدر عرض می‌کنم مذاکرات و اقدامات در موضوع قضایای اخیر از دیروز به یک مرحله جدی‌تر و روشنتری رسیده است. حالا مشغول هستیم هم مطالعه می‌کنیم و هم مذاکره و در ظرف فردا و پس فردا امیدوارم به نتیجه قطعی برسیم و خاطر آقایان مستحضر بشود.

چیزی را که بیشتر بنده می‌خواستم خاطرنشان کنم این تأسفی است که از برای ما حاصل شده است از وضع روحیه مردم که بنده چیزهای غریب و عجیب می‌شنوم از اراجیف و جعلیات و می‌بینم وحشت خاطر زیادی برای اهالی طهران است و حتی می‌شنوم جماعتی از طهران بیرون می‌روند و خارج می‌شوند و من علت این را نمی‌دانم گرچه می‌دانم به واسطه القانات صوری و به واسطه خبرهایی است که مغرضین منتشر می‌کنند، ولیکن می‌خواهم عرض کنم چرا مردم این قدر متوحش هستند؟ برای مرکز و برای افراد خطری در بین نیست.

این قضایایی که واقع شده است در نتیجه همان اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود. ولیکن بنده می‌خواهم اطمینان بدهم به آقایان و همه اهل طهران که این طور دستپاچه و پریشان خاطر نباشند که هیچ قسم مخاطره‌ای برای طهران و برای مرکز و برای دولت نیست.

اگر خبری می‌شنوید باور نکنید و هراس میان مردم نیندازید که این خودش دست و پای ما را می‌بندد که ما کار نمی‌توانیم بکنیم. اگر بنا باشد که ما همه متوجه این باشیم که جلوی هراس

مردم را بگیریم نمی‌توانیم کار بکنیم. نان فراوان است، گندم فراوان است، همه چیز هست، اما اگر بنا شد هرکس به جای این‌که یک دانه نان که محتاج است ده تا نان بخرد البته تنگی پیش می‌آید. در این‌که ما در یک موقع مشکلی گرفتار شده‌ایم حرفی نیست. ما که این را پنهان نکرده‌ایم. آقایان که می‌دانند یک قضیه مشکلی برای دولت پیش آمده است. روزگار همین است که گاهی قضایای مشکل برای دولت پیش می‌آید. وقتی که مشکل پیش آمد باید بنشینند و حل کنند و البته برای این‌که حل شود مردم هم باید کمک کنند، نه این‌که مشکلاتی را هم در داخله برای خودمان درست کنیم.

البته مردم آسوده باشند و خاطرشان پریشان نباشد. کجا فرار می‌کنند؟ چرا فرار می‌کنند؟ بنده اطمینان می‌دهم که شهر طهران کاملاً در امان است. هیچ خطری نیست. البته آقایان باید میان مردم این مسئله را منتشر کنند و به این اراجیف و جعلیات غریب و عجیبی که شنیده می‌شود توجه نکنند. بدانند که یا از نادانی یا از سوء نیت است. چه عقلهایی این حرفها را درست می‌کند. البته این اراجیف را نباید گوش داد و مردم سر جای خودشان بنشینند و آرام باشند و ما هم بنشینیم و عملی را تمام کنیم و فردا و پس فردا که به نتیجه قطعی رسید آقایان را از جریان امر آگاه سازیم.

تقاضای رأی اعتماد به دولت *

بنده و همکاران بنده به خوبی می دانیم و می فهمیم که آقایان نمایندگان محترم از این پیش آمد اسف انگیز چقدر قلبشان متأثر و متألم است. آقایان نمایندگان که به جای خود یقین است که همه افراد ایرانی از این وقایع قلبشان مجروح شده. دنیا در یک آتش عجیبی می سوزد، اکثر ملل و دُول گرفتار هنگامه و مصیبتها و کشتارها و خسارات مالی و جانی فراوان و فوق العاده هستند. ما از روزی که دو سال پیش جنگ شروع شد همیشه دعا می کردیم و آرزو مند بودیم که دامنه این آتش سوزی زیاد وسعت پیدا نکند و حتی الامکان کمتر ملل و بندگان خدا گرفتار این مصیبت بشوند. ضمناً ما هم محفوظ بمانیم. معلوم می شود تقدیر این طور بوده است که این آتش جهان سوز باشد و ما هم برکنار نمانیم.

حالا چیزی که بنده می خواهم عرض کنم این است که بر حسب مقررات و ترتیب حکومت پارلمانی هر هیئت دولتی مکلف است به این که احساسات نمایندگان ملت را نسبت به خودش و عملیاتش بداند. اظهار این احساسات وجه دیگری ندارد جز این که رأی بدهند. بنابراین تقاضا خواهم کرد که به یک رأیی احساسات خودشان را نسبت به دولت اظهار دارند. البته این رأی یا رأی عدم اعتماد است یا رأی اعتماد. اگر رأی عدم اعتماد دادید مطلب معلوم است و توضیح لازم ندارد.

این که بنده می خواهم خاطر همه را متوجه کنم این است که اگر بنا را بر رأی اعتماد گذاشتید البته نه آقایان نمایندگان با این نیت این رأی را خواهند داد و نه ما و هیچ کس دیگر نباید این رأی را این طور تفسیر کنند که آقایان نمایندگان از این پیش آمد ناخشنود نیستند. مسلم است که هیچ ایرانی چنین رأیی نمی تواند بدهد. البته این طور نیست، فقط معنی آن این است که نمایندگان اظهار خواهند کرد دولت حاضر در اقدامات خودش به خطا نرفته است و

آقایان نمایندگان موافقت دارند که این هیئت دولت با مساعدت ایشان اقدامات و انجام وظایف خودشان را مداومت دهند. این است عرایض بنده و به این دلیل است که عرض می‌کنم میل دارم مجلس شورای ملی احساسات خودش را اظهار دارد.^۱

استعفای رضاشاه پهلوی*

یکی از مهمترین قضایا و امور را که واقع شده است باید به عرض مجلس شورای ملی و به اطلاع عموم ملت برسانم و متأسفم که با این کسالت مزاج و این که نفس ندارم و قضیه هم طوری به سرعت انجام گرفته است که مجالی نداشته‌ام فکری بکنم تا بیاناتی که در این جا می‌کنم مرتب باشد از این جهت معذرت می‌خواهم و اگر ملاحظه فرمودید که قدری بیاناتم نامرتب است معذورم دارید. آن قضیه این است که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به موجباتی که حالا خواهم خواند اراده کردند که از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشین قانونی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استعفانامه‌ای نوشتند و والا حضرت همایون ولایتعهد زمام امور را به دست گرفتند. استعفانامه ایشان این است:

نظر به این که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند نسبت به ایشان بکنند.

کاخ مرمر، طهران، ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰، امضاء**

به طوری که عرض کردم بحمدالله اعلیحضرت سابق جانشین جوان لایق محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت ایران را به دست بگیرند و به دست گرفتند و

* جلسه ۱۱۵، روز سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۱.

** متنی را که محمدعلی فروغی به خط خود می‌نویسد رضاشاه امضاء کرده است. عکس آن چندبار در مراجع مختلف چاپ شده است.

بنده را مأمور و مفتخر فرمودند که با همکارانی که سابقاً معین شده بودند به اتفاق آنها در جریان امور مملکت به وظایف خودمان بپردازیم.

ولی در این موقع که ایشان زمام امور را به دست گرفتند و بنا شد که ما کناره‌گیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به ملت اعلام کنیم امر فرمودند که به اطلاع عاقله و مجلس شورای ملی برسانم که ایشان در امر مملکت و مملکت‌داری نظریات خاصی دارند که چون مجال نداشتیم تهیه کنیم و به روی کاغذ بیاوریم نمی‌توانم به تفصیل عرض کنم. لذا به اجمال عرض می‌کنم و آن این است که ملت ایران بدانند که من کاملاً یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من براین است که قانون اساسی دولت و مملکت و ملت ایران را کاملاً رعایت کنم و محفوظ بدارم و جریان عادی قوانین را هم که مجلس شورای ملی وضع کرده است یا وضع خواهد کرد تأمین کنم و اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً یا فرداً تعدیاتی شده باشد از هر ناحیه‌ای که آن تعدیات واقع شده باشد از صدر تا ذیل مطمئن باشند که اقدام خواهیم کرد از برای این که آن تعدیات مرتفع و حتی‌الامکان جبران بشود.

امیدوارم این سلطنت نو، بر ملت ایران مبارک باشد و آرزوهایی که ملت ایران نسبت به خودش دارد و آرزوهایی که ملت و میهن‌پرستان ایران نسبت به این دولت و ملت و مملکت دارند در سایه توجهات شاهنشاه جوان جدید صورت وقوع پیدا کند.

عجالتاً عرض کردم چون امکان نداشت که به تفصیل بیان کنم و توضیح مفصل بدهم به این مختصر اکتفا می‌کنم برای این که هر چه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ایران از وقوع این واقعه مهم خبردار شوند و تقاضا می‌کنم که موافقت فرمایند که فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند و به وظایف قانونی خودشان در این باب عمل کنند.

سخنان علی دشتی

پس از آن علی دشتی چنین گفت: البته مطلب زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصاً خیلی زیاد است اما به متابعت از نظر آقای نخست وزیر ما از همه مطالب گفتنی صرف‌نظر می‌کنیم فقط یک موضوع است این جا که بسیاری از رفقای مجلسی من با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست. قسمت اخیر نطق آقای نخست وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به این که تمام خرابکاریهای گذشته ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست وزیر برسانم.

در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار بدون

نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند. مردم عجالتاً می‌خواهند که این قسمت به‌طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت به‌طور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه وکلا میل دارند که بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب این کار باشند. ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند. البته خود دولت تدابیر حقوقی اتخاذ می‌کند و این را باید بدانیم که چه اقداماتی می‌کنند.

مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود. در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و این که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد. بلکه باید یک هیأت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها تطبیق کنند با ثبت‌های آن. بنابراین می‌خواستم از آقای نخست‌وزیر استدعا کنم که آیا در این خصوص فکری کرده‌اند و می‌توانند از این بابت اسباب اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند؟

پاسخ فروغی

فروغی در پاسخ گفت: بنده همان‌طور که عرض کردم نه حالتی و نه فرصتی اجازه نمی‌داد در این باب به تفصیل عرض کنم. به‌طور اجمال عرض کردم اولاً اعلیحضرت پادشاه جدید کاملاً نظر دارند که مطابق قانون اساسی عمل شود و یکی از مقتضیات قانون اساسی این است که هیأت وزیران در امور مربوط به وظیفه اشتراکی خودشان اختیاراتی داشته باشند که مطابق آن اختیارات و مسئولیتی که در مقابل مجلس شورای ملی دارند عمل کنند. بنده را شخصاً آقایان می‌شناسند، گمان می‌کنم امتحان خودم را داده باشم (صحیح است) اگر غیر از این بود زیر بار نمی‌رفتم و اگر غیر از این باشد زیر بار نخواهم رفت.

بنابراین از امروز به بعد ما امیدواریم بلکه یقین داریم که جریان امور مملکت آن‌طور که باید بین دولت و مجلس شورای ملی با همکاری تام و تمام به‌طوری که همه از همه امور مطلع و مستحضر باشند جریان پیدا کند.

در مسأله جواهرات که فرمودند حالا بنده نمی‌خواهم عرض کنم درست است یا نیست. در جلسه گذشته آقای وزیر دارائی گزارش مطلب را دادند. البته این تقاضای آقای دشتی یک تقاضای خیلی معقولی است که اگر بخواهند نظارت کامل بکنند اکتفا نکنند که فقط یک عده بیست نفر یا سی نفر یا صد نفر یا صد و سی نفر آقایان نمایندگان بروند آنجا تماشا کنند. البته خیلی تقاضای صحیح و معقولی است که درست رسیدگی شود. جواهرات ثبت و دفتر دارد و

این را بنده مطمئن هستم که ثبت‌ها و دفترها هست و محفوظ است و جواهرات هم در بانک ملی هست. می‌توانند هر کس را که میل دارند تعیین بفرمایند. کمیسیون از داخل و از خارج مجلس به هر قسمتی که تصویب می‌فرمایند تشکیل بدهند، مردمان بصیر در سر فرصت با مجال ببینند تطبیق کنند. اگر درست است ان‌شاءالله فبها، و اگر هم درست نیست آن‌وقت تکلیف معلوم شود.

سخنان سید یعقوب انوار

پس از آن سید یعقوب انوار چنین گفت: الخیر فی ماوقع. یک پیش آمدی واقع شده است که ان‌شاءالله الرحمن امیدوارم این پیش‌آمد برای ملت ایران پیش‌آمد نیکی باشد و خیر و سعادت ملت ایران در این پیش‌آمد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من یک خوشوقتی دارم که الآن دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجالس سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که ان‌شاءالله امیدوارم تمام خرابیهای سابق ما ترمیم شود.

مثلاً من می‌گویم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر فوری آن وزیر حاضر شود. روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند. تاکی باید ملت ایران صدا نداشته باشند که بگویند آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است.

بعد از این کار، بنده و جناب‌عالی آقای دشتی امیدواریم که کارها تحت نظارت خودمان یعنی مجلس شورای ملی بیاید و بعد از این هم باید برای سعادت مملکت کار کنیم و وزراء هم بعد از این راه مجلس را گم نکنند.

آقای فروغی شما پرورده مجلس هستید. بنده یک روز در جایی گفتم آقا بفرمایید وزراء بیایند در مجلس، گفتند وزراء به مجلس کاری ندارند.

به قانون اساسی که باید عمل کنند. قانون اساسی خونبهای مردم است. قانون اساسی روح مردم ایران است، خونبهای مبالغی اموال مردم ایران است. این قانون اساسی باید بهش عمل شود و وزراء بایستی مسئول مجلس باشند این‌که آقای رئیس‌الوزراء الفاظ را هم خراب کردند (خنده حضار) نمی‌گوییم که شما در حدود خودتان مختار نباشید. ما گفتیم وزراء کدخدایی هستند در حوزه وزارتیشان ولی ما هم این حق را داریم که مطابق قانون عمل کنیم.

پاسخ فروغی

فروغی در پاسخ این‌طور سخن گفت: فرمایشات آقای انوار همان‌طوری است که ملاحظه فرمودید و

بنده اطمینان می‌دهم و امیدوارم که جریان امور بر طبق دلخواه باشد. چیزی را که می‌خواهم عرض کنم این است که متأسفانه به‌طوری که در جلسهٔ ماقبل آخر مجلس آمدیم و به استحضار خاطر نمایندگان محترم رساندیم قضایا و پیش‌آمدهایی برخلاف ترصد و میل ما واقع شده است که من جمله یکی این بود که در بعضی از قسمتهای کشور ما قوای شوروی و در یک قسمت دیگر قوای انگلیس اقامت کند و چیزهای دیگری که در آن یادداشتها ملاحظه فرمودید که آنها چه تقاضا کردند و مادر مقابل چه تقاضا کردیم و بالأخره چه نتیجه حاصل شد. عجالتاً قرار بر این شده است که قوای شوروی و انگلیس در بعضی از قسمتهای خاک ما باشند. اینها برای یک مقاصدی آمده‌اند. حوانجی دارند، کارهایی دارند. ناچار رفت و آمدهایی از این شهر به آن شهر، از این خط به آن خط می‌کنند. این رفت و آمدها بر حسب اطمینانهای کتبی و شفاهی که داده شده است به هیچ‌وجه مزاحم حال دولت و ملت ایران نخواهد بود و بر ضدیت و مخاصمت و مزاحمت مردم نیست.

مثلاً همین الآن خبر دادند که قوای خارجی از جاهایی حرکت و به طرف طهران نزدیک می‌شوند. هر چند که دولت اقدامات کرده است که قوا به شهر نیاید و امیدواریم که این اقدامات مؤثر باشد، ولی فرضاً هم که نزدیک طهران بیایند این را باید خاطر آقایان نمایندگان مسبق باشد که اینها برای مخاصمت نمی‌آیند برای مقاصد خودشان نسبت به کارهایی که دارند می‌آیند و می‌روند اگر احياناً از این حرکات به گوش آقایان خبری برسد آقایان نمایندگان و مردم تصور نکنند مقاصد خصمانه دارند.

آن اندازه‌ای که به ما اطمینان داده‌اند و ما هم البته این اطمینان را حاصل کرده‌ایم مطلب این است. ولی باز مبادا مثل چند روز پیش مردم وحشت کنند و اسباب زحمت برای ما فراهم گردد و از شنیدن بعضی اخبار پریشان شوند و به دست و پا بیفتند و در نگهداری امنیت و ارزاق شهر کار بر ما سخت شود، مشکلات برای ما ایجاد گردد. از این جهت عرض کردم که عموم ملت و عموم مردم مطلع باشند که از این جهت پریشان خاطر نباشند و به هراس نیفتند.

سخنرانی از رادیو طهران*

برادران و هم‌میهنان عزیزم

بحمدالله به فضل خداوند در سایه توجه شاهنشاه جوان جوانبخت بار دیگر پا به دایره آزادی گذاشتید و می‌توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید.

از رنج و محنتی که در ظرف سی چهل سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر نعمت آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هرکس هر چه می‌خواهد بکند. در عین آزادی قیود و حدودی لازم است. اگر حدودی درکار نباشد و همه خودسر باشند هیچ‌کس آزاد نخواهد بود. هر کس از دیگران قوی‌تر باشد آنان را اسیر و بنده خود خواهد کرد.

قیود و حدودی که برای خودسری هست همان است که قانون درکار باشد و هرکس حدود اختیارات خود را بداند و از آن تجاوز نکند.

پس کشوری که قانون ندارد یا در آن مجری و محترم نیست مردمش آزاد نخواهند بود و آسوده زیست نخواهند کرد. این حقیقتی است بسیار ساده و روشن و هیچ‌کس منکر آن نمی‌شود. اما متأسفانه کمتر کسی به این حقیقت ایمان دارد. زیرا غالباً می‌بینیم مردم حدود قانون را برای دیگران لازم می‌دانند اما رعایتش را برای خودشان واجب نمی‌شمارند. اگر هرکس معتقد بود که رعایت حدود قانون تنها نسبت به دیگران واجب نیست بلکه به خود او هم واجب است، تخلف از قانون واقع نمی‌شد و حال آنکه ما هر روز می‌بینیم بسیاری از اشخاص از قانون تخلف می‌کنند و کمتر کسی است که متوجه باشد که اگر تخلف از قانون را از طرف خود جایز بدانند دلیلی ندارد که دیگران هم تخلف از قانون را از طرف خودشان جایز ندانند.

در این صورت تخلف از قانون امری رایج و شایع خواهد بود و همان نتیجه دست می‌دهد که گفتیم آسایش از همه سلب می‌شود متأسفانه بسیاری از مردم چنین‌اند که هر وقت بتوانند زور بگویند، می‌گویند. غافل از این‌که اگر بنا به زورگویی باشد امروز من می‌توانم به زیردست خود زور بگویم، اما فردا زیردستی پیدا می‌شود که به من زور بگوید. پس همین کس که امروز زور می‌گوید فردا دچار زیردست‌تر از خود می‌شود. آن‌گاه آه و ناله می‌کند و به این ترتیب دنیا درست مصداق گفته شیخ سعدی می‌شود که می‌فرماید:

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست
 پس اولین سفارشی که در عالم خیرخواهی و میهن‌دوستی به شما می‌کنم این است که متوجه باشید که ملت آزاد آن است که جریان امور بر وفق قانون باشد و بنابراین هر کس به قانون بی‌اعتنایی کند و تخلف از آن را روا بدارد دشمن آزادی است، یعنی دشمن آسایش ملت است. یک نکته دیگر هم در این باب می‌گویم و به مطلب دیگر می‌پردازم و آن این است که شما شنوندگان، من یقین دارم که بسیار شنیده‌اید که از تمدن و توحش و ملل متعبد و وحشی سخن می‌گویند. آیا درست فکر کرده‌اید که ملت متعبد کدام است و ملت وحشی چیست؟ گمانم این است که بعضی از شما خواهند گفت ملت متعبد آن است که راه‌آهن و کارخانه و لشکر و سپاه و تانک و هواپیما و از این قبیل چیزها دارد و ملت وحشی آن است که این چیزها را ندارد و یا خواهند گفت ملت متعبد آن است که شهرهایش چنین و چنان باشد. خیابانهایش وسیع و آسفalte و خانه‌هایش چند اشکوبه باشد و قس علی‌هذا. البته ملل متعبد این چیزها را دارند، اما من به شما می‌گویم بدانید که این چیزها فروع تمدن‌اند، اصل تمدن نیستند. اصل تمدن این است که ملت تربیت داشته باشد و بهترین علامت تربیت داشتن ملت این است که قانون را محترم بدارد و رعایت کند. اگر این اصل محفوظ باشد آن فروع خودبه‌خود حاصل می‌شود.

اما اگر ملتی قانون را محترم ندارد هر قدر از این چیزها داشته باشد نمی‌توان گفت تربیت دارد و نمی‌توان گفت متعبد است. آن چیزها هم عاقبت از دستش می‌رود. پس از این مقدمات که گمان می‌کنم قابل انکار نباشد می‌پردازم به اصل مطلب. یادآوری می‌کنم که وجود قانون بسته به دو چیز است: یکی قانون‌گذار و یکی مجری قانون. جمع این دو چیز را حکومت یا دولت می‌گویند. زمانهای مختلف را که در نظر می‌گیریم می‌بینیم حکومت‌های آنها همیشه یکسان نبوده و نیستند. گاهی از اوقات قانون‌گذار و مجری قانون یک نفر بوده و گاهی چند نفر معدود و بعضی از ملتها هم بوده و هستند که قانون‌گذار و اجرای قانون را تمام ملت بر عهده گرفته است. قسم اول حکومت انفرادی و استبدادی است. قسم دوم حکومت خواص و اشراف است.

قسم سوم را حکومت ملی می‌گویند که اروپاییان دموکراسی می‌نامند و هر یک از این سه قسم هم اشکال مختلف داشته و دارد که چون مقصود من این نیست که به شما علم حقوق درس بدهم داخل این مبحث نمی‌شوم و همین قدر می‌گویم ملت‌ها هر چه داناتر و به رشد و بلوغ نزدیکتر می‌شوند به قسم سوم یعنی حکومت ملی متمایل‌تر می‌گردند، جز این‌که ملت‌ها چون غالباً دارای جمعیت فراوان و کشور پهناورند نمی‌توانند هر روز یک جا جمع شوند و وظیفه قانون‌گذاری و اجرای قانون را خودشان مستقیماً بجا بیاورند. بنابراین بهترین ترتیبی که پیدا کردند این است که ملت جماعتی را نماینده خود قرار دهد که به نام او قانون‌گذاری کنند و مجمع آن نمایندگان را مجلس و ما مجلس شورای ملی نامیده‌ایم. مجلس هم چند نفر را برای اجرای قانون اختیار می‌کند که هیأت وزیران نامیده می‌شود و این هر دو جماعت در تحت ریاست عالیّه یک نفر هستند که اگر او انتخاباتی باشد رئیس جمهوری و اگر دائمی و موروثی باشد پادشاه است.

شما ملت ایران به موجب قانون اساسی که تقریباً سی و پنج سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این سی و پنج سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده‌اید علت آن چیست؟ من برای شما توضیح می‌دهم.

علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را به درستی نمی‌دانستید و به وظایف آن قیام نمی‌کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید محفوظ شود تخلف می‌کردید. شرایطی که در حکومت ملی باید محفوظ باشد چیست؟

فراموش نکنید که معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد و البته می‌دانید که هر کس اختیاراتی دارد در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می‌شود. پس اگر مقتضای اختیارات خود چنانچه وظیفه وجدانی حکم می‌کند عمل نکند مسئول واقع می‌شود و معنی مسئول واقع شدن همیشه این نیست که کسی از او سؤال و بازخواست کند و مسئول واقع شدن غالباً به این است که شخص گرفتار عاقبت وخیم می‌شود. اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند خالق را همیشه به روز قیامت نباید محول نمود. غالباً بازخواست در همین زندگانی دنیا واقع می‌شود و شخص جزای عمل خود را می‌بیند و چنانکه گفته‌اند:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

اکنون ببینیم اگر ملت در اختیارات خود به مقتضای وظیفه قانونی و وجدانی عمل نکند چگونه

مسئول واقع می‌شود. مَلّت مختلفند و هر کدام در عمل حکومت مَلّی و وظیفه خاصی دارند. مردم موظفند که در انتخاب نمایندگان خود برای مجلس شورای مَلّی اهتمام داشته و نمایندگان صالح انتخاب کنند و پس از انتخاب مراقب رفتار آنان باشند و افکار صالح یعنی عقاید آزادی‌خواهی یعنی قانون‌خواهی یعنی میهن‌دوستی نمایش دهند و معتقد باشند که خیر عموم خواستن بر اعمال اغراض و هوای نفس و جاه‌طلبی ندانند.

وظیفه وزیران این است که خود را مجری قانون و خدمت مَلّت بدانند و در پیشنهاد قوانین همواره خیر و صلاح مَلّت را در نظر داشته باشند. وظیفه مستخدمین و کارکنان دولت این است که در اجرای قوانین از روی صحت و دوستی وسیله پیشرفت کار وزیران باشند و موجبات آسایش ابناء نوع خود را که مخدومین ایشان هستند فراهم آورند.

وظیفه روزنامه‌نگاران این است که هادی افکار مردم شوند و مَلّت و دولت را به راه خیر دلالت کنند.

وظیفه پادشاه این است که حافظ قانون اساسی و ناظر اعمال دولت باشد و افراد مَلّت را فرزندان خود بداند و به مقتضای مهر پدری با آنها رفتار کند و گفتار و کردار خود را با اصول شرافت و آبرومندی تطبیق کند که چنانکه یکی از حکمای اروپا گفته است: اگر بنیاد حکومت استبدادی بر ترس و بیم است بنیاد حکومت مَلّی بر شرافت افراد مَلّت است و مخصوصاً اگر متصدیان امور عامه شرافت را در اعمال خود نصب‌العین خویش سازند کار حکومت مَلّی پیشرفت نمی‌کند.

بالآخره جمیع طبقات باید دست‌به‌دست یکدیگر داده در پیش بردن حکومت مَلّی متفق و متحد باشند که بزرگترین آفت حکومت اختلاف کلمه و نفاق است.

پس اگر افراد مَلّت فقط ملاحظات و منافع شخصی را منظور بدانند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جوئی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده به جای اشتغال به امور شرافتمندی برای پیشرفت اغراض خصوصی وسایل نامناسب از تزویر و نفاق و فتنه و فساد و دسته‌بندی و هوچیگری به کار برند.

اگر نمایندگان مَلّت در قانون‌گذاری به اجرای قانون اهتمام لازم ننمایند و نمایندگان، مَلّت را وسیله تحصیل یا حفظ منافع شخصی بدانند و عوام‌فریبی را پیشه خود سازند و دسیسه‌کاری را شعار خود کنند یا معنی نمایندگی مَلّت را فقط مدّعی شدن با دولت بدانند.

اگر وزیران وزارت را فقط مایه تخصیص و جلب منافع شخصی فرض کنند.

اگر روزنامه‌نگاران به جای حقیقت‌گویی و رهبری مَلّت به راه خیر روزنامه را آلت هتاک و پیش بردن اغراض فاسد قرار دهند و اگر پادشاه حافظ قوانین نباشد و افراد مَلّت را فرزندان خود

نداند و سلطنت را وسیله اجرای هوای نفس بسازد و اگر طبقات ملت از طریق شرافت پا بیرون گذارند یا راه اختلاف و نفاق پیش گیرند گذشته از این که شخصاً مسئول یعنی گرفتار عاقبت وخیم می شوند باید حتم و یقین دانست که اوضاع این سی و پنج سال گذشته تجدید خواهد شد و کشور و ملت هر روز گرفتار مصیبت و فتنه و فساد می شود و نه تنها آزادی تباه خواهد شد بلکه به دار فنا و نیستی خواهیم رفت.

اگر ملت عبرت گرفته باشد و به وظیفه وجدانی خود عمل کند امیدواری می توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دوره شرافت و سعادت و سرفرازی برسد. این مطلب را که اظهار کردم ممکن است بفرمایید سخنها مبتذل بود که همه کس می داند و گفتن نداشت. من هم آرزو مندم که چنین باشد، یعنی به عمل ثابت کنید که به این حقایق ایمان داشتید، در آن صورت من از مبتذل گویی دلتنگ نخواهم بود.

فعلاً آنچه مسلماً مایه امیدواری و اطمینان خاطر ماست وجود مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است که در اندک مدتی که به سریر سلطنت جلوس فرموده اند رأفت و شفقت و مهربانی نسبت به ملت و حسن نیت به مشروطیت را کاملاً به منصه ظهور رسانیده اند. اکنون باید امیدوار بود که طبقات ملت هم به خوبی امتحان بدهند.

این جانب که گذشته از معلومات کتابی مدت پنجاه سال شاهد جریان امور این کشور و کلیه ممالک روی زمین بوده و به نظر دقت و عبرت در آنها دیده ام در این هنگام موقع را مقتضی دیدم بر حسب مسئولیتی که متوجه من شده است تذکرات را به ابناء وطن عزیز بدهم و قصد دارم اگر موفق شدم بعدها هم در مواقع مقتضی به شرح و بسط جزئیات این کلیات بپردازم.

پیمان اتحاد با شوروی و انگلیس

جلسه ۱۷ مجلس شورای ملی*

مجلس یک ساعت پیش از ظهر به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و گزارش کمیسیون امور خارجه مطرح شد.

شور دوم گزارش کمیسیون امور خارجه

راجع به پیمان دولت ایران و دولتين شوروی و انگلستان.

رئيس — گزارش کمیسیون امور خارجه مطرح است.

نخست وزیر (آقای فروغی) — آقایان نمایندگان محترم گزارش کمیسیون امور خارجه مجلس شورای ملی را که دو روز قبل طبع و توزیع شده است ملاحظه فرموده اند. راجع است به پیمان اتحادی که مطرح مذاکره است بین دولت ایران و دولتين شوروی و انگلستان. خاطر آقایان مسبوق است که مذاکراتی راجع به پیمان قبلاً در مجلس شورای ملی شد بعد عهدنامه به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و رفت به کمیسیون امور خارجه مجلس و بعد از مذاکره در کمیسیون به مجلس شورای ملی آمد برای شور اول و دوباره در مجلس مذاکره در آن طرح شد و شور اول انجام گرفت و در ضمن شور اول از طرف آقایان نمایندگان پیشنهاداتی برای ارجاع به کمیسیون (مطابق نظامنامه داخلی مجلس) تقدیم شد و در مجلس مذاکره در اطراف آن پیشنهاد شد بسیاری از آن پیشنهادات در مجلس رد شد یعنی قابل توجه نشد بعضی از آنها هم که در مجلس قابل توجه شد ارجاع به کمیسیون شد و در کمیسیون آن پیشنهادها محلّ مذاکره و مباحثه واقع شد با هیئت دولت،

* صورت مشروح مذاکرات مجلس، روز یکشنبه پنجم بهمن ماه ۱۳۲۰.

بنده و آقای وزیر امور خارجه، بودیم در کمیسیون آقایان نمایندگان اعضاء کمیسیون و صاحبان پیشنهادها تشریف داشتند و مشاورات و مباحثات شد و در نتیجه آن مشاوره‌ها با نمایندگان دولتين هم مذاکراتی به عمل آمد بالأخره آنچه که نمایندگان دولتين شوروی و انگلستان با آن در باب پیشنهادهاى آقایان نمایندگان موافقت کردند به صورت یک مراسله درآمد که ضمیمه این گزارش کمیسیون و این پیمان گشته است و به نظر آقایان نمایندگان محترم رسیده

در این موقع (نیم ساعت به ظهر) بر اثر واقعه غیرمترقبه مجلس تعطیل شد و یک ربع ساعت به ظهر مجدداً تشکیل گردید.^۱

نخست وزیر — جمله معترضه‌ای کلام بنده را قطع کرد البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است شبهاتی القاء می شود و اشخاصی هم که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند به اشتباه می افتند و بر اثر اشتباهی که برایشان دست می دهد عقایدی اتخاذ می کنند و یک حرکاتی می کنند البته اینها نباید مانع بشود از این که عقلاء حقیقت را در نظر بگیرند و مطابق مصلحت مملکت عمل و اقدام کنند (صحیح است — احسنت).

عرض می کردم بعد از این که این مذاکرات شد بالأخره نتیجه مذاکرات ما به صورت یک مراسله یک ضمیمه بر ضmann سابق این عهدنامه درآمد و بر آن اضافه شد و در این ضمیمه یک مسائلی که شاید محل تردید و تشکیک بود توضیح می شود: یکی از آنها راجع است به مسئله این که به موجب این عهدنامه دولت ایران مجبور نمی شود یعنی دولی که با ما این عهدنامه را می بندند ما را مجبور نمی کنند و حق ندارند ما را مجبور کنند به این که داخل در جنگ شویم. این یک چیزی بود که هر چند در فصل سوم اشاره به این معنی داشت ولیکن به

۱. در این موقع سید محمدعلی روشن از لژ تماشاچیه‌ها سنگی به طرف نخست وزیر پرتاب کرد و نمایندگان وحشت زده شده مجلس را ترک کردند و مأموران انتظامی مجلس روشن را دستگیر نمودند. پس از این واقعه عده‌ای از گویندگان که با پیمان سه جانبی مخالف بودند، لطایف و ظرایفی گفتند که دو بیت زیر از آن جمله است.

فروغی با کلوخ حیلۀ خویش سر ملت شکست و گفت جنگ است
حریفی بر سرش سنگی زد و گفت کلوخ انداز را پاداش سنگ است

همچنین منظومه دیگری در افواه شایع شد که یک بیت آن این است:

چراغ بخت فروغی که دامن آلوده است فدای «روشن» بی باک پاک دامن باد

اما فروغی آن واقعه را به جمله معترضه‌ای تعبیر کرد.

[چون مجلس پس از ساعتی تشکیل شد و فروغی به سخنان خود ادامه داد گفت که ابتدا گفته بود «جمله معترضه‌ای بود گذشت». ایرج افشار]

نظر آقایان رسیده بود که این صراحت تائمه‌ای را ندارد بهتر این است که تصریح شود پس در فقره اول از این مراسله ضمیمه این مطلب توضیح می‌شود که دولّین شوروی و انگلستان که با ما در این عهدنامه طرف هستند از ما تقاضای لشکرکشی و شرکت در جنگ نخواهند نمود. مطلب دوم که باز یک توضیحی است راجع به آن قسمت که در فصل چهارم نوشته شده است که قراردادهایی که منضم به این عهدنامه است در آن جا معلوم کند که دولّین شوروی و انگلستان کارهایی که در این جا می‌کنند که مستلزم یک مخارجی خواهد بود در صورتی که آن کارها برای مقاصد نظامی خودشان باشد و محلّ احتیاج ضروری دولت ایران نباشد از آن بابت مخارجی بر دولت و ملت ایران تحمیل نخواهند کرد این هم یک مسئله بود که خاطر آقایان یک قدری متوجه این مسئله بود که به غیر از آنچه که در فصل چهارم ذکر شده است تصریح شود که این قسمت هم تصریح شده است.

بالآخره توضیح آخری این است که متوجه شدند بعضی آقایان که ممکن است فصل نهم به طوری که نوشته شده است بعضی منافع و مزایایی هم که این عهدنامه برای ما تحصیل می‌کند بعد از باطل شدن این عهدنامه ... (چون این عهدنامه موعد دارد و در یک زمانی بعد از آنکه جنگ تمام شد این عهدنامه هم از بین می‌رود ولیکن یک مزایایی در این عهدنامه برای ما تحصیل شده است) می‌خواستند آقایان مطمئن باشند پس از این که صلح شد و این عهدنامه باطل شد آن مزایا از دست نرود این مطلب هم در فقره سوم این ضمیمه اخیر تصریح شده است. این تمام آن چیزی بوده است که دولت موفق شده است نسبت به این عهدنامه اخیراً یعنی بعد از خاتمه شور اول که در مجلس واقع شد به عمل آورد و از طرفهای خودش در این عهدنامه تحصیل کند (صحیح است) حال باید مجلس شورای ملی عقیده خودش را نسبت به این امر اظهار نماید.

عرض کردم این چیزهایی که ملاحظه می‌فرمایید و نگرانیهایی که از برای اشخاص هست در نتیجه یک شبهاتی است که القاء شده است و تا آن جاهایی است که طبعاً برای اشخاص پیش می‌آید بنده و هیچ کس خوشوقت نیستیم از این پیش‌آمدهایی که برای ما واقع شده است از شهریور ماه به بعد. هیچ کس نمی‌گوید خوب شد (صحیح است) و خوب واقعه‌ای بود ولیکن اموری پیش آمده است و آن امور هم در نتیجه اشتباهاتی است که ما کرده‌ایم قبل از این جریانات (صحیح است) و باید انصاف داد و اذعان کرد اشتباهاتی که سابقاً کردیم منجر به این پیش‌آمد شد (صحیح است) و اگر آن اشتباهات را سابقاً نمی‌کردیم این پیش‌آمدها نمی‌شد (صحیح است) اما حالا که شده است چه باید کرد؟ باید حتی الامکان مضرات این پیش‌آمدها را کم کرد اگر هم

بتوانیم منافعی در ضمنش ببریم. این عهدنامه برای همین منعقد می‌شود نه برای چیز دیگری که تصور می‌کنند و کسانی که مصلحت خودشان را نمی‌دانند که این عهدنامه منعقد بشود چه می‌گویند، می‌گویند این عهدنامه استقلال ایران را از بین می‌برد ولی مطالعه نمی‌کنند در مواد این عهدنامه که ببینند این عهدنامه استقلال ایران را از بین نمی‌برد. حاکمیت دولت ایران را این عهدنامه از بین نمی‌برد. اگر لطمه‌ای به استقلال و حاکمیت ایران وارد شده باشد این عهدنامه جبران می‌کند آن را، منافعی دارد این عهدنامه برای ما که مخصوصاً وقتی که منعقد شد این کیفیت که امروز هست برای ما که مملکت ما اشغال شده قوای خارجی است این کیفیت تبدیل می‌شود و در این عهدنامه تصریح می‌شود که بعد از این دیگر قوای خارجی که در این جا هستند قوای اشغالی نخواهند بود. البته خیلی بهتر بود که قوای خارجی در این جا نباشند، بنده تصدیق می‌کنم اما حالا که هستند و حالا که بنا به میل و نظر و اراده ما این قوا از این جا نمی‌روند و رفتنشان بسته به یک عواملی است که واقع می‌شود و اطمینانهایی است که حاصل می‌شود حالا که این طور است آیا بهتر نیست قوایی که این جا هستند صورت قوای اشغالی یا به عبارت آخری یک نحوه خصومت نباشد و برگردد و به صورت این بیاید که این از راه اتحاد است نه برای این که خاک ما را اشغال کرده باشند؟ (صحیح است) هیئت دولت وقتی این عهدنامه را پیشنهاد به مجلس کرد نظرش این بود که به واسطه این عهدنامه یک اندازه‌ای از مضرات وقایعی که پیش آمده است ممکن است بکاهد (صحیح است) و فوایدی هم از آن حاصل بشود. حالا هم عرض می‌کنم انعقاد این عهدنامه به عقیده ما و به عقیده هیئت دولت و بسیاری از اشخاص مطلع از امور دنیا و از امور روزگار برای ما مصلحت است. این عهدنامه مضرات جدیدی برای ما جلب نمی‌کند (صحیح است) منافعی را هم ممکن است جلب بکند و عدم انعقادش هم ممکن است از برای ما یک مضرات دیگری جلب کند. اگر انصاف داشته باشند اشخاصی که اطلاع دارند، اشخاص بی‌اطلاع را بنده عرض نمی‌کنم اشخاصی هم که غرض خارجی دارند آنها را هم عرض نمی‌کنم، ولی اشخاصی که غرض خارجی ندارند و اطلاع دارند از احوال اعضاء هیئت دولت، از احوال بنده و از احوال همکارانم گمان می‌کنم اعتراف کنند ما اگر اقدامی می‌کنیم بر ضرر مملکت خودمان نمی‌کنیم (صحیح است) ما کسانی نیستیم که راضی بشویم به قدر یک ذره، به قدر یک خردل برای این مملکت جلب مضرت بکنیم (صحیح است) منافعش برای این است که آیا مملکت برای ما هست یا نیست؟ و چه منفعتی از برای ما متصور است؟ منافع فاسدی اغراض فاسد هم امیدوارم آقایان این ظن را نداشته باشند که در نزد ما وجود داشته باشد. بنده پیش خودم و خدای خودم و وجدان خودم سرافراز هستم به این که در این عهدنامه هیچ غرض

شخصی ندارم، هیچ نفع شخصی برای خودم ندارم (صحیح است) و خدای من شاهد است که این همه مقاومتی که کردم و تحملی که کردم تصور می‌کردم و می‌ترسیدم از عدم انعقاد این عهدنامه مضراتی متوجه این مملکت بشود (صحیح است) و خواستم این مضرات را ازین ببرم (صحیح است) حالا عرض می‌کنم من و همکاران هیئت دولت من در این مقام از برای حفظ مصالح و منافع مملکت و دفع مضرات از این مملکت، تکلیف خودمان را بجا آوردیم (صحیح است) و در این ساعت بنده عرض می‌کنم مسئولیت این مصالح مملکت را ما نسبت به خودمان و نسبت به وظیفه خودمان ادا کرده‌ایم حالا دیگر مسئولیت از ما سلب می‌شود

جلائی — سلب نمی‌شود مسئولیت

نخست‌وزیر — اگر بد شد البته مسئول خواهیم بود ولی مسئول آینده و مضراتی که عرض کردم. بنده عرض کردم ما ادای تکلیف کردیم و وظیفه خود را انجام دادیم و به جای آوردیم. البته اگر مطابق نظر ما نشد و مصالح ممکن آن‌طوری که ما نظر داریم پیشرفت نکرد برای ما خیلی سهل است که کنار برویم و هیچ اشکالی هم ندارد ولی از ملت این مملکت که نمی‌توانیم کنار باشیم (صحیح است) آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی هم که نمی‌توانند کنار بروند. مردم این مملکت هم از ملت خودشان و مملکت خودشان نمی‌توانند دست بردارند (صحیح است) باید نظر کنند با تأمل، با تعقل، با ملاحظه اطراف و جوانب و موقعیت جغرافیایی، موقعیت زمانی و مکانی و اوضاع روزگار و همه اینها را بسنجند و ببینند آیا مصلحت هست یک همچو عهدنامه‌ای منعقد شود یا خیر ملاحظه کردید که نه عجله کردیم، نه فشار آوردیم، نه تهدید کردیم، نه تحیب کردیم، نه تطمیع کردیم، هیچ کار نکردیم (صحیح است) عهدنامه را پیشنهاد کردیم و قبل از پیشنهاد کردن با آقایان مشاوره کردیم. بعد از پیشنهاد کردن جلسات کردیم، کمیسیونها کردیم، مشورتها کردیم در مجلس شورای ملی آقایان با فراغت نظر صحبتهاشان را کردند و حرفهاشان را زدند. هیچ چیز را پنهان و پوشیده نکردیم. حالا باز هم عرض می‌کنم به عقیده ما مصلحت این مملکت این است که این عهدنامه تصویب شود و تصویب نشدنش هم ممکن است برای این مملکت مضرات داشته باشد (صحیح است).

بنده این اعتراض آقای دکتر جوان را که ندیدم و نمی‌دانم چیست ولی فقط می‌خواهم خاطر محترم آقایان را متوجه کنم که با این مذاکرات و ترتیب این لایحه و این پیشنهادها و این ضمانت اخیری هم که موافقت شده مطلب قطع شده است. ارجاع به کمیسیون معنی واقعی این است که اگر قابل توجه شد ببرند باز دوباره با طرفها مذاکره بکنند. آقایان به خاطر داشته باشند

مخصوصاً آقای دکتر جوان که این پیشنهاد را می‌کنند به خاطر داشته باشند که این عهدنامه و پیمان است با دولتهای خارجی، یک مسئله داخلی نیست، یک طرف آن دولت ایران است عرض کردم این به این شکل قطع شده است. البته آقایان در رأی خودشان مختارند که قبول کنند یا رد کنند بسته به این است که مصلحت را چطور تشخیص می‌دهند ولی اگر هم تصور می‌فرمایند که این اعتراض فرضاً در مجلس شورای ملی قابل توجه بشود برای ما ممکن است که بعد برویم داخل مذاکره بشویم و یک نتیجه دیگری بگیریم بنده باید عرض کنم که این طور نیست و نمی‌شود حالا با این فکر و با این کیفیت که عرض کردم آقای دکتر جوان در رأی خودشان مختارند که رأی بدهند یا ندهند ولی برای این که تکلیف معلوم بشود اگر ممکن است خواهش بنده را قبول بفرمایند این پیشنهاد خودشان را پس بگیرند و جز این که یک قدری هم باز کار به تعویق بیفتد نتیجه دیگری حاصل نخواهد شد (صحیح است).

رئیس — آقای دکتر طاهری

دکتر طاهری — بنده عرضم این است که تعویق این قضیه ۲۴ ساعت است امروز عصر طبع و توزیع می‌شود فردا عصر هم جلسه می‌شود مطابق نظامنامه عمل می‌شود و این نظریه‌ای هم که آقای نخست‌وزیر فرمودند اکثریت مجلس متوجه این نکته هست و امروز هم که رأی گرفته نمی‌شود از آقای دکتر جوان هم خواهش کنیم اگر ممکن است پیشنهادشان را مسترد بدارند چون با توضیحی که جناب آقای نخست‌وزیر دادند تأثیری ندارد آن زحمتی که باید کشیده شده و کارهایی که مقصود اصلی اگر بود حاصل شده است و این اصلاحاتی است که شده حالا هم اگر آقای دکتر جوان پیشنهادشان را پس بگیرند امروز رأی بگیریم و ...

نخست‌وزیر — بنده لازم نیست خیلی توضیحات مفصلی در جواب فرمایشات آقای نوبخت بدهم به جهت این که بنده این طور فهمیدم ایشان زحمت زیادی خواستند بکشند و بگویند یکی این که بنده چیزی نمی‌فهمم و الفاظ را نمی‌فهمم و عبارت را نمی‌دانم و اشتباه می‌کنم و اصطلاحات را فراموش کرده‌ام و از این قبیل چیزها. ممکن است یک قسمت از فرمایشات ایشان در مورد شخص بنده صادق باشد و ایشان در علم حقوق خیلی زیردست هستند بنده این را نمی‌خواهم منکر شوم ولی متأسفانه سَنَم یک قدری زیاد شده است و آلا حاضر می‌شدم و می‌رفتم از ایشان استدعا می‌کردم که درس حقوق هم برای من تدریس کنند و یاد بدهند (خنده نمایندگان) مطالب دیگری هم فرمودند در کلیات و جزئیات که این قدر عالی بود که از حدود

فهم بنده خارج بود که نتوانستم بفهمم بنابراین نمی‌توانم جواب عرض کنم. بنابراین یک دو کلمه فقط می‌خواهم عرض کنم یکی در باب منشور آتلانتیک است که خیلی بیان مشروحی در آن خصوص فرمودند در این جا منشور آتلانتیک هم لایحه قانونی نبوده است که در مجالس دولتهای انگلستان و شوروی تصویب شده باشد. این پیمان بعد از آنکه بین دُول متحده امریکا و دولت انگلیس منعقد شد و دولت شوروی هم بعداً آن را تصدیق کرد و سایر همراهان آن دولت هم قبول کردند برای همین است که بنمایانند که سیاست ما چیست در دنیا و روزی که جنگ تمام شد اگر ما پیش بردیم چه ترتیبی را در دنیا می‌خواهیم اجرا کنیم. این منشور منتشر شد تمام دنیا دیدند، در تمام جرائد نوشته شد و در تمام دنیا مذاکره شد پارلمان‌های دولتها هم هیچ اعتراض نکردند و ما هم این منشور را می‌توانیم یک منشور معتبری بدانیم. بنده هم از طرف ملت ایران عرض می‌کنم که دولت ایران هم موافقت دارند با این منشور که یک اصول بسیار خوبی در دنیا مجری شود و مدار و اساس روابط بین‌المللی بشود (صحیح است - صحیح است) به این جهت با این منشور که ما تکیه‌گاه عهدنامه خودمان قرار دادیم و موافق هستیم و میل داریم که آن اصل پیش برود و باید هم هم‌قدم بشویم با سایر مللی که می‌خواهند آن اصول پیش برود و یک کلمه دیگری عرض می‌کنم راجع به بیانات ایشان و آن این بود که یک شرح مفصلی اعتراض کردند بر کلمه تعهد که فصل اول این قرارداد است و مطالب غریب و عجیبی فرمودند که بنده نتوانستم به خاطر بیاورم که چه مقصودی دارند فقط خاطر آقایان را متوجه می‌کنم که فصل اول این‌طور نوشته شده است که دُول مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می‌کنند فلان و فلان (توجه بفرمایید چه چیز را تعهد می‌کنند) تعهد می‌کنند تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بشمارند این چه عیبی دارد بنابراین چون فرمایشات دیگر آقای نوبخت تمام نشد بنده هم دیگر دنبال نمی‌کنم اما موضوع کاردار سفارت فرانسه و قطع روابط دولت ایران با دولت فرانسه. دولت ایران هنوز قطع روابط نکرده است اما اگر این عهدنامه تصویب شد ممکن است قطع روابط بشود به موجب مدلول همین عهدنامه اما کاردار سفارت فرانسه اولاً جواب نبود بلکه خودش یک مراسله نوشته بود به وزارت خارجه آن مراسله چه بود به نظر بنده چیزهای بی‌ربطی بود و مخالف اصول کلی بود و کار بدی بود و شاید خود آقای نوبخت هم با همه احاطه‌ای که به اصول دیپلماسی دارند می‌دانند که یک کاردار یا یک وزیر مختاری که مأمور است از طرف دولت خودش در نزد دولت دیگر با ملت و با روزنامه و با مردم و بازرگانان آن ملت کار ندارد (صحیح است) طرف او دولت است حق ندارد یک مراسله

که به وزارت امور خارجه می‌دهد او را به مردم هم بدهد و به روزنامه‌ها هم بدهد. بنابراین بد حرکتی کرده بود و توهین کرده بود به دولت ایران به این جهت دولت ایران شخص او را گفتند از ایران برود و در ایران نماند اما روابط ما با دولت فرانسه هنوز قطع نشده است.

فرمایشات آقا را هم بنده محتاج به جواب زیادی نمی‌دانم. اولاً تأسف خوردند از این که چرا نگذاشتند که ایشان صحبت کنند در صورتی که در شور اول ایشان بسیار مفصل صحبت کردند و مذاکره فرمودند هر چه می‌خواستند گفتند هیچ کس هم از ایشان ممانعتی نکرد (صحیح است) البته ایشان، بنده می‌خواهم تصدیق کنم، که از روی عقیده با این پیمان مخالف هستند و حق دارند یعنی آزادند و مختارند و می‌توانند مخالف باشند کما این که دیگران هم آزادند و مختارند به این که موافق باشند فقط چیزی که عرض می‌کنم وقتی که انسان با یک چیزی مخالف شد اصولاً همه متعلقات آن را بد می‌داند و آن وقت از برای آن مخالفت خودش اقامه دلیل می‌کند و دلیل قطعی و منطقی بیان می‌کند مثل این که ایشان می‌فرمایند مالیات اگر زیاد است مربوط به این پیمان است یا تقصیر این چیزهایی است که واقع شده است. بنده نمی‌دانم چرا. مالیات این مملکت در سال ۱۳۲۰ چهارصد و سی میلیون تومان یا چهار میلیارد و سیصد میلیون ریال مقرر شده بود از برای پر کردن این بودجه و این عایدات یک مالیاتهایی هم یا وضع شده یا وضع نشده عملیاتی هم واقع شده است مدت شش ماه هم روی آن بودجه عمل کردند منتهی این است که در این اواخر جریاناتی پیدا شد در کشور که همه می‌دانند حالا ما سعی می‌کنیم که این بودجه سنگین را که به عقیده ما برای این مملکت خیلی سنگین است و فعلاً این ملت طاقت این بودجه را ندارد باید سبکش کرد و هر قدر بتوانیم صرفه جویی کنیم و کمش کنیم.

اما گرانی مثلاً یک مقدار زیادی البته دلایل عدیده دارد حالا که جای این را ندارد که ما این جا بحث کنیم در این مسأله گرانی دلایل زیادی دارد یکی همان مالیات سنگین کشور است غیر از مالیات سنگین عامل دیگر همان بسته شدن راه تجارت دنیا است، ارزانی آقا در نتیجه رقابت است و رقابت هم روی تجارت و داد و ستد است وقتی که راه تجارت مسدود بود و وقتی رقابت نشد طبعاً اجناس گران می‌شود. ما امیدوار هستیم یعنی سعی می‌کنیم و ان شاء الله آقایان نمایندگان محترم هم با ما کمک می‌کنند در مشورت، در رأی، در همه چیز و به قدری که ممکن است تلاش می‌کنیم که به اصطلاح امروزه هزینه زندگی را پایین بیاوریم ولی فراموش نفرمایید یک علل طبیعی هست که آن علل طبیعی تا مرتفع نشود سطح زندگانی نمی‌رود به آن جایی که باید برود متأسفانه این طور است و در اختیار کسی نیست خواهش

می‌کنم این جور بیانات نفرمایید. اما در موضوع اعتراض خودشان اگر دولت ژاپن که در این عهدنامه ذکر نشده است و این جا ذکر شده است آلمان و شرکای او یعنی آلمان و هرکس که با آلمان شریک در جنگ است حالا ایشان می‌خواهند بگویند منحصر به اروپا باشد نظرشان هم به این است که در آسیا فقط یک دولت ژاپن است که با آلمان متحد است، خوب چه می‌دانیم که فردا چه پیش می‌آید اگر ما بخواهیم تحدید کنیم به لفظ اروپایی آن وقت بسا هست که فردا یک تربیتی پیش بیاید که مخالف این نظر می‌شود و مخالف این اقتضای امروزی می‌شود و این که می‌فرمایند با خیلی حرارت که این جمله که بعداً اضافه شده است بر ماده چرا اضافه شده است و حال آنکه مطلب روشن بوده است حالا هم مطلب این جمله روشن است مطلب راجع به همین جنگ است و همین اتحاد که گفته شده است آلمان و شرکای او حالا اگر یک جنگ دیگری مابین دولت شوروی و انگلیس با یک دولت دیگری بشود که مربوط به اتحاد با آلمان نباشد این عهدنامه که شامل آن نمی‌شود چرا آن را شامل کنیم این قرینه عبارت و محل عبارت اینها همه روشن است که مقصود همان است یعنی از این عبارت که اضافه شده است مقصود این است که منحصر است به دولتهایی که امروز با آلمان شریک هستند. حالا بگوییم اگر احیاناً این عهدنامه را امضا کردیم پس از امضاء این عهدنامه هم اگر یک دولت دیگری پیدا شد که با آلمان شریک شد در جنگ او هم مشمول این عهدنامه است؟ این مورد ندارد و این یک ماده واضحی است که احتیاج به توضیح ندارد این بود توضیحات بنده به طور اختصار.

سخنان فروغی در مهمانی وزارت خارجه*

بانوان و آقایان محترم

گمان می‌کنم حاجت نباشد که من زیاد به شما حضار گرامی در دسر بدهم. آمال و آرمان ملت ایران در استقلال و آزادی خود و ملل دیگر و ترقی عالم انسانیت بر همه کس مشهود است و هر چیز که پیشرفت این آمال را مساعدت و تأیید نماید ملت ایران آن را حسن استقبال می‌کند. هر چند در مدتی که ما مشغول مذاکره عقد این پیمان بودیم بر حسب ظاهر از افکار بعضی از ایرانیان نسبت به تأثیرات این پیمان نگرانی استنباط می‌شد ولیکن قسمت مهم این نگرانی به واسطه شبهاتی بود که در اذهان مردم ما القاء کرده بودند و حتی یقین دارم که مطالعه دقیق بی‌غرضانه در مدلول این پیمان از یک طرف و ابراز حسن نیت دولتين شوروی و انگلستان در اجرای فصول پیمان از طرف دیگر این نگرانی‌ها را مرتفع خواهد ساخت و مخصوصاً ظهور نیت مساعدت‌آمیز دولتين در عقد قراردادهایی که باید به این پیمان منضم شود بکلی شبهات را زایل خواهد نمود.

فعلاً وظیفه خود می‌دانم از کلمات مودت‌آمیز شما آقای سفیر کبیر و آقای وزیر مختار و از تأییدی که نسبت به مدلول این پیمان راجع به محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران فرمودید و اطمینانی که دادید از این که نیت‌های سوئی که به دولتين شما در باب ایران نسبت داده‌اند بی‌حقیقت است اظهار مسرت و امتنان کنم و امیدواری تام و یقین کامل به این که دولتين شما در آن حسن نیت باقی خواهند بود و یکی از موجبات اطمینان ما شرکتی است که دُول متحده امریکا در پیشرفت مقاصد انسانیت‌پرورانه نمود و به اتفاق دولتين شما اصولی را که باید در آینده پایه روابط بین‌الملل باشد و به آمال و آرزوهای ملی ایرانیان کاملاً موافقت دارد وضع نموده و به جهانیان اعلام کرده‌اند.

* این مهمانی به مناسبت امضاء مبادله پیمان سه‌جانبه بود. در آن جا وزیر خارجه ایران و سفرای روس و انگلیس نیز سخنرانی ایراد کردند.

در پایان سخن نمی‌توانم خودداری کنم از اظهار آرزومندی و اشتیاق به این‌که این جنگ عالم‌سوز که در حقیقت همه‌کشورها و ملل جهان را گرفتار مصائب و آلام بی‌شمار نموده هر چه زودتر خاتمه پذیرفته به صلح عادلانه‌ی ممتدی که موجب آسایش نوع بشر و سیر او به سوی ترقی و تکامل باشد منتهی گردد.

بخش نهم

مباحث فرهنگی

و

سیاستهای مربوط به آن

استقلال فرهنگی ملت‌ها

هر ملتی البته باید متمدن باشد و تربیت داشته باشد در این باب شکی نیست ولیکن اگر تربیت و تمدن را لایشرط و بدون قید بگیریم با کمال اهمیت و لزومی که دارد مقصد بسیار عالی نیست بلکه می‌توان گفت منظوری متعارفی است، مثل این‌که همه‌کس مکلف است وسیله معاش خود و متعلقان را از راه مشروع فراهم آورد، آن‌که نکند البته تقصیر دارد اما آن‌که می‌کند هنر بزرگی ندارد، هنر آن‌کس دارد که در ضمن تحصیل معاش سمت امتیاز و اختصاص به خود بدهد.

همچنین هر ملتی البته باید متمدن باشد و اگر نباشد تقصیر کرده و ناچار به عقوبت تقصیر خود که فنا و اضمحلال است گرفتار خواهد شد اما شأن و شرافت ملتی به این است که در عالم تربیت و مدنیت سمت اختصاص و امتیاز داشته باشد.

باز برای توضیح عرض می‌کنم، افراد دو قسم‌اند، بعضی زندگانی عادی می‌کنند، از یکی از راه‌ها که عموم مردم رفته می‌روند و تکلیف عادی خود را در دنیا به جای آورده عمر خود را به سر می‌رسانند، این اشخاص البته مردمان صحیح به قاعده‌ای هستند که در هیئت اجتماعی عضو فاسد نبوده و بار خاطر دیگران نشده‌اند؛ اما بعضی دیگر هستند که مزید شرافتی دارند به این‌که عملیات آنها اعم از مادی یا معنوی حیثیتی به حیثیات ایشان و ابناء نوعشان افزوده است و راه تازه‌ای برای مردم باز کرده افق جدیدی به روی مردم گشوده‌اند و نعمتی علاوه بر نعمت‌های دیگر برای اهل مملکت خود فراهم کرده‌اند. اقوام و ملل دنیا هم این حالت را دارند یعنی می‌توانند زندگانی عادی متعارفی کرده آنچه ندارند از دیگران اخذ کنند و ممکن است برتری و امتیازی داشته باشند و معارف و تربیت و تمدن آنها (یعنی آنچه در زبانهای اروپایی «کولتور» می‌گویند و ما بنابر آن گذاشته‌ایم که فرهنگ بنامیم) سمت اختصاصی داشته باشد.

آیا تصدیق نمی‌فرمایید که اگر قومی دارای این نظر که تمدن و تربیت و معارفش سمت اختصاص و امتیاز داشته باشد همتش عالی‌تر از آن است که به زندگانی عادی قناعت کرده‌است؟

البته تصدیق می‌فرمایید، علی‌الخصوص که از این حیث مابین افراد و ملل تفاوتی هست و آن این است که برای افراد زندگانی عادی عیب نیست و مفسده‌ای ندارد و از همه کس نمی‌توان متوقع بود که به عملیات خود برجستگی بدهد ولیکن برای اقوام و ملل زندگانی عادی ممکن است خطرناک باشد و منتهی به زوال وجود آنها شود.

گمان می‌کنم مناسب باشد که این فقره را قدری بیشتر توضیح کنم. البته اطلاع دارند که یکی از اصول حقوق بشر که تا این اواخر محلّ اعتنا نبود و این اوقات مورد توجه واقع شده و خیرخواهان عالم انسانیت و صاحبان حس لطیف جداً طرفدار آن می‌باشند و سعی می‌کنند آن را جزء اصول مسلم قرار دهند این است که همان‌طور که هر فرد از افراد بشر حق حیات دارد و نباید از روی هوای نفس و غرض شخصی او را نابود نمود، اقوام و ملل هم این حق را دارند و وجود آنها یعنی استقلالشان را باید رعایت کرد و محترم شمرد.

بنده که خود همیشه طبعاً هواخواه این اصل بوده‌ام وقتی پیش خود فکر می‌کردم که سبب واجب الرعایه بودن و صحت این اصل چیست؟ علت حق حیات افراد معلوم است هر ذی‌حیاتی وجودش منشأ آثاری است که چون حیات را از او گرفتی آثارش معدوم می‌شود اما استقلال قومی را گرفتن چه ضرری به عالم وارد می‌آورد؟ یک مدت دلیلی که پیش خود می‌آوردم فقط عاطفه بود یعنی می‌گفتم چون همه اقوام و ملل به استقلال و آزادی علاقه و عشق دارند سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و ظلم اساساً بد است و نباید مرتکب شد. بعدها به نکته‌ای برخورددم که گمان می‌کنم اصل رعایت استقلال ملل را، گذشته از امر عاطفه، استدلالی هم می‌کند و آن این است که استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است.

اگر بشرها همه یکسان و یک قوم باشند و اختلاف و اصناف مابین آنها نباشد ترقی نخواهد بود زیرا ترقی نتیجه می‌شود از این که افکار و عقاید و احوال و اخلاق مردم به یکدیگر تلاقی کند و از همدیگر استفاده کنند، اگر همه یک نوع فکر و رویه داشته باشند چه استفاده‌ای از یکدیگر خواهند کرد و به چه وسیله ترقی حاصل می‌شود؟ و این مسئله مسلم است که اگر قومی استقلال خود را از دست داد و تابع قوم دیگر شد کم‌کم در او مستهلک می‌شود و آثار وجودی او از بین می‌رود و این زبانی است که به عالم انسانیت وارد می‌آید.

اگر این حرف درست باشد رعایت حق استقلال ملل اصل مسلمی خواهد بود ولیکن یک نتیجه دیگر هم از آن گرفته می‌شود به این معنی که هر ملتی همچنان که حق حیات پیدا می‌کند تکلیفی هم بر عهده او وارد می‌آید و آن این است که در جامعه بشریت عامل ترقی باشد و

برای این‌که این وظیفه را ادا کند ناچار باید معارف و تمدن و تربیت مخصوصی داشته باشد و فرهنگ ایران دارای آن مقام باشد که با فرهنگ‌های ملل دیگر هم‌مقدم شود.

البته شنیده‌اید که اروپایی‌ها می‌گویند آسیایی‌ها حیف است اروپایی شوند. این حرف غالباً از کسانی شنیده می‌شود که مغرض یا نادانند و این قسم تأویل می‌کنند که آسیایی‌ها نباید احوال خود را تغییر دهند و حتی مثلاً کارخانه و راه آهن نباید بسازند.

سخافت این سخن مسلم است و هیچ دانشمند بی‌غرضی چنین چیزی نمی‌گوید ولیکن ممکن است آنکه روز اول این حرف را زده مقصود صحیح داشته یعنی آسیایی‌ها نباید عیناً اروپایی شوند و در وجود آنها مستهلک گردند و از خودشان باید هویت داشته باشند و من از اروپایی‌ها کسانی دیده‌ام که این نظر را اظهار کرده‌اند و به همین ملاحظه طرفدار استقلال ملل آسیا بوده‌اند، اما طرفداری از توقف آنها در راه ترقی نمی‌کردند بلکه همواره مترصد بودند که آسیایی‌ها در فرهنگ خود چه پیشرفتی کرده و چه چیز تازه‌ای به ظهور آورده‌اند.

این وظیفه که برای اقوام و ملل تشخیص دادیم امری مسلم و محقق است و اگر بیان بنده به قدر کفایت وافی نبود که آن را روشن سازد یقین دارم هوش و فراست آقایان جبران کوتاهی بیان مرا خواهد کرد و متوجه اهمیت امر خواهند شد و بعلاوه به یک نکته دیگر هم برخوانند خورد که بعضی وظایف است که هر چند بر عهده همه کس قرار می‌گیرد بعضی مردم از آن جهت بیشتر محلّ توقعند و اگر قصور و تقصیر کنند بیش از دیگران مورد سرزنش و مشول و مقصر واقع می‌شوند چنانکه علم و دانش از همه کس پسندیده و نادانی از همه کس ناپسند است اما کسی که پدرش عالم و فاضل بوده اگر خودش جاهل و بی‌سواد باشد بیشتر در انتظار مردم خوار و خفیف می‌شود.

در مسئله که موضوع گفتگوی ما است همین معنی کاملاً صادق است و مللی که سابقه تمدن و فرهنگ عالی دارند بیشتر محلّ توقعند که این مقام را برای خود حفظ کنند و اگر نکنند موهون‌تر خواهند بود و گمان می‌کنم حاجت به یادآوری نباشد که ملت ایرانی نظر به سوابق تمدن و تربیتی که دارد در میان ملل از این بابت بیش از بسیاری محلّ توقع است و بنابراین وظیفه‌اش سنگین‌تر است.

تقلید و ابتکار*

دانشمندانی که در تواریخ و احوال اقوام و ملل نظر می‌کنند یکی از اموری که محل توجه قرار می‌دهند این است که قومی که منظور نظرشان است فرهنگ و تمدنش اصیل یا عاریتی است. یعنی آیا آن قوم خود فرهنگ و تمدنش را ایجاد کرده یا از دیگران گرفته است. ولیکن گمان می‌رود باید معتقد شویم که اقوام و مللی که ما به احوال آنها آگاهیم هیچ‌یک فرهنگ و تمدنشان نه یکسره اصیل است و نه یک جا عاریتی است. همه کم یا بیش از دیگران اخذ و اقتباس کرده‌اند و از خود نیز تصرفاتی به عمل آورده و مزید نموده‌اند، زیرا نمی‌دانیم نخستین قومی که تمدن و فرهنگ ایجاد کرده کدام و کجا و چه وقت بوده است؛ بلکه احتمال می‌رود اصلاً تمدن از یک جا و در پیش یک قوم آغاز نشده باشد و در نقاط چند جماعات متعدد در زمان‌های مختلف به مرحله تمدنی که البته در آغاز بسیار ساده بوده رسیده‌اند، در هر حال فرضاً که وقتی تمدن در یک نقطه شروع شده باشد بعدها در نقاط بسیار منتشر گشته و تمدن‌های مختلف صورت پذیرفته است، سپس به واسطه رفت و آمد و مراوداتی که ناچار میان اقوام واقع می‌شود هر قوم از اقوام دیگر اقتباسات کرده و تمدن ساده خود را بسط داده‌اند.

پس مسئله‌ای که مورد تحقیق باید باشد این نخواهد بود که تمدن فلان قوم اصلی است یا عاریتی، بلکه این است که چه اندازه از تمدنش اصلی و چقدر از آن عاریتی است زیرا که اقوام و ملل در این جهت با هم تفاوت دارند بعضی بیشتر ابتکار می‌کنند و کمتر اقتباس و بعضی به عکس بیشتر اقتباس و کمتر ابتکار می‌نمایند.

تفاوت دیگر که از این جهت میان اقوام هست اینست که بعضی چون چیزی را از دیگری اقتباس کردند آن را عیناً نگاه می‌دارند و چندان تصرفی در آن به عمل نمی‌آورند یعنی

می‌توان گفت صرف مقلدنند. بعضی دیگر در اقتباسات خود کم یا بیش تصرف می‌کنند و به تقلید صرف اکتفا نمی‌نمایند. چنین اقوام اگر تصرفاتی که در اقتباسات می‌کنند مهم و بدیع باشد مانند آن است که ابتکار کرده باشند و می‌توان گفت مبتکرند.

پس چون بینیم قومی چیزی از دیگران اقتباس کرده است بر او عیب نمی‌گیریم چون می‌بینیم اقتباس امری طبیعی و عمومی بلکه ضروری است. اگر بخواهیم عیبی بگیریم یک جا این است که اقتباس نمی‌کند و متحجر است، جای دیگر اینست که در اقتباسات خود تصرف نمی‌کند و مبتکر نیست. «بازگو از نجد و از یاران نجد» ایرانی کدام یک از این اقسام است؟

مکرر شنیده‌ام از راه شماتت یا از روی دلسوزی گفته‌اند ایرانی پر مقلد است و زود و بی‌جهت اقتباس می‌کند. به عقیده من این حکم از احکامی است که قاضی به عجله صادر کرده و در پرونده دقت کامل به عمل نیاورده است شک نیست که ایرانیان از اقوام دیگر اقتباس بسیار کرده‌اند و چنانکه بیان کردیم این عیب نیست بلکه اگر درست توجه شود حسن است؛ چه اگر قومی بنای خود را بر این بگذارد که از هیچ قوم دیگر اقتباس و تقلید نکند فرهنگ و تمدنش متوقف و راکد و می‌ماند، زیرا طبع ابتکار هر قدر هم سرشار باشد به سرعت کار نمی‌کند و دلیل این مدعا موجود است: قوم چینی که به مسافرت و دیدن کشورهای بیگانه رغبت نداشته است و اهل معاشرت نبوده با آنکه چندین هزار سال است وارد تمدن شده و هوش و استعداد فطری هم دارد قرن‌هاست که در تمدن متوقف است. و ژاپنی‌ها تا صد سال پیش که جز از چین از جایی خبر نداشتند به همین حال بودند ولی به محض این‌که چشمشان به ملل و کشورهای دیگر باز شد آن ترقی حیرت‌انگیز برای ایشان دست داد. دلیل دیگر بر این‌که اقتباس و تقلید عیب نیست این است که انسان هر اندازه قوه تقلیدش بیش باشد زودتر و بهتر تربیت می‌پذیرد. این‌که درباره کودک می‌گویند قابل تربیت است یا نیست چه معنی دارد جز این‌که آن کودک قابل تربیت است که چون از مربی چیزی دید یا شنید زود اخذ کند و به کار برد و این از قوه تقلید است. و این حکم درباره حیوانات نیز جاری است و حیوان قابل تربیت آن است که قوه تقلید داشته باشد و به‌طور کلی یکی از مزایای انسان بر حیوان که مایه برتری اوست همین قوه تقلید است.

پس تقلید و اقتباس اگر در ایرانی باشد به‌طور مطلق عیب نیست. اکنون بینیم آیا مقلد صرف است یا ابتکار هم دارد؟

تحقیق وافی در این باب محتاج به تفصیل و از گنجایش یک مقاله افزون است و ما مجبوریم به اشاره بگذرانیم. پس گوییم چون در احوال و اعمال ایرانیان باستانی بنگریم با وجود نقص علم و آگاهی ما در این موضوع می‌بینیم البته اقتباس بسیار کرده‌اند اما مبتکر نیز هستند. مثلاً

ساختمان‌های هخامنشی در شوش و تخت جمشید یقیناً آثار اقتباس از ساختمان‌های بابل و آشور دارد اما در زیبایی و ظرافت و بسیاری از کیفیات برتر و بدیع است. رسم سلطنت و حکومت را ایرانیان اختراع نکرده‌اند اما چگونگی حکومت پادشاهی ایران با سلاطین آشور و بابل و مصر و کشورهای دیگر چه مناسبت دارد؟ دیانت ایرانیان هخامنشی با کدام یک از ادیان معاصر یا ماقبل ایشان مشابه است؟ از دوره هخامنشی گذشته به ساسانیان می‌رسیم و تمدن و فرهنگ آن دوره را که بهتر می‌شناسیم با تمدن و فرهنگ اقوام متمدن دیگر می‌سنجیم و می‌بینیم اختلافش بیش از مشابهت است. چون به دوره اسلامی می‌آییم می‌بینیم اولاً تمدن و فرهنگ اقوام در عالم اسلامی به شهادت همه بیگانگان بلکه به تصدیق خود عرب‌ها طفیل وجود ایرانیان است. از این گذشته اگر علم و فلسفه را از یونانیان اخذ کرده‌اند آن را به قالب‌های مخصوص ریخته و بر معلومات اقتباسی بسی چیزها افزوده‌اند. در دیانت اصول اسلام را اختیار کرده‌اند، ولیکن در فروع روشهایی پیش گرفته‌اند که به اختصاص نتیجه فکر و طبع خودشان است و با مذاهب همه مسلمانان دیگر فرق دارد. ساختمان‌های ایرانیان را در دوره اسلامی همه اهل تحقیق تصدیق دارند که زاده طبع خود ایرانیان است. خط فارسی راست است که از عرب گرفته شده اما خط نستعلیق و شکسته که در ایران رایج شده چون با کوفی و نسخ و خطوط دیگر عربی سنجیده شود آیا می‌توان منکر شد که ابتکار و اختراع است؟ هنرهای دیگر تزیینی از قبیل نقاشی و تذهیب و کاشی‌سازی و قالی‌بافی و پارچه و دیگرها آنچه ایرانیان کرده‌اند اگر هم اقتباس از دیگران باشد آیا تقلید صرف است؟ بیاییم بر سر زبان و ادبیات از نظم و نثر که بیشتر طرف توجه ماست آیا توجه شده است به این‌که از کشورهای که در صدر اسلام یکسره به دست عرب افتاده و تقریباً کل سکنه آن مسلمان شدند تنها ایرانیانند که زبان ملی خود را نگاه داشته و عرب نشده‌اند؟

راست است که کلمات تازی در زبان ما بسیار وارد شده است ولیکن استخوان‌بندی و هویت زبان فارسی محفوظ مانده و اکثر کلماتی هم که از عرب گرفته‌اند در معانی آنها تصرف کرده و در موارد خاص به کار برده‌اند که هیچ مناسبتی با استعمال عرب ندارد. از این بهتر آن‌که چون دولت ایران منقرض شد و خط قدیم ایرانی منسوخ گردید و کتاب‌های قدیم از میان رفت و بساط زبان و ادبیات فارسی برچیده شد و ایرانیان به حکم آن‌که محکوم دولت عرب بودند ناچار به زبان و ادبیات عرب متوجه شدند و بیش از دویست سال حال بر این منوال بود همین که فی‌الجمله نسیم آزادی وزید و بوی استقلال به مشام ایرانیان رسید و خواستار تجدد عهد با زبان و ادبیات ملی شدند چاره نداشتند جز این‌که از زبان و ادبیات عرب اقتباس کنند پس شیوه شاعری و وزن

و بحر و قافیه و عروض و صنایع شعر و انواع آن را از عرب فرا گرفتند اما فوراً طبع و سلیقه اختصاصی خود را به کار بردند بسا بحرهای شعر عربی را که با ذوقشان موافق نبود ترک کردند و بحرهای دیگر اختراع نمودند.

شیوه سخنرانی که مخصوص ایرانیان بود سهل است، انواعی از شعر و منظومه‌هایی ابتکار کردند که هیچ‌گاه میان عرب معمول نبوده قصیده‌سرایی را از عرب آموختند اما مثنوی و رباعی و دوبیتی و غزل نتیجه فکر ایرانی است. آیا در سراسر ادبیات عرب یک اثر مانند شاهنامه فردوسی یا گرشاسب‌نامه اسدی و حدیقه الحقیقه سنائی و خمسه نظامی و منطق الطیر شیخ عطار و مثنوی مولوی و بوستان سعدی و گلشن‌راز شیخ شبستری یافت می‌شود؟ مقصودم تحقیر شعر عرب نیست و البته آنهم مقامی عالی دارد غرض اینست که انواع و اقسام شعر و مضامین و افکار و خیالات شاعرانه ایرانیان همه مخصوص خودشان است و از کسی تقلید نکرده‌اند.

اینجانب هم چنانکه در متعلقات شخصی هیچ‌گاه حماسه نمی‌کنم در خصوصیات ملی ایرانی هم برای رجزخوانی سخنی نمی‌گویم و هر وقت از این مقوله چیزی بنگارم منظوری دارم و اینک خواهم گفت که چه نتیجه می‌خواهم بگیرم. فعلاً کسانی که ایرانیان را مقلد صرف خوانده‌اند به شرحی که اشاره اجمالی کردم و تفصیلش را به دانشمندان اصلح از خود می‌گذارم به عقیده من باید در حکم خود تجدیدنظر کنند و در مسائل بیشتر تأمل فرمایند زیرا چنانکه در آغاز گوشزد کردم در اتخاذ نظر شتاب کرده و توجه نداشته‌اند به این‌که هر گاه بخواهند در احوال یک‌نفر و ده‌نفر و صدنفر باید قیاس کنند و نه اوضاعی را که در ظرف بیست سی سال از عمر خود مشاهده کرده‌اند باید مناط اعتبار قرار دهند. هیچ قومی در ظرف بیست سی سال در امور زندگانی خود ابتکارهای مهم نمی‌کند و در اقتباس از دیگران هم روز اول تصرف نمی‌نماید امور مرهون به اوقات است و سال‌ها باید که تا یک سنگ اصل از آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن. اما غرض اینجانب از تذکر دادن این مطلب این است که به هم‌وطنان مقام ایرانیان را در عالم فرهنگ و تمدن یادآوری کنم که همیشه در جمع کمال شمع اصحاب بوده‌اند و فکر و طبع و ذوقشان در جهان علم و هنر تأثیر کلی داشته است. گذشته از این‌که در سراسر آسیای غربی و بسیاری از کشورهای دورتر عامل و نگاهبان تمدن و فرهنگ بوده‌اند هر اقتباس هم از بیگانگان کرده‌اند به زودی آن را به رنگ ذوق و فهم خود درآورده و مهر ایرانی بر آن زده‌اند. امروز پس از یک دوره انحطاطی که عارض این کشور و این ملت شده بود و اینک امید است که باز ایرانیان بتوانند در انجمن ارباب دانش و هنر داخل شوند البته از آغاز باید از اقوام دیگر که خوشبخت‌تر از ما بوده و پیش قدم واقع شده‌اند تقلید و اقتباس کنیم اما باید بدانیم که حیثیت گذشتگان خود را از دست نباید

بدهیم و اقتباساتمان را باید به صورت ابداع درآوریم بلکه در موقع خود به راستی ابتکار نیز بنماییم. این نکته را هم باید خاطرنشان کنیم که هر چند گفتیم تقلید و اقتباس به طور مطلق عیب نیست ولیکن نباید فراموش کرد که همین اقتباس و تقلید هم شرایط دارد که اگر رعایت نشود مایه افتضاح و خسران است. مثلاً اگر شخص لاغراندami جامه خوش ترکیبی در بر مرد تنومندی ببیند و عین آن جامه را برای خود تهیه کند و بپوشد خویشتن را آلت خنده خواهد ساخت و اگر در ترکیب آن جامه تصرفی نمی خواهد یا نمی تواند بکند کمینه این که اندازه آن را با اندام خود باید متناسب سازد. یا اگر کسی در هوای گرم و خشک بعضی از نواحی ایران خانه ای بسازد که شایسته هوای سرد و مرطوبی فرنگستان است آسایش و تندرستی را از خود و کسان خانواده اش بازمی دارد یا اگر کسی زبان خارجی آموخت و در آثار نویسندگان آن زبان مغالزه و راز و نیاز با معشوق یا خرده گیری های فلسفی نسبت به امور اجتماعی یا سیاسی یا اقتصادی مشاهده کرد باید فکر کند که آن نویسنده عوالم عشق را سیر کرده و یا علم اجتماع و اقتصاد و سیاست را آموخته و مدتی در احوال قوم مطالعه نموده است پس اگر خود او عشق و عاشقی ندیده یا علوم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نیاموخته و احوال قوم خویش را بسزا نسنجیده است، بهتر آن است که در این موضوعات قلم فرسایی نکند و دختر جوان که هنوز شوهر ندیده است وقتی که از سوز و گداز عشق سخن می گوید و وصف وصال و فراق می کند مایه تعجب و خیال می شود که این عوالم را چگونه درک کرده است. اما در باب تصرفاتی که در اقتباسات باید به عمل آید این نکته لازم است محل توجه شود که این کار باید به طبیعت صورت بگیرد. عزم کردن به این که شعر یا صنعت یا هر چیز دیگر تصرف کنیم بی نتیجه است بلکه نتایج مضحک می دهد مانند این که عزم کنیم بر این که عاشق شویم یا همت کنیم بر این که نازک دل شویم یا اختراع و اکتشافی در علم و صنعت بکنیم یا بدون این که طبع شعر خود را ورزیده باشیم قلم به دست بگیریم که ارتجالاً شعر بگوییم. کسانی که در فنی یا رشته ای از رشته های فرهنگ ورزیده هستند بهتر آن است که هم خود را یک چند مصروف آموزش و تقلید و اقتباس کنند و بکوشند تا رموز و دقایق آن فن را بدرستی فراگیرند، پس از آن اگر طبع تصرف داشته باشند و شرایطش در ایشان جمع باشد بدون این که عزمی در این کار کرده باشند در آثاری که به ظهور می رسانند طبعاً متصرف خواهند بود، چنانکه شیخ سعدی یقیناً عزم نکرده بوده است بر این که در قصیده و غزلسرایي تصرف کند و شیوه تازه ای ایجاد نماید؛ طبع شعر غرا داشته، در نظم و نثر عرب و ایران تبع کرده، ملکه فصاحت و بلاغت حاصل نموده، حوادث جهان و گردش روزگار گردیده، تلخی ناکامی و شیرینی نیک نامی چشیده، محنت عاشقی کشیده، عوالم وصل و هجران را سنجیده، معلومات و شرایط دیگر نیز در او جمع آمده و در عالم شور و

وجد و حال بدون این‌که خود ملتفت باشد این آثار حیرت‌انگیز را به وجود آورده است. همچنین خواجه حافظ یقیناً تعمد نداشته است که در غزلسرای شیوه‌اش با شیخ تفاوت داشته باشد، سرمایه علم و حکمت و عرفان‌گرد آورده و چنانکه خود فرموده است با عقل و فهم و دانش داد سخن داده و چون معانی جمع شده گوی بیان زده و با آن طبع و ذوق سرشار و قبول خاطر و لطف سخن که خداداد است این گوهرهای گرانبها را به یادگار گذاشته است، و حکیم خیام نیشابوری اصلاً قصد شاعری نداشته است با حس لطیف و نظر دقیق و تأثیر شدید در امور جهان‌گذران حکیمانه نگرسته و گاه‌گاه که از درس و مطالعه فراغت داشته و تذکری برای او دست داده، از افق طبع موج بی‌اختیار یک رباعی مانند برق لامع به ظهور آورده است. همچنین پس از آن‌که هنرمندان ایرانی در مجسمه‌سازی و نقاشی و مانند آنها از تأثیر عقاید قشریان مذهبی از میان رفتند و آن هنرها از این کشور برافتاد، مسلم است که دیگر باره ایرانیان نقاشی را از چینیان و هندیان آموختند و یک چند چنانکه از آثارشان پیداست مقلد آنان بودند هم این‌که دقایق فن را بدرستی دریافتند بر حسب ذوق و سلیقه خود تغییر شیوه دادند و در واقع مبتکر شدند.

پس وقتی می‌گوییم در علم و حکمت و هنر باید ابتکار کرد یا در اقتباسات باید تصرف به عمل آورد غرض این نیست که رفقا را دعوت کنیم به این‌که بر تصرف و ابتکار عزم کنند، بلکه با یادآوری به این‌که هر قومی در عالم تمدن و فرهنگ باید شخصیت خود را از دست ندهد و هویت خویش را نمایان سازد توصیه اصلی این است که در اقتباس علوم و فنون کار را سرسری نباید گرفت و به نظر سطحی نباید نگریست باید به عمق مطالب فرو رفت و کوشید تا رموز و نکات فن فراگرفته شود. پس از آن‌که گروهی از ما مانند استادانی که از ایشان هنر می‌آموزیم به پایه بلند رسیدند با سابقه هنرمندی که در ایرانیان سراغ داریم یقیناً صاحبان استعداد در میان ایشان یافت خواهد شد که متصرف باشند و کم‌کم ابتکار نیز خواهند کرد.

ایران را چرا باید دوست داشت*

این ایام بسیاری از اصول و نوامیس که در نظر مردم همواره مسلم و مقدس بود از مسلمیت و قدس افتاده است یا لااقل مثل سابق محلّ اتفاق نیست برای بعضی در آن باب تردید و تشکیک حاصل شده و جماعتی مخالف و منکر آن گردیده‌اند.

از جمله آن اصول حب وطن و علاقه ملّیت است که منکر آن شده و در صددند به احساسات بین‌المللی تبدیل نمایند. در نظر من علاقه ملّیت با احساسات بین‌المللی و وطن‌پرستی و با حب نوع بشر منافات ندارد و به آسانی جمع می‌شود.

اگر مهر من نسبت به وطن تنها از آن سبب باشد که خود از آن مرز و بوم هستم و بخواهم این عنوان را وسیله مغایرت خویش و بیگانه قرار داده و از اختلاف و نفاق بین مردم برای خود استفاده کنم این وطن‌پرستی نیست، خود پرستی است، و مانند تعصب دینی آن جماعت از ارباب ادیان که اختلاف دین و مذهب و نفاق بین مردم را وسیله منافع و اعتبارات شخصی و فرقه‌ای قرار می‌دادند مفهوم است، و باید مردود باشد.

ولیکن یک وطن‌پرستی بی‌غرضانه هم هست که هر فردی چون پرورده آب و خاکی است به واسطه نعمت‌ها و تمتعاتی که از وطن و ابنای وطن دریافت کرده نسبت به آنها در خود حق‌شناسی احساس می‌کند، چنانکه فرزند نسبت به پدر و مادر مهر می‌ورزد این حب وطن مستحسن است بلکه هر فردی به آن مکلف می‌باشد الا این‌که می‌توان متذکر شد که این وطن‌پرستی با حب کلیه نوع بشر منافات ندارد، و انسان همچنانکه در درجه اول رهین منت پدر و مادر و در درجه دوم مدیون ابناء وطن است در درجه سوم ذمه‌اش مشغول کلیه نوع بشر می‌باشد، و همه را باید دوست بدارد، و خیر و سعادت همه را باید بخواهد که خیر و سعادت خود و قوم او هم در آن است به عبارت آخری این قسم وطن‌پرستی جزء تعاون و همبستگی کل نوع بشر است.

از این گذشته یک منشاء و مأخذ دیگر نیز برای وطن‌پرستی هست که در نظر من از منشاء سابق‌الذکر هم محکم‌تر و هم معقول‌تر می‌باشد، و آن وطن‌پرستی کسی است که وطن و ابناء وطن خود را لایق مهر و قابل محبت می‌داند، از جهت قدر و منزلتی که در واقع دارند، مانند دوستی کسی نسبت به شخص دیگر نه از جهت خویش و قرابت، یا مهربانی و ملاطفتی که بین آنها بوده، بلکه به سبب منزلتی که به واسطه قدر و قیمت واقعی در نظر یکدیگر حاصل نموده‌اند.

به عقیده من به‌ویژه این نوع محبت است که به قول معروف بنای آن خالی از خلل است. امروز دانشمندان و صاحب‌نظران دنیا متفق‌اند بر این‌که کلیه موجودات و نوع بشر در طریق ترقی قدم می‌زنند، و متوجه کمال و وصول آن می‌باشند، و اگر یک وظیفه معنوی برای مردم فرداً یا جمعاً قائل باشیم چنانکه نمی‌توانیم قائل نباشیم آن وظیفه این است که در وصول نوع بشر به مدارج عالی کمال شرکت و مدد نمایند.

هر قوم و جماعتی مانند هر فردی که این وظیفه را ادا کند عزیز و قابل احترام و محبت است، و هر چه بهتر و بیشتر از عهده آن برآید گرامی‌تر است، و علاقه به وجود و بقای او بیشتر باید داشت. و هر چه یک قوم در ادای این وظیفه کوتاهی کند البته عزتش کمتر، و علاقه به وجود و بقای او ضعیف‌تر خواهد بود، مگر این‌که این کوتاهی تقصیر او نبوده و عوائق و موانع او را از کار باز داشته باشد، و در آن صورت وظیفه هر کس است که آن عوائق را حتی الامکان مرتفع سازد و عنصر بی‌ثمر را در مجمع انسانیت مثمر نماید.

غرض این‌که هر کس عضو هیئت و جماعتی باشد که وظیفه انسانیت خود را چنانکه بیان کردم ادا نموده است حق دارد هیئت و جماعت خود را دوست بدارد، و در عین این‌که البته نباید منکر وجود سایر اقوام و ملل باشد علاقه او نسبت به قوم و ملت خویش علاقه معقول و مستحسن است.

حال تصور می‌کنم هر کس به احوال ایرانیان درست معرفت یابد تصدیق خواهد کرد که این قوم در وظیفه خود در عالم انسانیت کوتاهی نکرده بلکه نسبت به بسیاری از اقوام دیگر در راه وظیفه شناسی پیش قدم است و مداومتش در این راه نیز از اکثر ملل بیشتر بوده است.

هر چند برای ملت ایرانی به اقتضای طبیعت روزگار متأسفانه دوره‌های تنزل و انحطاط نیز پیش آمده که در آن دوره‌ها از ابراز استعداد و مایه خداداد ممنوع و محروم گردیده است، ولیکن ظلمت آن ایام همه وقت عارضی و قهری و موقتی بوده و با این همه هیچ‌گاه تندباد حوادث که بر ایران و مردم آن هجوم آورده چراغ معرفت را در آن مملکت و آتش ذوق و شور را در دل ایرانیان بکلی خاموش ننموده و به قول خواجه حافظ شیرازی:

از آن به دیر مغنم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

قوم ایرانی هر وقت شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زیردست خویش را به ملاطفت و رأفت اداره کرده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیات قومیت آنها نشده، هرگز به هدم و تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته، و با آنکه از طرف دشمنان مکرر به بلیات نهب و حرق و قتل و چپاول گرفتار گردیده هنگام قدرت در صدد تلافی برنیامده است. کیش باستانی ما ویرانی و درندگی را مانند بیماری و تاریکی از آثار شیطان و اهریمن خوانده و ایجاد وسایل آبادی و روشنایی و تندرستی را مایهٔ تقرب یزدان دانسته است.

در تمام دورهٔ سه هزار سالهٔ تاریخ ما از صاحبان شوکت آنها که ایرانی حقیقی بوده‌اند نام خود را به عملیاتی مانند فجایع آشوریان و بابلیان و چنگیزیان و تیموریان و امثال آنها ننگین و ملوث ننموده‌اند. آزار و اذیت و قتل و غارت و ویرانی و تعصب جاهلانه در مملکت ایران کمتر وقتی از خود ایرانیان ناشی شده، غالباً عمل خارجیان یا از تأثیر نفوذ ایشان بوده است.

ایرانیان مثل یونانیان و رومیان زیردستان خود را بنده و عیب نساخته و زحمات زندگانی خویش را به روش آنها بار نکرده، و بزرگان و سلاطین ایرانی هیچ وقت مانند رومیان برای تفتن و تفرج خاطر اسرا را با یکدیگر یا با شیر و ببر و پلنگ به جنگ نینداخته‌اند دولت‌های ایرانی هرگز مانند اسپانیولی‌ها طرد و تبعید چند صد هزار نفر مردم بی‌آزار را به جرم اختلاف دین و مذهب روا نداشته بلکه خارجیان را به مملکت خود دعوت نموده‌اند. رفتار سلاطین صفویه با ارامنه نمونه‌ای از این شیوه و طریقه است و دست یافتن کوروش شاهنشاه ایران بر بابل بشارت آزادی قوم یهود از اسارت هفتاد ساله بوده است. هر یک از این ادوار شوکت و سلطنت ایرانی را که بنگریم می‌بینیم در آن دوره آثار و خصایص انسانیت از علم و حکمت و شعر و ادب و زراعت و تجارت و صناعت و کلیهٔ لوازم مدنیت رونق و رواج داشته است، ایرانی‌ها خود رأساً به آن امور اشتغال می‌ورزیدند، بیگانگان را هم در این راه تشویق و ترغیب و تقویت و حمایت می‌نمودند. داراها و اردشیرهای ما دانشمندان و حکمای یونان و غیره را به دربار خود دعوت می‌کردند و فلاسفه و علمایی که از وطن خود طرد و تبعید می‌گردیدند در نزد اکاسره به مهربانی پذیرفته شده و در دارالعلم‌های ما به مطالعات و عملیات علمی اشتغال می‌ورزیدند.

متأسفانه دست جفاکاران آثار و نتایج زحمات اجداد ما را محو و خراب نموده و چون می‌خواهیم پی به چگونگی آنها ببریم به وسایل غیرمستقیم باید متوسل شویم، اما آیا کلمات حکیمانه‌ای که از بزرگان ما منقول است دلیل بر بزرگواری و بلندنظری آنان نیست؟ آیا اهتمامی که برای دست یافتن بر خزائن حکمت و معرفت مانند کتاب کلیله و دمنه و امثال آن داشتند علامت دانش‌پروری ایشان نتواند بود؟ آیا آثار صنعتی که در

خرابه‌های قصور آنها دیده می‌شود دلالت تائمه بر هنر پروری و ذوق فطری ایشان ندارد؟ بزرگ‌منشی و استعداد و دانشمندی ایرانیان چنان بوده که همه اقوام و مللی که با آنها سر و کار داشته‌اند حتی دشمنان ایشان از آنها به خوبی یاد می‌کرده‌اند، و همه وقت نام ایرانی در اذهان و خواطر مردم شهامت و ملاطفت و ذوق و شور و ظرافت و حکمت و عرفان به یاد می‌آورده است. هر گاه به گفته‌های بزرگان دنیا از هر قوم و مملکت و هر دوره و زمان رجوع شود و از دوست و دشمن از یونانی و رومی و عرب و یهود و هند گرفته تا اقوام عدیده اروپایی و از هردوت و گزنفون و افلاطون تا ولتر و منتوسکیو و ارنست رنان و مستشرقین گذشته و معاصر اگر در کلماتشان تتبع به عمل آید دفاتر چند می‌توان ترتیب داد از آنچه در حق ایرانیان گفته و به صراحت یا کنایه و عامداً یا من غیر قصد مستقیم یا غیر مستقیم آنان را ستایش نموده‌اند.

از طرف دیگر هر وقت سیادت از ایرانی سلب شده و غلبه اقوام خارجی ذوق سلیم و طبع رقیق ایرانی را محجوب کرده، عالم انسانیت در این قسمت دنیا که ما هستیم تنزل و انحطاط یافته است، ولیکن در آن مواقع نیز مایه و استعداد ایرانی تأثیر خود را بخشیده و اقوام وحشی و بی‌تربیت را که به زور کثرت جمعیت و یا بر حسب پیش‌آمدهای خاص بر مملکت ایران چیره شده‌اند در اندک زمانی بر حسب استعداد آنان بیش یا کم داخل در عالم تمدن و تربیت کرده است.

رونق کلیه لوازم تمدن و تربیت در زمان خلفای عباسی که یکی از دوره‌های درخشان تاریخ عالم انسانیت به شمار می‌رود بهترین شاهد این مدعا است. چه همه کس تصدیق دارد که جلوه خوشی که مسلمین در آن دوره در علم و حکمت و سیاست و صنعت و غیره‌ها کرده‌اند جزو اعظم آن به همت ایرانیان و از اثر وجود ایشان بوده است. قریحه و استعداد ایرانیان در ابزار افکار عالی و بدیع و ایجاد آثار صنعتی ظریف و لطیف چنان سرشار و زاینده بود که انسداد مجاری عادی از آن جلوگیری ننموده و خود مجاری برای ظهور و بروز احداث کرده است. اگر مایه طبیعی فکر خود را به صورت حکمت و فلسفه نمی‌توانسته است جلوه دهد به عنوان دین و مذهب درآورد، و اگر ممنوع بوده است که ذوق صنعتی خود را به نقاشی و مجسمه‌سازی ظاهر کند به خوش نویسی و تذهیب و منبت‌کاری و سایر تزئینات و تنزهات جلوه داده است.

نفوذ علمی و ادبی و صنعتی ایران در ممالک مجاوره از آفتاب روشن‌تر و با این‌که در این صد سال اخیر در برانداختن آن اهتمام به عمل آورده‌اند هنوز آثارش پدیدار است، چنانکه می‌توان گفت از دیر زمان در آسیای غربی و مرکزی ایرانی یگانه عامل تربیت و تمدن و ایران مرکز و کانون تابش انوار معرفت بوده است.

از این گذشته از ایرانیان هر وقت فردی یا جماعتی اوضاع وطن را مساعد احوال خود ندیده

و جبراً و اختیاراً به ممالک دیگر مهاجرت کرده‌اند همواره نام ایرانی را به آبرومندی حفظ نموده حامل علم و صنعت و عامل آبادی و ثروت بوده‌اند. چنانکه می‌توان گفت در همه ممالک مجاور ایران آثار تمدن و آبادی کلاً یا بعضاً از نتایج وجود ایرانیان است. مردم ممالک وسیع هندوستان اگر انصاف دهند می‌توانند بهترین شاهد این مدعا باشند که تأثیرات ایرانیان اسلامی در آن مملکت آشکار است و قابل انکار نیست، مقام ایرانی‌های باستانی نیز در هندوستان حاجت به شرح و بیان ندارد که جماعت پارسیان که بازماندگان آن قوم شریف‌اند امروز در آن سرزمین چه مقام ارجمند در همه رشته‌های خصایص انسانیت دارند، و چگونه نام ایرانی را در میان اقوام و فرق بی‌شمار آن دیار محترم نگاه داشته و مایه سرفرازی ما می‌باشند.

از ذکر این جملات مقصود رجزخوانی نیست، بلکه غرض این است که به عقیده من ایرانی از آن قوم است که استعداد ادای وظایف انسانیت را دارد. چنانکه امروز هم با آنکه تازه از یکی از دوره‌های تاریخی تاریخ ایران بیرون آمده‌ایم مع‌هذا آثار استعداد ایرانی ظاهر است و می‌توان امیدوار بود که باز با کاروان ترقی نوع بشر هم‌قدم شود و در این موقع که به نظر می‌رسد تمدن‌های مختلف شرق و غرب به یکدیگر برخورد، و با هم اختلاط و امتزاج یافته، و یک یا چند تمدن دیگر باید ایجاد گردد، ذوق و هوش و فکر ایرانی هم مثل ایام گذشته یک عنصر مفید با قیمت واقع شود. پس ما ایرانی‌ها حق داریم که وطن‌پرست و ملت دوست باشیم، چنانکه از خارجیان هرکس درست به احوال این قوم برخورد تصدیق کرده است که وجودش در عالم انسانیت مفید بوده و هست و نسبت به ملت و مملکت ما اظهار مهر و ملاطفت نموده و ما قدر آن مهربانی‌ها را می‌شناسیم و منظور می‌داریم.

آخرین عقیده‌ای که می‌خواهم اظهار کنم این است که چون وطن‌پرستی و ملت دوستی البته لوازمی دارد که هرکس باید به قدر قوه به آن قیام نماید در نظر من نخستین لوازم آن این است که شخص در ادای آن وظایف انسانیت که موجب عزت و حرمت ملتش می‌شود کوتاهی ننماید، و اگر استعدادش در انجام این وظیفه سرشار نباشد لااقل در تجلیل و تکریم کسانی که استعداد را داشته و به کار انداخته‌اند بکوشد.

پس این حقیر که استعداد در ادای وظیفه نخستین ضعیف است قیام به لوازم وظیفه دوم را اختیار کرده و تجلیل جناب شمس‌العلماء دکتر حیوانجی جمشید مودی را که یکی از بهترین نمونه‌های طبع بلند و همت عالی ایرانی است تکلیف مهم دانسته از روی جان و دل در مساعی دوستان و ارادت‌کیشان ایشان در این باب شرکت می‌کنم و با شرمساری از تهی‌دستی خود این چند سطر را برای این منظور هدیه‌ای ناقابل به سوی آن عالی محفل روانه می‌سازم شاید که نظر به حسن ارادتم پذیرفته شود.

زبان و ادبیات فارسی*

موضوعی را که می‌خواهم در آن باب مصدع خاطر حضار محترم بشوم زبان و ادبیات فارسی است. در این موضوع سخن بسیار است و حرفهای زیادی هم مخصوصاً اخیراً در این باب زده شده است. اما به عقیده من بسیار چیزها گفته‌اند که نمی‌بایست بگویند و بس حرفهای گفتنی هست که نگفته‌اند. متأسفانه امروز هم در این جا مجال سخن تنگ است و بنده باید فقط بعضی از نظریات خود را خطی به اجمال به عرض برسانم.

در این دوره از جمله چیزهایی که رواج و شیوع کامل دارد تنقید است. زبان تنقید مادر از شده و همه اوضاع و احوال و متعلقات مملکت مورد تنقید واقع گردیده. زبان و ادبیات ما هم از حملات مصون نمانده است. البته بسیار خوب است و بدون آن ترقی واقع نخواهد شد. اما بنای ما بر این است که در هر چیز راه افراط می‌رویم و از این گذشته غالباً فراموش می‌کنیم که تنقید غیر از مذمت است و منحصر به عیب‌جویی نیست و نادر اتفاق می‌افتد که متعلقات قومی سراپا عیب بوده و هیچ حسنی نداشته باشد و همچنانکه چشم مردم را به معایب باید بازکرد تا از آن احتراز جویند محسنات را هم باید گفت تا به آن رغبت نمایند.

* محمدعلی فروغی در باره زبان و ادبیات فارسی نوشته‌های زیادی دارد که اکثر آنها در مجموعه مقالات فروغی (دو جلد به اهتمام حبیب یغمائی) چاپ شده است. اخیراً به دلالت مقاله‌ای از نوشته‌های آقای رحیم رضازاده ملک مندرج در مجموعه نقد و تحقیق که به همت ایشان نشر می‌شود و همیشه نوشته‌های کاملاً خواندنی و قابل استفاده دارد معلوم شد مرحوم فروغی در سال ۱۳۳۳ قمری به مناسبت شرکت در جشن بیست و سومین دوره فارغ‌التحصیلی کالج امریکایی سخنرانی کرده است و چون مخاطبان او جوانهای نجددطلب مدرسه امریکایی بوده‌اند اشارات مهمی به نحوه تجدد در ادبیات فارسی کرده بوده است. با وجود آنکه قریب صد سال از آن تاریخ می‌گذرد هنوز هم آن گفته‌ها مورد کمال توجه و دقت نظر تواند بود. از محبت آقای رحیم رضازاده ملک که شماره روزنامه عصر جدید را معرفی کردند متشکریم (عصر جدید، شماره ۳۵، سال ۱۳۳۳ قمری). این روزنامه که یکی از جراید سیاسی و فرهنگی مهم در زمان خود محسوب می‌شد سخنرانی فروغی را به دنبال مقالاتی چاپ کرده است که نویسندگان به عنوان «زبان ما» به چاپ رسانیده بوده‌اند. (ایرج افشار)

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
یک روز دانشمندی که در ادبیات فارسی هم متبع و هم نظر نقادی داشت گفت ادبیات ما
بعضی اصطلاحات را مقتضی است. هنوز این حرف از دهان آن بیچاره بیرون نیامده بود که
عیب جویان بی خبر این بحث را گرفتند و از روی بی بصیرتی و بی وقوفی بنابر تقلید و
بی تحقیقی که شیوه ماست در این میدان جولانی نمودند، حرفهای غریب زدند و فکرهای عجیب
کردند و نتیجه این که نسبت به گذشته، آثار ادبی غیر معتابه و فراموش کردنی محسوب شد و
برای حال و آینده دخل و تصرفاتی در زبان و ادبیات ما به عمل آمد که هر کلمه روح ادبیات
می توانست مجسم شود و به اشخاصی که خود را ارباب حلّ و عقدۀ قرار داده اند مخاطبه کند،
استرحام می کرد و می گفت از طلا گشتن پشیمانیم ما را مس کنید.

اینک من برخلاف حضرات شما را مطمئن می کنم و به جرأت می گویم آسوده و سرافراز باشید
که ادبیات دوره اسلامی (زیرا که آثار ادبی قبل از اسلام متأسفانه از میان رفته است)، همین ادبیات
دوره اسلامی ما که تقریباً هزار سال عمر دارد یکی از لطیف ترین و نفیس ترین ادبیات دنیا است. هر
گاه بنا باشد نمایندگان ادبی اقوام و ملل عالم در مجمعی جمع شده هر یک از ادبیات قوم خود را به
دست گرفته بدان تفاخر کند نماینده ادبی ایران در آن مجمع سرافکنده نخواهد بود، بلکه در مقام
تقدیم و تأخیر از روی انصاف بر بسیاری از دیگران مصدر واقع خواهد شد. این مدعا را من از روی
بی خبری نمی کنم بلکه از ادبیات اقوام و ملل بی اطلاع نیستم و در بعضی از آنها تتبع نیز دارم.

از ادبیات یک قومی چه می خواهند؟ اولاً باید دانست آثار ادبی ایران منحصر به آنچه در زبان
فارسی دیده می شود نیست و یک قسمت عمده از نظم و نثر عربی بلکه شاید بتوان گفت جزء
مفیدتر و مرغوب تر آن نتیجه فکر ایرانی است. ولی از آن می گذریم و فقط آثاری را که به زبان
فارسی است در نظر می گیریم. کدام حقیقت از حقایق عالم است از فلسفه، حکمت، عرفان،
اخلاق، سیاسیات، تاریخ، غیرت وطنی، حس فامیلی، عشق و محبت، آثار طبیعت، قصه و
حکایت، چیزهای زمینی، عوالم آسمانی، امور دنیوی و اخروی، اخلاق مادی و روحانی، که
لیاقت ظهور در ادبیات را داشته باشد و در کتب نظم یا نثر ما یافت نشود و هر کس به من بگوید
این ادعایی است که شما می کنید خواهم گفت اثبات این مدعا بدیهی است. تتبع کنید فردوسی و
عنصری و عسجدی و فرخی و منوچهری و انوری و سنائی و ناصر خسرو و مسعود سعد سلمان
و خاقانی و نظامی و حکیم خیام و شیخ عطار و مولانا جلال الدین رومی و سعدی و حافظ و
بیهقی و ابوالمعالی عنصری و سعدالدین وراوینی و نظامی عروضی و بسیاری دیگر که تعداد
همه موجب طویل و ملالت خواهد بود. در صورتی که اساتید و همچنین از فصیحای متأخرین

ذکری نکردم از تتبع کلیه فصحا هم صرف نظر می‌کنیم، فقط چند فقره کتاب برای شما اسم می‌برم از قبیل شاهنامه، خمسة نظامی، مثنوی مولوی، دیوان و منظومه‌های سنائی، دیوان ناصر خسرو، کلیات سعدی، دیوان حافظ، تاریخ بیهقی، کلیله و دمنه، و چهار مقاله نظامی عروضی، مرزبان‌نامه. هرگاه این کتابها را ببینید و بخوانید تصدیق خواهید کرد که همین چند جلد ادبیات، برای این که ایران را در ردیف اول اقوام عالم قرار بدهد کافی است و شخص را از حیث ادبیات مستغنی می‌کند و نویسنده ایرانی هم در میان نویسندگان عالم می‌تواند بگوید «کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد».

تصور نکنید مقصود من از این اظهارات تحقیر ادبیات سایر ملل است. و می‌خواهم به شما نصیحت کنم که به آنها توجه نداشته باشید. خیر، همان‌طور که شخص نباید به دانستن تاریخ و جغرافیا و سیاحت مملکت خود اکتفا کند و بهتر آن است که از اوضاع و احوال کلیه اقطار عالم مطلع شده و در آفاق و انفس سیر نماید همچنین خوب است بلکه لازم است که ادبیات سایر ملل را نیز ببیند، زیرا که هر کدام از آنها لطف و مزه و فواید خاص دارد و ادبیات هر قومی مظهر روح آن قوم و بهترین معرف آن است. مقصود من این است که ملت ایران هم از این جهت معرفت خوبی دارد و روح لطیفی نشان می‌دهد.

شبهه دیگر که ممکن است از عرایض بنده دست دهد این است که گمان کنید شاید به عقیده من ایرانی باید از حیث ادبیات به آنچه دارد قناعت کرده و در این مقام از سیر در طریق طرقی تقاعد نماید. این عقیده را بنده ندارم بلکه معترفم که در ادبیات گذشته ما نواقصی هست که محل تأسف است و جا برای تنقید بازمی‌گذارد. از جمله این که فصحای ما زیاد از یکدیگر تقلید می‌کنند و سبکهای تازه و طرحهای بدیع کمتر ایجاد می‌نمایند.

چنانکه یک طبقه بزرگ از شعرای ما قصیده سراها هستند و عقایدشان تقریباً یک سنخ است و تقلید از عنصری و فرخی یا انوری است. یک دسته معتبر دیگر غزل سرایانند که همه مقلد شیخ سعدی و خواجه حافظند. چون نظامی قصه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون گفته بعدها هر شاعری که خواسته است داستان عشق و عاشقی بسراید همان راه را رفته و همان حرفها را زده است. مقدار زیادی از همت شعرا و ادبای ما مصروف مدح و هجا شده که فایده آن چندان زیاد نبوده است. در تعبیر و تشبیه و توصیف تنوع و تفنّن زیاد نیست و مکررات بسیار است همیشه قد مثل سرو است و رو مانند گل. چشم نرگس است و زلف سنبل. مخصوصاً نکته‌سنجی و دقیقه‌یابی کم می‌کنند و در وصف موضوعات به ذکر کلیات و مجملات قناعت می‌کنند. در اصل مطالب و موضوعات زبان هم تقلید و تکرار بسیار است. در مغالزه همیشه سخن از درد فراق و سنگدلی محبوب است. در حکمت و عرفان غالباً داستان بی‌وفایی دنیا و بی‌قراری روزگار است. در نظم و نثر، التفات گویندگان به الفاظ

و کنایه بسی زیادت‌تر بوده است تا به افکار و معانی. بلی این اعتراضات و ایرادات دیگر که در موقع و مقام خود باید گفت بر ادبا و شعرای ما وارد است و نمی‌خواهیم پنهان کنیم الا این‌که اولاً این تنقیدات بیشتر راجع به فصحای درجهٔ دَوَم و سَوَم است نه اساتید. ثانیاً این امور دلیل نمی‌شود بر این‌که خود را بر طبق نسیان گذاریم و خصوصاً در مقام اصلاح و ترقی زبان و ادبیات دنبال خیالات سخیف و کارهای رکیک برویم.

مثلاً جمعیتی به این خیال افتاده و سعی می‌کنند الفاظ عربی را از زبان ما بیرون کرده فارسی صرف را رواج بدهند، غافل از این‌که این کار ممکن نیست. مگر این‌که دایرهٔ تعبیر و بیان خودمان را تنگ و محدود کنیم. زیرا بسیاری از معانی هست که الفاظ فارسی نداشته یا اگر داشته از میان رفته و بسیاری دیگر هست که امروز فارسی آن از عربی غریب‌تر و وحشی‌تر است و استعمال آنها جز این‌که عبارت را غیرمفهوم می‌کند و از فصاحت بیندازد شمری ندارد. چند سال قبل روزی شخصی را دیدم به نویسنده‌ای اعتراض می‌کرد که در فلان مراسله لفظ «ملت» را به معنی Nation استعمال کرده بودی و حال آنکه با این معنی مطابق نیست. بعد از مذاکرات چند، نویسنده گفت: پس برای ادای این معنی چه بنویسم؟ معترض گفت در زبان فارسی لفظی پیدا کرده‌ام که این معنی را می‌رساند. پس در جیب و بغل خود جستجو کرد و اوراقی چند بیرون آورد و آنها را پس و پیش کرد و بعد از چند دقیقه معطلی با تردید و تأملی که معلوم بود نمی‌داند چطور بخواند، گفت «برپروشان». حال تصور کنید چقدر مضحک و دور از فهم و ذهن مردم خواهد بود که وقتی می‌خواهیم بگوییم ملت ایران یا ملت انگلیس بگوییم برپروشان ایران یا برپروشان انگلیس!

از این گفته معلوم نیست استعمال الفاظ عربی در صورتی که شایع و رایج شده و همه کس می‌فهمد چه ضرری دارد. مقصود از استعمال الفاظ ادای معانی است به طوری که طرف مقابل بفهمد و به گوش هم خوش آیند باشد و کدام زبان است که کلمات خارجی در آن داخل نشده باشد. زبان انگلیسی را ملاحظه کنید اقلاً نصف الفاظ آن خارجی است زبان فرانسه اساساً خارجی است. یعنی اصلاً تحریفی است از زبان لاتینی که رومی قدیم باشد. بعلاوه در همین حال باز الفاظ خارجی از انگلیسی و فارسی و عربی و غیره در آن بسیار است.

اختلاط السنه با هم نتیجهٔ اختلاط اقوام و ملل است. هیچ علاج ندارد، مضر هم نیست بلکه نافع است و اسباب توسعهٔ زبان می‌شود و نکتهٔ لطیف این‌که زبان ایرانی امروز همین زبان فارسی مخلوط به عربی است که از دیرگامی در ایران متداول شده و فصحای ما خیالات و افکار خود را با این زبان ادا نموده و آن را ورزیده و پخته کرده‌اند و حالا برای تعبیر همه قسم فکر و خیالی مستعد شده است چه حاجت که تازه زحمت بکشیم و زبان جدیدی برای خود اختراع

کنیم و سالها بلکه قرن‌ها آن را بورزیم تا پخته شود و عاقبت معلوم نیست چه نتیجه خواهیم گرفت. بلی یک نتیجه مسلم دارد و آن این است که آثار ادبی حالیه ما و آن همه گورهای گرانها که اجداد ما برای ما به میراث گذاشته‌اند متروک و برای آیندگان در حکم آثار ادبی یونان و روم قدیم خواهد شد و برای ایرانی اگر مثلاً از اشعار فردوسی بخوانند که می‌فرماید:

سر تاجداران شکار من است	زمین بنده و چرخ یار من است
جهان آفریننده یار من است	دل و دست و بازو حصار من است
ترا دشمن اندر جهان خود دل است	دلت گر براه خطا مایل است
که آزاده را کاهلی بنده کرد	چه گفت آن سخن گوی آزاد مرد

اگر از اشعار شیخ سعدی بخوانند که می‌فرماید:

سعدیا سیل فناگر بکند خانه عمر	دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

یا:

مردی که هیچ جامه ندارد به اتفاق	بهرتر ز جامه‌ای که در او هیچ مرد نیست

یا:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و زبان و گوش و بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ دانم	که همی سخن بگوید به زبان آدمیت
به نصیحت آدمی شونه به خویشتن که سعدی	هم از آدمی شنیدست بیان آدمیت

یا اگر از اشعار حافظ بخوانند:

هر که را خوابگاه آخر ز دو مثنی خاک است	گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را
ملک آزادی و کنج قناعت گنجی است	که به شمشیر میسر نشود سلطان را

یا:

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر	به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

یا:

سپهر بر شده پرویز نی است خون‌افشان	که قطره‌اش سر کسری و تاج پرویز

یا:

خلل‌پذیر بود هر بنا که می‌بینی	بجز بنای محبت که خالی از خلل است

باری بنابر فرض، هر گاه در آینده این اشعار را برای ایرانی بخوانند به واسطه این‌که در هر یک از آنها چند کلمه عربی هست آنها را نخواهند فهمید. به عبارت آخری چند صد هزار بیت از این

قبیل نظم و نثر را باید دور انداخت که عربی داخل دارد و این رأی عیناً مثل سلیقه آن نویسندگان است از قبیل صاحب تاریخ و صاف و میرزا مهدی خان نادری که می خواستند حتی الامکان عربی زیاد و کلمات مغلق استعمال کنند و متصل از اشعار و امثال عربی صرف می کردند و این افراط نظیر این تفریط است و از هر دو باید احتراز نمود.

یکی دیگر از خیالات غریب که برای بعضی از رفقا آمده این است که به جهت تکمیل زبان فارسی باید انجمنهای علمی و ادبی، به عبارت آخری آکادمی تأسیس نمود که وضع لغت و اصطلاحات جدیده نماید و گمان کرده اند در ممالک خارجه که آکادمیها و انجمنهای علمی و ادبی هست این کار را می کنند، غافل از این که جعل لغات و اصطلاحات کار انجمنها نیست. اهل علم و فضل در ضمن تحریر و تقریر از روی ذوق و سلیقه خود هنگام حاجت و ضرورت اصطلاحی اختیار می کنند و در صورتی که از روی قاعده و تناسب اختیار کرده باشند آن اصطلاح بالطبع مقبول و رایج می شود. انجمنهای علمی و ادبی اگر در تکمیل علم و ادب کار می کنند به اشکال دیگر است و غالباً وظیفه آنها تشویق و ترغیب اهل کمال و تسهیل امور ایشان است. باری این شبهه که برای بعضی حاصل شده گاهی منشأ عملیاتی هم گردیده و نمونه ها از لغات و اصطلاحات که وضع کرده اند به دست آمده و اسباب سخریه و استهزاء اهل ذوق شده و عجب این است که با این حال باز گاه گاه دیده می شود که بعضی این خیال را تجدید می کنند.

اما عملیاتی که این اواخر برای اصلاح و تکمیل ادبیات مخصوصاً شعر فارسی به ظهور رسیده است به استثنای معدود قلیلی غالباً به قدری خارج از مأخذ و رکیک بوده که اوقات عزیز حضار محترم را اشرف از آن می دانم که داخل تنقید آنها شوم. همین قدر عرض می کنم ادبیات فارسی اقتضای اصلاحات و تکمیلاتی دارد که باید بشود و خواهد شد. ولی همان طور که عرض کردم ادبیات هر قوم مظهر روح آن قوم است. به عبارت آخری نماینده احساسات و افکار و هم تابع کیفیت زندگانی و تمدن و درجه مشاعر و مدارک و اوضاع سیاسی و اقتصادی است. هر وقت تغیر و تبدیلی در کیفیات و اوضاع مزبوره واقع شد احساسات و افکار قوم هم تبدیل می پذیرد و این امر در ادبیات نیز تأثیر می بخشد و همین که صاحبان طبع و ذوق عالی در میان قوم پیدا شدند به اقتضای حال آثار ادبی بزرگ از نظم و نثر از ایشان به ظهور می رسد.

نتیجه این که کسانی که می خواهند اسباب تکمیل و ترقی ادبیات ما را فراهم کنند هیچ لازم نیست مردم را در خط تغیر زبان بیندازند. بهترین زبان برای ما زبان حافظ و سعدی است. طرز شعر و عروض و قافیه هم به تغیر و تبدیل محتاج نیست و همین اوزان به مورد که داریم به قدر کفایت برای ادای همه قسم فکر و خیالی وسعت دارد. بهتر است که صاحبان طبع و ذوق را راهنمایی کنیم و

اسباب برای ایشان فراهم بیاوریم تا اولاً در گفته‌های صحفای فارسی‌زبان تتبع کامل نمایند. ثانیاً ادبیات عربی را که منشاء و مایه ادبیات فارسی بوده است فراگیرند و آن را حقیر بشمارند. ثالثاً از معلومات جدید بهره گرفته و با السنه اروپایی نیز آشنا شوند و لااقل در ادبیات یکی از اقوام معتبر اروپا تتبع نمایند نه این‌که به نظر اجمالی اکتفا کنند. با جمع بودن شرایط مزبوره هرگاه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و قوه فصاحت و بلاغت در کسی باشد تکلیف خود را در شعر گفتن با نثر نوشتن خواهد دانست. بالأخره باز متوسل به حضرت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شده بگویم:

عشق و شباب و رندی مجموعه مرادست

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

آثار ملی

در روز پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ مجلس کنفرانسی به دعوت انجمن آثار ملی در سالن معارف تشکیل شد و آقای میرزا محمدعلی خان فروغی و آقای دکتر پرفسور هرتسفلد هر یک خطابه‌ای قرائت نمودند.

در روزهای اول این سال برای بنده سفری در داخله مملکت پیش آمد که یک ماه طول کشید، و قسمتی از خاک وطن را که تاکنون دیدن آن برای من میسر نشده بود - اصفهان و فارس و خوزستان را - دیدم. در مراجعت آقایان محترم انجمن آثار ملی اظهار میل فرمودند که مشهودات بنده را در این مسافرت نسبت به آثار ملی استماع فرمایند ولیکن بنده از این جهت هم مثل سایر جهات تهی دست و خجلم. اقامتم در نقاط مختلفه که از آنجا عبور کردم کوتاه بود و نمی‌توانستم سیاحت تفصیلی بکنم. آن نقاط هم اکثر مردم دیده و سیاحت کرده‌اند و بنده کشفیات تازه ندارم فقط برای تبعیت از میل آقایان همکاران انجمن بعضی از تفکرات را که برای بنده دست داده به عرض می‌رسانم.

چیزهای مهمی که این‌جانب در این سفر دیدم یکی ابنیه اصفهان بود دیگر خرابه تخت جمشید. ابنیه مهمه اصفهان را که از آثار سلاطین صفویه است چند قسم می‌توان قرار داد: یک قسمت مساجد و مدارس است، یکی عمارات و قصور، و دیگری پلهایی است که بر روی زاینده‌رود بسته شده است.

مساجد و مدارس در اصفهان البته بسیار است، اما آنچه بیشتر قابل توجه می‌باشد و بنده دیدم یکی مسجد شاه است، دیگری مسجد شیخ لطف‌الله، و یکی هم مدرسه مادر شاه. مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله هر دو بنای شاه عباس بزرگ و در میدان زیبای معروف به میدان شاه یا نقش جهان واقع است. مدرسه مادر شاه که بنای مادر شاه سلطان حسین است مدرسه چهار باغ هم گفته می‌شود چون در چهارباغ واقع است.

این هر سه بنا از نفایس ابنیه دنیا محسوب می‌شود و هر کدام از آنها در عالم خود از هیچ‌یک

از ابنیه معتبره سایر ممالک کم نیست؛ و مخصوصاً ذوق صنعتی که در آنها بکار رفته حیرت‌انگیز است و این کیفیت را دارد که صنعت اختصاصی ایران است. مدرسه چهارباغ به‌طوری از حیث صنعت ایرانی امتیاز و برجستگی دارد و طرف توجه خارجی‌ان واقع شده که در سنه ۱۹۰۰ وقتی در پاریس اکسپوزسیون بزرگی برپا کردند و برای تمام دنیا در آنجا غرفه‌ها ساخته شد و مقرر بود که غرفه هر مملکتی نمونه‌ای از ابنیه و صنایع مملکت باشد غرفه ایران را به تقلید از مدرسه چهارباغ ساختند؛ و در سال گذشته هم در فیلادلفی امریکا اکسپوزسیون عمومی دایر شد باز غرفه ایران به شیوه مدرسه چهارباغ ساخته شده بود و شرح آن را روز یکشنبه گذشته جناب آقای تقی‌زاده در همین جا بیان، و اکثر آقایان حاضر استماع فرمودند.

خلاصه بنده منظورم در این جا شرح حسن زیبایی آن ابنیه نیست زیرا که موجب طول کلام و تصدیع خاطر آقایان خواهد بود، بعلاوه بیان من از وصف آن عاجز است. مقصود چنانکه عرض کردم تفکراتی است که از مشاهده آنها برای بنده روی داده؛ ولیکن مناسب است که قبلاً سایر ابنیه مهمه را هم اسم ببرم. یکی از مساجد معظم اصفهان هم مسجد جامع است که اصلاً از ابنیه بسیار قدیمه است و حیثیات مخصوص دارد ولیکن صفویه نیز در آن تصرفات کرده‌اند.

اما عمارات و قصور البته خاطر محترم آقایان مسبوق است که سلاطین صفویه در اصفهان قصور عدیده نفیسه بنا کرده بودند که امروز هیچ وجود ندارد و در ظرف چهل پنجاه سال اخیر در خراب کردن آنها اهتمام وافی به عمل آمده است، امروز چیزی که از آنها باقی است یکی عمارت معروف به چهل‌ستون است و دیگری عمارت سردر عالی‌قاو در میدان نقش جهان که بر حسب اتفاق روزگار مجال به مخربین نداده که عملیات مشعشع خود را در تخریب آن ابنیه به انتها برسانند. یک قسمت هم از عمارت معروف به تالار اشرف و تالار طویله از خرابی محفوظ مانده این عمارت نیز با این که از دستبرد مصون نبوده و صدمات بسیار دیده از حیث بنا و ظرافت و معماری و تزئینات و نقوش و غیره هنوز مایه مسرت و بهجت و مشاهده آنها اسباب حیرت و اعجاب می‌شود.

بالآخره پلهای مهم زاینده‌رود، یکی پل سی‌وسه چشمه است دیگری پل خواجه که از حیث عظمت و متانت و همچنین ظرافت و نفاست مقام مخصوص دارند، و از زیستهای بزرگ شهر اصفهان می‌باشند.

اما از تفکراتی که از مشاهده این آثار دست می‌دهد گذشته از محبت و اعجابی که شخص نسبت به صفویه و همت و غیرت و ذوق و سلیقه آنها پیدا می‌کند نسبت به حالت حالیه آنها نمی‌توانم به زبان بیاورم که چه حالی برای انسان دست می‌دهد و شایسته هم نیست که همه چیز در چنین محضری گفته شود. همین قدر عرض می‌کنم بدو من مردد ماندم که عشق و شور و

هنرمندی و علو همت مؤسّسین و مباشرین این آثار را بیشتر مایه حیرت بدانم یا پستی و بی‌همتای و بی‌لیاقتی و بی‌حسی و شقاوت کسانی که این طور چنین نفایس را مورد بی‌اعتنایی و بی‌مبالاتی قرار داده یا راضی به تخریب آنها شده‌اند و حقیقتاً این مسئله برای من معماست که ایرانی که دارای آن ذوق و حس است و این قسم آثار را ایجاد می‌کند چگونه است که این اندازه در قدردانی نسبت به آنها کوتاهی دارد، و در صورتی که این آثار یادگارهای عزیز پدران ما و مفاخر علمی ما و اسباب اعتبار و آبرومندی و شرافت ما در انظار مردم دنیاست چرا ما هیچ قدر و منزلتی برای آنها قائل نیستیم. این مساجدی که اسم بردم کاشیهای آنها که هر کدام جواهری است گرانبها یک‌یک می‌ریزد و جای آن سفید می‌ماند به طوری که شخص با حس آن را می‌بیند گویی تیر به چشمش می‌خورد ولی کسانی که حفظ و سرپرستی این ابنیه وظیفه دینی و ملی آنهاست به هیچ وجه متأثر نیستند، و در کمال سرافرازی هر روز در این مساجد رفت و آمد می‌کنند. روی آن کاشیها به قدری گرد و خاک نشسته که آب و رنگ بسیاری از آنها دیده نمی‌شود. طاقها و دیوارهای آنها شکست می‌خورد و کسی غم ندارد! عمارت چهل ستون و عالی قاپو تا چندی قبل زیالهدان بود و فقط پس از تشکیل قشون جدید که اصفهان یکی از مراکز قشونی گردید صاحب‌منصبان اهتمامی کردند و آنها را از ابتذال و نکبت بیرون آوردند.

این عمارات چنانکه عرض کردم همه مزین به نقوش و تصاویر بوده ولی در دوره‌های سابق مثل این که آنها را ننگ و عار دانسته باشند روی آنها را گچ کشیده بودند که اخیراً متصدیان حکومت و قشون وقتی در صدد احیای آنها برآمده‌اند با زحمت زیاد آن گچ‌ها را از روی تصاویر بر داشته‌اند ولی البته از آب و رنگ و جلوه آنها کاسته شده و بعضی از آنها هم بکلی ضایع بوده که اصلاح و استخلاص آنها ممکن نشده است. عمارات و قصور متعدد دیگر که از صفویه یادگار بوده باید شرح و تفصیل آنها را در سیاحت‌نامه‌های اروپاییان که سابقاً به اصفهان رفته و آن ابنیه را دیده‌اند خواند^۱ و تصاویر آنها را دید زیرا که آن ابنیه را چنان منهدم کرده و برانداخته‌اند که جای آنها مثل کف دست صاف است.

مسجد جامع که به آن اشاره کردم و جامع خصایص قدمت و کهنگی و مزایای صنعتی می‌باشد چنان خراب شده که عن‌قریب به جای این که محلّ عبادت و قیام به وظایف دینی باشد مسکن و مأوای جغد و بوم خواهد بود. در همین حال شخص چون از زاینده‌رود عبور می‌کند و

۱. تاریخ و جغرافیا و شرح ابنیه و خصائص اصفهان را مرحوم آقا محمد مهدی جد اینجانب در کتاب معتبری موسوم به نصف جهان شرح داده لیکن آن کتاب هنوز به طبع نرسیده است.

به جلفا می‌رود البته خاطر آقایان مستحضر است که جلفا مسکن ارامنه اصفهان است همان سلاطین صفویه که اصفهان را پایتخت قرار داده‌اند جلفا را هم برای سکنی و آسایش ارامنه که به آنجا مهاجرت کرده بودند بنا کردند و همان شاه‌عباس بزرگ که مسجد شاه را برای مسلمین تأسیس کرده کلیسایی هم در جلفا برای ارامنه ساخته و آن کلیسا نیز یکی از شاهکارهای صنعت ایرانی است ولی تفاوتی که این بنا با ابنیه اصفهان دارد این است که چون شخص وارد آن می‌شود اگر مسبوق نباشد تصور می‌کند تازه از زیر دست استاد و معمار بیرون آمده است. از این گذشته در جنب معبد آن کلیسا موزه کوچکی ترتیب داده‌اند که بعضی نسخ قدیم و ظریف از انجیل و تورات و کتب ادعیه و اشیاء نفیسه دیگر در آن ضبط است. من جمله چیزهایی که در آنجا دیدم چند پارچه کوچک از گچکارهای منقش و مزین متعلق به عمارات اصفهان بود که در موقعی که آن عمارات را خراب می‌کرده‌اند ارامنه توانسته‌اند آنها را در ببرند و نگذارند به زیر چکش و تیشه خراب شود و به این موزه آورده محفوظ داشته‌اند.

یقین دارم حس لطیف آقایان حاضر را از این اظهارات دلخراش خود متأذی کردم در صورتی که از ذکر بسیاری مطالب و توضیح بسی از مسائل خودداری نمودم، مع‌هذا معذرت می‌خواهم. اما این حرفها را باید شنید و متوجه شد که اگر ما دعوی سر بلندی داریم به آن عمل کنیم و یکی از لوازم آن احترام آثار گذشتگان است. حفظ این آثار تنها محض تفنّن و تفرّج نیست اسباب آبروی ما است. معرفّ عظمت و لیاقت ملّت است. بعلاوه می‌تواند برای ما مایه انتفاع مادی شود امروز که بحمدالله در مملکت امنیت برقرار و راهها هم ساخته شده، مسافرت در مملکت ما سهل می‌شود، و هر سال چندین هزار نفر از خارجیان به ایران به گردش خواهند آمد و به سیاحت این ابنیه و آثار خواهند رفت هر گاه آنها را درست نگاه بداریم در نزد ملل دنیا اسباب سرافرازی ما خواهد بود. ملّت و مملکت ما در انتظار آنها قدر و منزلت خواهد داشت. وجود این آثار سیاحان و اهل تفنّن و تفرّج را به ایران جلب خواهد نمود؛ می‌آیند و پولها خرج می‌کنند و اگر ما بدانیم چه بکنیم انواع و اقسام فواید مادی و معنوی می‌توانیم از این راه ببریم چنانکه سایر ملل از آثار قدیمه خود می‌برند. از این گذشته این ابنیه و نقوش و تزئینات آنها برای اهل ذوق و صنعت همواره باید سرمشق و مصدر باشد. ایرانی‌ها باید صنایع قدیمه خود را احیاء کنند، و حفظ نمایند، و دوباره مثل پدران خود هنرمند شوند. البته اخذ کلمات و مخصوصاً علوم مغرب زمینی بسیار خوب و لازم است، اما آن اندازه هم نباید مفتون صنایع اروپایی بشویم که هنرهای ملی خودمان را بکلی فراموش کنیم. خلاصه حفظ آثار ملی متوقف بر این است که مردم حس و ذوق این کار را داشته باشند و بیدار کردن این حس یکی از وظایفی است که انجمن آثار ملی بر

عهده دارد و از این راه امیدوار است به مقصود خود برسد همه چیز را نباید از دولت متوقع بود، مردم خود باید همت داشته باشند.

آثار و یادگارهای قدیمی ایران منحصر به اصفهان نیست، به قدری زیاد است که هیچ دولتی به تنهایی از عهده نگاهداری آنها بر نمی آید. البته دولت در صدد هست و اقدامات برای این مقصود خواهد کرد اما این کار اراده مخصوص لازم دارد. وزارت معارف مقدمات آن را شروع کرده ولیکن باید وسعت پیدا کند، توسعه آن خرج دارد و باید مجلس شورای ملی مساعدت کند و افکار مردم پشتیبان این امر باشد. از همه لازمتر این که افراد مردم باید خود حافظ این آثار باشند. به خاطر دارم که در نقاط عدیده در اروپا باغ عمومی یا موزه و امثال آن دیده ام که هیچ مستحفظ نداشت، فقط لوحه ای آن جا نصب بود و روی آن نوشته بود این محل برای استفاده عموم است و باید عموم حافظ آن باشند و فی الحقیقت عموم حافظ آن بودند. در مملکت ما مردم حافظ نیستند سهل است مخریند چنانکه نسبت به نقوش تخت جمشید کرده اند.

از تخت جمشید و احوال اسفناک آن شرح و بسط نمی دهم. همه آقایان آن را دیده یا شنیده اند. آنچه نباید از خرابی و تزییع به سر این بنای معظم بیاید آمده، تقریباً تمام نقوش و صور آن ضایع و محو شده مع ذلک، آنچه از آن باقی مانده با حالت حالیه از عجایب آثار روزگار و حفظ آن واجب است. خاکها و کثافتهایی را که زیر و رو و اطراف آن را گرفته و پر کرده باید پاک کرد، خرده ریزهای آن را باید جمع آوری نمود. برای محافظت آن از دستبرد، باید حصاری از مفتول یا میله آهنی یا چوبی کشید و دروازه برای آن قرار داد. افرادی چند برای حفاظت آن گماشت، و برای آنها در جنب آن خانه ساخت، و عبور و مرور آن جا را باید در تحت تنظیم آورد. اما این جمله مخارج گزاف دارد و نمی دانم چه وقت میسر خواهد شد.

هوا گرم است و جایز نیست زیاد خاطر آقایان را تصدیع دهم، بهتر آن است که سخن را کوتاه کنم و نوبت را به آقای پروفیسور هرتسفلد بدهم که از بیانات عالمانه خود ما را مستفید نمایند. یقین دارم همه آقایان پروفیسور را به خوبی می شناسند. انجمن آثار ملی از وجود ایشان بسیار استفاده نموده. سابقاً هم مکرر ما را از بیانات خود محظوظ ساخته اند. بعضی از کنفرانسهای ایشان که سابقاً به زبان فرانسه داده اند به فارسی ترجمه شده و انجمن ما آنها را به طبع رسانیده است، ولیکن چون ایشان عشق مفرط به آثار ایران دارند و زبان فارسی هم می دانند این دفعه خواسته اند مسرت ما را کامل تر کرده بیانات خود را شخصاً به فارسی بفرمایند بنابراین آقایان محترم را به استماع کلام آقای پروفیسور هرتسفلد دعوت می کنم.

بخش دهم

حقوق و انتخابات

حقوق در ایران*

وقتی از من تقاضا شد که در خصوص تاریخچه حقوق ایران و دانشکده حقوق چند دقیقه برای دانشجویان این دانشکده صحبت کنم و آقایان را سرگرم نمایم با کمال مسرت پذیرفتم، زیرا گذشته از این که پذیرفتن تقاضای دوستان همیشه مایه مسرت است میان من و این موضوع و این دانشکده مناسباتی است که بیشتر مایه مسرت من می شود. منوچهری که از شعرای خوب ما است غزل ماندی دارد که یک شعر آن این است:

آن جا که بود مستی ایام گذشته آن جا است همه ریع و هلال و دمن من

این مغالزه را من با دانشکده حقوق می توانم بکنم چون مناسبات من با این دانشکده از آغاز تأسیس آن است و از ایام جوانی خودم، زیرا که مبدأ و منشأ اولی این دانشکده مدرسه علوم سیاسی است و سالی بیش نیست که مدرسه حقوق و بالآخره دانشکده حقوق جای مدرسه سیاسی را گرفته. آغاز تأسیس مدرسه علوم سیاسی از سال ۱۳۱۷ قمری است. مؤسس آن مرحوم مشیرالدوله اخیر بود که آن وقت مشیرالملک لقب داشت، و پدرش مرحوم مشیرالدوله اسبق که وزیر امور خارجه بود و بعد صدر اعظم شد، و این مسرتی است برای من که موقعی به دستم آمده تا از این دو نفر که به سبب تأسیس مدرسه سیاسی به معارف این مملکت خدمت شایان کرده اند ذکر خیر و سپاس گزاری بکنم.

خلاصه، از همان وقت که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد بلکه قبل از آن که کلاس های آن دایر شود و مدرسه رسمیت پیدا کند من با آن مدرسه مربوط بودم به مناسبت این که اولاً مرحوم مشیرالدوله صدر اعظم قصد کرده بود تدریس ادبیات فارسی را در مدرسه به والد من مرحوم ذکاءالملک فروغی محول کند، ثانیاً درس هایی که در مدرسه داده می شد هیچ کدام کتاب نداشت تا دانشجویان بتوانند به توسط مراجعه به آن به فراگرفتن درس هایی که از معلمین اخذ می کنند مدد

برسانند، و چون یکی از موادی که در مدرسه علوم سیاسی می‌بایست تدریس شود تاریخ بود - که آن زمان اصلاً تدریس آن در ایران معمول نبود - می‌بایست از برای تاریخ هم کتاب تهیه شود، و چون تاریخ را بر حسب معمول می‌خواستند از ملل قدیم مشرق شروع کنند اول کتاب تاریخی که در صدد تهیه آن برآمدند تاریخ ملل قدیم شرق بود، و اتفاقاً تهیه آن کتاب را به من رجوع کردند و آن اول کتابی بود که برای آن مدرسه تهیه شد.

پس می‌بینید که از تأسیس مدرسه علوم سیاسی که در واقع مقدمه همین دانشکده حقوق بوده و سی و هشت سال قمری می‌گذرد، و آن وقت شما آقایان هیچ کدام به دنیا نیامده بودید. مقصودم البته آقایان دانشجویان هست نه آقایانی که محض تشویق دانشجویان و اظهار محبت به بنده تحمّل زحمت فرموده مجلس ما را مزین و ما را متشکر ساخته‌اند.

سی و هشت سال در عمر یک کشور و یک ملت زیاد نیست ولیکن اتفاقاً این سی و هشت سال اگر از کمیت چیزی نیست، از کیفیت یعنی از اموری که در این مدت واقع شده در ایران اهمیت بسیار دارد، و در دنیا کمتر سی و هشت سالی است که این همه وقایع داشته باشد، و احوال ما قبل و بعد آن این اندازه متفاوت باشد. وقایع تاریخی این مدت را چون شما دوره تمام تاریخ را خوانده‌اید البته می‌دانید و حاجت به تکرار نیست، من فقط در ضمن بعضی قصه‌ها و تلکارها تفاوتی را که در احوال مردم و ملت و دولت روی داده با مناسبت با موضوع این صحبت یادآوری می‌کنم.

آن زمان هنوز با کفش آمدن به اطاق قبیح بود، و روی صندلی نشستن معمول نشده بود. بدون لباس بلند از قبیل عبا یا لباده به حضور بزرگان رفتن بی‌ادبی، و اصلاً بی‌لباس بودن جلوف و سبک بود. لباس و کلاه همان بود که شما در اوایل عمر داشتید اگر فراموش نکرده باشید، اما یقه و دستمال گردن خیلی نادر بود و تقریباً منحصر بود به کسانی که مدتی در اروپا اقامت کرده بودند، آن هم نه همه کس، و غالباً اسباب زحمت هم بود یعنی بسا بود که در کوچه‌ها و محله‌ها متعرض فوکلی‌ها می‌شدند و اگر فحش و کتک در کار نمی‌آمد مضمون و استهزا فراوان بود، و البته از داستانهایی که در باب فوکل و کشمکش فوکلی‌ها و متجددین با قدیمی‌ها که مدت چندین سال در کار بوده مطلع هستید.

من خودم آن اوقات فوکلی نبودم مع‌هذا بعضی حکایت‌های بامزه دارم، از جمله این که در جوانی بر عکس امروز موی سرم فراوان بود و زحمت می‌داد. آن زمان مردها زلف داشتند من هم یک مدت مثل همه زلف می‌گذاشتم، عاقبت از دست زحمت زلف‌ها بنا گذاشتم که موی سرم را به شکلی که حالا معمول است و همه دارند درآورم. روزی در کوچه‌ای می‌رفتم و بچه‌ها مهره‌بازی می‌کردند، ملتفت نشدم و پایم به یکی از مهره‌ها برخورد، و مهره را جابه‌جا کرد طفلی

که مهره به او متعلق بود، البته خللی در بازیش پیدا شد، من که گذشتم، شنیدم که پشت سر من می‌گفت: قربان آقای وزیر مختار! و البته مقصودش وزیر مختار فرنگی بود و حال آنکه از فرنگی‌مآبی غیر از همان موی سر چیزی نداشتم.

عینک زدن جوان‌ها آن زمان خیلی به نظر غریب می‌آمد و حمل بر خودنمایی و فرنگی‌مآبی می‌شد. اتفاقاً من از جوانی چشمم نزدیک‌بین بود و از این بابت در کوچه و بازار به زحمت بودم. دوستی داشتم کَحّال، به من اصرار کرد عینک بزنم، و می‌گفت هر چه تأخیر کنی چشمت ضعیف‌تر می‌شود. ناچار عینکی شدم. یک شب در کوچه می‌رفتم، کوچه هم تاریک بود و هم ناهموار و من در حرکت به زحمت بودم، و مکرّر خم می‌شدم و سعی در دیدن پیش پای خود می‌کردم. یکی از بچه‌های کوچه که عجز مرا دید گفت: عینک را بردارید تا چشمتان ببیند.

وقتی یکی از کسان من که او هم عینک می‌زد روز نهم محرم در کوچه‌ای شنید که یکی به دیگری می‌گوید این کافر را ببین که روز تاسوعا هم عینک می‌زند!

باکارد و چنگال غذا خوردن آن زمان معمول نبود و با دست غذا می‌خوردیم. تازه که شروع به استعمال کارد و چنگال کرده بودیم رفیقی داشتیم خوش صحبت و مضمون‌گو. برای فرنگی‌مآبی ما مضمون می‌گفت که آقایان سکنجین را باکارد و چنگال میل می‌فرمایند!

تصور نفرمایید که این قصه‌ها خارج از موضوع است، اینها تاریخ است و تاریخ مفید همین است. البته می‌دانید که امروز در تعلیم تاریخ بیشتر نظر دارند به چگونگی احوال و اخلاق و آداب و رسوم مردم و تفاوت‌هایی که به مرور زمان می‌کند و به جنگ و صلح و شرح زندگانی رجال کمتر اهمیت می‌دهند، و حالا می‌خواهم بیشتر به اصل موضوع بپردازم.

موضوع گفتگو حقوق و دانشکده حقوق بود. شاید بعضی از آقایان باشند که در باب لفظ حقوق و معنی آن توضیحات لازم داشته باشند.

حقوق از اصطلاحاتی است که در زبان ما تازه است و شاید بتوان گفت که تقریباً از همان زمان که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شده است، و در همه ممالک اروپا برای این معنی این قسم اصطلاح ندارند. فرانسویان مجموع قوانین و مقررات الزامی را که بر روابط اجتماعی مردم حاکم است *droit* می‌گویند، و ما چون این کلمه را «حق» ترجمه کرده بودیم، لفظ جمع آن را گرفته برای آن معنی اصطلاح کرده‌ایم، مناسبتش هم این است که قوانین و مقررات الزامی وقتی که میان قومی برقرار باشد مردم نسبت به یکدیگر حقوقی پیدا می‌کنند که باید رعایت نمایند. حاصل این که «حقوق» که می‌گوییم مقصود قوانین کشور است، و علم حقوق علم به قوانین، و دانشکده حقوق مدرسه‌ای است که در آنجا قوانین تدریس می‌شود. تأسیس مدرسه علوم

سیاسی هم برای همین بود که وزارت امور خارجه مأمورینی تربیت کند که به اندازه لزوم از قوانین اطلاع داشته باشند تا بهتر بتوانند در مقابل خارجیان حقوق کشور خود را حفظ کنند.

هر کشوری که روابط مردم با هم، و با دولت، در آن بر طبق مقررات قانونی باشد آن کشور را قانونی می‌نامند و کشورهای قانونی هم اقسام مختلف دارند که برای شما دانشجویان حقوق حاجت به شرح آن نیست. ولیکن این مسئله محلّ تأمل است که آیا کشوری بی‌قانون می‌شود؟ در این باب قدری تحقیق لازم است. کشوری که قانون نداشته باشد از نظر روابط دولت با مردم استبدادی است، و از نظر روابط مردم با یکدیگر هرج و مرج است. از این رو می‌توانید استنباط کنید که کشور بی‌قانون خیلی کم است و شاید هیچ نباشد، و اگر احیاناً مملکتی در وقتی از اوقات بی‌قانون باشد دوام نمی‌کند، چون مردم با هرج و مرج نمی‌توانند آسایش داشته باشند، و اگر آسایش از مردم سلب شد یا از داخله خود کشور یا از خارجه قوه پیدا می‌شود که هرج و مرج را موقوف کند، یعنی قانونی میان مردم برقرار سازد.

چیزی که هست این است که قانونی که در کشور مقرر است صورت‌ها و کیفیت‌های مختلف دارد. البته استادان شما وقتی که حقوق را برای شما تعریف و تقسیم می‌کردند این تحقیق را کرده‌اند که حقوق گاهی کتبی و مدّون است، و گاه عادی و فرعی، و گاه بشری و گاه الهی یعنی دیانتی است. پس همین که کشوری را ببینیم که قوانین مدّون و مکتوب ندارد فوراً نباید حکم کنیم که کشور بی‌قانون است مگر این که ببینیم هرج و مرج است، وگرنه هرگاه هرج و مرج نباشد ناچار اگر قانون مدّون مکتوب ندارد قانون عادی و عرفی یا قانون الهی یعنی شریعتی و دیانتی دارد، یا اختلاطی از این اقسام مختلف است، و چنین مملکتی را هم قانونی می‌نامند، الاّ این که کشوری که قانون مکتوب و مدّون دارد تکلیف مردم در آن روشن‌تر است و کسانی که با قانون سر و کار دارند کارشان آسانتر می‌باشد.

کشور ماکدام قسم از این اقسام بود؟ البته کشوری که سه هزار سال تاریخ و تمدن داشته باشد نمی‌شود که بی‌قانون صرف باشد. از آن طرف می‌دانیم که تا چند سال پیش قانون مدّون مکتوب نداشتیم، پس حقیقت این است که از قسم آخری که ذکر کردیم بود، یعنی در قسمتی از امور، قانون شرعی حاکم بود و در قسمتی قانون عرفی و عادی، الاّ این که قانون از هر قسم که باشد خواه مکتوب، خواه عرفی، خواه شرعی، بودنش تنها کافی نیست، مقتضی و متناسب بودنش شرط است، و مجری و محترم بودنش لازم است و چون سخن به این جا می‌رسد کار مشکل می‌شود، به این معنی که قانون به هر قسم از اقسام باشد در آغاز امر که ظهور می‌کند و وضع می‌شود چون اقتضای حال و احتیاج سبب وجود آن شده غالباً با حوائج مردم مناسب و

مطابق است و مرعی و محترم می‌باشد، اما اوضاع زندگانی مردم و احوال اقتصادی و مادی و معنوی و فکری و اخلاقی آنها، مناسباتشان با خودی و بیگانه، همواره بر یک حال نمی‌ماند و تغییر می‌کند، و مقتضیات و احتیاجات دگرگون می‌شود، و لازم می‌آید که قوانین هم بر طبق مقتضای حال تغییر کنند ولی متأسفانه این تحول و تکامل همیشه به درستی و چنانکه باید صورت نمی‌گیرد. عامه مردم عقلشان نمی‌رسد، خواص هم به علت‌های مختلف از این وظیفه خودداری می‌کنند، بعضی به واسطه غفلت و نادانی، و بعضی به واسطه لالایی‌گری و بی‌قیدی و بی‌همتی، و بعضی به واسطه اغراض و منافع شخصی، زیرا که انسان همیشه طالب منافع شخصی است و متأسفانه همیشه منافع شخصی خود را به درست تمیز نمی‌دهد، غالباً مصالح شخصی را با منافع عمومی منطبق نمی‌یابد بلکه عکس آن را معتقد می‌شود، و بنابراین غالباً اشخاص طبقات متنفذ در میان مردم که موفق شده‌اند قوانین و آداب جاری را با منافع شخصی و جماعتی خود منطبق کنند، رعایت منافع عامه را مهمل گذاشته جد و اصرار می‌کنند که آن قوانین و آداب به حال خود باقی بماند، و تغییر نکنند. به این ترتیب طبقه محافظه‌کار در کشور پیدا می‌شود. نمی‌خواهم بگویم محافظه‌کاران همه منحصرراً منافع شخصی خود را در نظر دارند، البته بسیاری از آنها هم نفع عمومی را در بقای اوضاع موجود می‌دانند، و از روی عقیده و صمیمیت این مسلک را دارند. و غالباً وجود جماعت محافظه‌کار برای جلوگیری از افراط، مفید و لازم است به شرط این‌که خودشان در محافظه‌کاری افراط نکنند.

در هر حال، چون قوانین و آداب از مقتضای حال خارج شد و مطابق احتیاجات حقیقی نبود اجرا و رعایت آنها مشکل می‌شود و دو نتیجه بد ظهور می‌کند.

یکی این‌که جماعت کثیری از اوضاع ناراضی می‌شوند و کم‌کم پی می‌برند به این‌که جماعتی هستند که در نگهداری این اوضاع مجّد و ساعی می‌باشند، و بنابراین آنها هم در مقابل آن جماعت دسته‌بندی می‌کنند، و این دسته‌بندی غالباً از روی علم و عمد نیست بلکه به طبیعت واقع می‌شود، یعنی همیشه کسی نمی‌آید ناراضی‌ها را جمع کند و دسته‌ای تشکیل دهد، بلکه اوضاع و احوال طبیعتاً ناراضی‌ها را به هم پیوند می‌دهد بدون آن‌که خود متوجه باشند، و این کیفیت، هم در امور کشوری پیش می‌آید و هم در امور شرعی و دیانتی، خواه قانون و مقررات کتبی و مدوّن باشد خواه عرفی و عادی. الآن در ممالک اروپا که همه قوانین مرتب مدوّن مکتوب دارند همین کیفیت به شدت جریان دارد.

در کشور ما هم چهل پنجاه سال پیش، چه در اوضاع دولت چه در دستگاه دیانت، یعنی چه در شرع و چه در عرف، همین حالت پیش آمده بود ولیکن قبل از آن‌که این مطلب را دنبال کنم خوب است از نتیجه بد دوّم اشاره‌ای بکنم و آن این است که قانون کشور همین که مطابق

مقتضیات نشد و رعایت و اجرای آن مشکل شد کم‌کم حرمت و اعتبارش سست می‌شود، و چنانکه باید محترم و مجری نمی‌ماند. جماعتی با توجه یا بدون توجه از خود قانون شاکس می‌شوند، و گروهی از مرعی نبودنش دلتنگی می‌کنند، و روی هم رفته همه ناراضی می‌شوند. این نتیجه دؤم چهل پنجاه سال پیش در کشور ما کاملاً ظهور کرده بود، و حاصل آنکه هر چند از زمان قدیم در ایران قانون شرعی و عرفی بوده است به موجباتی که شرح دادم اوضاع و حقیقت این بود که قانونی در کار نبود، و همه آن نتایج فاسدی که اشاره کردم ظهور کرده بود، یعنی مردم که آن اوضاع را منافی آسایش و میل و آرزوهای خود می‌دیدند همواره زبان به شکایت دراز داشتند، و از این جماعت آنها که اروپا دیده یا از جریان امور آگاه بودند، چون خوشحالی آن مردم و سعادت و ترقی آن ممالک را در سایه قانون می‌دانستند گفتگو از وضع قانون می‌کردند. و مطالبه می‌نمودند، و جماعتی که آن اوضاع را با منافع شخصی خود موافق ساخته بودند در حفظ آن احوال سعی بودند، تا آن‌جا که در اوایل عمر من یعنی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، اروپا رفتن و اروپا دیدن و تحصیل اروپایی کردن، به عبارت آخری فرنگی‌مآبی را، مانع می‌شدند که کسی به اروپا برود، و در این‌جا یا در اروپا تحصیل معلومات و اطلاعات بکند. جلوگیری از قانون‌خواهی و قانون‌طلبی کارش به جایی رسید که بردن اسم قانون مشکل و خطرناک شد.

شما آقایان که امروز در دانشکده حقوق درس قانون می‌خوانید و هر روز می‌شنوید یا در روزنامه می‌خوانید که دولت فلان قانون را پیشنهاد کرده، و مجلس فلان قانون را تصویب نموده، و گاهی می‌شنوید که چقدر در تکمیل قوانین کشوری و محترم بودن آن اهتمام می‌شود، نمی‌توانید تصور زمانی را بکنید که اگر کسی اسم قانون را می‌برد گرفتار حبس و تبعید و آزار قرار می‌گردید، ولیکن گواه عاشق صادق در آستین باشد چه همین پیش آمد برای پدر خودم و جمعی از دوستان و هم مشربان او واقع شد و آن داستان دراز است و اگر بخواهم آن را برای شما نقل کنم وقت می‌گذرد، و چون به قول معروف «شاهنامه آخرش خوش است» چندین ورق از این تاریخ را برمی‌گردانم و به آخرش می‌رسم. همین‌که نوبت سلطنت به مظفرالدین شاه رسید، آن پادشاه یا از جهت این‌که ضعیف و بی‌حال بود یا واقعاً متجدد و ترقی‌خواه بود، به هر حال آن سختی‌های زمان ناصرالدین شاه را سست کرد.

آدم که پیر می‌شود طبع نقالی پیدا می‌کند، من در این مدت که برای شما صحبت می‌کنم قصه‌های بسیار به نظرم می‌رسد. اما از نقل آنها خودداری می‌کنم، فقط بعضی را که مناسبت با موضوع گفتگوی ما بیشتر دارد نقل می‌کنم، من جمله این یکی را که به منزله تنفس خواهد بود: در زمان ناصرالدین شاه روزنامه در ایران منحصر بود به یک یا دو روزنامه که خود دولت آن

را طبع و نشر می‌کرد و آن هم اساسش از مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام بود. مندرجات آن روزنامه عبارت بود از ذکر مسافرتهاى شاه به ییلاق و شکارهای او و مناصب و مشاغل و القاب و امتیازاتی که به اشخاص داده می‌شد. بعضی از اخبار و وقایع ممالک خارجه را هم نقل می‌کرد، و روی هم رفته چیزی که برای مردم نفعی داشته باشد در آن دیده نمی‌شد. گاهی از اوقات هم در خارجه یعنی در ترکیه و هندوستان روزنامه فارسی به طبع می‌رسید ولیکن از آنها کسی خبر نداشت، و چندان چیزی هم نمی‌گفتند، و اگر حرفی می‌زدند که به عقیده دولت از مقتضای حال خارج بود از ورود آنها به ایران جلوگیری می‌شد.

در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه، پدر من که دست از طبیعت خود نمی‌توانست بردارد، اولین روزنامه دولتی را در همین شهر طهران تأسیس کرد، و مندرجات آن را مشتمل بر مطالبی قرار داد که کم‌کم چشم و گوش مردم را به منافع و مصالح خودشان باز کند. آن روزنامه «تربیت» نام داشت، من هم آن وقت به درجه‌ای رسیده بودم که در کار آن روزنامه - مخصوصاً در آن چه می‌بایست از زبانهای خارجه ترجمه شود - به پدرم دستیاری کنم. بنابراین در غالباً در باب روزنامه با من گفتگو می‌کرد. یک روز پرسید مقاله‌ای را که امروز برای روزنامه نوشته‌ام خواندی؟ عرض کردم، بلی. پرسید دانستی چه تمهید مقدمه‌ای می‌کنم؟ من در جواب تأمل کردم. فرمود مقدمه می‌چینم برای این که به یک بی‌زبان حالی کنم که کشور قانون لازم دارد. مقصودم این است که این حرف را صراحتاً نمی‌توانست بزنند و برای گفتن آن لطایف‌الحیل می‌بایست بکار ببرد، همین قدر را هم که می‌توانست بگوید به پشت گرمی مرحوم امین‌الدوله بود که صدر اعظم بود و او خود متجدد و قانون‌خواه بود.

این واقعه و سؤال و جواب دو سال پیش از تأسیس مدرسه علوم سیاسی واقع شد. این بود احوال دولت یعنی حوزه‌ای که در آن قانون عرفی بیشتر بکار بود. اما قانون شرع و حوزه‌ای که مربوط به این قانون است در چه حال بود؟ اگر گویم شرح آن بی‌حدّ شود لهذا از گفتن آن می‌گذرم. حاجتی هم نیست، چون خود آقایان مطلع هستید، و در ضمن مطالبی که بعد خواهم گفت به بعضی نکته‌ها بر خواهید خورد.

پس از روزنامه تربیت روزنامه‌های دیگر نیز ظهور کرد. روزنامه‌های خارجه هم با ما هم آواز شدند و غوغایی بلند شد. اول نتیجه‌ای که حاصل شد مسئله تأسیس مدارس بود. البته می‌دانید که تا زمان مظفرالدین شاه مدرسه در این کشور منحصر بود به مدارس قدیمی طلاب، و یک دانشکده دارالفنون که از تأسیسات میرزا تقی‌خان امیر بود، و یک دانشکده موسوم بود به مدرسه نظام که نایب‌السلطنه کامران میرزا به تقلید دارالفنون تأسیس کرده بود. از این گذشته جز مکتب‌های سرگذرها چیزی نداشتیم.

از سال سَوَم مظفرالدین شاه شروع به تأسیس آموزشگاه‌های جدید شد، اما از ناحیه مردم، نه از ناحیه دولت. اول آموزشگاهی که دولت تأسیس کرد همین دانشکده علوم سیاسی بود که چنانکه گفتیم در سنه ۱۳۱۷ دایر گردید برای تربیت اعضاء به جهت وزارت امور خارجه، مدت تحصیل این مدرسه را چهار سال قرار دادند و مواد تحصیلی عبارت بود از: تاریخ، جغرافیا، ادبیات فارسی، زبان فرانسه، فقه، حقوق بین‌الملل عمومی، و علم و ثروت. پس چنانکه می‌بینید مدرسه علوم سیاسی، هم کار شعبه ادبی دبیرستان را می‌کرد و هم کار دانشکده را، چون که هنوز دبیرستان‌ها به جایی نرسیده بودند که محصلین برای تحصیلات عالیه تهیه نمایند، و این مدرسه هر چند برای علوم سیاسی بود ولیکن علوم مزبور بدون تاریخ و جغرافیا فهمیده نمی‌شود. زبان فرانسه هم که برای اعضاء وزارت خارجه لازم است. ادبیات فارسی هم که برای هر کس ضرورت دارد خاصه این که کم‌کم احساس می‌شد که معرفت به ادبیات در کشور ما رو به انحطاط می‌رود. این بود که در مدرسه علوم سیاسی این درس‌های مقدماتی را هم مجبور بودند بدهند. از علوم سیاسی به فقه و حقوق بین‌الملل عمومی اکتفا کردند، چون اولاً در چهار سال بیش از این کاری نمی‌شد بکنند، و بیش از چهار سال هم نمی‌خواستند دانش‌آموزان را نگاه بدارند، ثانیاً از شعب مختلف علم حقوق و سیاسی اگر می‌خواستند درس بدهند چه شعبه را می‌بایست اختیار بکنند در صورتی که کشور در واقع قانون نداشت، قوانین اروپا را هم به ایرانیان آموختن بی‌ثمر بود. بامزه‌تر از همه چیزی است که اگر بگویم از بس با اوضاع امروزی متفاوت است باور نخواهید کرد اما یقین داشته باشید که کاملاً مطابق با واقع است. اولاً من هیچ‌وقت خلاف نمی‌گویم سهل است عادت به اغراق و مبالغه هم ندارم، و آن این است که تدریس علم فقه در مدرسه سیاسی مشکلات و محظورات داشت، و اگر مؤسس آن مؤسسه دولتی، مرحوم مشیرالدوله وزیر امور خارجه و صاحب استخوان نبود یقیناً ممکن نمی‌شد که درس فقه را جزء مواد تدریس این مدرسه قرار دهند و آن را عملی کنند. حالا نمی‌توانید حدس بزنید که این اشکال از چه بابت بود. از بابت این که به عقیده آقایان علما تدریس فقه می‌بایست به مدارس قدیم و طلاب اختصاص داشته باشد، یعنی فقیه بالضروره باید آخوند باشد، در آموزشگاهی که شاگردانش کلاهی و بلکه بعضی از آنها فوکلی و بعضی از معلمین آن فرنگی بودند و روی نیمکت و صندلی می‌نشستند چگونه جایز بود درس فقه داده شود!

باری، از دولت سر تغییر احوالی که در آن چند سال آخر روی داده بود همین قدر درس فقه را جزء مواد تدریس آموزشگاه قرار دادند و غوغایی بلند نشد و چماق تکفیر پایین نیامد، اما کسی هم حاضر نمی‌شد که معلمی فقه را در این آموزشگاه قبول کند بالأخره به تدبیر و لطایف‌الحیل،

و به عنوان این‌که درس فقه در مدرسه علوم سیاسی برای فقیه تربیت کردن نیست بلکه مقصود این است که محصلینی که بالمآل به ممالک کفر مأموریت پیدا می‌کنند به مسائل شرعی که دانستن آن برای هر مسلمانی فرض است آشنا باشند، و ثواب آموختن این مسائل کفاره گناه درسهای دیگر باشد، آخوندی را که آدم خوب و مقدسی بود راضی کردند که معلمی فقه را قبول کند و این مشکل به این ترتیب حل شد و آموزشگاه به کار افتاد و چند سال بر این منوال گذشت. ریاست مدرسه با مشیرالملک بود و معاونت ریاست یا ناظمی، با مرحوم محقق‌الدوله امین دربار، و مشیرالملک یعنی مشیرالدوله اخیر علاوه بر ریاست آموزشگاه درس حقوق بین‌الملل را هم می‌داد. معلمین آن دوره اکثر مرحوم شده‌اند. مشیرالملک در همان اوایل امر مأمور وزیر مختاری به دربار روسیه شد و محقق‌الدوله مرحوم در اداره کردن آموزشگاه مستقل گردید. بنده هم بعد از فوت یکی از معلمین چون سنم مقتضی شده بود به معلمی تاریخ برقرار شدم. پس از چندی محقق‌الدوله هم به مأموریت رفت و ریاست آموزشگاه را به پدرم دادند و من هم معاونتش می‌کردم، و بعد از وفات او ریاست به بنده تعلق گرفت، و در این جا لازم است که از مساعدت‌های جناب آقای پیرنیا یعنی مؤتمن‌الملک نیز یاد کنم که از طرف پدر خود آموزشگاه را سرپرستی می‌کردند، و بعلاوه تدریس علم ثروت را هم به عهده خود گرفتند.

پس اول دفعه‌ای که در این کشور علم حقوق بین‌الملل تدریس شد توسط مرحوم مشیرالدوله اخیر بود، و اول دفعه‌ای که علم ثروت به توسط یک معلم ایرانی تدریس شد آقای مؤتمن‌الملک بودند، و اول کتابی هم که در علم و ثروت به زبان فارسی نوشته شد آن است که من برای دانش‌آموزان همین آموزشگاه از فرانسه ترجمه کردم^۱، و خبر هم ندارم که این اول کتاب دومی هم پیدا کرده باشد. گویا انتظار داریم هرج و مرجی که امروز در امور اقتصادی دنیا روی داده بر طرف شود و اصول علم و ثروت معین گردد آنگاه در این علم کتاب بنویسیم.

اگر بخواهیم وقایع را به تفصیل بگوییم و اسامی آقایانی که در آموزشگاه ریاست یا معلمی کرده، یا به اقسام دیگر به دانشکده خدمت کرده‌اند، یاد کنم سخن دراز می‌شود و در این گفتگو من نظر به وقایع و مطالب دارم نه به اشخاص، پس به اختصار گذرانیده عرض می‌کنم از بدو امر که من در کار آموزشگاه دخیل شدم نقشه و طرحی برای تکمیل آن داشتم، چون آموزشگاه علوم سیاسی را ناقص می‌دانستم و میل داشتم به قدری که میسر می‌شود آن را به یک دانشکده حقوق نزدیک کنم. از جمله کارها که کردم این بود که مدت تحصیل را زیاد کردم و از چهار سال به پنج سال رسانیدم، و آن را دو

۱. همان کتابی است که به عنوان ثروت ملل با مقدمه فاضله‌ای که به خواهمش من شادروان دکتر حسین عظیمی بر آن نوشت، در مجموعه مطالعات اجتماعی نشر فرزاد روز منتشر کردیم. — ه. ه.

دوره کردم: یک دوره مقدماتی، و یک دوره مؤخراتی، و بنابراین گذاشتم که دانشجویان به هر یک از کلاسهای که به موجب امتحان برای آن مستعد هستند بتوانند وارد شوند، و اگر هم قوه ورود به کلاس اول دوره مؤخراتی داشته باشند به آن کلاس پذیرفته شوند، و مقصود از این ترتیب این بود که چون دبیرستانها ترقی کنند و مکمل شوند و ما از سنوات دوره مقدماتی مستغنی شویم از آنها کسر کنیم و به دوره مؤخراتی بیفزاییم، و همین مقصود بعدها حاصل شد ولیکن پس از آن بود که من خدمت این مؤسسه را ترک کرده و به خدمت دیگر مشغول شده بودم، و از شما چه پنهان آموزشگاه را با دلتنگی ترک کردم نه دلتنگی از کسی، بلکه از اوضاع که محیط آن زمان برای ترقی معارف و تکمیل آموزشگاه مزبور آن قسم که من مایل بودم مساعد نبود. برای توسعه آن و اضافه کردن مواد تدریس معلم‌های اضافی لازم داشتیم، اضافه کردن معلم مستلزم اضافه کردن مخارج این آموزشگاه می‌شد و دولت آن زمان فقیر بود و نمی‌توانست بودجه آموزشگاه را بیفزاید اگر هم می‌توانست مخارج دیگر را واجب‌تر می‌دانست، بنابراین ترقی و تکمیل آموزشگاه خیلی به تأنی و طول انجامید و آرزوهای ما به صورت حصول نیوست ... برویم بر سر تاریخچه حقوق که در ضمن آن چند کلمه‌ای که از تاریخچه دانشکده باقی مانده است گفتگو خواهد شد:

تاریخ حقوق در ایران چنانکه در کشورهای متمدن دیگر می‌کنند شایسته است که مورد مطالعه و تحقیقات طولانی و موضوع کتابهای مفصل باشد و یکی از مواد تحصیلی این دانشکده بشود، اما من در این چند دقیقه نقالی که برای شما به عهده گرفته‌ام البته نمی‌توانم به این کار پردازم و فقط چند کلمه از این موضوع راجع به دوره خودمان برای شما خواهم گفت و آن این است که بنابر همان اصولی که در اول این صحبت به آن اشاره کردم، سی سال پیش در اوضاع این کشور تغییر وضع کلی روی داد که منتهی به تأسیس مجلس شورای ملی و عنوان مشروطیت گردید.

قضیه مفصل و از موضوع بحث ما خارج است. آنچه مربوط به ماست این است که کشور دارای قانون اساسی شد، و یک قسمت از حقوق عمومی داخلی ایران چنانکه درس آن را خوانده‌اید تنظیم و تدوین گردید. در دو سه سال اول این دوره جدید مجلس شورای ملی و طرفداران آن گرفتار کشمکش با مخالفین بودند، و با آنکه اصل مقصود از تغییر وضع، استقرار عدالت، تشخیص حقوق و جریان دادن به آن بود مجال نشد که در این زمینه کاری صورت بگیرد، تا این که سلطنت مفتضح محمدعلی میرزا - چنانکه مطلع هستید - خاتمه یافت و دوره دوم مجلس شورای ملی فرارسید، و موقع شد که به اصل مطلب یعنی تأسیس و تثبیت حقوق پرداخته شود و سزاوار این بود که این کار توسط وزارت عدلیه صورت بگیرد. وزارت عدلیه هم تأسیس شده بود، چند محکمه هم برای رسیدگی به دعاوی مردم بر یکدیگر تشکیل داده

بودند، اما نمی‌توانید تصور کنید که چه مشکلات لاینحل در کار بود. اولاً حصول این مقصود متوقف بود بر این‌که دولت و رجال مملکت طرفدار عدلیه و مقوی آن باشند، متأسفانه بر عکس بود زیرا که اکثر کسانی که آن زمان رجال و متنفذین کشور بودند به زور و غصب و اجحاف اموالی به دست آورده بودند و می‌ترسیدند که اگر قوه قضایی کشور مقتدر و محترم باشد مدعیان ایشان آن اموال را از دست آنها بیرون آورند، بنابراین از قوه قضاییه تقویت نمی‌کردند. سهل است تا می‌توانستند در ضعیف و بی‌آبرو کردن و خراب آن می‌کوشیدند و شرح این قسمت هم به قدری طولانی است که باید از آن صرف‌نظر کنم. مشکل دوم این‌که تأسیس یک قوه قضاییه خوب مقتدر و محترم حتماً و بالضروره لوازمی دارد که همه آنها را فاقد بودیم. اولاً داشتن یک بودجه کافی و رسانیدن حقوق صحیح و منظم به قضات و کارکنان برای عدلیه بود و حال آن‌که دولت مادر حال افلاس بود و اگر هم می‌خواست برای عدلیه بودجه صحیح تنظیم کند نمی‌توانست. شرط دوم داشتن قضات و کارکنان خوب بود که جای آن هم خالی بود.

شرط سوم که اساس بود و همان است که موضوع گفتگوی ما است یعنی داشتن قوانینی که بر طبق آن قوه قضاییه بتواند محاکمه کند و حکم صادر نماید ولیکن حصول این شرط اهم از همه مشکل‌تر بود.

خواهید فرمود پس عدلیه ما در آن زمان به قول مولانا جلال‌الدین شیر بی‌یال و دُم و سر و اشکم بوده است. عدلیه‌ای که نه اعضاء خوب داشته باشد، نه اعضاء آن مواجب و مقرری صحیح داشته باشند، نه قوانینی در دست داشته باشند که بر طبق آن محاکمه کنند چه خواهد بود، و همین بود که متنفذین که اساساً با عدلیه مخالف بودند برای مخالفت خود وسایل خوب هم به دست می‌آوردند و عدلیه را ظلمیه می‌خواندند، الا این‌که اگر رجال کشور عاقل و افراد ملت هوشیار بودند می‌فهمیدند که عدلیه اگر هم بد باشد آن را ضعیف و بی‌آبرو نباید کرد، باید اسباب کار برای او فراهم کرد و تقویت نمود تا خوب شود.

باری، حالا شاید بفرمایید بودجه نداشتن دولت به واسطه فقر در مال بود، و اعضاء خوب نداشتن به واسطه فقر ملت در رجال، اما قوانین داشتن چرا مشکل بود. سببش همان چیزی بود که از تدریس فقه در دانشکده سیاسی ممانعت می‌کرد.

حکومت واقعی را علمای دین حق واقعی خود می‌دانستند و نمی‌خواستند از دست بدهند، در صورتی که هر روز در حکومت خودشان احکام ناسخ و منسوخ صادر می‌کردند، و اگر عدلیه صحیح درست می‌شد یا حکومت از دست آنها بیرون می‌رفت یا مجبور می‌شدند با قید به انتظامات و اصولی حکومت کنند، آن هم منافی با صرفه و مصالح آنها بود.

مخالفت آقایان با حکومت قانون چنان اساس و استحکام داشت که تا مدت مدیدی محاکم عدلیه احکامی را که صادر می‌کردند حکم نمی‌نامیدند و جرأت نمی‌کردند عنوان صدور حکم به خود بدهند، و رأی خود را در دعاوی راپرت به مقام وزارت عنوان می‌کردند.

باری در این زمینه هم بنخواهم وارد بشوم وقت می‌گذرد. از همین اشاره که کردم ملتفت می‌شوید که بهانه این بود که با وجود قانون شرع، قانون دیگر محلّ احتیاج و جایز هم نیست و حتی چیز دیگر را هم قانون نمی‌توان نامید. این بود که در مجلس شورای ملی وضع قوانین برای عدلیه مشکل بلکه محال بود، یعنی عدلیه نمی‌توانست اساس پیدا کند.

از آن طرف اقتضای روزگار و عقیده متجددین قانون را لازم می‌دانست. و وزیر عدلیه بیچاره میان دو سنگ آسیا گرفتار بود، بالأخره مرحوم مشیرالدوله اخیر که وزیر عدلیه شد، تدبیری اندیشید و در مجلس عنوان کرد که عدلیه محتاج به قوانینی است و آن قوانین مفصل است، و اگر بنخواهیم آنها را ماده به ماده از مجلس بگذرانیم سالها بلکه قرن‌ها طول می‌کشد، از این گذشته ما که در این طریق جدید تازه کاریم در وضع قوانین ممکن است اشتباهات کنیم و قوانین بد بگذاریم، بهتر آن است که مجلس به کمیسیون عدلیه خود مأموریت بدهد که قوانینی را که دولت برای عدلیه پیشنهاد می‌کند، مطالعه و تصویب کنند، و پس از تصویب کمیسیون آن قوانین موقتاً در عدلیه مجری باشد و به آزمایش گذاشته شود، پس از آن‌که در عمل معایب آن معلوم شد اصلاحات لازم در آن بشود و پس از تنقیح و تهذیب به مجلس پیشنهاد شود و به تصویب رسیده و قانونیت تامه پیدا کند. این طریقه به زحمت زیاد در مجلس قبول شد. اما مشکلات کار در کمیسیون هم کمتر از خود مجلس نبود.

خلاصه، با مرارت و خون دل فوق‌العاده و رعایت بسیار که نسبت به نظرهای آقایان علما به عمل آمد که مبدا حکومت شرعیه از میان برود، اول قانونی که از کمیسیون گذشت قانون تشکیلات عدلیه بود که بر طبق آن عدلیه ایران دارای محاکم صلح و محاکم استیناف و دیوان تمیز و متفرعات آنها گردید، و دوم قانونی که گذشت قانون اصول محاکمات حقوقی بود که تهیه آن را مرحوم مشیرالدوله دیده و زحمت گذراندنش را از کمیسیون کشیده بود، اما هنوز رسمیت نیافته بود تا اول سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۲۵ سال پیش نوبت اولی که من وزیر عدلیه شدم آن قانون را به رسمیت رسانیدم و حکم به اجرای آن دادم.

من در وزارت عدلیه مدتی نماندم ولی چیزی نگذشت که چون بر طبق همان قانون تشکیلات می‌خواستند دیوان تمیز را تأسیس کنند تکلیف ریاست آن را به من کردند و پذیرفتم و همان قانون اصول محاکمات حقوقی را به وسیله دیوان تمیز به جریان انداختم. آنگاه با مرحوم مشیرالدوله

آقای حاجی سید نصرالله تقوی و دو سه نفر دیگر کمیسیونی تشکیل داده به تهیه و تنظیم قانون اصول محاکمات جزایی پرداختیم، و این کار در موقعی بود که مجلس شورای ملی تعطیل بود، و آن تعطیل قریب به سه سال طول کشید و مجدداً منعقد نشد مگر بعد از شروع جنگ بین‌الملل. مع هذا وقتی که ما قانون اصول محاکمات جزایی را تمام کردیم آن را هم به عنوان قانون موقتی به جریان انداختیم.

اما تصور نکنید این کارها به آسانی انجام گرفت. کشمکش‌ها کردیم، لطایف‌الحیل بکار بردیم، با مشکلات و دسیسه‌ها تصادف کردیم که مجال نیست شرح بدهم. من جمله که مقدسین، یعنی مزورهای مقدس‌نما، چماق شریعت را نسبت به قوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرف‌ها زدند و رساله‌ها نوشتند که از جمله به خاطر دارم که یکی از آن رساله‌ها اول اعتراض و دلیلش بر کفری بودن آن قوانین این بود که در موقع چاپ کردن آنها فراموش شده بود که ابتدا به بسم‌الله الرحمن الرحیم بشود. با این مخالفتها و ضدیت‌ها و شیطنتها مقاومت کردیم، و چون اقتضای روزگار تغییر کرده بود اساس کار خراب نشد. قوس‌های صعود و نزول را طی کردیم و به جزر و مدها دچار شدیم اما غرق نشدیم الا این‌که به اصل قوانین هنوز دست نزده بودیم زیرا که قانون تشکیلات و قانون اصول محاکمات حقوقی و محاکمات جزایی چنانکه می‌دانید مربوط به اساس محاکم عدلیه و عملیات آنها است و فقط محاکمه را تنظیم می‌کند و حقوق اصلی مردم را بر یکدیگر و اموری که بر زندگانی اجتماعی حاکم است مشخص نمی‌نماید، و این اصول به قوانین مدنی و جزایی استقرار می‌یابد و قوانین تجارت نیز متمم آن می‌باشد. ولیکن تهیه این قسمت و پیش بردن آن از آن قسمت اول هم مشکل‌تر بود زیرا که در آن قسمت در مقابل معارض‌ها و معترض‌ها می‌گفتیم این قانون نیست مقرراتی است که محاکم عدلیه را تحت نظم و قاعده در می‌آورد، ولی اگر می‌خواستیم نغمه قانون مجازات و قانون مدنی را بلند کنیم هنگامه بر پا می‌شد که در مقابل قانون شرع قانون وضع می‌کنند. هر چند در جواب این اعتراضات حرف حسابی داشتیم و می‌گفتیم در امور جزایی سال‌ها بلکه قرن‌ها است که شرع در جریان نیست، و اگر قانون مجازاتی برای امروز تنظیم نکنیم معنی آن این است که مجرمین و جنایت‌کاران نمی‌باید مجازات شوند، یا باید در عملیات قدیم یعنی گوش و دماغ بریدن و مهار کردن و آدم گج گرفتن و امثال آنها مداومت شود. و اما در امور حقوقی مخالفتی با قانون شرع نیست فقط لازم است که آن قانون ماده‌بندی شود و به صورت قوانین امروزی تنظیم و تدوین گردد و به فارسی در آید تا مردم تکلیف خود را بدانند و بفهمند و قانون مجری شود. اما این حرفها در مقابل مردم مغرض و بی‌انصاف مؤثر نبود و ما را از مخمصه محفوظ نمی‌داشت. این

بود که این قسمت را محرمانه شروع کردیم و به اتفاق آقای تقوی و آقای فاطمی مشغول شدیم، در حالی که اطمینان نداشتیم که زحمتی که می‌کشیم هیچ وقت به ثمر برسد و به موقع به عمل بیاید. خداوند یاری کرد و تا مقداری از این کار صورت گرفت ورق بکلی برگشت، هم اساس عدلیه از نو ریخته شد و هم قوانین تکمیل و تجدید شد، و آنچه ما پنهانی و با هزار احتیاط می‌خواستیم درست کنیم علنی و آشکارا صورت گرفت و قوانینی تنظیم شد که امروز در دست دارید و به شما تعلیم می‌شود، و با آنکه من چانه‌ام تازه گرم شده متأسفانه وقت گذشته است که باز به شرح و بسط پردازم و از زحمات کسانی که در این کارها دخیل بوده‌اند تقدیر کنم.

بعلاوه این قسمت دیگر جزء تاریخ نیست، وقایع روز است، و خودتان می‌دانید و عرض من هم در این بیانات این نبود که اشخاص را معرفی کنم و از هر کس اسم بردم از روی ناچاری بود که تاریخچه‌ام ناقص و ابتر نشود. و برای تکمیل مرام یک کلمه دیگر مانده است که بگویم و آن این است که برای استحکام اساس قوه قضاییه، و همچنین ادارات دیگر، علاوه بر تهیه قوانین تربیت اشخاص لازم بود و بهترین وسیله برای این کار تکمیل آموزشگاه علوم سیاسی و تأسیس دانشکده حقوق بود که از دیر گاهی منظور نظر بود، و بالاخره در حدود پانزده شانزده سال پیش به این کار هم دست برده شد. وزارت عدلیه یک آموزشگاه حقوق تأسیس کرد و پس از سه چهار سال چنین به نظر رسید و حق همین بود که جدا بودن آموزشگاه علوم سیاسی و آموزشگاه حقوق از یکدیگر معنی و لزومی ندارد پس آنها را با هم ترکیب کردند و قسمت‌های مقدماتی را هم به واسطه این که دبیرستانها توسعه یافته بود دیگر محتاج الیه ندانستند و موقوف کردند، و آموزشگاه به وزارت معارف منتقل شد و به صورت حالیه در آمد، و اخیراً اسم آن دانشکده حقوق شد و یک شعبه از دانشگاه به شمار رفت، و امیدوارم با توجهاتی که در این دوره نسبت به ترقی معارف می‌شود روز بروز بر توسعه و تکمیل دانشکده افزوده شود، و دانشکده حقوق ما یک فاکولته حقوق حسابی شود. و از این نکته غافل نشویم که دانشکده حقوق اگر چنانکه باید باشد به قوانین کشور خدمت شایان می‌تواند بکند.

به خاطر بیاورید که دو سال پیش موقع افتتاح شورای دانشگاه در بیانات خود خاطر نشان نمودم که در دانشگاه تنها تعلیم علوم نباید بشود بلکه تکمیل علوم هم باید بشود. دانشکده حقوق هم تنها تعلیم علم حقوق، یعنی قوانین را نباید عهده‌دار باشد بلکه باید علم به قوانین و حقوق را تکمیل کند، یعنی در قوانین کشور مطالعات نماید و معایب و نقایصی که در آنها هست معلوم و مقامات مربوطه را متوجه سازد تا به رفع معایب و نقایص پردازند، زیرا چنانکه در آغاز این گفتگو شروع کردم اوضاع دنیا و زندگانی بشر دائماً در تغییر و تحول است و قوانین هم همین

حالت را دارند و هیچ وقت نمی‌توان معتقد شد که قانون موجود کامل و بی‌عیب و نقص است، ولیکن البتّه وضع قانون خوب و اصلح و نسخ قانون ناقص و معیوب علم و معرفتی لازم دارد که اساس آن در دانشکده حقوق باید تحصیل شود، تا وقتی که در علم حقوق به آن مقام نرسیده‌اید باید خود را ناقص بدانید ولیکن امیدوارم که ناقص نمانید.

انتخابات*

وصول رقیمة شریفه و استفسار از نظریات این جانب در خصوص اصلاح قانون انتخابات مصادف با مسافرت این جانب و موجب تأخیر جواب اینجانب گردید، اینک پس از اعتذار عقاید خود را به اختصار عرض می‌کنم.

به عقیده این جانب در اصلاح قانون انتخابات دو منظور باید در نظر گرفت یکی این که عملیات انتخاب حتی الامکان برای مردم کم زحمت باشد. دیگر این که متهی به حسن انتخاب شود.

منظور اول به این ملاحظه است که تجربه دو سه دوره اخیر معلوم کرد که انتخابات مجلس شورای ملی برای عامه مردم زحمت بسیار تولید می‌کند، رعایا و کسبه را از کار بازمی‌دارد، سبب اختلاف و نفاق می‌شود، میان مردم نزاع و مشاجره و دو دستگی و بغض و عداوت احداث می‌کند، مختصر مملکت را منقلب ساخته منتخب و ملت و دولت همه را به زحمت و کشمکش می‌اندازد، و اثرات آن پس از انجام امر انتخابات (اگر انجام بگیرد) نیز باقی می‌ماند، و مفاسدی تولید می‌نماید که این جانب نمی‌خواهم به تشریح آن بپردازم.

منظور دوم حاجت به توضیح ندارد و هر کس خیرخواه مملکت است تصدیق خواهد کرد که نمایندگان ملت برای مجلس شورای ملی باید نخبه مردم باشند، و در ایران در حال حالی این نظر ساده بر نظریات حزبی و مسلکی و غیرها که در ممالک دیگر منظور و در مملکت ما تقریباً بی‌موضوع است غلبه دارد.

برای این منظور، به عقیده این جانب اول قدم این است که مدت دوره تقنینیه زیاد شود زیرا که از هیچ اقدام دیگر نمی‌توان امیدوار بود که زحمت بکلی از مردم مرتفع گردد، بنابراین باید کاری کرد که لااقل این زحمت دیردیر تولید شود، و عقیده این جانب این است که قانون اساسی چنانکه

* پاسخ به نامه دکتر محمود افشار، نقل از مجله آینده (جلد دوم، شماره ۴، خرداد ۱۳۰۶) در پاسخ اقتراح مربوط به انتخابات.

بعضی می‌گویند مانع این اقدام نیست و مجلس شورای ملی می‌تواند آن را تفسیر کند به‌طوری که این نتیجه حاصل شود و تمدید مدت دورهٔ تقنینیه محسنات دیگر هم دارد که مجال شرح آن نیست. اقدام دیگر این است که از این به بعد که قانون سجل احوال در تمام مملکت مجری خواهد بود عملیات انتخابات را مثل سایر ممالک مبنی بر صورت‌های انتخابیه (Listes électorales) مستخرج از دفاتر سجل احوال قرار دهند که در گرفتن ورقه تعرفه و دادن رأی نسبت به انتخابات دوره‌های گذشته کمتر اغتشاش کاری شود.

اقدام دیگری که در این موضوع به خاطر می‌رسد اصلاح تقسیمات حوزه‌های انتخابیه است با این نظر که حتی الامکان حوزه‌ها کم‌وسعت و نقاط مختلفهٔ آن با یکدیگر متناسب‌تر باشند. برای رسیدن به حسن انتخاب دو درجه قرار دادن انتخابات ممکن است مفید باشد ولیکن از همه بهتر همان شرایط قرار دادن سواد خواندن و نوشتن است برای انتخاب‌کننده.

کسی که سواد ندارد در امر انتخابات بکلی کور و کر و از شرایط و مقررات انتخابات و عملیات آن بی‌خبر است. قانون نمی‌داند، روزنامه نمی‌بیند، اعلان نمی‌خواند، منظور و مقصود از انتخابات را نمی‌فهمد، اختیارش کاملاً در دست دیگران است، هر بلایی که بخواهند بر سرش می‌آورند در این صورت آیا می‌توان گفت شرکت او در امر انتخابات در واقع عمل کردن به حقوق ملی است. چنین کس با صغیر که از حق انتخاب محروم است چه تفاوت دارد بلکه باید گفت از صغیر پست‌تر است و حرکاتش در این عملیات مانند حرکت عروسک خیمه‌شب بازی است.

محدود کردن حق انتخاب در صورتی ناشایسته است که حائز شدن شرط در اختیار مردم نباشد. مثلاً اگر نسب عالی و استطاعت مالی را شرط قرار دهند کسانی که ندارند نمی‌توانند آن را دارا شوند در صورتی که همان کسان ممکن است از صاحبان مال یا نسب لایق‌تر باشند، اما کسی که سواد ندارد علاوه بر این که لیاقت انتخاب را دارا نیست حائز شدن شرط به اختیار خود اوست. دو سه ماه که درس بخواند به قدر کفایت دارای سواد می‌تواند بشود، خاصه در این ایام که در تعمیم تعلیمات ابتدایی کوشش می‌شود و امید است عن قریب نتیجه به دست آید و شرط قرار دادن سواد در انتخاب نیز خود یکی از وسایل مؤثرهٔ حصول این مقصود است.

در خاتمه تذکر باید داد که اگر مجریان قانون و کسانی که قانون در حق آنها مجری می‌شود صلاح و فساد را تشخیص ندهند، و در بند صحت کار و مصلحت مملکت نباشند، هر قانونی از خوب و بد به دستشان داده شود به بدی اجرا خواهند کرد، پس اگر باز احتمال ضعیفی در حسن اجرای قانون باشد آن است که فقط مردم با سواد دخیل در امر انتخابات باشد.

موضوع اقتراح گنجایش قلم‌فرسایی بسیار دارد اما برای این جانب میسر نیست. والسلام

پیوست

دوسند تازه یاب

پاسخ به دکتر محمد مصدق*

این نوشته را خانم حوریه سمیدی لای کتابی در کتابخانه ملی یافت (مخزن نسخ خطی شماره ۷۳۴) و استخراج آن را در مجله گنجینه اسناد شماره ۶۱ (بهار ۱۳۸۵) همراه با عکس صفحه‌ای از آن منتشر ساخت و از آن جا نقل می‌شود. هیچ مشخص نیست که آن را به کی نوشته بوده باشد و چه بسا مخاطبش خیالی باشد بدین معنی که نامه هرگز به کسی ایصال نشده و آن را برای آرامش خاطر خسته خویش به تحریر در آورده بوده است. از فروغی بعید نیست. زیرا نامه‌ای هم که درباره فردوسی نوشته و در آغاز گزیده شاهنامه درج کرده برین رویه است. نویسندۀ عنوان مقاله را «محمدعلی فروغی ذکاءالملک در رویارویی با محمد مصدق السلطنه» قرار داده است.

ایرج افشار

دوست عزیز من، مدتی است از یکدیگر بی‌خبریم، فراغت این ایام را مغتنم شمرده شمه [ای] از روزگار خود برای تو می‌نگارم و منتظرم که تو هم مرا از حال خود آگاه سازی.

نمی‌دانم اطلاع داری یا نه که در بهار گذشته، موقعی که اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی - دام ملکه - آقای مستوفی‌الممالک را به تشکیل کابینه مأمور نمودند، معظم له عضویت در کابینه خود را به بنده تکلیف نمودند و من چون حس کردم که اعلیحضرت همایونی و آقای رئیس‌الوزرا به عضویت من در کابینه مایلند، محض امثال امر اعلا و شکر نعمت و سپاس ارادت قلبی - که همیشه به آقای مستوفی داشته‌ام - امتناع از خدمتگزاری را جایز ندانسته و عرض کردم: در تمام مدت عمر پنجاه ساله خود دائماً در زحمت بوده و قریب سه سال و نیم است که متوالی به خدمت طاقت‌فرسای

* بدیهی است نیت ما در انتشار سوابق نامه‌ها و مکاتبات و سخنرانی‌ها در این کتاب، روشن کردن تاریخ مملکت از جهات مختلف است و به هیچ رو قصد اسائه ادب یا خدای ناکرده اتهام زدن به رجال گذشته کشور نداریم، آن هم به چهره‌هایی چون محمد علی فروغی و دکتر محمد مصدق که علاقه و احترام ما به هر دو برجای باقی است. می‌خواهیم نشان دهیم زمانی که اصول «پارلمانتاریسم» در ایران از ادوار بعد شاداب‌تر و زنده‌تر بود، انتقاد و تبادل فکر به چه صورت انجام می‌گرفت. داوری با خوانندگان و فراتر از آنها با تاریخ است. - ویراستاران.

وزارت و ریاست وزرا اشتغال داشته و اینک قوای جسمانی و روحانی رو به انحطاط است و مداومت در خدمت برای من میسر نیست مگر اینکه چندی به واسطه کنار بودن از کار فی الجمله ترمیم قوایی بکنم. بنابراین هرگاه اجازه مرحمت شود چند ماهی مسافرت و استراحت کنم، پس از مراجعت عضویت کابینه را قبول خواهم کرد و اگر امر این باشد که الان داخل کابینه شوم، باز لازم است بعد از چند روز اجازه مسافرت داشته باشم و اگر غیر از این باشد، چون به واسطه خستگی قوه کار ندارم، از قبول خدمت عذر می‌خواهم.

بالاخره اعلیحضرت همایونی و آقای رئیس الوزرا طریق دوم را اختیار فرمودند و پس از چند هفته اشتغال به امور وزارت جنگ عازم اروپا شدم و چندی در دهات فرنگستان، به خیال دوری از جار و جنجال و آشوب، خوش بودم، ناگاه روزنامه‌های طهران رسید و معلوم شد آقای مصدق، نماینده محترم در مجلس شورای ملی، لازم دانسته‌اند بنده را به خیانتکاری منتسب نمایند و این معنی را یکی از دلایل مخالفت خود با کابینه آقای مستوفی‌الممالک قرار دهند. من در دوره پنجم شورای ملی، که باز ایشان وکالت داشتند، دیده بودم که با اصرار فوق‌العاده مکرر به آقای میرزا حسین‌خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، که رئیس مجلس بودند، حمله می‌کردند و آن مرد محترم را مورد تنقید با لحن شدید قرار می‌دادند. تعجب می‌کردم و پیش خود می‌گفتم: فرضاً آقای پیرنیا خبط و خطایی بکند با آنکه همه کس تصدیق دارد که ایشان در وظایف ریاست مجلس کاملاً با متانت و بی‌طرفی رفتار کرده و همیشه وجود ایشان یکی از موجبات وقر و عظمت مجلس بوده، چرا آقای مصدق این اندازه و به این حرارت از ایشان دنبال دارد. در این موقع هم از حملات آقای مصدق نسبت به خودم، با اینکه خیانتی نکرده‌ام، بر تعجبم افزود. چون بیانات ایشان را تا آخر خواندم، دیدم درد شدیدی در دل دارند از اینکه بنده مدت زیادی در کابینه‌های متوالی وزیر و اخیراً رئیس‌الوزرا بوده‌ام و اکنون، با وجود غیبت، در کابینه عضویت دارم، و به علاوه، بعضی عناوین دیگر از قبیل ریاست دیوان تمیز و ریاست مدرسه حقوق را دارا هستم. پس مشکلم راجع به آقای مصدق حل شد و دانستم اقتضای طبیعتش این است و به علاوه هرکس برای پیشرفت کار خود، بر حسب ذوق و فطرت خویش، راهی را اختیار می‌کند؛ مصدق هم این راه را اختیار کرده است که بی‌جهت یا با جهت به اشخاص حمله کند و در راه دلسوزی وطن اظهار شجاعت نماید. مختصر، جوان است و جویای نام آمده است. اظهار مسلمانی هم که مایه ندارد. در مجلس شورای ملی قرآن از جیب یا شمایل از بغل درمی‌آوریم و زهره همه کس را آب می‌کنیم. با این تفصیل، کار به کام است و کیست که بتواند در مسلمانی و وطن‌دوستی مصدق شک نماید. اما رویه من غیر از این است و تو می‌دانی که از اول عمر خود

تاکنون نه شارلاتانی کرده‌ام، نه خودستایی؛ نه هوچی بوده‌ام، نه آنتریکباز؛ برای رسیدن به مناصب و امتیازات و تحصیل شهرت و نام، اسباب‌چینی و دسیسه‌کاری نکرده و تاکنون هر مقامی را دارا شده‌ام، اعم از وکالت و ریاست و وزارت، بدون استثنا آن مقام دنبال من آمده است، من از پی آن نرفته‌ام. شاه و رؤسای وزرا و دوستان من همه بر این امر شاهدند و هیچ‌کس نمی‌تواند از روی حقیقت مدعی شود که من برای رسیدن به مقامی از او تقاضایی کرده باشم و اینکه می‌گویم محض رجزخوانی نیست و نمی‌خواهم اجر اشخاصی را که در مورد من احسان کرده‌اند ضایع کنم و نیز ادعا ندارم که شخصی فوق‌العاده هنرمندم.

تنها ادعای من این است که به قدر قوه در خدمت به مملکت کوشیده‌ام و با اشخاصی که همقدم شده‌ام صمیمیت داشته‌ام و مخصوصاً در دنیا راست راه رفته‌ام، نیت سوء نداشته‌ام، از خیانتکاری احتراز کرده‌ام، از روی اختیار به کسی ضرر و آزاری نرسانده‌ام، درصدد تضییع مردمان آبرومند برنیامده‌ام، و اگر در این مشروحه از خودم و مصدق حرفی می‌زنم برای خودستایی یا تضییع او نیست؛ حقیقت حال را بیان می‌کنم و باقی را به خدا بازمی‌گذارم. زیرا هر چند هیچ وقت قرآن و شمایل از جیب و بغل بیرون درنیآورده‌ام، کاملاً معتقدم که در عالم حقیقتی هست و به او اتکا و اتکال دارم و هو نعم‌الوکیل.

حال یقین منتظری که وارد مطلب شوم، یعنی نسبت‌هایی را که مصدق به من داده نقل و رد کنم. صبرکن دو کلمه دیگر که از آن موضوع خارج ولی به اصل مطلب مربوط است بگویم و در دل مصدق را تخفیف دهم که ضمناً ثوابی کرده باشم.

اولاً در باب ریاست من در دیوان تمیز، بر مصدق فی‌الجمله اشتباهی دست داده است به این معنی که من ریاست دیوان تمیز را نه بالفعل دارم نه آن را زیر سر گذاشته‌ام؛ ولیکن چون چندین سال این شغل را داشته‌ام، اکنون به موجب قانون استخدام مقام ریاست دیوان تمیز را دارم؛ یعنی هر وقت بیکار باشم و ریاست دیوان تمیز شاغلی نداشته باشد من می‌توانم آن را شاغل شوم و اگر شاغلی باشد من با این رتبه منتظر خدمت وزارت عدلیه خواهم بود و این حقی است که قانون به من داده و هیچکس تفضلی به من ننموده. راست است که همکاران محترم من در دیوان تمیز غالباً می‌گویند ریاست تمیز متعلق به توست، ولیکن این تعارفی است که از راه محبت به من می‌کنند و من از احساسات مودت‌آمیز ایشان ممنونم، اما هیچ وقت به ریش نگرفته‌ام. اما ریاست مدرسه حقوق! تفصیل آن این است که ریاست مدرسه مزبور با مستشار فرانسوی عدلیه بود. کثرت مستشار سرآمد و رفت. مدرسه بی‌رئیس شد و وزارت معارف در باب ریاست آن گرفتار محذورات گردید. بالاخره معلمین و محصلین مدرسه و وزارت معارف

حل مشکل را در این دیدند که ریاست افتخاری مدرسه را به من تکلیف کنند. من، با آنکه به بعضی ملاحظات میل نداشتم، برای رفع محذورات وزارت معارف موقتاً قبول کردم. پس این ریاست برای من اولاً افتخاری است یعنی نفع مالی ندارد، ثانیاً موقتی است و باید این وظیفه را هر چه زودتر ادا کنند، و مدرسه حقوق را از بی تکلیفی بیرون آورند.

اینک می‌رویم بر سر نسبتهایی که مصدق به من داده است. خیانتکاری مرا به دو فقره عنوان کرده است؛ یکی اینکه مراسله به سفارت روس نوشته و اعاده کاپیتولاسیون را قبول کرده‌ام. دیگر اینکه مطالباتی را که دولت انگلیس از دولت ایران داشت تصدیق نموده‌ام. فقره اول، اگر حقیقت داشت، البته خیانت بود. اما از سعادت من و مملکت و بی‌توفیقی مصدق بکلی دروغ است و در واقع نمی‌دانم این تخیل در چه عالمی به او دست داده است. نه تنها من کتباً و شفاهاً اعاده کاپیتولاسیون را نسبت به روسها قبول نکرده‌ام، نه وعده داده‌ام، بلکه در عالم حقیقتگویی اطمینان می‌دهم که اولیای دولت سویت، در مدتی که من دخیل در امور بوده‌ام، هیچوقت چنین تقاضایی نکرده‌اند بلکه هرگاه بین ما و آنها در این باب گفتگویی به میان آمده عنوان آنها این بوده است که چون کاپیتولاسیون نسبت به ما لغو شده میل داریم و شما باید سعی کنید نسبت به دیگران هم ملغا شود، و از جمله مسائلی که من در آن کار کرده‌ام، همین الغای کاپیتولاسیون است. چنان که در موقع امضای عهدنامه اخیر با دولت ترکیه و تهیه عهدنامه با لهستان این فقره را تصریح کرده‌ام و نسبت به سایر دول هم با مقامات رسمی و غیر رسمی آنها مذاکرات کرده‌ام و علناً می‌گویم که آنها هم اصراری به ابقای کاپیتولاسیون ندارند ولیکن منتظرند که جریان امور عدلیه ما اطمینان‌بخش شود، و یکی از وسایل حصول این مقصود، اصلاح و تکمیل قوانین است و من با آنکه رسم ندارم خودنمایی کنم، اینک به ناچار می‌گویم که در ترتیب اکثر قوانینی که تاکنون برای عدلیه تهیه شده، چه آنها که رسمیت یافته و چه نیافته، شرکت و مداخلت نامه داشته‌ام و اگر عیب و نقصی در آنها باشد، از آن است که قوانین بشری از عیب و نقص ناگزیر است؛ خاصه برای مردمی که به کار تازه شروع می‌کنند. مع‌ذالک همین قوانین موجوده را اگر حسن جریان بدهند و محاکم عدلیه را محترم بدارند، دارای مقامی خواهد شد که دولت ایران بتواند کاپیتولاسیون را الفا کند و به دول خارجه هم بقبولاند.

اما قضیه مطالبات انگلیس. شرح مطلب اجمالاً این است که بعد از ختم جنگ عمومی، یعنی از هفت سال قبل به بعد، دولت انگلیس از دولت ایران مطالباتی داشت و از بابت وجوهی که دستی داده یا قیمت اسلحه یا کارهایی که انجام داده بودند خود را طلبکار می‌دانست. جمیع کابینه‌های ما گرفتار مذاکره این کار بوده‌اند. قسمتی از آن مطالبات را هیچکس رد نمی‌کرد،

فقط در کم و کیف آن گفتگو بود از قبیل بعضی مساعده‌ها که قبل از جنگ به دولت ایران داده شده و محل حرف نیست و ربح آن را تاکنون دولت هر سال مرتباً پرداخته و جزو اقساط دیون دولتی در بودجه‌ها منظور و به تصویب مجلس رسیده است و فقط کیفیت پرداخت اصل آن معین نشده بود و همچنین وجوهی که به عنوان موراتوریم^۱ به دولت رسیده و قس علی‌ذالک را هم زیر بار نمی‌رفتیم و حقاً دین خود نمی‌دانستیم و اشکال عمده در این قسمت بود. بالاخره سه سال قبل در کابینه اعلیحضرت پهلوی [به زمان ریاست وزرایی سردار سپه] قضیه جداً مطرح شد و آن کابینه با قدرت و قوت قلبی که داشت مذاکرات به عمل آورد.

پس از مدتی گفتگو، بالاخره دولت انگلیس، که نمی‌خواست از طریق عدالت و حسن روابط با ایران خارج شود، از قسمتی از دعاوی خود که زیاده از نصف آن بود صرف نظر نمود و موافقت وصول شد و بنا بود مطلب به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود. قضیه نهضت ملی و تغییر سلطنت پیش آمد و مجال نشد و به مجلس ششم موکول گردید. در کابینه من، کاری که شده این است که تحت شرایط چند، که همه به نفع دولت ایران است، وعده داده شده که به مجلس پیشنهاد و اگر تصویب شد به اقساطی چند پرداخت شود. حال این فقره اگر خدمت نباشد خیانت نیست. فرضاً که پرداخت این وجوه بیجا باشد، ضرری مالی است که به دولت وارد شده، نه مثل قضیه کاپیتولاسیون که اگر راست بود لطمه به حقوق مملکت می‌زد. این کار را تنها من نکردم، همکاران من از سه سال قبل تا وقتی که ختم شد دخیل یا مسبوق بودند. در صورت مجلس‌های جلسات هیئت وزرا ضبط است. وزرای سابق و وزرای کابینه من همه تصویب کرده‌اند و چیزی نبود که کسی تصویب نکند. بالاخره باز هم کار به اختیار مجلس شورای ملی است. یعنی قید و تصریح شده که پرداخت وجوه، مشروط به تصویب مجلس است.

از همه بامزه‌تر اینکه مصدق در بیانات خود می‌گوید: این کارها اگر باید بشود، باید با اجازه مجلس باشد نه اینکه قبلاً بکنند و بعد به مجلس بیاورند. بیچاره با آنکه مدعی دکتري در علم حقوق است و یک دوره هم وکالت کرده، هنوز نفهمیده است که استجازه از مجلس همین است که به مجلس پیشنهاد کنند و معاملاتی را که دولت با هر کس از داخله و خارجه می‌کند، هر کدام که به موجب قانون اساسی محتاج به تصویب مجلس است، به قول آقای مدرس، معامله فضولی است و تا وقتی که مجلس تصویب نکرده تحقق پیدا نمی‌کند. منتها دولت به کسی نمی‌گوید برای اینکه این معامله را با تو بکنم، باید قبلاً از مجلس اجازه بخواهم؛ دولت می‌گوید:

۱. امهال، تمدید مدت. - و.

این معامله را می‌کنم و شرط صحت آن تصویب مجلس است. اگر این حرف را هم نزنند، باز مطلب به جای خود و تصویب مجلس در هر حال شرط صحت معاملات دولتی است.

یک نکته لطیف دیگر هم این است که قرض درست کردن برای دولت اگر کار بدی است، تقصیر کسی است که پول را می‌گیرد نه آن کسی که ادای قرض را قبول می‌کند؛ چه امتناع از ادای قرض بدحسابی است و بدحسابی اگر برای اشخاص قبیح است، برای دول به مراتب قبیح‌تر است. زیرا که تأثیرات بی‌اعتباری دولت خیلی بیشتر است، و اینکه گفتم این کار به عقیده من خدمت بوده، به این نظر بود که هم دعاوی غیر حق را رد کرده‌ام، هم به واسطه قبول دعاوی حق اعتبار دولت را محفوظ داشته‌ام، و مقصودم هم این نیست که برای کسی اثبات تقصیر کنم؛ چه آن خود مبحثی دیگر است. در هر حال، دولتهای گذشته در قبول این پیشنهاد مصالحی و در رد آن مفاسدی دیدند؛ دولتهای آینده ممکن است نظر دیگری داشته باشند؛ در آن صورت به مجلس پیشنهاد نخواهند کرد. اگر هم بکنند ممکن است مجلس موافق نباشد و رد کنند، و این هر دو وجه، تازگی ندارد و نظیر آن در ممالکت خارجه و در مملکت خود ما بسیار است. یک رئیس‌الوزرای انگلیس با دولت سویت عهدنامه بست. رئیس‌الوزرای دیگر، از بردن آن عهدنامه به مجلس امتناع نمود. مستر ویلسن، رئیس جمهور امریکا، به اتفاق چندین دولت عهدنامه معظمی مثل معاهده ورسایل^۱ را امضا کرده، بلکه سلسله جنیان عقد آن معاهده بود، مع‌ذلک مجلس امریکا آن را تصویب ننمود. چند ماه پیش قرارداد بین ایران و روس در باب شیلات به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و به تصویب نرسید و اگر بگویند مجلس به محذور خواهد افتاد، مطمئن باش که حرف است؛ برای مجلس و حتی برای دولت هیچ محذوری نیست و امروز بحمدالله استقلال دولت کامل و محکم است. مسئله فقط تابع مصالح و مفاسدی است که دولت سابق تشخیص داده؛ اگر تشخیص صحیح بود، دولتهای لاحق و مجلس هم البته باید تصدیق و تصویب کنند، وگرنه رد خواهند کرد و هیچ طور نمی‌شود.

دوست عزیز، خاطرات را فرسودم، معذور دار ما را و اجازه بده یک کلمه دیگر بگویم. کسی که فکرش عمیق نباشد، اگر از داستان من آگاه شود، ممکن است بگوید فروغی پنجاه سال زحمت و ریاضت کشید، دنبال جمع مال و زخارف نرفت، از جاده درستی و راستی خارج نشد، هر خدمتی از دستش برمی‌آمد کرد، برای حفظ مقام عفت اخلاقی و عزت نفس از همه تمتعات و لذایذی که دیگران بر سر آن دین و وطن و ناموس به باد می‌دهند صرف‌نظر نمود؛ مع‌هذا با

۱. به تعبیر امروز، قرارداد ورسای. - و.

بی‌تقصیری و بی‌گناهی در مجلس شورای ملی نسبت خیانت و وطن‌فروشی به او دادند، در این صورت آیا بهتر نبود که بکلی برعکس رفتار کنند و آنها که می‌کنند آیا حق ندارند؟ اگر چنین سخنی شنیدی، زنهار فریب مخور، ظاهربین مباش، حقیقت پنهان نمی‌ماند. درست که جمع و خرج کنی، باز صرفه در درستی و راستی است و من نباختم. تحقیق مطلب طولانی است و فعلاً مجال بحث آن نیست.

خدا نگهدار

فروغی، محمدعلی

وصیت به فرزندان خود*

فرزندان عزیزم در شرف حرکت به سوی طهران و عنقریب نزدیک به هزار فرسخ از یکدیگر دور می‌شویم و دیگر نمی‌دانم چه وقت لذت دیدار شما را درمی‌یابم، پس این ورقه که از من به شما می‌رسد در واقع وصیت من است، به دقت بخوانید و به یاد بیاورید که این سخنان را از کسی می‌شنوید که نسبت به شما خیرخواه‌ترین مردم دنیا است و از شما جز خیر و سعادت شما چیزی نمی‌خواهد.

اگرچه پیش‌آمد زندگانی ما طوری بود که شما به قدر کفایت با من معاشرت نمی‌کردید و من از این جهت دلخور بودم، مع‌ذلک البته فهمیده‌اید که من در جوانی هم اهل هوی و هوس نبودم، تنها عشق و سودایی که در سر داشتم کسب معرفت بود و شرکت در تهیه موجبات خیر و سعادت ابناء نوع، و پس از آن که متأهل شدم، خوشدلی من مصاحبت مادر ناکام شما و

●. این نوشته‌ای است از محمدعلی فروغی خطاب به پسرانش. از این نوشته در خانواده فروغی با عنوان «پندنامه» یاد می‌شود. ولی در متن نوشته کلمات «پند» یا «پندنامه» به کار نرفته، و نویسنده در دو مورد از نوشته خود با لفظ «وصیت» یاد کرده است.

خانم ماری فروغی، همسر محمود فروغی (فرزند ذکاءالملک)، در سفر به تهران در سال ۱۳۷۲، این «پندنامه» و برخی دیگر از یادداشتهای ذکاءالملک را در خانه یکی از خویشان کشف کرد و آنها را به امریکا آورد. «پندنامه» را پاکت‌نویس کرد، ولی عمرش وفانکرد تا بقیه یادداشتهای پاکت‌نویس کند. وی در سال ۱۳۷۵ در امریکا درگذشت (به نقل از جمشید فروغی). این نوشته را مدتی پیش جمشید فروغی فرزند دوست ارجمند درگذشته‌ام محمود فروغی برای چاپ در ایران‌شناسی در اختیار بنده قرار داد که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد. این نوشته بر روی یک برگ کاغذ به اندازه ۲۷/۵×۲۲ سانتیمتر نوشته شده است که نویسنده، آن برگ را تا کرده و به قطع «کاغذپستی» درآورده است. این متن با مداد نوشته شده و بدین جهت با گذشت زمان بعضی از کلمات آن محو گردیده و ناخواناست. کلمات ناخوانا را با سه نقطه (...) مشخص کرده‌ام. توضیح آن که نوشته تاریخ و امضا ندارد....

به روایت جمشید فروغی، بعد از سال ۱۳۰۴ سه تن از عموهایش - جواد و محسن و مسعود - برای تحصیل به اروپا رفتند و پدر در یکی از سفرهای خود به اروپا این متن را خطاب به فرزندانش نوشته است. جلال متینی

مشارکت با او در پرورش شما بود. روزگار، دوام آن خوشدلی را از من دریغ کرد، اوضاع مملکتی و ترتیب زندگانی شخصی ما هم نگذاشت در کسب معرفت و خدمت به ابناء نوع به طوری که منظورم بودم موفق شوم ولیکن با همه محرومی و مهجوری که نصیب من شده باز خود را سعادتمند می‌دانم چه به شرافت و آبرومندی زندگی کردم، با این که در پی جاه و مقام نبودم به همه مقامات عالیہ رسیدم در حالی که به هیچ دنائت و رذالتی تن درندادم، با آنکه در محیط فاسدی غرق بودم همه کس می‌داند که دامنم آلوده نشد و اگر معدودی از روی جهل یا حسد و غرض با من عداوت ورزیدند خود ملوث شدند و کیست که تمام سرگذشت او در دنیا مطابق مطلوبش بوده باشد. خلاصه میراثی از نیک‌نامی و شرافت از پدرانم به من رسیده بود، آن را سبک نکردم بلکه مع شئی زائد به شما تحویل می‌کنم و این کیفیت را بالاترین نعمتها و سعادتها می‌دانم. غرض این است که از روزگار خود شکایت ندارم اما اینک دوره جوانی طی شده و قوایم رو به انحطاط می‌رود و ابواب تمتع و تنعم به رویم مسدود می‌گردد و در دنیا دیگر هیچ توقع و انتظاری و امید و آرزویی ندارم جز اینکه شما را مردان لایق و هنرمند و باشرف و آبرومند بینم و اگر عمرم بدیدن وفا نکند لااقل بدانم که در خط وصول به این مقامات هستم. اگر ان شاء الله چنین شد خاطر من آسوده و خرسند و عاقبت کارم بخیر خواهد بود. به قول شیخ بزرگوار... حیات نیکونام و... و اگر خدای نکرده غیر از این شود زحمات خودم و اسلاقم به هدر و عزم باطل خواهد بود، و بس خجالت که از این حاصل اوقات خواهم برد. اینکه می‌گویم نه از آن است که درباره شما شک و شبهه دارم، بحمدالله امیدم از شما کامل است، عموی شما هم که در واقع مربی شما بوده یکی از بهترین مردم است.^۱ خودم را که می‌شناسم و مادر شما نیز فرشته بود و از ناصیه خودتان نیز آثار خوبی ظاهر است. بنابراین، دلیلی ندارد که در فطرت شما جز خوبی چیزی باشد و معاشرت چند روزه... بی‌معنی هم یقین دارم در طبع شما تصرفی نکرده و طینت پاک شما را نیالوده است. مع ذلک وظیفه خود می‌دانم شما را متنبه کنم که قدر خود را بدانید و نعمتهایی را که خدا به شما داده متذکر و متشکر باشید تا افزوده شود.

فرزندان عزیز از خدا غافل نشوید و ملتفت شوید که من وقتی خدا می‌گویم آن وجودی را که مشهدی حسن و رباه خانم و حاجی فلان و ملا بهمان تصور می‌کنند در نظر ندارم. خداوند همان حق و حقیقت است که در وجود او شکی نیست [پایان صفحه اول] و مدار جمیع امور

۱. ابوالحسن خان فروغی، تنها برادر محمدعلی فروغی، مردی ادیب و شاعر و حکیم بود. وی در خانه برادر خود در خیابان سعدی زندگی می‌کرد، و در طی سفرهای مکرر برادر به اروپا، وی مسؤولیت نگاهداری فرزندان برادر خود را به عهده داشت (به نقل از جمشید فروغی).

عالم است. هر شخص و هر امر که از خدا یعنی حقیقت دور شود به هر اندازه که از راه راست منحرف شود به همان نسبت از سعادت محروم می‌گردد. زنهار، بدانید که این سخن بیهوده نیست، عقلای دنیا همه در این باب متفق بوده و اگر شخص کور نباشد هر روز به شهود و عیان می‌بیند و حسن می‌کند، و در عمر پنجاه ساله خود به فرموده حضرت خواجه هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق و به تجربه رسانیده‌ام و مطمئن باشید که من نه به موهومات قائلم نه خیالات شاعرانه دارم، و عرفان‌بافی نمی‌خواهم بکنم. در این موقع هم که به جگرگوشگان خود وصیت می‌کنم نه جای شوخی است نه مقام تزویر نه خودنمایی و نه مجلس‌آرایی. آنچه می‌گویم از روی تجربه و تحقیق و تعقل است و حاصل عمر خود را برای شما می‌گذارم، می‌گویم و می‌روم و شما را به خدا می‌سپارم.

پس ای فرزندان من از راه راستی و جاده درستی و شرافت و امانت خارج نشوید. دروغ نگویند، بدقول و وعده خلاف نباشید. از دزدی و تقلب سخن نمی‌گویم، چه معاذالله که درباره شما تصور آن را بکنم، اما از خلاف امانت و تصرف غیرمشروع در مال غیر و بدحسابی و تحصیل مال به طریق غیر شریف احتراز کنید و بدانید که فقر و مسکنت با شرافت و عزت منافات ندارد. به خاطر بیاورید که من در دنیا تقریباً هیچ نداشته‌ام و ندارم، مع ذالک همیشه محترم و معزز بوده‌ام بلکه عزتم از همین راه حاصل شده که برای مال و مکنت دست و پا نکرده‌ام. از قرض برحذر باشید که انسان را ذلیل می‌کند. اگر خدای نکرده دست تنگ شدید حتی الامکان صبر و قناعت پیش بگیرید. اگر گاهی دیده باشید من در خرج کردن امساک کرده‌ام به این ملاحظات بوده و برای این که مجبور نشوم دست پیش کسی دراز یا توقع و تقاضایی کنم یا به وسائلی که منافی شرافت باشد متوسل گردم. ملتفت باشید که در جوانی طبیعت خودپسندی... گاهی بر عقل و متانت غلبه می‌کند و انسان را به راه خطا می‌اندازد. من هم این عوالم را طی کرده‌ام اما بعد همیشه گرفتار پشیمانی شده و برخورده‌ام به اینکه نقض غرض کرده‌ام.

فرزندان عزیزم تصور نکنید از شما توقع دارم مرتاض باشید و خود را از هر تمتع و تنعمی محروم کنید. البته طبیعت انسان تقاضاهایی دارد که امتناع از آنها مشکل است، ضرورت هم ندارد. فقط سفارش من به شما این است که در هر مورد از جاده درستی و شرافتمندی خارج نشوید و از ننگ و عار احتراز کنید و هواهای نفسانی شما را غافل نکنند، مخصوصاً در معاشرت با زن احتیاط را از دست ندهید و متوجه باشید که هر قدر زن ممکن است مرد را سعادتمند کند بیش از آن می‌تواند به شقاوت بیندازد. جان و مال و آبروی انسان به اندک لغزش به باد می‌رود. با

زن باید مهربان بود، احترام باید کرد، گول نباید زد، اما احتیاط را از دست نباید داد. به دام نباید افتاد، ریش را نباید گیر داد. در مذاکره و مخصوصاً مکاتبه کلیه و بالاخص [پایان صفحه دوم] با زن خیلی احتیاط باید کرد که از این راه ممکن است مخاطرات و افتضاحات متوجه شود و جبران آن ممکن نگردد. بالاخره دلبستگی به زن نباید پیدا کرد مگر آن زن که شخص او را به همسری اختیار می‌کند و در آن باب فوق‌العاده محتاط باید بود. اولاً برای ایرانی حتی‌الامکان مزاجت با اروپایی به مصلحت نیست چه نادر اتفاق می‌افتاد که سعادت خانواده فراهم کند و اگر احیاناً پیش آمد باید متلفت بود که شرایط جمع و مخصوصاً زن نجیب و از خانواده صحیح و آبرومند باشد که در انتظار موجب وهن و خفت نشود و عمر انسان پس از شیرینی کامل اوایل امر تماماً به تلخی نگذرد.

فرزندان عزیز یکی از موجبات بزرگ بدبختی انسان معاشر بد است، زنهار از معاشر بد برحذر باشید و... سعی کنید که همنشین خوب داشته باشید و خوبی همنشین را در ظاهر خوب و خوش صحبتی و تعارفات و مهربانهای معمولی تصور نکنید، اما با هر کس معاشر می‌شوید خلق خوش داشته باشید، بدگوشت نباشید، هر خیر و خوبی که از دستتان در حق غیر برمی‌آید مضایقه نکنید. برای هیچ‌کس شر نداشته باشید، ولیکن خود را اسیر هیچ‌کس نکنید. اسرار خود را به هر کس نگوئید اگرچه شخص باید طوری رفتار کند که سری نداشته باشد. مقصودم کلیه امور زندگانی است. مردمان بد نفس مغرض ممکن است امور جزئی را وسیله استفاده قرار داده و به سوی نفع خود و ضرر شما بکشانند، و به خاطر داشته باشید که من با همه سلامت روی باز دشمن دارم و ممکن است در صدد برآیند که به شما مستقیماً یا به توسط شما به من صدمه برسانند. پس متلفت باشید که به دام نیفتید و وسیله به دست مغرضین ندهید ولیکن از صدق و صفا هم نگذرد و حيله و تزویر را در معاشرت با مردم جایز ندانید.

آخرین وصیت من به شما راجع به تحصیلات است. چون بحمدالله رشید و عاقلید زیاد حاجت به توضیح و تاکید در لزوم اهتمام در امر تحصیل ندارم. اولین نکته که البته متوجه آن هستید آن است که من با وجود آن که بضاعتی ندارم و نه می‌توانم و نه میل دارم وسایل و وسایطی را که دیگران برای تحصیل مال دارند به کار ببرم، مع هذا تحمل مخارج گزاف [را] برای تحصیلات عالی شما بر خود هموار کرده‌ام، با این نگرانی که آیا از عهده آن برآیم یا نه و اکنون که در این خط داخل شده‌ام البته حتی‌الامکان باید دنباله آن را بیاورم و لو این که محرومیت‌های دیگر از قبیل فروش خانه و اثاثیه و صرفه‌جوییها و قناعت‌های خود و سایر اولاد [را] روا بدارم زیرا

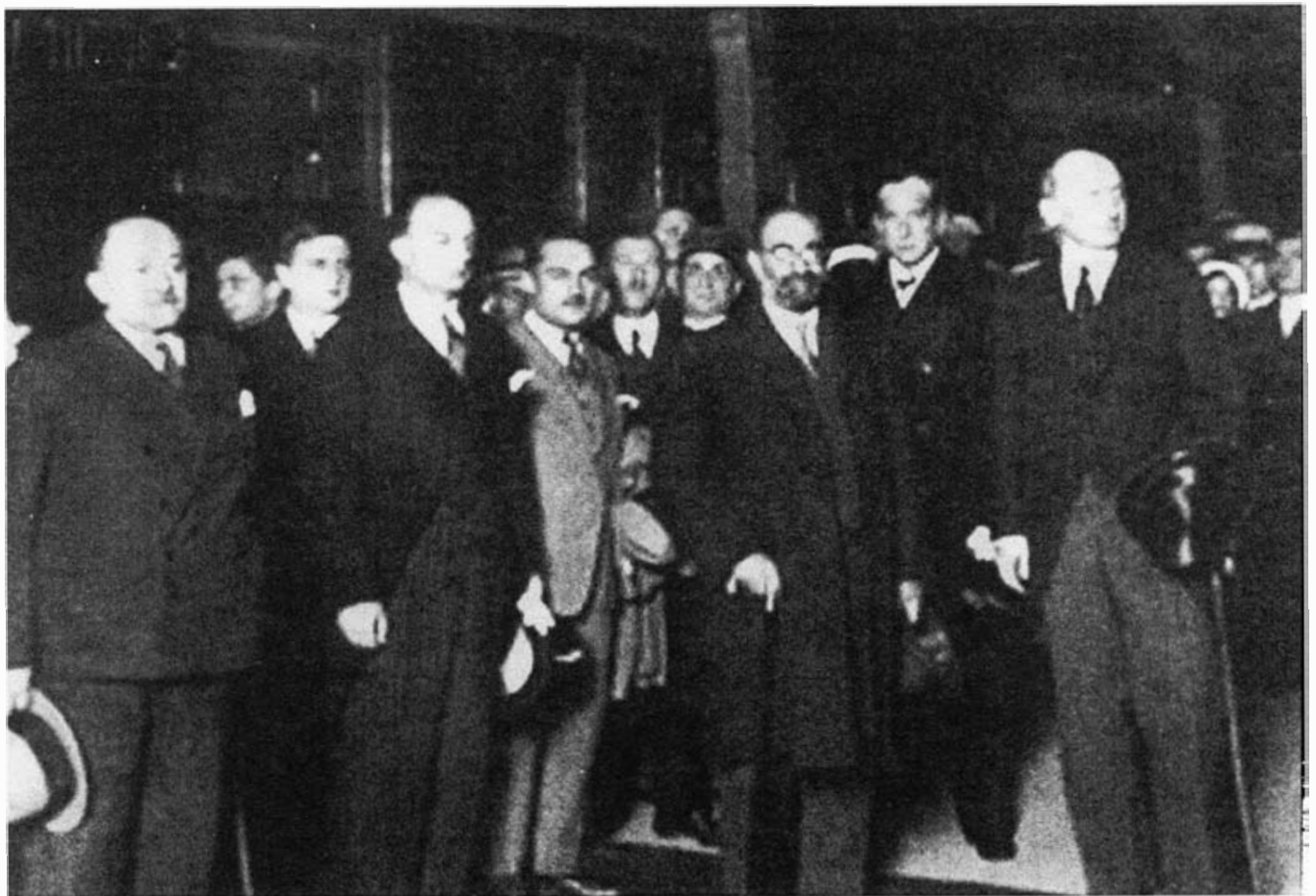
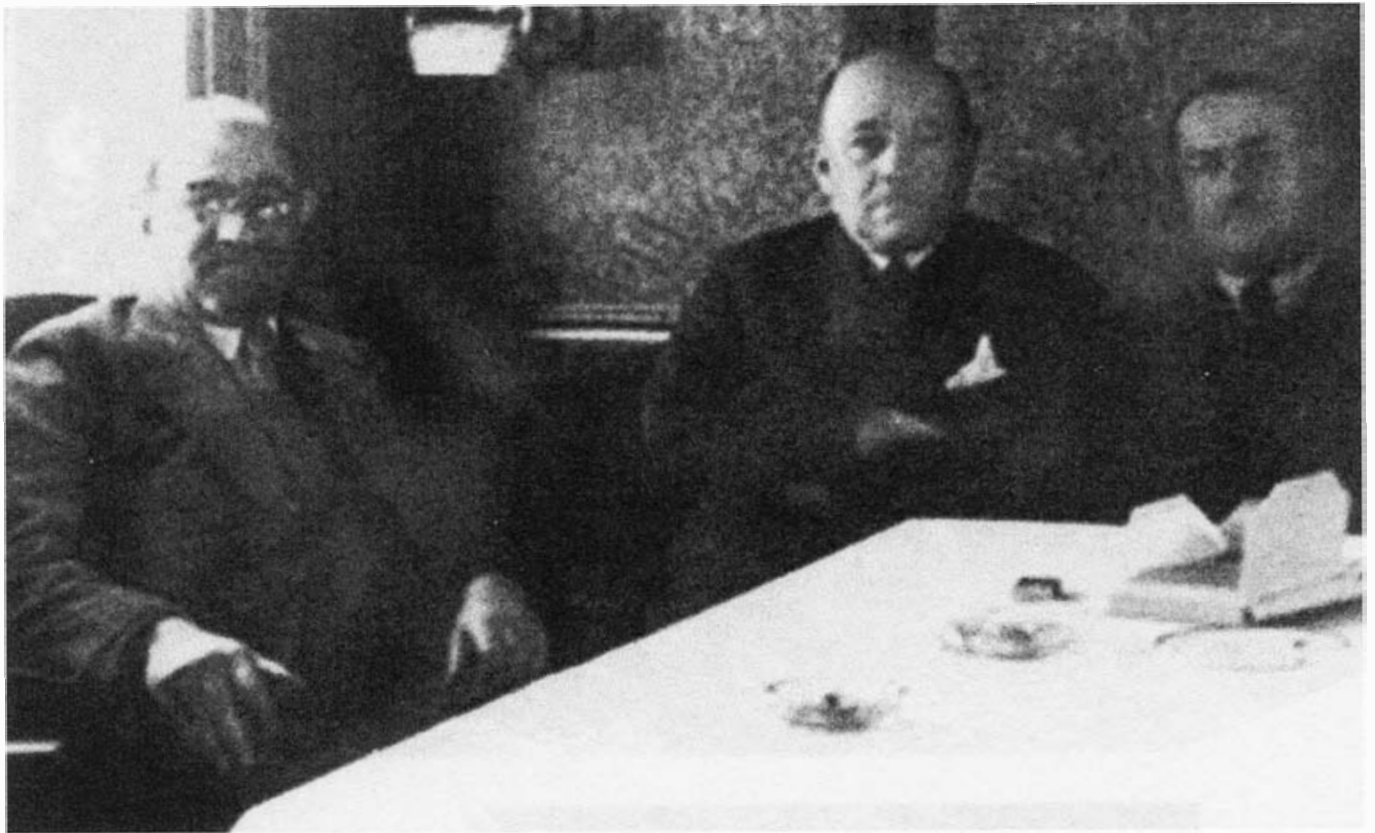
روزگار متلزم نشده است که من همیشه وزیر بوده یا شغل داشته باشم بلکه اگر امید مرحمت الهی نباشد کار من از همه کس بی اعتبارتر است. عشق من به هنرمندی شما مرا از [پایان صفحه سوم] این ملاحظات بازداشت. دل به دریا زدم و توکل به خداوند کردم به امید این که فضل او در این مورد با من یاری کند و مرا درمانده نگذارد، ولیکن شما در عالم انصاف و مروت نسبت به من و برادران و خواهران خود این نکات را باید منظور بدانید و هر قدر در قوه دارید از اقامت در اروپا برای تکمیل عقل و نفس خود استفاده کنید و نگذارید مدت اقامتان در اینجا زیاده از اندازه لزوم شود و هر چه زودتر بتوانید با سرمایه علمی و عملی سرشار مشغول کار شوید هم خود متمتع گردید هم ابناء نوع را مستفیذ کنید، و من و خود و مملکت را از وجود خویش سرفراز نمایید و به خاطر داشته باشید که وطن ما به وجود مردان هنرمند از همه چیز محتاج تر است بلکه در واقع تمام فقر و احتیاج او ناشی از فقر اشخاص لایق است، و متذکر باشید که ممکن است بار نگهداری خانواده به دوش شما بیفتد و این احتمال هر روز در پیش است و باید آماده آن شوید، و نیز به یاد بیاورید که امروز جوانهای ایرانی بسیارند که در خط تحصیل و مشغول کارند. اگر عده زیادی از آنها بی لیاقت یا بی استعداد باشند جماعتی هم غیرتمند و مستعدند و عنقریب به مقامات عالی علم و هنر می رسند و شایسته آن است که شما نسبت به اقران و امثال خود تفوق و امتیاز داشته باشید. بالاخره من و اسلافم در ترقی و تعالی مملکت تأثیر و مدخلیتی داشته ایم و حق این است که شما اخلاف ما هم این سیره و شیوه را از دست ندهید تا بر عزت و حرمت خانواده بیفزایید.

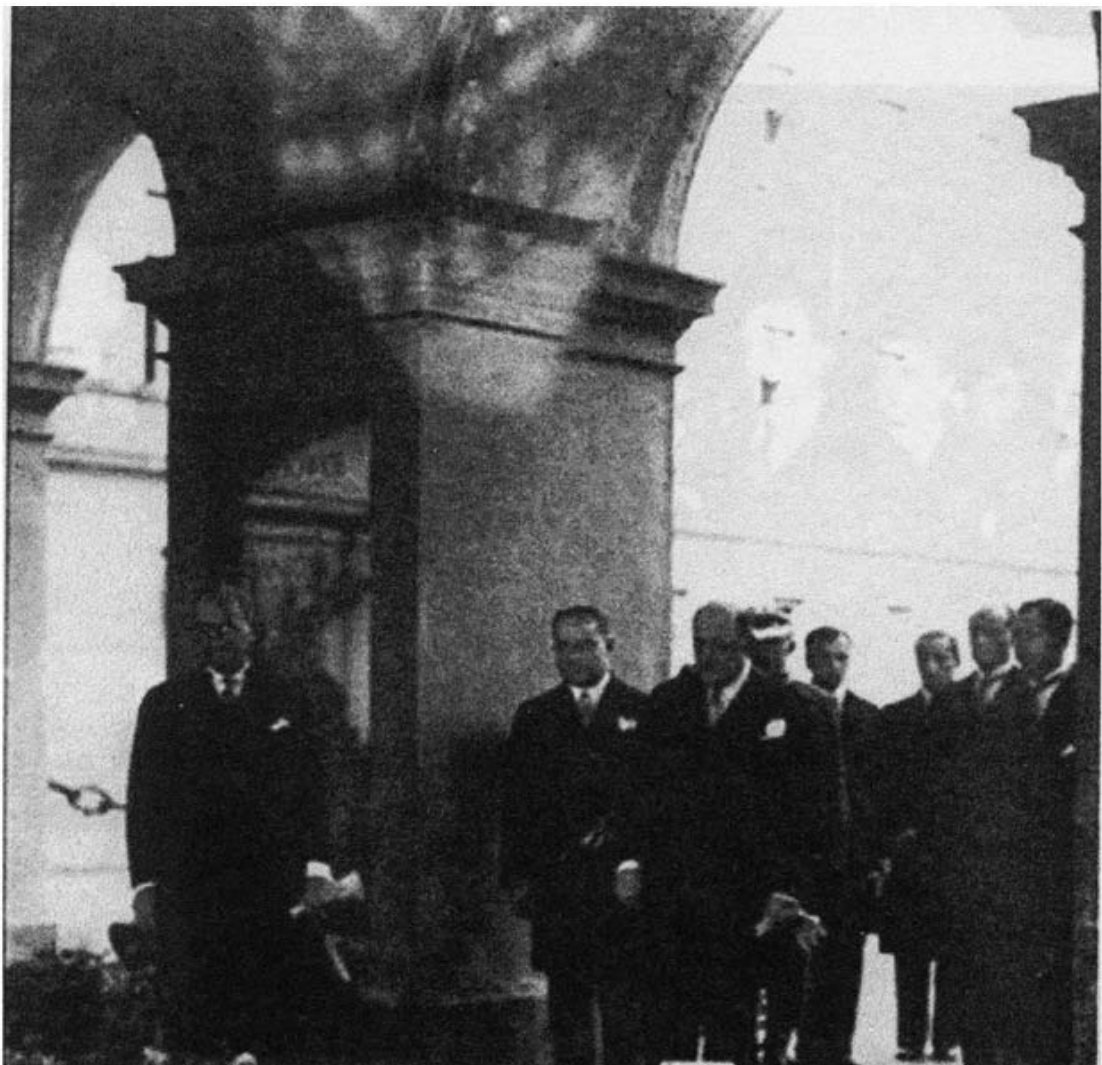
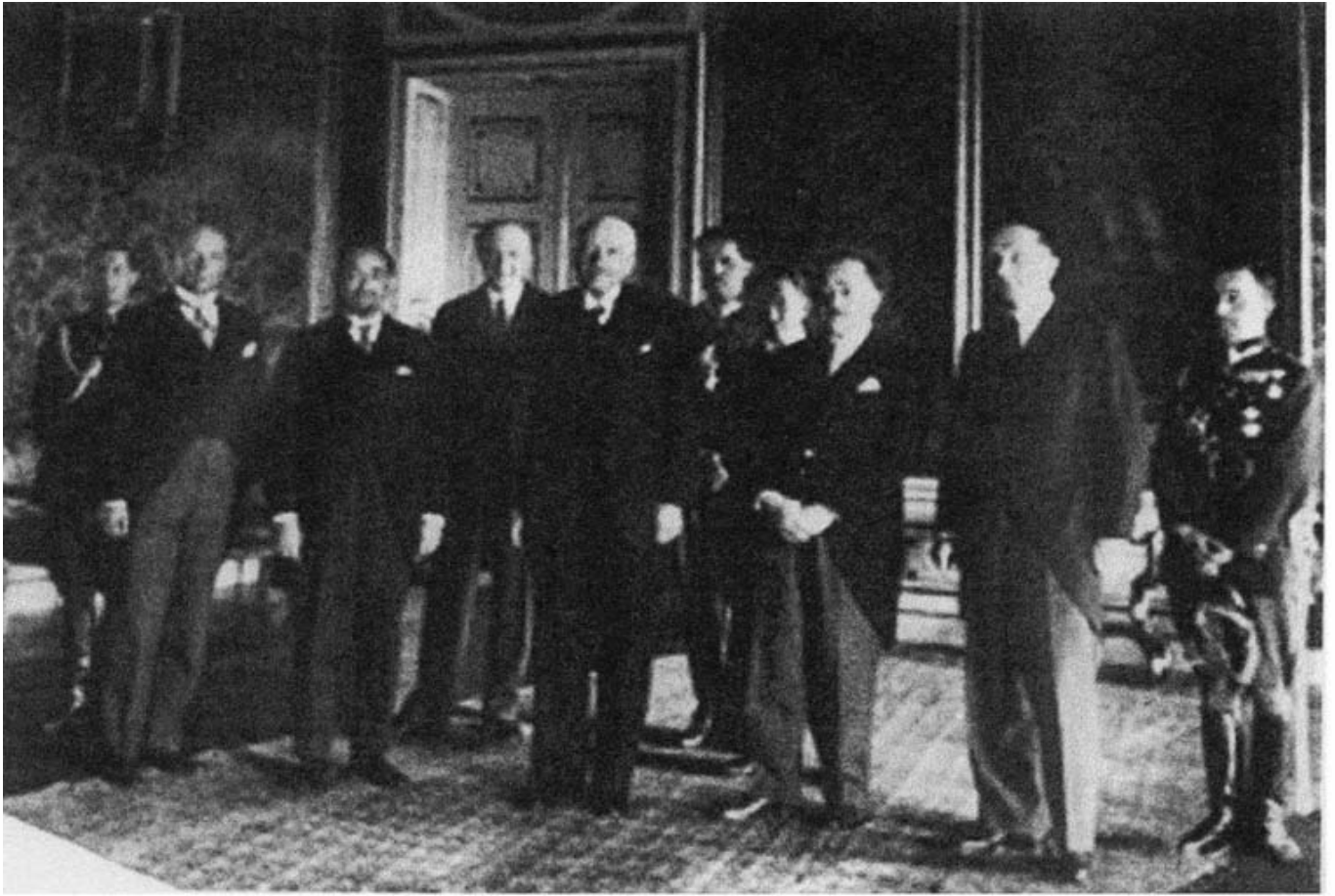
حاصل کلام این که انسان هر چند مجبور است در هیئت اجتماعی زندگی کند و از آن تبعیت نماید باز حتی الامکان باید مستقل و آزاد باشد، و استقلال و آزادی برای فردی از افراد ممکن نیست مگر این که اولاً به قناعت و شرافت و مناعت زندگی کند و خود را اسیر هوا و هوس بیهوده ننماید، ثانیاً وجود خویش را محتاج الیه هیئت اجتماعی قرار دهد و هرچه می گیرد معامله باشد نه گدایی و مفت خوری، و در معامله با هیئت اجتماعی مغبون باشد نه... یعنی اگر اجر و مزدی که می گیرد کمتر از خدمتی باشد که انجام داده بهتر از آن است که در ازای نعمتی که درمی یابد خدمتی نکند و برای حصول این... باید شخص هنرمند باشد. کسانی که در اول عمر زحمت تحصیل سیر و کمالی به خود نمی دهند چون وارد عرصه زندگی شدند یا باید به حقارت و ذلت بسازند یا اگر طبعی عالی دارند باید به شارلاتانی و تملق و... خدعه و تزویر و تقلب و دسیسه اسباب چینی متوسل شوند، و یقین بدانید که محنت این کارها به مراتب بیش از زحمت

تحصیل کمال است و غالباً نتیجه هم نمی‌دهد و منتهی به بدنامی و بی‌آبرویی می‌شود، علاوه بر این که شخص پیش نفس خود خجل است و حقیقتاً سرافراز نیست.

نور چشمان عزیزم از این مشروح مقصودم این نبود که برای شما رساله اخلاقی بنویسم. کتب اخلاق بسیار است، ان شاء الله می‌خوانید و از آن برخوردار می‌شوید. من می‌خواستم از تجارب شخصی خود آنچه مقتضی حالت حالیه شماست بیان کنم. بعدها هم هر وقت هر چه به نظرم لازم نماید خواهم گفت، اما اگر گفتن از من است کار بستن از شماست. والسلام علی من تبع الهدی. [پایان صفحه چهارم]*

عکس‌هایی از دوران مأموریت دیپلماتیک مرحوم ذکاءالملک فروغی
در اروپا و جامعه ملل





محمد علی فروغی (ذکاءالملک) از دولتمردان پر آوازه فرهنگی و فلسفی و ادبی و حقوقی و سیاسی و دیپلماسی دوران معاصر ایران است؛ احتمالاً جمع این خصوصیات را در هیچ یک از رجال دیگر مملکت نداشته‌ایم، به‌ویژه که در همه این وجوه نه تنها از پیشگامان "که از سرآمدان عصر خود بود، و بیانات و نوشته‌های او تا روزگار ما هم هنوز آموزنده و روشنی‌بخش است." (از پیشگفتار ویراستار بر کتاب حاضر).

درباره وجوه فلسفی و ادبی و حقوقی مرحوم فروغی و نقش ویژه‌ای که در ورود مدرنیت به جامعه ایران داشته است، صاحب‌نظران سخن کافی گفته‌اند و نوشته‌اند. در این میان، کمتر از فروغی به‌عنوان یک رجل برجسته سیاسی و یک دیپلمات آگاه و مبرز سخن رفته است. کتاب حاضر، به تلاشی مختصر برای روشن کردن نقش و دیدگاه‌های سیاسی و دیپلماتیک فروغی معطوف است.

آن چه از مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانی‌های سیاسی او در این کتاب می‌خوانید، گویای جایگاه والای او در این حوزه حساس و پر تنش است. امید است به موازات سیاست نامه خواجه نظام الملک که درس فرمانروایی و مملکت‌داری می‌داد، سیاست نامه ذکاءالملک نیز چون چراغی روشن فرا راه دولتمردان و علاقه‌مندان به سرنوشت ایران و ملت ایران قرار گیرد.



قیمت: ۶۰۰۰ تومان